میراث حوزه اصفهان

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

میراث حوزه اصفهان

نویسنده:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میراث حوزه اصفهان جلد ۱۱

مشخصات کتاب

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۱ : ۹۶۴-۹۲۹۷۴-۹-۹ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۲ : ۹۶۴-۹۶۰۸-۰-۴ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۳ : ۹۶۴-۹۶۱۰۸-۶-۳ ؛ ج.۴ : ۹۶۴-۹۶۵۶۷-۴-X ؛ ۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۴) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (ج. ۵) ؛ ۸۰۰۰۰ ریال : ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۸-۹ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۲-۷ : ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال : ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۱۱-۹ ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال : ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳۳-۱ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۲-۳ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۵-۴ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج.۱۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۵۱۷۲

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان/ به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان.

مشخصات نشر : قم : موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مجموعه منشورات ؛ ۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸،۲۴، ۲۸، ۳۰

یادداشت : جلد سوم تا دهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی تالیف است.

یادداشت : جلد یازدهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی و سیدمحمود نریمانی تالیف است.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶) .

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۵ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹) .

یادداشت : ج.۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت : ج.۸ (چاپ اول:۱۳۹۰).

یادداشت : ج.۹ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱).

یادداشت : ج.۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۲ (فیپا).

یادداشت : ج.۱۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیپا).

یادداشت : ج.۱۲ (چاپ اول:تابستان ۱۳۹۴).

یادداشت : وضعیت نشر جلد چهارم تا دوازدهم: اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای.

موضوع : اسلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فلسفه اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فقه جعفری -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

رده بندی کنگره : BP۱۱/س۳م۹ ۱۳۸۳

سرشناسه : سجادی، احمد، ۱۳۴۴ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : قاسمی، رحیم، ۱۳۵۱ -، گردآورنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ص :۱

اشاره

دفتر یازدهم

به اهتمام

محمّدجواد نورمحمّدی، سید محمود نریمانی

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیّه اصفهان

ص :۳

هوالشکور

این میراث ماندگار که رساله هایی پربار از اسفار گرانبهای نام آوران مکتب اصفهان است، به ساحت نورانی فقیه بلند آوازه، سید جلیل القدر، علامه دوران و زعیم علمی، فرهنگی و اجتماعی اصفهان آیت اللّه سید محمد باقر شفتی، «حجه الاسلام»، تقدیم می داریم.

ص: ۴

درباره این مجموعه

«میراث حوزه اصفهان»مجموعه ای است نوپا،باطرحواره ای به وسعت عرصه:«رساله نگاری در پهنه یکهزار سال تلاش علمی،معرفتی دانشیانی که با حوزه علمیّه اصفهان پیوند داشته اند.

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیّه اصفهان-که به امر مرجع عالیقدر حضرت آیه اللّه العظمی مظاهری«مدّ ظله العالی» تأسیس گردیده-این مجموعه را با هدف ارائه محقّقانه،شکیل و شایسته متون مورداشاره بنا نهاده است و با چشمداشت به لطف حضرت حق در این مسیر گام می نهد.در توضیح این مطلب اشاره به نکاتی چند بایسته است.

(الف)هرچند عنوان«رساله»عنوانی است عام و ریخته های قلمی خرد و کلان را به یکسان دربرمی گیرد.اما در اینجا به اقتضای متاخّران و معاصران،این کلمه به معنای«نگاشته های کم برگ»به کار رفته است.

(ب)«رساله نگاری»مفهومی است عام و مراد از آن همان معنای اصیل عامش می باشد،بدین ترتیب تألیف،ترجمه،تحشیه و دیگر ساحت های تلاش علمی قلمزنان می تواند در حیطه این مجموعه قرار گیرد.

(ج)حوزه زمانی این مجموعه،به هیچ دوره خاصّی محصور نمی باشد.امروزه،از سابقه یکهزار ساله حوزه علمیّه اصفهان آگاهی داریم،رساله هایی که در این مجموعه عرض می شود.می تواند سراسر این پهنه وسیع را دربرگیرد.

(د)پرواضح است که اگر در این شهر ابن سیناها،صاحب ابن عبادها و علاّمه مجلسی ها«قدس سرّهم»به تلاش علمی مشغول بوده اند،شیخ بهایی ها،و میردامادها و حکیم صهباها«قدس سرّهم»نیز در کنار تلاش علمی بس

ارجمنـدشان به ذوق ورزی و تکاپوهـای گرانقـدر در زمینه هـایی که نشـانگر عـالی ترین هیجانـات روح انسـانی است،هم می پرداخته اند.ازاین رو مجموعه حاضر دو حیطه«تلاش علمی و تکاپوی ذوقی»را همزمان در کنار هم عرضه خواهد کرد.

(ه)پیوند با«فضای علمی و معرفتی»حوزه علمیّه اصفهان،شرط اجتناب ناپذیر ورود نگاشته ها به این مجموعه است.

گذشـته از علمی بـودن آثـار،تطـابق آن بـا«فضـای معرفـتی»حوزه ای که اقیـانوس هـای ناپیـدا کرانه ای همچون مجلسـی شـیخ بهایی،میرداماد،محقّق خوانساری،فاضل هنـدی صـدر المتألّهین،حکیم نوری،حکیم سبزواری«قدس سرّهم»را در خود پرورانده است شرطی است که این مجموعه بر حصول آن تأکید دارد.

(و)هدف این مجموعه«ارائه محقّقانه شـکیل و شایسته این متون»می باشد.این عنوان می تواند مادّه و صورت مجموعه حاضر را مشـخص سازد،زیرا ارائه«محقّقانه»این نگاشـته ها،نشانگر مادّه مجموعه و ارائه«شـکیل»آن نشان دهنده صورت آن است.به باور ما،ارائه«شایسته»نیز ارائه ای است که همزمان دو قید«محقّقانه»و«شکیل» بودن را به همراه داشته باشد.

بـدین ترتیب،این مجموعه،می کوشد با اسـتمداد از عنایات حضـرت حقّ،متون فاخری که شـرایط مذکور را حائز باشد، منتشـر نموده و صفحات خود را بدان،زیور بخشید و در این راه،همدلی و همراهی همه محقّقان ارجمند را امید می برد.

و اللّه ولیّ التّوفیق مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ص :۶

فهرست

ص: ۷

حرمه محارم الموطوء علی الواطی

مؤلّف: السیّد محمّدباقر الموسویّ المشتهر بحجّه الإسلام

ص :۱۱

العشره الکامله

تألیف: عالم بارع آیت اللّه ملاّ حبیب اللّه کاشانی

شرح ابیات دهدار

مؤلّف: ملا محمدجعفر لاهیجی

ص :۱۴

ص: ۱۵

ص: ۱۶

مقدمه

سپاس مخصوص ذات بی انباز و یاری است که بر هر نعمتی از نعمت های جسیمش بر ما منت ها است و انسان از عهده شکر محبت بی کران او برنمی آید. و درود بر پیامبر بزرگی و بزرگواری و شرافت و انسانیت، حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله.

و از جمله نعمت های سبحانی فراغت و فرصت پرداختن به گنجینه آثار دانشمندان اسلامی است که خداوند بزرگ موهبت فرمود؛ و چه نعمتی بالاتر و ارزشمندتر از نعمت و امنیت دانش اندوزی و دانش آموزی و تحقیق و بهره وری از خوان گسترده مأدبه بزرگ آفرینش و سفره پر رزق علوم آل محمد علیهم السلام است.

هر جامعه ای که توفیق استفاده از این موهبت الهی یابد، راه کمال و سعادت یافته و فرزندانش بر شریعه «بحارالأنوار» روزی خوار خواهند بود و بزرگانش از چشمه سار «مناجات شعبانیه» جام برگیرند و شهروندانش از آبشار صادق آل محمد علیهم السلام جرعه های «کونوا لنا زیناً»(۱) بنوشند و سرفصل سخن خطیبان و خداوندان سخنوری اش «جواهر الکلام» معرفت باشد و بهره بردن از عالمانش «غایه الآمال» شاگردان و نشان افتخار «العلم حیاهٌ»(۲) بر جان دارند.

در چنین جامعه ای منشور زندگی مردم دعای «اللهم ارزقنا توفیق الطاعه و...»(۳) است و سلحشوران و سربازانش زره «جوشن کبیر» و «دعای مرزبانان سید الساجدین» بر تن جان دارند و تجار و بازاریانش خلعت زیبای «من اتجر بغیر علم فقد ارتطم فی الربا»(۴) ی امیر بیان را بر تن کنند.

ص: ۱۷

۱- ۱ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۸۴، المجلس الثانی و الستون، حدیث ۱۷.

۲- ۲ غرر الحکم، ص ۶۲.

۳- ۳ المصباح، کفعمی، ص ۲۸۰.

۴- ۴ الکافی، ج ۵، ص ۱۵۴، باب آداب التجاره، حدیث ۲۳.

و چنین است که ما برآنیم این اسفار گرانبها و آثار فاخر انسان ساز و جامعه ساز همچنان به محضر اهل علم و ادب و معرفت و پژوهش تقدیم گردد. چنین باد پروردگارا.

* * *

دفتر یازدهم در حالی به محضر خردورزان و اندیشه وران تقدیم می گردد که ده دفتر اول تلک عشرةٌ کاملةٌ با همه فراز و نشیب ها با عنایت حضرت ولی اللّه الاعظم به ارباب تحقیق و پژوهش تقدیم گردید. و امیدواریم این مجموعه گرانبار و نورانی که در بردارنده آثاری است که حاصل زحمات طاقت فرسای عالمان مکتب اصفهان در تشریح و تبیین علوم اسلامی و اهل بیت علیهم السلام است، همچنان ادامه یابد و بتواند غبار غربت از نقاب اسفار قیّم تحقیق و تصحیح نشده عالمان اصفهان برگیرد.

زهی سعادت است که رهین همت زعیم حوزه علمیه اصفهان، حضرت آیت اللّه العظمی مظاهری و سروران عزیز مرکز تحقیقات رایانه ای، احیاء تراث و تحقیق و تصحیح نسخه های خطی در اصفهان، عرصه یک پایگاه و جایگاه مناسب را یافته و این مرکز لجنه ای مناسب برای احیاء آثار دانشمندان و بزرگان اسلامی در حوزه با عظمت اصفهان گردیده است. امید است این انسجام، زمینه و زمانه احیای آثار بلندمنزلت دانشمندان حوزه فخیم و بالنده اصفهان را بیش از پیش فراهم آورد.

* * *

در این دفتر نیز هفت رساله زیور طبع یافته است که به معرفی اجمالی این گرامی آثار می پردازیم:

آثار الأصفی این اثر که به خامه عالم گمنام نجف آباد، آقا سید هاشم حسینی به رشته تحریر

ص :۱۸

درآمده است در زمره تک نگاره های عرصه تفسیر کتاب اللّه العزیز، قابل بررسی و نقد و داوری است.

آثار الأصفی را می توان در آثار تفسیری مأثور و روایی طبقه بندی کرد که در آن در برخی موارد تحلیل و بررسی و اظهار نظر مؤلّف وجود دارد. از این عالم مفسّر و دارای طبع لطیف شعر آئینی تاکنون اثری چاپ نشده است و حتی گزاره های مناسبی از آثارش نیز در تذکره های محلی و غیر آن نیامده است.

از همین رو در مقدمه تحقیق، در فراخور مقدمه، تحقیقی مناسب از حالات ایشان آمده است.

ردّ المظالم

در بحث ردّ المظالم از مباحث فقهی کمتر رساله مستقل به نگارش درآمده است و این موضوع مهم و فراوان ابتلای اجتماعی هرچند دانشمندان اسلامی به آن در خلال جوامع و آثار فقهی خود پرداخته اند، امّا به صورت مستقل و مستوفی با تأسف به آن پرداخته نشده است. و ما جز این رساله، رساله مستقلی در این باب نیافتیم. مؤلّف این رساله، فقیه و اصولی متبحّر، ملا محمدحسن بن محمدتقی موسوی اصفهانی است که آثار فراوانی از ایشان در علوم اسلامی برجای مانده است. رساله حاضر به همت حجت الاسلام سید محمود نریمانی تحقیق گردیده است.

حرمه محارم الموطوء علی الواطی

این رساله از آثار پرمایه سید شفتی قدس سره است که به لطف الهی چند اثر دیگر ایشان نیز در این مجموعه به ثمر رسیده است. این اثر که عهده دار بیان حرمت مادر، خواهر و دختر موطوء در ازدواج برای واطی است، از مباحث و مسائل باب نکاح فقه شیعه و از موضوعات اجتماعی فقه شیعه است و بیان گر حکم دیدگاه فقهی و دینی شیعه درباره این معضل اخلاقی و اجتماعی است.

در این موضوع علاوه بر مباحث مفصّلی که در جوامع فقهی در ذیل این مبحث آمده رساله های مستقلی نیز از سوی عالمان شیعه تدوین گردیده است که از جمله این آثار

و رساله های مستقل، رساله حاضر است و به همت حجه الاسلام آقای حاج سید مهدی شفتی از احفاد آن بزرگوار تصحیح و تحقیق گردیده است.

العشره الکامله

این رساله نیز در علم تجوید و از رشحات قلم فیض اثر عالم ذوفنون و فقیه متضلع، ملاّ حبیب اللّه کاشانی است که بر اساس نسخه مرکز احیاء میراث اسلامی قم به همت محقق گرامی سید مصطفی موسوی بخش تحقیق و تصحیح گردیده است. ایشان تمامی قواعد تجوید قرآن را در ده فصل بیان می کنند که به همین خاطر به العشره الکامله نام گذاری گردیده است.

آب نیسان و قمر در عقرب

تحقیقی روایی بر استحباب خوردن آب نیسان و فوائد آن و همچنین موضوع داخل شدن قمر در برج عقرب است که در روایات آثار وضعی نامطلوب آن از جمله در ازدواج بیان گردیده است.

شرح ابیات دهدار

محمود بن محمد دهدار عیانی شیرازی از عارفان شیعی قرن دهم است. او در عرفان، ریاضیات و علم اعداد تبحّر فراوان داشته و ریاضت ها و زحمت های زیادی کشیده است. وی در شناخت بعضی از اسرار حروف و اعداد که یکی از مسائل مورد توجه و عنایت در عرفان نظری و عملی است منظومه ای سروده است. پس از آن حکیم و عارف الهی ملا محمدجعفر لاهیجی از شاگردان ملا علی نوری و معاصر با حاجی کلباسی متوفای ۱۲۶۱ ق به شرح این اثر پرداخته است و به همت دوست عزیز جوان و خوش قریحه جناب آقای محمدمسعود خداوردی تحقیق و تصحیح گردیده است.

فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد (بخش دوم)

ص: ۲۰

این فهرست، بخش دوم فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد است که در آن یکصد نسخه معرفی گردیده است و به خواست خداوند بخش پایانی آن نیز در دفتر بعدی ارائه می گردد. از جمله نکات مهم و قابل توجه در این فهرست اطلاعات مفیدی از عالمان نجف آباد شامل دست خط ها و یادداشت های ابتدا و انتهای نسخ است که سعی شده در نسخه شناسی ها آورده شود و می تواند در تکمیل و بازیابی اطلاعات زندگی عالمان نجف آباد رهگشا باشد.

از جمله آثار مهم و ارزنده این نسخه های خطی می توان به موارد زیر اشاره کرد؛ بخش قابل توجه از مجموعه فقهی سفینه النجاه به خط مؤلّف آن سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳) که از اموال ورثه سید حسین خراسانی بوده است.

دستخط علامه جلیل القدر شیخ بهایی که به جلال الدین محمد جرفادقانی اجازه داده اند.

نسخه ای از تهذیب الاحکام شیخ طوسی به سال ۹۸۰ قمری که کهن ترین نسخه این بخش از فهرست است.

تفصیل این موارد و موارد دیگر در مقدمه فهرست آمده است.

در پایان از سروران عزیز همکار در دفتر احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان جناب حجت الاسلام سید محمود نریمانی که همت و دقت های علمی ایشان بسیار مؤثر و راه گشا بود و نیز سید مصطفی موسوی بخش و نیز شیخ مصطفی صادقی که چاپ رساله را پیگیری کردند و سرکار خانم لیلا صدری و سرکار خانم الهه پوری که صبورانه حروف نگاری و صفحه آرایی اثر را در قسمت رایانه انجام داده اند سپاسگزارم.

امیدوارم این مجموعه و همکاران، مورد توجه و لطف حضرت ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه قرار بگیریم و حیات طیبه همه سروران به برکت عنایات خاص آن حضرت تضمین گردد.

و الحمد للّه رب العالمین

دفتر احیاء تراث

ص :۲۱

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

محمّدجواد نورمحمّدی

ص :۲۲

آثار الأصفی

اشاره

مؤلّف: سید محمدهاشم بن حسین حسینی نجف آبادی

تحقیق و تصحیح: محمدجواد نورمحمدی

مقدمه تحقیق

اشاره

حمد و سپاس الهی سرآغاز سخن و درود بر پیامبر عظیم الشأن و خاندان پاکش، ریسمان استوار الهی در سیر کمال است. و قرآن کریم مأدبه الهی در زمین(۱) و «تبیاناً لِکُلِّ شیءٍ»(۲) عالم وجود است.

آنچه در این رقیمه مبارکه تقدیم علاقمندان علوم قرآنی می گردد، تفسیری بر سوره جمعه است که به خامه روان و بی پیرایه عالمی از روحانیان نجف آباد به رشته تحریر درآمده است. این اثر اولین رساله است که از ایشان به چاپ می رسد. در این مقدمه شرح حال ایشان را در وسع و مجال کنونی و نیز شیوه تصحیح و تحقیق را به محضر اهل ادب و اندیشه تقدیم می کنیم.

نگاهی به زندگی سید محمدهاشم بن حسین حسینی نجف آبادی

عالم بزرگوار سید هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی از عالمان نجف آباد بوده

۱- ۱ در روایت چنین است: «إِنَّ هذَا القُرآنَ مَأْدُبَهُ اللّه فَتَعَلَّمُوا مَأْدُبَتَهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ...»؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۸، باب وجوب تعلم القرآن و تعلیمه کنایه، حدیث ۱۳.

۲- ۲ اقتباس از آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل.

است که متأسفانه از زندگی، تحصیلات و استادانش بی اطلاع هستیم و بر ما معلوم نیست که روزگار چگونه گذرانده است. امّا این را می دانیم که به مرحوم سید اسداللّه بیدآبادی فرزند سیدِ شفتی ارادتی تام داشته است و چنین بر می آید که شاگردی او را کرده است و در خدمت او زانوی ادب بر زمین نهاده است.

سیدهاشم حسینی نجف آبادی به دستور مرحوم سید اسداللّه بیدآبادی به روستای اشترجان(۱) در لنجان اصفهان رفته و مشغول تبلیغ و ترویج احکام دین گردیده است.(۲)

مرحوم سیدهاشم حسینی آثارالاصفی را که تفسیر سوره جمعه است در اشترجان نوشته و به آصف الدوله هدیه کرده است و نام گذاری اثر نیز بر اساس نام آصف الدوله انجام گرفته است.

مهاجرت وی به لنجان به درخواست آصف الدوله از مرحوم سید اسداللّه بیدآبادی صورت پذیرفته است، چرا که آصف الدوله می خواسته است در روستاهای ملکی وی کسی عهده دار مسائل دینی باشد.(۳)

براساس درخواست آصف الدوله مرحوم سید اسداللّه بیدآبادی، آقا سید هاشم را که از شاگردان و مورد وثوق شان بوده به اشترجان می فرستند. اینکه او چه مقدار به سید اسداللّه نزدیک بوده و چه مقدار زمانی در محضر سید گذرانده در جایی نیامده است.

تألیفات آقا سیدهاشم

خوشبختانه از پدر گرامی آیت اللّه سیدناصرالدین حجت نجف آبادی آثار ارزشمندی بجای مانده است که دست یافتن به اطلاعات آن را رهین همت محقق دقیق جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ ابوالفضل حافظیان هستیم. ایشان در فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت اللّه حججی این آثار را معرفی کرده اند که ما در اینجا

۱- ۱ اشترجان (اشترگان) جزء منطقه لنجان که تا شهر اصفهان ۳۶ کیلومتر و تا پیربکران ۱۲ کیلومتر فاصله دارد، واقع گردیده است و وجه تسمیه آن گویا این بوده که در آنجا اشتر زیاد بوده است و لذا آنجا را اشترگان یعنی جائی که اشتر زیاد دارد و سپس در زمان تسلط اعراب بر اصفهان معرب گردیده و اشترجان گفته اند و یا اینکه در لهجه قدیم اصفهان جیم و گاف فارسی شبیه یکدیگر تلفظ می شده است. (آثار ملی اصفهان، ص ۸۲۲).

۲- ۲ مقدمه آثار الاصفی.

۳- ۳ فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت اللّه حججی؛ ابوالفضل حافظیان؛ ص ۱۹۳.

همان معرفی را می آوریم.

۱ آثارالاصفی

این اثر تفسیر سوره مبارکه جمعه است که برای هدیه به آصف الدوله در ۱۲۸۹ ق به نگارش درآمده است. وی این تفسیر را در یک مقدمه و دوازده باب تنظیم کرده است.

این اثر در ۱۰۸ برگ در ابعاد ۱۱×۱۸ سانتی متر در مجموعه نسخه های خطی کتابخانه ی آیت اللّه حججی نجف آباد به شماره ۱۲۸ نگهداری می شود.

۲ تحفه الشریعه للوصول الی الوسیله

این اثر تفسیری فارسی از سوره مبارکه حدید است که مؤلّف آن را در یک مقدمه و ۲۹ مجلس و یک خاتمه برای تقدیم به حجت الاسلام سید محمدباقر شفتی، اعلم علمای زمان نگاشته است. شروع تألیف اثر در غرّه رجب۱۲۹۲ و اتمام تألیف آن در اواخر محرم۱۲۹۳ بوده است. مؤلّف در پایان هر مجلس، اشعاری در سوگواری سیدالشهداء خطاب به حجت الاسلام سید محمدباقر شفتی آورده است. نسخه این اثر در کتابخانه آیت اللّه حججی به شماره ۱۲۹ نگهداری می شود. تحفه الشریعه که به احتمال زیاد به خط مؤلّف می باشد در ۲۱۲ برگ در ابعاد ۱۵×۲۲ سانتی متر می باشد که به وسیله آیت اللّه سیدناصرالدین حجت بر اهالی نجف آباد وقف گردیده است.

۳ اعلام الفقهاء

از این اثر با تأسف گزارشی نداریم جز آن که مرحوم آقا سید هاشم حسینی در آثارالاصفی و هدیه الملوک که از تألیفات اوست، از آن نام برده است.

۴ کنزالعرفان فی تفسیر القرآن

از این اثر نیز نسخه ای نمی شناسیم و ایشان در آثارالاصفی از آن یاد کرده است.

۵ هدیه الملوک

این اثر تفسیر سوره الرحمن است که به صورت مجلس، مجلس آماده گردیده است.

ص :۲۵

مؤلّف این اثر را به نام ظل السلطان شروع کرده و به نام ناصرالدین شاه به پایان می رساند و در آن از مجتهد زمان جناب سید اسداللّه بیدآبادی، فرزند حجت الاسلام شفتی به عظمت یاد می کند. مؤلّف این تفسیر را در ۲۶ صفر ۱۲۸۵ به پایان رسانده است. هدیه الملوک در ۱۰۲ برگ در ابعاد ۱۱ × ۱۸ سانتی متر به خط مؤلّف در گنجینه نسخه های خطی کتابخانه آیت اللّه حججی نجف آباد به شماره ۱۰۰ نگهداری می شود.

۶ کنزالمعارف

از آن در هدیه الملوک نام برده شده است و تا کنون نسخه ای از آن شناسایی نشده است.

۷ مجمع الحجج در فقه

مؤلّف از این اثر در اثر دیگرش آثارالاصفی یاد کرده و نسخه ای از آن سراغ نداریم و به تبع اطلاعاتی نیز.

خدمات و آثار ماندگار

از خدمات ارزنده ایشان احداث مسجد خواجه نصیرالدین طوسی مشهور به مسجد نصیر واقع در خیابان قدس نجف آباد است. مرحوم سید هاشم زمین این مسجد را از مال شخصی خود خریداری کرده است و با مکنتی که داشته که در آن روزگار موقعیت مالی ایشان خوب بوده خود به ساخت این مسجد اقدام کرده است. مرحوم سید هاشم خودش از بنّایی اطلاع خوبی داشته است و معمار مسجد، خودش بوده است و شبستان مسجد را خودشان احداث کردند. پس از ایشان پسرشان سید مصطفی ایوان آفتاب رو و ایوان جنوبی را نیز ساختند.(۱) در زمان مرحوم آیت اللّه سید ناصرالدین حجت کاشی کارهای ایوان شمالی و ایوان غربی و حوض خانه انجام می گیرد و پس از ایشان نیز مرحوم حجت الاسلام حاج سید حسن حجت مناره ها و سردر مسجد را

۱- ۱ مصاحبه با سید محمدعلی حجت نجف آبادی در ۲۹/۱۰/۱۳۹۲.

می سازند و کاشی کاری های ایوان جنوبی را انجام می دهند.

مرحوم آقا سید هاشم بر این مسجد هفت مغازه وقف می کنند که در ضلع جنوبی مسجد و در خیابان قدس واقع است.

همچنین احداث چاه آب و سقاخانه که در آن روزگار از نیازهای ضروری مردم بوده و اهمیت بسزایی داشته در کنار مسجد در خیابان قدس نیز از خدمات مرحوم سید هاشم حسینی نجف آبادی است.

یکی دیگر از خدمات مرحوم سید هاشم نجف آبادی بنیان حمام عمومی نصیر بوده است که در همین محله و خیابان قدس شرقی نجف آباد قرار دارد. سنگ بنای اولی این حمام با ایشان بوده و پس از ایشان آیت اللّه سید ناصرالدین حجت نجف آبادی به تکمیل آن پرداخته و برای اینکه رضا شاه در آن دخل و تصرفی نکند و موقوفه را تصاحب نکنند، به نام خودشان ثبت دادند و پس از آن این حمام نیز وقف گردید.(۱)

فرزندان سید هاشم

از مرحوم سید هاشم حسینی، چهار فرزند را سراغ داریم که در اینجا ذکر می کنیم.

۱ حکیم سید ناصرالدین حجت نجف آبادی؛ این بزرگ همان است که در مجموعه میراث حوزه علمیه اصفهان، دفتر چهارم از او دیوان قدریه را به چاپ رسانده ایم و شرح احوالات او را در ابتدای آن آورده ایم.(۲)

۲ سید مصطفی حجت؛ ایشان نیز اهل علم بوده است و دارای پنج فرزند به نام های آغابیگم، زهرا بیگم، ساره بیگم، مریم بیگم و سید حسن بوده است و دو فرزند اوّل ایشان از همسری بوده که در روستای باغ وحش داشته است. این روستا و روستاهای اطراف آن از جمله اشترگان امروز به ایمان شهر شناخته می شوند. سه فرزند بعدی نیز از همسر نجف آبادی ایشان بوده است. ساره بیگم که دختر بزرگ همسر نجف آبادی ایشان بوده است بسیار زیبا بوده و یاغی ها می خواستند این دختر را از پدرش بگیرند که ایشان هم مقاومت کرده، و راضی به ازدواج دخترش با یاغی ها نشده است. سرانجام

۱- ۱ مصاحبه با سید محمدعلی حجت نجف آبادی در ۲۱/۴/۱۳۹۳.

۲- ۲ همان.

ایشان در سال ۱۲۹۲ قمری در دفاع از ناموس خویش در سن ۴۲ سالگی جان خویش و دخترش ساره بیگم را در این دفاع غیرتمندانه از دست داد و می توانیم بگوییم شهید شده است، چرا که مرگی که در دفاع از ناموس باشد شهادت است.

۳ سید رکن الدین؛ این فرزند با سید ناصرالدین از یک شکم بوده و دو قلو بوده اند و بیش از ۶ ماه عمر نکرد و در همان سن کودکی فوت کرد.

۴ شاه بیگم؛ او تنها دختر مرحوم سید هاشم است و شوهرش حاج محمد اسماعیل حجتی بوده است و نوادگان ایشان هم اکنون در نجف آباد هستند. این بانو در حدود سال ۱۲۵۵ قمری متولد شده اند و در کهولت سن بدرود حیات گفته است.(۱)

درگذشت

مرحوم سید محمد هاشم حسینی نجف آبادی در یکشنبه دوم جمادی الاولی ۱۳۱۱ قمری بدرود حیات گفتند و در مسجد خودش، مسجد نصیر در مقبره ای خانوادگی که خود آن را احداث کرده بودند به خاک سپرده شد. روانش شاد و روحش با اجداد طاهرینش محشور باد.

تمجید از آصف الدوله و مبانی آن

یکی از مباحث مهم تاریخی تقرّب و نزدیکی جستن عالمان به دربار سلاطین و تمجیدها و تعاریفی است که عالمان همواره در کتابهای خود از شاهان و دولتمردان و سیاستمداران داشته اند. و در همین راستا انگیزه تقرب علما به دربار یا چرایی این ارتباط و تمجیدها همواره مطرح بوده است.

در شریعت اسلام از زمان رسول اللّه صلی الله علیه و آله و دوران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این مسئله مطرح و راهکارهای آن به خوبی و درستی طرح گردیده است و ابعاد آن واکاوی شده است. «تقیّه» که در واقع یک تاکتیک و سلاح برنده برای حفظ جان و مال و ناموس و آبروی مؤمنان بوده در اسلام از واجبات شمرده شده است و تعابیری همچون «مَنْ لا تقیّه له لا دین له»(۲) و «اِنّ التقیهَ دینی و دینُ آبائی»(۳) و امثال آن اهمیت

ص: ۲۸

۱- ۱ همان.

۲- ۲ فقه الرضا علیه السلام ، ص ۳۳۸، باب حق النفوس، حدیث ۸۹ .

آن را طرح کرده است.

تقیّه به معنی اظهار کلام یا رفتاری غیر از آنچه که اعتقاد واقعی شخص است به خاطر حفظ جان، مال و یا آبرو و یا به دست آوردن چیزی که به مصلحت جامعه و دین آن شخص است.

تقیّه یک تغییر روش و شیوه عمل است که شخص بتواند خود را در شرایط مختلف حفظ کند.

این اصل مهم دینی باعث گردیده است بزرگان شیعه بتوانند بسیاری از آثار و نوشته ها و نیز شخصیت ها و حتی شهرها و مناطق را با آن حفظ کنند.

هنگامی که عمار را زیر شکنجه مجبور کردند به پیامبر ناسزا بگوید با چشمانی اشکبار به خدمت رسول خدا آمد و حکایت گفتار ناشایست خود را با شرمساری برای پیامبر بیان کرد و پیامبر رأفت و مهربانی به او فرمود: ای عمار اگر باز هم در حوادث روزگار در تنگنا قرار گرفتی و چنین توانستی خود را نجات دهی، چنین کن و خود را خلاص کن که خداوند این را بر تو جرمی نمی نویسد.

این کلام هنگامی صادر شد که امین وحی بر پیامبر نازل شد و این آیه را بر پیامبر در تأیید صداقت عمار هدیه آورد که: «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ(1)» هر چه زمان از عصر پیامبر فاصله گرفت و وارد دوران اهل بیت علیهم السلام شد، تقیّه و ضرورت حفظ جان و مال و ناموس شیعه بیشتر احساس شد و اهل بیت یاران خویش را به حفظ خود با سلاح تقیّه دعوت کردند تا دعوت و دعوت گران بمانند و زمینه و زمانه ترویج آخرین آئین یکتاپرستی همواره باقی باشد و مصباح دیانت فروغی دو چندان گیرد.

پس از دوران اهل بیت علیهم السلام شاگردان مکتب آن بزرگواران با همین روش به دربار سلاطین راه یافتند و نه تنها خودباخته زر و زیور حکومتیان نشدند که آنان را دل باخته مکتب و آئین خویش کردند. و از ثروت آنان برای ترویج و تشیید مبانی دیانت استفاده بردند. از این دسته از عالمان شیعه که بزرگان و مفاخر شیعه در میان آنان هستند می توان به: خواجه نصیرالدین طوسی، سید مرتضی، سید بن طاووس، علامه حلی،

۱- ۱ وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۰، باب وجوب التقیه مع الخوف... ، حدیث ۲۴؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵، باب التقیه، حدیث ۳۱.

شیخ بهائی، محقق ثانی، فیض کاشانی، علامه مجلسی و دیگران نام برد.

حضرت امام خمینی قدس سره در برابر عده ای بی اطلاع و سطحی نگر و یا مغرض که عمل این دسته از عالمان را تقبیح و مذمت می کردند و تیغ تیز ملامت را بر گلوی شریعت می نهادند و تیر زهرآلود خود را به سوی عالمان شیعه نشانه رفته بودند، فرمودند:

از عصرهای اوّل اسلام تا حالا... ما می بینیم که این اسلام را به همه ابعادش روحانیون حفظ کرده اند، به همه ابعادش یعنی معارفش را روحانی حفظ کرده است، فلسفه اش را روحانی حفظ کرده است، اخلاقش را روحانی حفظ کرده است، فقه اش را روحانی حفظ کرده است، احکام سیاسیش را روحانی حفظ کرده است. همه اینها با زحمتهای طاقت فرسای روحانیین محفوظ شده است. تمام ابعادی که اسلام دارد و قرآن دارد، آن مقداری که در خور فهم بشر است. تمام اینها را این جماعت عمامه به سر به قول این آقایان درست کرده اند. یک طایفه ای از علما، اینها گذشت کرده اند از یک مقاماتی و متصل شده اند به یک سلاطینی، با اینکه می دیدند که مردم مخالفند، لکن برای ترجیح دیانت و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق، اینها متصل شده اند به یک سلاطینی و این سلاطین را وادار کرده اند خواهی نخواهی برای ترویج مذهب دیانت، مذهب تشیع. اینها آخوند درباری نبودند، این اشتباهی است که بعضی از نویسندگان ما می کنند.

نباید کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی رضوان اللّه علیه محقق ثانی رضوان اللّه علیه نمی دانم شیخ بهایی رضوان اللّه علیه با سلاطین روابط داشتند و می رفتند سراغ اینها، همراهی شان می کردند، خیال کند که اینها مانده بودند برای جاه و عزت و احتیاج داشتند به اینکه سلطان حسین و شاه عباس به آنها عنایتی بکنند، این حرف ها نبوده در کار آنها، گذشت کردند، یک مجاهده نفسانی کرده اند برای اینکه این مذهب را به وسیله آنها به دست آنها در یک محیطی که اجازه می گرفتند که شش ماه دیگر اجازه بدهید ما حضرت امیر را سب بکنیم...! اینها در یک همچو محیطی که سب حضرت امیر اینطوری ها بوده و رایج بوده و از مذهب تشیع هیچ خبری نبوده اینها رفته اند مجاهده کرده اند.

در زمان ائمه هم بودند، علی بن یقطین از وزرا بود، حضرت امیر بیست و چند سال

به واسطه مصالح عالیه اسلام در نماز اینها رفت، سایر ائمه علیهم السلام هم گاهی مسالمت می کردند.(۱)

یکی از روش های دیگری که دانشمندان از پرتو همین تفکّر آسمانی استنباط و اتخاذ کردند، نوشتن آثار به نام سلاطین و پادشاهان و نیز تقدیم آثار به حکمرانان و امیران بوده است. این کار سهم بزرگی در حفظ آثار آنان داشته است و زمینه ساز رشد و ماندگاری آثار آنان را فراهم کرده است.

این آثار بر اساس مبانی دینی به نگارش درآمده و حاوی معارف و فرهنگ شیعی است که پادشاهان خود را وظیفه مند دانسته اند تا آنان را ترویج کنند. تقدیر الهی در این حرکت ظریف و مدبرانه چنین رقم خورد که آثاری که در مبانی اعتقادی و عملی مخالف بسیاری از امور و فعالیت های پادشاهان بود، با ثروت آنان و به دست خود آنان ترویج و تکثیر و عرضه گردید.

رساله آثار الاصفی که در واقع به نام آصف الدوله تألیف گردیده است بر همین مبنا به نگارش درآمده است و از این رو این عالمان نه تنها قابل سرزنش نیستند، بلکه به دلیل این تدابیر حکیمانه سزاوار تمجید و تکریم هستند. لعل اللّه یحدث بعد ذلک امراً که این کمترین در گذشته های دور علاقه ای به این موضوع داشته و مقدمات تدوین یک پژوهش کامل در این زمینه را فراهم کرده است و امید که این رساله انگیزه ای شود برای تکمیل و تدوین نهایی آن برگه ها و پژوهش ناتمام.

لطافت شعر آئینی آقا سید هاشم حسینی

از زیبائی های آثار تفسیری آقا سید هاشم حسینی نجف آبادی، ذوق شعری و لطافت شعر آئینی اوست. او در پایان هر مجلس و تفسیر هر آیه به رسم اهل موعظت، گریزی به حادثه خونبار عاشورا زده و اشعاری با سوز و گداز در وصف حادثه عاشورا سروده است و نیز ذکری از مصائب دیگر ائمه معصومین کرده و اشعاری را در مصائب آن بزرگواران سروده است.

۱- ۱ صحیفه نور، ج ۱، ص ۴۳۰ ۴۳۱ با اندکی دخل و تصرف در عبارت.

این اشعار مجموعه ای گرانبها و ارزنده در شعر آئینی منطقه ماست. ذوق روان و استفاده از ترکیب های زیبا و انسجام شعر او، حلاوتی دوچندان به اشعار او بخشیده است. هر چند جانمایه های ضعیف تاریخی نیز در مضامین شعر او موجود است، امّا صفای ضمیر و هماهنگی ترکیب ها و تشبیهات و استعارات در شعر او از نکات قابل توجه است.

وی اغلب اشعار خود را خطاب به آصف الدوله سروده و به نوعی در واگویی این درد جانسوز آصف الدوله را طرف سخن خویش قرار داده است.

در جایی می گوید:

یک سلیمان، صد هزاران اهرمن آن همه تیغ سنان و یک بدن

آن لب خشکیده و آن جسم پاک آن تن غلطان بخون بر روی خاک

سر نهاده از غریبی بر تراب سبط پیغمبر وصی بوتراب

یا می فرماید:

آصفا بودی کجا ای شهریار تا ببینی ظلم بی حد و شمار

کز گروه شامی [و] کوفی رسید بر حسین آن کشته قوم عنید

بر زمین بنهاد آن یک روی او کافری زد نیزه بر پهلوی او

آن یکی برد از جفا عمامه اش مشرکی کند از برش دراعه اش

گشت تاراج حوادث پیرهن مانده عریان، تن برهنه، بی کفن

یک طرف گرمی ز حرّ آفتاب یک طرف سوزان هوا هم چون تراب

جسم شه تفسیده در آن سرزمین مانده غرق خون شه دنیا و دین

سبک تفسیری آقا سید محمدهاشم

در میان آثار تفسیری عالمان شیعه تفاسیری با سبک های گوناگون به رشته تحریر درآمده است. از سبک آیه به آیه و تفسیر قرآن به قرآن تا تفسیر روایی و مأثور و از تفسیرهای سبک ادبی تا تفاسیر عرفانی و سبک عقلی و استدلالی همه از مبانی مختلف و مشرب های گوناگون عالمان مسلمان است که در نگارش ها و نگرش های تفسیری آنها رخ نموده است. وقوف بر سبک های تفسیری تأثیر بسزایی در فهم دقیق تر و بررسی

و تحلیل جامع تر از دستاوردهای قرآنی است.

تفسیر حاضر، تفسیری بر سبک روایی و مأثور است که برای تبیین آیات الهی به روایات بیشتر توجه دارد و توضیحات کوتاهی نیز مؤلّف در جای جای اثر از خود آورده است. این روش تفسیری در دو اثر تفسیری دیگرش یعنی تحفه الشریعه در تفسیر سوره حدید و هدیه الملوک تفسیر سوره الرحمن نیز پی گرفته شده است.

روش تحقیق رساله

از مرحوم سید محمدهاشم حسینی هفت اثر به ثبت رسیده است که از این تعداد سه اثر دارای نسخه خطی می باشد که هر سه در تفسیر می باشد و تنها نسخه های این اثر نیز در کتابخانه فرزندشان آیت اللّه سید ناصرالدین حجت نجف آبادی بوده و چنانچه گفتیم هم اکنون در کتابخانه آیت اللّه حججی نگهداری می شود. از آنجا که ایشان از شاگردان مرحوم حاج سید اسداللّه شفتی بوده و درباره حیات علمی ایشان هیچ کاری صورت انجام نپذیرفته بود و به خصوص احیای آثار قرآنی نسبت به دیگر آثار علوم اسلامی از اهتمام ویژه ای برخوردار بود به تحقیق و تصحیح این رساله شریف اقدام گردید.

نسخه منحصر به فرد این رساله شریف در کتابخانه آیت اللّه حاج شیخ احمد حججی نجف آباد در زمره کتابهای کتابخانه وقفی مرحوم آیت اللّه سید ناصرالدین حجت نجف آبادی نگهداری می شود و در فهرست کتابخانه آیت اللّه حججی به شماره ۱۲۸ معرفی گردیده است.

در تصحیح این رساله روش متداول در تصحیح نسخه های خطی را پیش گرفته ایم و پس از مقابله آغازین و تقویم النص به مستند سازی آیات و روایات و نقل قول ها پرداخته ایم و برای مباحث مختلف طرح شده در رساله عنوان گذاری کرده ایم تا راه یافتن به مطالب آسان تر گردد. پس از این به ویرایش نهایی اثر پرداخته ایم و در پایان به نگارش مقدمه رساله در معرفی مؤلّف و مطالب لازم به توضیح پرداخته ایم.

امید است این اثر تفسیری از کتاب اللّه عزیز موجب نورانیّت دل ها گردد و قدمی در راه ترویج معارف قرآن باشد و توشه ای برای روز بی توشه. آمین.

صفحه اول نسخه خطی آثار الاصفی

ص :۳۴

صفحه آخر نسخه خطی آثار الاصفی

رساله آثار الاصفی

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم و به استعین

نحمدک اللّهمّ یا من شهدت بوحدانیّتک السماء المزیّنه بالکواکب المنوّره و نشکرک اللّهمّ یا من أقرّت بربوبیتک أرض الحامله و بالهیّتک سنه الرسول الناطقه(۱) و بفردانیتک وجود الأشیاء دلائل واضحه. و نصلّی و نسلّم علی نبیّک الأمیّ الهاشمی الذی أنزلت علیه القرآن بلسان عربی مبین و جعلته بشیرا للمؤمنین و نذیرا للملحدین و اصطفیته علی تبلیغ رسالتک من الأوّلین و الآخرین، و علی أخیه و صهره و وصیّه الذی جعلته قرآنا ناطقا و إماما مبینا، و علی سائر أهل بیته الذین أذهبت عنهم الرجس و طهّرتهم تطهیرا.

چنین گوید تراب نعال علماء و افقر و احقر سلسله فضلاء، هاشم بن حسین الحسینی السّاکن فی قریه الاشترجان من قراء اللّنجان من بلوک الإصفهان که: چون حسب الحکم محکم لازم الاطاعه سرکار حجه الإسلام قبله الأنام نایب الإمام خاتم المجتهدین و سید العلماء الموحّدین سمی جدّه ابن عم سید المرسلین الحاج سید اسداللّه بن مرحمت و غفران پناه، جنّت و رضوان آرامگاه، حجه الإسلام ملاذ الانام، معاذ الخاصّ و العام، افقه [۲] الفقهاء و اعلم العلماء، سید المجتهدین و خاتم المحقّقین، الحاج سید محمدباقر الشفتی أعلی اللّه مقامه و نوّر اللّه تربته از نجف آباد اصفهان، وارد اشترجان لنجان شدم بعد از آنکه در این باره نیز تعلیقه طلیعه[ای] از جانب سرکار عظمت مدار، جلالت آثار، آسمان وقار، امیرالامراء و نصیرالوزراء، انوشیروان الدوران و آصف الدهر و الزمان، الحاج آصف الدوله العلیّه العالیه زید اجلاله و الطافه و عدله صادر گردیده که این حقیر فقیر در قراء متعلّق به ایشان بوده باشم به جهت ترویج دین مبین و نشر احکام سید المرسلین

ص: ۳۶

۱- ۱ در نسخه: «ناطقه».

و از خـان نعم ایشان هر صـبح و شام دهن را آلوده سازم و خواطر پریشان را از پریشانی دهر آسوده نمایم، با خود خیال نمودم که بعد از مدتی که از الطاف بلانهایات ایشان خود را متنعّم دیدم، باید زبان قلم را اندکی مترنّم سازم مِن باب آنکه منعِم را بر منعَم حقی عظیم است، بایـد منعَم از عهـده شـکر منعِم مهما امکن برآیـد و روزگار را به بطالت نگذرانـد، و تحفه ای که لایق باشـد ارسال خـدمت آن منعِم بنماید علی قدر الوسع و الطاقه، و تحفه شـخص ملّا بجز کتاب و تصـنیف و تألیف چیزی نیست، لهـذا بر خود لازم دانسـتم که تحفه و هـدیه به خطّ خود از تصـنیفات و تألیفـات خود، روانه خـدمت آن شـهریار زیـد اجلاله بنمـایم، چون خود را و تصـانیف خود را لایق این شـخص بزرگ ندیـدم، متمسّک شـدم به یکی از سور قرآن مجیـد ربّانی و فرقان حمیـد سـبحانی و کلام اللّه را مخلوط به هـدیه و تحفه خود نمودم که شایـد [۳] به برکت کلام اللّه، تحفه حقیر مقبـول دربـاران کامکـار گردد و به وسـیله همّت ایشـان این تحفه، تحفه روزگـار گردد. لهـذا سـوره مبـارکه جمعه را به جهت قرائت جمعه ایشان تفسیر نمودم از روی اختصار به قدر فهم و قابلیّت خود، و آن را هدیّه آن شهریار کامکار نمودم.

و این تصـنیف و تـألیف بعـد از ظهور تصـانیف و تألیفات چنـد است که از حقیر ظهور یافته، مثل «اعلام الفقهاء» در علم فقه و «کنزالعرفان» در علم تفسیر و «مجمع الحجج» نیز در علم فقه که هر یک به لسان عربی مکتوب شده و هر یک از این سه کتاب مشتمل بر مجلدات است و از حوادث دوران و مکاره زمان در حیّز تعویق و تعطیل است، امید که به یاری خلّاق عالم و نصرت خاتم المجتهدین، الحاج سیّد اسداللّه روحی فداه و اعانت سرکار عظمت مدار، الحاج آصف الدّوله زید اجلاله و بقای عمر و فراغت، این سه کتاب ناتمام، تمام شود در این اعانت و یاری ایشان ذخیره روز جزا و معاون یوم المعاد آن شهریار گردد.

و مرتب نمودم این کتاب را بر یک مقدمه و دوازده باب و این کتاب را هم مسـمّی نمودم بعون اللّه ب«آثار الأصفی»؛ امید که خلّاق عالم، تفسیر این سوره را به قلم شکسته این بی مقدار ذخیره روزشِمار گرداند و اللّه الموفّق و المعین.

مقدمه: در بیان معنی جمعه و ثواب روز جمعه و فضل آن

ص: ۳۷

[معنی کلمه سوره و جمعه]

السوره فی اللغه(۱) طائفه من القرآن التی أقلّها ثلاث آیات(۲)؛ یعنی سوره در لغت به معنی طائفه[ای] از قرآن است و اقل آن سه آیه می باشد و سوره ای در قرآن نیست که سه آیه و چهار آیه کمتر [۴] باشد و معنی جمعه در لغت: «لاجتماع الناس فیه»(۳) و فی الحدیث: «سمّیت الجمعه جمعه، لأنّ اللّه جمع فیها خلقه لولایه محمّد صلی الله علیه و آله و وصیّه فی المیثاق فسمّاه یوم الجمعه»(۴)، یعنی: جمعه را به آن جهت جمعه نامیدند برای آنکه مردم در آن روز جمع می شوند در مساجد به جهت نماز جمعه؛ و در حدیث وارد شده که: «جمعه به این جهت جمعه شد، برای اینکه خداوند جمع کرد خلق را در آن روز برای عهد و میثاق گرفتن به ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و وصیّ او در روز الست، پس نامید آن روز را جمعه».

[فضیلت روز جمعه]

و اما فضیلت روز جمعه از حدّ تحریر و تقدیر تقریر بیرون است و اخبار در فضل آن بسیار وارد شده، بعضی از آن در این هدیه به سمع اشرف خواهد رسید.

روی الکلینی عن علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن أبی بصیر، عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله :«إنّ یوم الجمعه سید الأیّام یضاعف اللّه عزّوجلّ فیه الحسنات و یمحو(۵) فیه السیئات و یرفع فیه الدرجات و یستجیب فیه الدعوات و یکشف فیه الکربات و یقضی فیه الحوائج العظام و هو یوم فیه عتقاء و طلقاء من النار ما دعا به أحد من الناس و عرف حقّه و حرمته إلاّ کان حقّا علی اللّه عزّوجلّ أن یجعله من عتقائه و طلقائه من النار، فإن مات فی یومه و لیلته، مات شهیدا و بعث آمنا و ما استخف أحد بحرمته و ضیّع حقّه إلاّ کان حقّا علی اللّه عزّوجلّ أن یصلیه نار جهنّم إلاّ أن یتوب»[۵].(۶)

۱- ۱ در نسخه: «الغه».

۲- ۲ الکشاف، ج ۱، ص ۲۳۹؛ تفسیر سوره مبارکه بقره؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۵۲، ماده «سور».

۳- ۳ مفردات غریب القرآن، ص ۹۷، کتاب الجیم و ما یتّصل بها؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۷، باب الجیم مع المیم.

۴- ۴ الکافی، ج ۳، ص ۴۱۵، باب فضل یوم الجمعه و لیلته، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۷، باب وجوب تعظیم یوم الجمعه، حدیث ۷.

۵- ۵ در نسخه: «یمحوا».

یعنی: روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی طاب ثراه از علی بن محمّد و او از سهل بن زیاد و او از ابی بصیر و ابی بصیر از جناب امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمودند که: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «به درستی که روز جمعه سید روزهاست، مضاعف می فرماید خداوند عزّوجلّ در روز جمعه حسنات را و محو می فرماید در آن روز گناهان را و بلند می گرداند در آن روز درجات را و مستجاب می گرداند در آن دعاها را و کشف می فرماید در آن کرب و همّ را و بر می آورد در آن حوائج را، و روز جمعه روزی است که در آن هست آزاد شدگان(1) از آتش جهنّم و نیست کسی از خلق که دعا کند در آن روز و عارف باشد بحق آن و حرمت آن، مگر اینکه بر خداست که بگرداند او را از آزاد شدگان(2) و رهانیده شدگان(3) از آتش جهنم، پس اگر مُرد در روز جمعه یا شب جمعه، مرده است شهید و مبعوث می شود در روز قیامت در امان باری تعالی، و نیست کسی که استخفاف کند حرمت روز جمعه را و ضایع کند حقّ آن را، مگر آنکه بر خدا لازم است که برساند او را و گرفتار نماید او را به آتش جهنّم، مگر اینکه توبه کند».

و روی أبیجعفر الطوسی قدس اللّه روحه، عن النبی صلی الله علیه و آله أ نّه قال: «إنّ یوم الجمعه سید الأیّام و هو یوم أعظم عنداللّه تعالی من یوم الفطر و یوم الأضحی و فیه خمس خصال: خلق اللّه فیه آدم و اهبط اللّه فیه آدم إلی الأرض و فیه توفی اللّه آدم و فیه ساعه لا یسأل اللّه عزّوجلّ فیها أحد شیئا [۶] إلاّ اعطاه ما لم یسأل حراما و ما من ملک مقرب و لا سماء و لا أرض و لا ریاح و لا جبال و لا شجر إلاّ و هی تشفق من یوم الجمعه».(4)

یعنی: روایت کرده است شیخ طوسی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمودند که: «به درستی که روز جمعه سید روزهاست و بزرگتر است روز جمعه نزد خداوند از عید فطر و عید اضحی. و در روز جمعه است پنج خصلت: خلق کرد خداوند در آن آدم را و فرو فرستاد در روز جمعه آدم را به زمین و در آن روز وفات یافت آدم و در روز جمعه ساعتی

۱- ۱ الکافی، ج ۳، ص ۴۱۴، باب فضل یوم الجمعه و لیلته، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۶، باب وجوب تعظیم یوم الجمعه، حدیث ۴، با اختلاف کمی.

۲- ۲ در نسخه: «شده گان».

۳- ۳ در نسخه: «شده گان».

۴- ۴ در نسخه: «شده گان».

است که سؤال نمی کند در آن ساعت احدی از مردم خداوند را مگر اینکه خداوند به او عطا می کند مسئول او را مادامی که سؤال نکند حرامی را و نیست ملکی مقرّب و نه آسمان و نه زمین و نه بادها و نه کوهها و نه درختها، مگر اینکه همه دوست دارند و طالب اند روز جمعه را».

و عن انس بن مالک، عن النبی صلی الله علیه و آله قال: «إنّ لیله الجمعه و یوم الجمعه أربع و عشرون ساعه للّه عزّوجلّ فی کلّ ساعه ستمائه الف عتیق من النار».(۱)

یعنی: از انس بن مالک روایت است که او روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمودند که: «به درستی که شب جمعه و روز جمعه بیست و چهار ساعت است، از برای خداوند است در هر ساعتی از این بیست و چهار ساعت ششصد هزار نفر آزاد شده از آتش جهنّم».

و عن اصبغ بن نباته، عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: «لیله الجمعه لیله غرّاء و یومها [۷] یوم ازهر و من مات لیله الجمعه، کتب له براءه من ضغطه القبر، و من مات یوم الجمعه، کتب له براءه من النار».(۲)

یعنی: روایت شده است از اصبغ بن نباته که او روایت کرده است از امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمودند که: «شب جمعه روشن است و روز آن اظهر است و هر که بمیرد شب جمعه نوشته می شود برای او برات آزادی از فشار قبر و هر که بمیرد در روز جمعه نوشته می شود برای او برات آزادی از آتش جهنّم».

و عن أبی الحسن علیه السلام فی حدیث طویل: «و أما الیوم الذی حملت فیه مریم، فهو یوم الجمعه للزوال و هو الیوم الذی هبط فیه الروح الأمین و لیس للمسلمین عید کان أولی منه، عظّمه اللّه تبارک و تعالی و عظّمه محمّد صلی الله علیه و آله ، فأمره أن یجعله عیدا فهو یوم الجمعه».(۳)

ص: ۴۰

۱- ۱ الخصال، ص ۳۹۲، باب السبعه، حدیث ۹۲؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۰، باب وجوب تعظیم یوم الجمعه، حدیث ۱۷.
۲- ۲ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۳، باب وجوب الجمعه و فضلها، حدیث ۱۲۴۶؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۹، باب وجوب تعظیم یوم الجمعه، حدیث ۱۳.
۳- ۳ الکافی، ج ۱، ص ۴۸۰، باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام ، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۶، باب وجوب تعظیم یوم الجمعه، حدیث ۵.

یعنی: روایت است از ابی الحسن علیه السلام در حدیث طولانی که آن حضرت فرمودند: «و اما روزی که مریم مادر عیسی حامله شد به عیسی، روز جمعه بود وقت زوال. و روز جمعه روزی است که نازل شد از بهشت در آن روح الامین بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و نیست از برای مسلمانان عیدی که بهتر از روز جمعه باشد و بزرگ گردانیده است خداوند او را و بزرگ گردانیده است او را محمد مصطفی، پس امر کرده است که آن را عید گردانند و آن روز جمعه است».

و از این قبیل احادیث در فضل روز جمعه بسیار است و این وجیزه را زیاده بر این گنجایش نیست و اغلب اخبار در کتاب «کنز العرفان» ذکر کرده ام. پس بر هر مسلم مؤمنی لازم است که روز جمعه دست از مشاغل [۸] دنیوی بردارد و این روز را اندکی به مقام خود که عبادت است صرف نماید. شش روز دنیا را صرف دنیا کند و یک روز را که جمعه باشد صرف عقبی نماید.

[علل بی برکت شدن کار دنیا در روز جمعه]

و حال اینکه هر امری که در روز جمعه انجام دهند آن امر معیوب و غیر مرغوب و بی خیر و برکت است بعلل چند:

یکی آنکه: وضع شی ء در غیر موضوع له شده است و اثری بر آن مترتب نیست، چون یخ گرفتن و یخ طلب کردن و یخ گذاردن در کوره حدّاد در حین تلهّب آن.

و یکی دیگر: مخالفت خلّاق عالم که امر به عبادت در این روز فرموده و او طلب دینی کرده.

یکی دیگر آنکه: یهود و نصاری قدر روز جمعه خود را دارند، لا محاله من باب رغم انف آنها مسلم هم باید قدر روز جمعه را بداند تا محل صرف و تعرض یهود و نصاری من باب تعصّب و غیرت مذهبی نشود.

یکی دیگر: به نظر درآورد که در این روز جمعه بود که فرزند فاطمه زهراء علیهاالسلام در صحرای کربلاء با لب تشنه و شکم گرسنه، بدن طیّب طاهر او را کوفیان دغا و شامیان اشقیا از دم شمشیر و نیزه و خنجر پاره پاره کردند، چگونه شخص میل کند که در این

روز مشغول به امور دنیوی بوده باشد!

[ذکر مصائب سیدالشهداء و اشعار مؤلّف]

آه و وا ویلاه از داهیه عظمی کربلاء ای آصف دوران و ای سلیمان زمان، کاش در روز عاشورا بودی در صحرای کربلا آن وقتی که فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «هل من مغیث یغیثنی و هل من معین یعیننی و هل من شربه من الماء سبیل»(۱) به عوض آب کوفیان بی حیا شمشیر و نیزه حواله آن حضرت می نمودند [۹] تو هم آب می دادی و هم جان در راهش می دادی!

لمؤلّفه:

کاش بودی آصفا در کربلا تا بدیدی تو سلیمان در بلا

اوفتاده دست اهریمن حسین زیر خنجر، زیر شمشیر [و] سنین

نه برادر نه پسر نه یاوری نه معین نه انیس مادری

یک سلیمان صد هزاران اهرمن آن همه تیغ سنان یک بدن

آن لب خشکید(۲) و آن جسم پاک آن تن غلطان بخون بر روی خاک

سر نهاده از غریبی بر تراب سبط پیغمبر وصی بوتراب

تا که برداری سرش از روی خاک هم نهی مرهم تو بر آن جسم چاک

دور سازی از سلیمان اهرمن بر تن عریان او سازی کفن

بس کن ای آقا حدیث کربلا پر نمودی قلب آصف از بلا

رنجه دادی خاطر آن شهریار داستانی دیگر از قرآن بیار

[تفسیر] «بسم اللّه الرحمن الرحیم»

«الرحمن مشتق من الرحمه و من أبنیه المبالغه و أبلغ من الرحیم و مختصّ بذات اللّه تعالی لا یسمّی به غیره و لایوصف به أحد من الناس». یعنی: رحمن مشتق از رحمت

۱- ۱ در مقاتل معتبر به این صورت وجود نـدارد و برخی از جملات آن با انـدکی اختلاف در عبارت آمـده است. بنگریـد به: اللهـوف فی قتلی الطفـوف، ص ۶۱، مبارزه اصـحاب الحسـین علیه السـلام و استشـهادهم؛ موسوعه کلمات الامام الحسـین علیه السلام ، ص ۵۷۴، مقتل الرضیع؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۷۵، مقتل اصحاب الحسین علیه السلام .

۲- ۲ در نسخه: «خوشکیده».

است و از بناهـای مبـالغه است و ابلغ از رحیم است و این اسم مختص ذات بی زوال خداونـدیست و هیـچ کس دیگر را به این اسم نخواننـد و به این وصف احـدی را ننامنـد و توصـیف نکننـد. می گوینـد که: فلان رحیم و رحیم القلب است و لیکن نمی گویند که: فلان رحمن و رحمن القلب است.

یعنی: به نام خداوند بسیار بخشاینده بر گناهکاران خلایق و مهربان است و قال عیسـی بن مریم: «الرحمن، رحمن الدنیا [۱۰] و الرحیم، رحیم الآخره».(۱) یعنی فرمود عیسی علیه السلام که: معنی «الرحمن»، رحم کننده بر جمیع عباد است در دنیا از مؤمن و کافر و فاسق و فاجر به آنچه ایشان را احتیاج است و «رحیم»، رحم کننده در آخرت است مؤمنان را دون کافران. و رحمت اول را عام نامند و رحمت اخیر را رحمت خاص گویند.

پس «رحمن» صـفت عام خداوند است و اسم خاصّ او و «رحیم» اسم عام خداست و صفت خاص او؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند به روایت عکرمه که: «خدا را صد جزء رحمت است، یک جزء آن را به دنیا فرستاد و در میان همه خلق پهن کرد و فرو گرفت هرکس و هر چیز را و جمیع نعم دنیـا از اثر آن یک جزء رحمت است و نود و نه جزء دیگر را در خزانه احسان خود ذخیره نمود تا در آخرت این یک جزء را با آن نود و نه جزء ضم کرده بر بندگان خود نثار نماید».(۲)

بلی گناه آخر دارد و رحمت خداوند آخر ندارد. همین حدیث با مسرّت مؤمنان را بس است که فرمودند معصوم علیهم السلام که: «در روز قیامت این قدر خداوند گنه کاران [را] بیامرزد که شیطان هم به طمع افتد».(۳)

و چـون قـدر و منزلت «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» از جمیع آیـات قرآنی بالاـتر بود خداونـد هم او را مفتـاح هر سوره ای از سور قرآن قرار داد و آن را در اول نماز واجب کرد.

۱- ۱ التبیان، ج ۱، ص ۲۹، سوره الفاتحه.

۲- ۲ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۴، تفسیر سوره الفاتحه؛ روضه المتقین، ج ۲، ص ۳۱۸.

۳- ۳ امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۳ ۲۷۴، المجلس السابع و الثلاثون، حدیث ۲، نص روایت این است: «إذا کان یوم القیامه نشر اللّه تبارک و تعالی رحمته حتی یطمع إبلیس فی رحمته».

و عن أبی هریره، عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: «یا أبا هریره إذا توضأت، فقل: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و إذا غشیت أهلک، فقل: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، فإن حفظتک یکتبون لک الحسنات حتی تغتسل من [۱۱] الجنابه، فإن حصل من تلک المواقعه ولد کتبت له(۱) من الحسنات بعدد نفس ذلک الولد و بعدد أنفاس أعقابه إن کان له عقب، حتی لا یبقی عنهم أحد. یا أباهریره إذا رکبت دابه، فقل: بسم اللّه و الحمد للّه، یکتب لک الحسنات بعدد کلّ خطوه، و إذا رکبت سفینه، فقل: بسم اللّه و الحمد للّه، یکتب لک الحسنات حتی تخرج منها».(۲)

یعنی روایت شده از ابی هریره(۳) از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «یا ابا هریره! هرگاه وضو گرفتی، پس بگو: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» و چون نزدیک به عیال خود رفتی بگو: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» به درستی که ملائکه حفظه تو، می نویسند برای تو حسنات تا اینکه غسل جنابت بنمائی، پس اگر حاصل(۴) شود از این مواقعت فرزندی، نوشته می شود برای خواننده «بسم اللّه» حسنه به عدد نفس های آن فرزند در دار دنیا و به عدد نفس های اولادهای آن فرزند، هرگاه بوده باشد از برای آن فرزند عقبی، تا اینکه نماند از آنها احدی. ای ابا هریره! هرگاه سوار شدی مرکبی را، پس بگو: «بسم اللّه و الحمد للّه»، می نویسد برای تو ملائکه حسنات به عدد هر قدمی که آن دابه بر می دارد و چون سوار کشتی شدی، پس بگو: «بسم اللّه و الحمد للّه»، می نویسد برای تو تا وقتی که از کشتی خارج شدی».

و عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: «من رفع قرطاسا من الأرض فیه: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» اجلالا للّه تعالی، کتب عند اللّه من [۱۲] الصدیقین و خفّف عن والدیه و إن کانا من المشرکین»؛(۵) یعنی: از رسول خدا۹ مرویست که فرمودند که: «کسی که بردارد کاغذی را از زمین که در آن نوشته باشد «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»، از برای جلال و بزرگی خدا، نوشته می شود نزد خداوند از جمله صدیقین و تخفیف داده می شود گناه والدینش

۱- ۱ در مصدر: «کتب لک».

۲- ۲ تفسیر رازی، ج ۱، ص ۱۷۱، تفسیر سوره الفاتحه.

۳- ۳ در نسخه: «انس بن مالک».

۴- ۴ در نسخه: «حصل».

۵- ۵ تفسیر الرازی، ج ۱، ص ۲۷۱، تفسیر سوره الفاتحه.

و عذاب ایشان، اگر چه بوده باشند از مشرکین».

و عن علی بن أبی طالب علیه السلام قال: «لما نزلت «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : أوّل ما أنزلت هذه الآیه علی آدم، قال: أمن ذریّتی من العذاب ما داموا علی قرائتها، ثمّ رفعت فانزلت علی إبراهیم [علیه السلام] فتلاها و هو فی کفه المنجنیق، فجعل اللّه علیه النار بردا و سلاما، ثمّ رفعت بعده فما أنزلت إلاّ علی سلیمان و عندها قالت الملائکه: ألآن تمّ واللّه ملکک، ثمّ رفعت فأنزلها اللّه تعالی علیّ ثمّ یأتی أمّتی یوم القیمه و هم یقولون: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»، فإذا وضعت أعمالهم فی المیزان ترجحت حسناتهم».(۱)

یعنی: و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمودند که: «چون نازل شد «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله : اول نزول این آیه بر آدم علیه السلام بود و چون این آیه بر او نازل شد فرمود که: امان یافت ذریّه من از عذاب تا وقتی که مشغول قرائت این آیه باشند. پس بالا ـ رفت این آیه و نازل شد مرّه دویم بر ابراهیم علیه السلام ، پس خواند(۲) آن را ابراهیم در حالکونی که بود [۱۳] در کفّه منجنیق، پس گردانید خداوند بر او آتش را سرد و سلامت، پس بالا رفت آیه بعد از آن و نازل نشد، مگر بر سلیمان علیه السلام ، پس نزد نزول این آیه گفتند ملائکه که: الان تمام کرد خداوند ملک را بر تو، پس باز بالا رفت، پس خداوند نازل کرد آن را بر من، پس می آیند امّت من روز قیامت و می گویند: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»، پس چون می گذارند اعمال ایشان را در کفّه میزان زیاد می شود حسنات ایشان».

«و کان اللّه بالمؤمنین رحیما فهو رحیم بهم فی ستّه مواضع: فی القبر و حسراته، و القیامه و ظلماته، و قرائه الکتاب و فزاعاته(۳)، و الصراط و مخافاته، و النار و درکاته، و الجنّه و درجاته»(۴)؛ یعنی: خداوند هست بر مؤمنان رحم کننده، پس او رحیم است به

ص: ۴۵

۱- ۱ تفسیر غرائب القرآن، ج ۱، ص ۸۱، تفسیر سوره الفاتحه.

۲- ۲ در نسخه: «خاند».

۳- ۳ در نسخه: «مخافته»، بدل «قرائه الکتاب و فزاعاته»، آنچه در متن آمده از مصادر می باشد.

۴- ۴ تفسیر الرازی، ج ۱، ص ۱۷۲، تفسیر سوره الفاتحه؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۱، ص ۸۱، تفسیر سوره الفاتحه.

مؤمنان در شش موضع: در قبر و حسرات قبر، و در قیامت و ظلمات آن، و در میزان و ترس آن، و در صراط و مخافات آن، و در آتش و درکات آن، و در جنّت و درجات آن.

پس بر مؤمن واجب است که همیشه به ذکر این آیه در هر مقام و هر شغل و هر عمل قیام نماید و احادیث در فضل آیه «بسم اللّه» از حد و حصر بیرون است و اغلب آن را در کتاب «کنزالعرفان» به بسطی کامل ایراد نموده ام و این وجیزه گنجایش زاید بر آنچه که ذکر شد ندارد.

به هر حال ثمرات «بسم اللّه» بسیار است و مقرّبین درگاه احدیّت همیشه به ذکر «بسم اللّه» قیام و اقدام نموده اند. چنانچه در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان در بین نماز، ابن ملجم مرادی [۱۴] چون ضربت بر فرق امیرالمؤمنین علیه السلام زد، حضرت فرمودند: «بسم اللّه و باللّه فزت و ربّ(۱) الکعبه».(۲)

[مصیبت بریدن سر حضرت سید الشهدا]

و در وقتی که شمر ولد الزنا تیغ بر گلوی پسر فاطمه گذارد، مظلوم کربلا فرمودند: «بسم اللّه و باللّه و علی سنه رسول اللّه، أقتل عطشانا و أنا بن رسول اللّه؟ أقتل عطشانا و أنا بن فاطمه الزهراء؟ أقتل عطشانا و أنا بن امیرالمؤمنین؟!»؛ یعنی: آیا کشته می شوم من تشنه و حال اینکه منم فرزند رسول خدا [صلی الله علیه و آله] آیا من کشته می شوم و حال اینکه منم فرزند فاطمه زهرا [علیهاالسلام] آیا من کشته می شوم و حال اینکه منم فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام ؟ و آن حرام زاده شرم نکرد و سر آن سرور را از خنجر فولاد برید و آن سلیمان زمان را سر از تن جدا کرد، نمی دانم سرکار عظمت مدار آصف الدوله که الحق آصف الشریعه است در کجا بود که در آن حین قطره آبی به حلق نازنینش بریزد و از تیغ آبدار دمار از روزگار شمر ولد الزنا برآورد آه وا ویلاه.

لمؤلّفه:

آصفا بودی کجا ای شهریار تا ببینی ظلم بی حدّ [و] شمار

ص: ۴۶

۱- ۱ در نسخه بربّ است و در منابع موجود و ربّ می باشد.

۲- ۲ خصائص الائمه، ص ۶۳؛ مناقب آل أبی طالب، ج ۱، ص ۳۸۵.

کاز گروه شامی کوفی رسید بر حسین آن کشته قوم عنید

بر زمین بنهاد آن یک روی او کافری زد نیزه بر پهلوی او

آن یکی برد از جفا عمّامه اش مشرکی کَند از برش دراعه اش

گشت تاراجِ حوادث پیرهن مانده عریان، تن برهنه، بی کفن

یک طرف گرمی ز حرّ آفتاب یک طرف سوزان هوا هم چون تراب

جسم شه تفسیده(۱) در آن سرزمین[۱۵]مانده غرق خون شه دنیا و دین

آصفا ای شهریار کامکار کاش بودی آن زمان در آن دیار

تا که بودی سایه جسم نازکش کرده از دیبا کفن جسم [و] تنش

خون بشستی زآب دیده موی او رو نهادی لحظه ای بر روی او

بس کن ای آقا، سخن کوته نما آذر افکندی تو بر ارض [و] سما

تو مگو آقا، بگو عبد ذلیل شرم کن در نزد مولای جلیل

این سخن از قول مردم شد بیان الامان از شخص نادان الامان

[تفسیر آیه اول: یسبح للّه ما فی السماوات...]

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

«یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَ مَا فِی الْاءَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَكِیمِ»

شرعت بعون اللّه فی تفسیرها علی نهج الاختصار، فاعتبروا یا أولی الأبصار من الصغار و الکبار.

«یسبح للّه»؛ أی ینزهه عن جمیع النقایص و المعایب و التسبیح ما فی السماوات و ما فی الأرض، الأصل فیه التنزیه، فمعنی سبحان اللّه أبرء اللّه من السوء تبرّیه.

[تسبیح موجودات]

و تسبیح الموجودات إمّا بلسان الحال أو بلسان المقال؛ و أمّا بلسان الحال، فإنّ کل

۱- ۱ گرم شده، گداخته (فرهنگ معین).

ذره من الموجودات تنادی بلسان حالها علی وجود صانع حکیم واجب لـذاته؛ و أمّا بلسان المقال و هو فی ذوی العقول ظاهر، و أمّـا غیرهم من الحیوانات و الجمادات غیر معلوم عنـدنا، لعـدم المجانسه، فإنّ کل طائفه منها یسـبّح ربّها بلغاتها و أصواتها، و أما الجمادات، فإنّ لها أیضا تسبیحا غیر معلوم عنـدنا و معلوم عند ربّها، کما قال اللّه تبارک و تعالی: «إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ [۱۶] لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیْحَهُمْ(۱)» کافٍ فی الاستدلال لأهل الإیمان.

ملخّص کلام این است که: معنی «یسبح للّه» یعنی به پاکی و پاکیزگی یاد می کننـد خـدای را آنچه در آسـمانهاست از بـدایع علوی و آنچه در زمین است از کواین سـفلی، یعنی: تنزیه می کننـد خـدای را از جمیع نقایص و معایب، و تسبیـح اصل در آن تنزیه است، پس معنی «سـبحان اللّه» یعنی مبراست از بدی خداوند عالم، نهایت تبرّی و تسبیح موجودات، یا به لسان حال اسـت یـا به لسـان مقـال، و اما به لسان حالش ظاهر است به درستی که جمیع موجودات نـدا می کننـد به زبان حال بر وجود حضـرت واجب الوجـود و صـانع خـود، و امـا به لسـان قـالش، پس آن در ذوی العقـول ظـاهر، و امّـا در غیر ذوی العقـول از حیوانـات و جمادات، پس به درستی که هر طائفه از آن تسبیح می کنند خدای خود را به لغت های خود و صوتهای خود.

[تسبیح جمادات]

و امّا جمادات، پس به درستی که از برای آنها می باشد تسبیحی غیر معلوم و غیر مفهوم نزد ما(۲)

و بـالجمله فالـذی یکشف به عن معنی مقصود قول و کلاـم و قیـام الشـیء بهـذا الکشف قول منه و تکلیم و إن لم یکن بصوت مقروع و لفـظ موضوع، و من الـدلیل علیه مـا ینسبه القرآن إلیه تعـالی من الکلاـم و القول و الأمر و الوحی و نحو ذلک مما فیه معنی الکشف عن المقاصد و لیس من قبیل القول و الکلام المعهود عندنا معشـر المتلسنین باللغات و قد سماه اللّه سبحانه قولا و کلاما.

و عند هذه الموجودات المشـهوده من السماء و الأرض و من فیهما ما یکشف کشفا صریحا عن وحدانیه ربها فی ربوبیته و ینزهه تعالی عن کل نقص و شین فهی تسبح اللّه سبحانه.

و ذلـک أنها لیست لها فی أنفسـها إلا محض الحاجه و صـرف الفاقه إلیه فی ذاتها و صـفاتها و أحوالها. و الحاجه أقوی کاشـف عمـا إلیه الحـاجه لا یسـتقل المحتاج دونه و لا ینفک عنه فکل من هـذه الموجودات یکشف بحاجته فی وجوده و نقصه فی ذاته عن موجـده الغنی فی وجـوده التـام الکامـل فی ذاته و بارتبـاطه بسـائر الموجودات الـتی یسـتعین بهـا علی تکمیـل وجوده و رفع نقائصه فی ذاته أن موجده هو ربه المتصرف فی کل شیء المدبر لأمره.

ص: ۴۸

۱- ۱ سوره مبارکه اسراء، آیه ۴۴.

۲- ۲ در تسبیـح جمادات مفسـران نظرات ارزنده ای را طرح کرده اند که جای طرح و بحث فراوانی دارد و این مقال گنجایش آن را ندارد. در اینجا به نظر علامه طباطبایی در تفسـیر المیزان در تفسـیر سوره اسراء آیات ۴۰ تا ۵۵ اشاره می کنیم: و التسبیح تنزیه قولی کلامی و حقیقه الکلام الکشف عما فی الضـمیر بنوع من الإشاره إلیه و الـدلاله علیه غیر أن الإنسان لما لم یجـد إلی

إراده كل ما يريـد الإشاره إليه من طريق التكوين طريقا التجأ إلى اسـتعمال الألفاظ و هى الأصوات الموضوعه للمعانى، و دلّ بها على ما فى ضميره، و جرت على ذلك سنه التفهيم و التفهّم، و ربما استعان على بعض مقاصده بالإشاره بيده أو رأسه أو غيرهما، و ربما استعان على ذلك بكتابه أو نصب علامه.

ثم النظام العام الجاری فی الأشیاء الجامع لشتاتها الرابط بینها یکشف عن وحده موجدها، و أنه الذی إلیه بوحدته یرجع الأشیاء و به بوحدته ترتفع الحوائج و النقائص فلا یخلو من دونه من الحاجه، و لا یتعری ما سواه من النقیصه و هو الرب لا رب غیره و الغنی الذی لا فقر عنده و الکمال الذی لا نقص فیه.

فکل واحد من هذه الموجودات یکشف بحاجته و نقصه عن تنزه ربه عن الحاجه و براءته من النقص حتی أن الجاهل المثبت لربه شرکاء من دونه أو الناسب إلیه شیئا من النقص و الشین تعالی و تقدس یثبت بذلک تنزهه من الشریک و ینسب بذلک إلیه البراءه من النقص فإن المعنی الذی تصور فی ضمیر هذا الإنسان و اللفظ الذی یلفظه لسانه و جمیع ما استخدمه فی تأدیه هذا المقصود کل ذلک أمور موجوده تکشف بحاجتها الوجودیه عن رب واحد لا شریک له و لا نقص فیه.

فمثل هذا الإنسان الجاحد فی کون جحوده اعترافا مثل ما لو ادعی إنسان أن لا إنسان متکلما فی الدنیا و شهد علی ذلک قولا فإن شهادته أقوی حجه علی خلاف ما ادعاه و شهد علیه و کلما تکررت الشهاده علی هذا النمط و کثر الشهود تأکدت الحجه من طریق الشهاده علی خلافها.

فإن قلت: مجرد الکشف عن التنزه لا یسمی تسبیحاً حتی یقارن القصد و القصد مما یتوقف علی الحیاه و أغلب هذه الموجودات عادمه للحیاه کالأرض و السماء و أنواع الجمادات فلا مخلص من حمل التسبیح علی المجاز فتسبیحها دلالتها بحسب وجودها علی تنزه ربها.

قلت: کلامه تعالی مشعر بأنّ العلم سار فی الموجودات مع سریان الخلقه فلکل منها حظ من العلم علی مقدار حظه من الموجود، و لیس لازم ذلک أن یتساوی الجمیع من حیث العلم أو یتحد من حیث جنسه و نوعه أو یکون عند کل ما عند الإنسان من ذلک أو أن یفقه الإنسان بما عندها من العلم قال تعالی حکایه عن أعضاء الإنسان: «قَالُوٓا۟ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِیٓ أَنطَقَ کُلَّ شَیْءٍ» حم السجده: ۲۱ و قال: «فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ٱئْتِیَا طَوْعًا أَوْ کَرْهًا قَالَتَآ أَتَیْنَا طَآئِعِینَ» حم السجده: ۱۱ و الآیات فی هذا المعنی کثیره، و سیوافیک کلام مستقل فی ذلک إن شاء اللّه تعالی.

و إذا کان کذلک فما من موجود مخلوق إلّا و هو یشعر بنفسه بعض الشعور و هو یرید بوجوده إظهار نفسه المحتاجه الناقصه التی یحیط بها غنی ربه و کماله لا رب غیره، فهو یسبح ربه و ینزهه عن الشریک و عن کل نقص ینسب إلیه.

و بذلک یظهر أن لا وجه لحمل التسبیح فی الآیه علی مطلق الدلاله مجازا فالمجاز لا یصار إلیه إلاّ مع امتناع الحمل علی الحقیقه، و نظیره قول بعضهم: إنّ تسبیح بعض هذه الموجودات قالی حقیقی کتسبیح الملائکه و المؤمنین من الإنسان و تسبیح بعضها حالی مجازی کدلاله الجمادات بوجودها علیه تعالی و لفظ التسبیح مستعمل فی فی الآیه علی سبیل عموم المجاز، و قد عرفت ضعفه آنفا.

(۱)، ولی معلوم و واضح نزد پروردگار خود، چنانچه خود خلاق عالم

۱- و الحق أنّ التسبیح فی الجمیع حقیقی قالی غیر أنّ کونه قالیا لا- یستلزم أن یکون بألفاظ موضوعه و أصوات مقروعه. (المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۰۸ ۱۱۱، ذیل آیات ۴۰ ۵۵ سوره اسری).

می فرماید که: «اِنْ مِنْ شَی ءٍ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِیْحَهُمْ(۱)»، پس این آیه در مقام استدلال کافیست از برای اهل ایمان. بلی هندی زبان، عجمی را نمی فهمد و عجم زبان، ترک را نمی فهمد و خروس زبان کلاغ را نمی فهمد، چگونه انسان زبان جماد و حیوان را می یابد.[۱۷]

«الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ»؛ یعنی: تسبیح می کنند آنچه در آسمانها و زمین هاست، پادشاهی را که مُلک او بی زوال است و آن پادشاه پاک و بی عیب است و عزیز و ارجمند است و غالبی است که مغلوب نگردد و گَرد مذلّت بر دامن کبریائی او ننشیند و حکیم و صواب کار و درست کردار در همه امور است، پس در جائی که اهل آسمانها و زمین ها و آنچه که شی ء بر آن صدق شود، تسبیح خداوند تعالی کنند و حال اینکه آنها خالی از تکلیف اند! چرا باید انسان که اکمل موجودات است با کثرت ذنوب از ذکر خداوند و تسبیح آن غافل باشد و عمر گرانمایه را صرف عصیان و ذنوب بالمرّه نماید. نظم:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری(۲)

[تسبیح حیوانات در آیات و روایات]

این است که در اخبار رسیده است که هر حیوانی چه ذکر[ی] دارد. بعضی از آن در این وجیزه به سمع آن شهریار می رسد و تفصیل آن [را] در کتاب کنزالعرفان به بسطی

۱- ۱ سوره مبارکه اسراء، آیه ۴۴.

۲- ۲ دیباچه گلستان سعدی.

کامل ذکر کرده ام.

روی محمـد بن الحـارث التمیمی عن الحسـین علیه السـلام : «أ نّه قـال... إذا صـاح البـازی یقول: یـا عالم الخفیّات و یا کاشـف البلیّات و إذا صـاح الطـاوس یقول: مولاـی ظلمت نفسـی و اغـتررت بزینتی، فـاغفر لی و إذا صـاح الـدرّاج یقول: الرحمن علی العرش استوی و إذا صاح الدیک یقول: من اعرف اللّه [۱۸] لم ینس ذکره و إذا قرقرت الدجاجه تقول: یا إله الحق أنت الحق و قولـک الحق یا اللّه یا حق و إذا صاح الباشق یقول: آمنت باللّه و الیوم الآخر... و إذا صاح الشاهین یقول: سبحان اللّه حقّا حقّا و إذا صاحت البومه تقول: البعد من الناس راحه(۱)...» إلی آخر الحدیث.(۲)

یعنی روایت کرده است محمّـد بن حارث تمیمی از جناب سید الشـهداء [علیه السـلام] که آن حضـرت فرمودند: «چون فریاد کنـد بـاز می گویـد: یا عالم الخفیّات و یا کاشف البلیّات و چون فریاد کنـد طاوس می گویـد: مولای ظلمت نفسـی و اغتررت بزینتی فـاغفر لی و چون فریاد کنـد درّاج(۳) می گویـد: الرحمن علی العرش اسـتوی و چون فریاد کنـد خروس می گویـد: من اعرف اللّه لم ینس ذکره و چون تقرقر کنـد مرغ می گوید: یا إله الحقّ أنت الحق و قولک الحق یا اللّه یا حق و چون فریاد کند باشق(۴) می گویـد آمنت باللّه و الیوم الآخر... و چون فریاد کنـد شاهین می گویـد: سبحان اللّه حقّا حقّا و چون فریاد کند بوم که جغد باشد می گوید: البعد من الناس راحه...» تا آخر حدیث.

پس از این اخبار معلوم شـد و از آیات قرآنی که هر چیزی تسبیـح خداونـد را می نمایـد و در عالم خود عقل و شـعور دارنـد، چنانچه باز خداونـد در قرآن مجیـد می فرمایـد که: سـلیمان علیه السـلام فرمود: «یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ(۵)» و باز می فرماید در کلام مجید خود: «وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ ما لِیَ لا أَرَی

۱- ۱ در مصادر: «انس».

۲- ۲ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۸، الباب الرابع فی معجزات الإمام الحسین بن علی علیهماالسلام ، حدیث ۵ ؛ بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۲۷، ابواب الحیوان و اصنافها، حدیث ۸.

۳- ۳ پرنـده ای است شبیه کبک و از آن بزرگتر، پرهایش دارای خال های سیاه و سـفید و نوک آن کوتاه است. قرقاول، مرغ بهشتی.

۴- ۴ نام پرنده ای که فارسـی آن باشه است، یکی از پرندگان شکاری کوچکتر از باز، با چشمانی زرد رنگ که رنگ پشتش خاکستری تیره و شکمش سفید با لکه های خیالی است. قرقی، قوش. (معین).

۵- ۵ سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶.

الْهُدْهُدَ[(۱)»۱۹] و این تهدید و وعید را احدی از عقلا نمی کند بر کسی که عقل و شعور و تکلیف نداشته باشد، چه جائی که رسول خداوند چنین تهدیدی بنماید به مرغی، پس ثابت شد که مرغ یا غیر آن عاقل است و مکلّف است در عالم خود به تکلیفی که سلیمان او را تهدید می نماید.

و باز در جای دیگر از قرآن می فرماید: «حَتی إذا اَتَوا عَلی وادِ النَّمْـلِ قَالَتْ نَمْلَهٌ یا أیُّها النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ(۲)» و در جای دیگر می فرماید: «وَ الطَّیْرُ صآفّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَـلاتَهُ وَ تَسْبِیْحَهُ(۳)» معنی آن این است که: «کـلّ من الطیر قـد علم صـلاته و تسبیحه».

و در حدیث وارد شده که راوی می گوید: کنت جالسا عند أبی جعفر علیه السلام فقال: «أتدری ما تقول هذه العصافیر عند طلوع الشمس و بعد طلوعها؟ قلت: لا، قال: إنّها تقدّس ربّها و تسأله قوت یومها»(۴)، یعنی نشسته بودم نزد ابی جعفر علیه السلام فرمودند آن حضرت: «آیا می دانی چه می گویند این گنجشک ها نزد طلوع آفتاب و بعد از طلوع آن؟ عرض کردم: نه یابن رسول اللّه فرمودند: تقدیس می کنند خداوند خود را و سؤال می کنند از او قوت روز خود را».

«و قالوا بعض الثقات و رأیت أیضا فی بعض الکتب: أنّ فی بعض الأوقات اشتد القحط و عظم حرّ الصیف و الناس خرجوا إلی الاستسقاء فلما(۵) افلحوا، قال: خرجت إلی بعض الجبال فرأیت ظبیّه جائت إلی موضع کان فی الماضی من الزمان مملوا من الماء و لعلّ تلک الظبیّه کانت تشرب منه، فلمّا وصلت الظبیّه إلیه ما وجدت فیه شیئا من الماء و کان أثر العطش [۲۰] الشدید ظاهر علی تلک الظبیّه، فوقفت و حرکت رأسها إلی جانب السماء فاطبق الغیم(۶) و جاء الغیث الکثیر».(۷)

یعنی ذکر کردند از برای حقیر بعضی از ثقات اخلاء و نیز به همین مضمون دیدم در بعض کتب که به درستی که در بعض اوقات که شدت قحط بوده و نهایت گرمی هوا در صیف و مردم بیرون رفته اند به جهت دعای باران و فلاح و نجاحی از برای آنها حاصل

۱- ۱ سوره مبارکه نمل، آیه ۲۰.

۲- ۲ سوره مبارکه نمل، آیه ۱۸.

۳- ۳ سوره مبارکه نور، آیه ۴۱.

۴- ۴ بحارالأنوار، ج ۶۱، ص ۹۴، أبواب الحیوان و أصنافها.

۵- ۵ در نسخه: «فلم» و آنچه در متن آورده ایم از مصدر می باشد.

۶- ۶ در نسخه: «الغنم».

۷- ۷ این کلام علامه مجلسی است بعد از روایتی که نقل کرده اند.

نشـده که بارش باشـد، گفت که: بیرون رفتم به بعض کوه ها پس دیدم آمد آهویی یا پازنی(۱) در موضعی که چشمه آب یا مکـان اجتمـاع آب بود در زمـان های سابق و شایـد آن آهو یا آن پازن از آن مکان آب خورده بود، پس چون آمـد در مکانِ آب و ندید، نهایت تشـنگی هم در آن ظاهر بود، پس دیدم که ایسـتاد و سـر خود را حرکت داد به سوی آسمان، پس ابر آمد گرفت یکدیگر را و باران بسیار بارید.

به هر حـال کـلّ موجودات، شب و روز در ذکر خداوندانـد از حیوان و نبات و جماد و ممکنات و این انسان بی چاره یک روز جمعه را هم هموار نمی کنـد به خود که بعض از آن روز را و بعض از شب آن را، یـک فکری از برای قیـامت و بعـد از موت خود بنمایـد و این قـدر غافل از خلاق عالم نباشـد، لا محاله به قـدر یک حماری در ذکر بوده باشـد، یا نصف حمار، بل عشـر حمار که شب و روز این زبان بسـته چه قدر قرائت سوره «انا انزلناه» می کند، یا به روایتی لعن بر عشاران(۲) می کند در حالت صوت بلند.(۳)

و از این طرف نظر کند که آقایان و امامانِ او، با این همه قدر [۲۱] و منزلت، چقدر کوشش می نمودند در امر عبادت.

[مهلت خواستن حضرت سیدالشهدا در شب جمعه]

حتی جناب سیّدالشـهداء علیه السـلام در روز تاسوعا از کوفیان و شامیان مهلت خواسـتند که امشب، شب جمعه است(۴) و این شب را به ما مهلت بدهید تا وداع عبادت خدای خود را بنمایم و فردا امر از شماست، و راضی نشدند، حتی شمر ولد الزنا فریاد کرد که: ای عبّاس! به برادرت بگو که همین الانـ یا بنای جنگ را بگـذار یا بایزیـد بیعت کن و مهلت نیست. آخر، جمعی از سرداران تیغ ها کشیدند از غلاف و فریاد کردند که: ای شمر ولد الزنا! هرگاه کافری یک شب از شما مهلت طلبد، مهلت به او می دهید و فرزند پیغمبر خدا صـلی الله علیه و آله یک شب زیادتر از شـما مهلت نخواسـته است، او را مهلت نمی دهید، هرگاه او را

۱- ۱ بز کوهی (فرهنگ دهخدا).

۲- ۲ باج گیران.

۳- ۳ بنگریـد: کشف الیقین، ص ۴۳۴، المبحث السادس و العشـرون فی قصه اصـحاب الکهف؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۷۰، الباب الثالث و التسعون، علمه علیه السلام (امیرالمؤمنین).

۴- ۴ در اینکه روز عاشورا چه روزی بوده است اختلاف نظر وجود دارد.

مهلت دادید فبها و الّا بنای نزاع با شما است، لابد و ناچار آن حضرت را مهلت دادند و آن شب تا به صبح آن حضرت گاه در نماز و گاه در تلاوت قرآن و گاه در مناجات و گاه در گریه و زاری و گاه با اهل حرم، گرم وداع.

کاش ای آصف دوران و سرکرده خوبان در آن شب بودی و تو هم با ایشان گرم نماز و تهجّد و گریه و زاری بودی؛ آه وا ویلاه.

[اشعار مؤلّف در حالات شب عاشورای سیدالشهدا]

لمؤلّفه:

کاش بودی آصف اندر آن زمین تا بدیدی حال آن سلطان دین

کاندر آن شب بود گاهی در نماز گاه کردی با خدا راز [و] نیاز

گه به خواهر می سپردی کودکان اشک می بارید گه از دیدگان

گه سکینه رفته در آغوش باب زاشک خود دامان شه کردی پرآب

کی پدر از تشنگی پژمرده ام بلکه بتوان گفت بابا [مرده ام] [۲۲]

ای پدر دست من [و] دامان تو من شوم بابا بلاگردان تو

تشنگی تا کی به ما باشد روا العطش تا کی بگویم، تا کجا؟

اصغرت بابا ز بی شیری هلاک مادرش زین غم فتاده روی خاک

آل پیغمبر چرا این سان شدند دست گیر قوم بی ایمان شدند

سر به زیر افکند شاه از انفعال آه آه از خجلت اهل [و] عیال

کاش بودی شهریارا آصفا اندر آن شب در زمین کربلا

تا ز آب دیده آل مصطفی می نمودی جمله سیراب از وفا

قصّه کوته کن شکن آقا بنان داستان دیگری را کن بیان

قلب آصف را مکن افزون ملول بشکن این خامه که آزارد رسول

الا لعنه اللّه علی القوم الظالمین.

[تفسیر آیه دوم: هو الذی بعث فی الأمیین رسولا]

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

ص :54

«هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْـأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِن کَانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَـلَالٍ مُبِینٍ.»

شرعت بعون اللّه فی تفسیرها علی طریق الإیجاز و الاختصار إنشاء اللّه تعالی.

الأمیّ فی اللغه(۱) من لا یقرء کتابا و لا یکتب و الأمیّین هم العرب لأنّهم کانوا لا یکتبون و لا یقرؤن من بین الأمم و ظهور الکتابه أولا بالطائف و هم أخذوها من أهل الحیره و المعنی أ نّه بعث من قوم أمیّین.

یعنی اوست کسی که برانگیخت در میان ناخوانندگان و نانویسندگان که اهل مکه باشند رسولی از جمله ایشان؛ یعنی آن هم اُمّی مثل ایشان؛ می خواند آن رسول بر امّتها آیت های کلام اللّه را و پاک می سازد آنها را از دنس و خبس عقاید و می آموزاند ایشان را قرآن و احکام شریعت و معالم دین و حکمت، اگر چه بودند این قرآن یاد گرفته شدگان و آموخته گان دین و مذهب به برکت این پیغمبر پاک، پیش از بعثت در گمراهی روشن و کفر و شرک و مذهب اختراعی.

[فرق رسول و نبی و محدّث]

کلام بر سر فَرق رسول و نبی و محدث است. و وردت(۲) الأخبار عن الأئمّه الأطهار فی الفرق بین النبی و الرسول و المحدث: «فإنّ الرسول من یظهر له الملک، فیکلمه و النبی هو الذی یری فی منامه و ربّما اجتمعت النبوّه و الرساله فی شخص واحد و المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری الصوره».(۳)

یعنی و وارد شده است اخبار از ائمه اطهار در فرق میانه نبی و رسول و محدث. «به درستی که رسول کسیست که بر او ظاهر شود ملك و با او تکلّم کند، و نبی آن چنان کسیست که می بیند ملك را در خواب(۴) نه در بیداری و بسا باشد که نبوّت و رسالت در شخص واحد جمع شود، و مُحدث کسیست که می شنود صوت ملك را ولیکن نمی بیند او را»، به هر حال پیغمبر ما صلی الله علیه و آله هم رسول بود و هم نبی و هر دو حال با او بوده، چنانچه

۱- ۱ در نسخه: «الغه».

۲- ۲ در نسخه: «ورده».

۳- ۳ الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷، باب الفرق الرسول و النبی و المحدث، حدیث ۴.

۴- ۴ در نسخه: «خاب».

خداونـد او را نبی امی در جایی یاد کرده و رسول امّی در این سوره و جاهای دیگر یاد فرموده(۱)، بلکه می توان گفت که بی نزول ملک و بی دیـدن ملک چه در خواب و چه در بیـداری، عالم بود به آنچه که بایـد عالم باشـد از آنچه بوده و خواهد بود الی یوم القیمه؛ به علّت آنکه وصی او و خلیفه او علی بن ابی طالب علیه السلام معلّم جبرئیل علیه السلام بود(۲) و اخبار در این باره وارد گردیـده، بلکه اخبار و آثار وارد شـده که آن حضـرت عالم بود به آنچه که خداونـد از او و از امّت او خواسـته، ولی مأمور نبوده به اظهار آنها تا روز آن و وقت آن که جبرئیل خبر بیاورد که حال وقت تلاوت فلان آیه و ظهور فلان امر و مطلب [است].

[تطبیق «کان عرشه علی الماء» بر منزلت ائمه اطهار]

و او نبی و رسولی بود که وصیّش از همه پیغمبران بهتر بود و همین قدر در فضیلت و جلالش بس که همه ملائکه و پیغمبران، بل جمیع موجودات مأمور شدنـد به قبول ولای او و اهل بیت او و کافّه موجودات به برکت و طفیل وجود ایشان مخلوق شـدند و اخبـار و آثـار از ائمه اطهـار در این خصوصـات بسـیار وارد شـده که این مختصـر گنجـایش ذکر آنهـا را نـدارد و در تفسـیر کنزالعرفان به طریق تفصـیل و اطناب ذکر کرده ام، طالب آن به آن کتاب رجوع نمایـد و در این مختصـر [اشاره] به انـدکی از آن اخبار می شود.

منها فی الکافی عن محمد بن الحسن، عن سهل، عن ابن محبوب، عن عبداللّه بن الرحمن، عن داود الرقی قال: «سألت أباعبداللّه علیه السـلام عن قول اللّه عزّوجـلّ: «وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماء(۳)» فقـال [علیه السـلام]: ما یقولون؟ قلت: یقولون: إنّ العرش کان علی المـاء و الربّ فوقه. فقـال [علیه السـلام]: کـذبوا من زعم هـذا، فقـد صـیّر اللّه محمولا و وصـفه بصـفه المخلوق و لزمه إنّ الشـیء الـذی یحمله أقوی منه: قلت: بیّن لی جعلت فـداک، فقـال: إنّ اللّه حمل دینه و علمه. [۲۴] المـاء قبل أن تکون أرض أو سماء أو جنّ أو إنس أو شـمس أو قمر فلمّا أراد أن یخلق الخلق، نثرهم بین یدیه، فقال لهم: من ربّکم؟ فأول من نطق رسول اللّه [صـلی الله علیه و آله] و أمیرالمؤمنین علیه السـلام و الأـئمّه [علیهم السـلام]، فقـالوا: أنت ربّنـا فحملهم العلم و الـدین، ثمّ قال للملائکه: هؤلاء حمله دینی و علمی و أمنائی فی خلقی فهم المسؤلون، ثمّ قیل لبنی آدم:

۱- ۱ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲- ۲ در منابع روایتی یافت نشد بنگرید: مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳، تمثله (جبرئیل) بصوره اشخاص.

۳- ۳ سوره مبارکه هود، آیه ۷.

اقروا للّه بالرّبوبیه و لهؤلاء النفر(۱) بالولایه و الطاعه، فقالوا: نعم ربّنا أقررنا، فقال اللّه للملائکه: أشهدوا، فقالت الملائکه: شهدنا علی أن لا یقولوا [غدا]: «إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ * أَوْ تَقُولُوآا إِنَّمَا أَشْرَکَ آبَآؤُنَا مِن قَبْلُ وَ کُنَّا ذُرِّیَّهً مِّن بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ(۲)» یا داود! ولایتنا مؤکده علیهم فی المیثاق».(۳)

و فی بعض النسخ: «نحن اول المخلوقات و العالم بجمیع الموجودات و باعث ایجاد المخلوقات من فضل اللّه تعالی».(۴)

یعنی: روایت کرده کلینی رحمه الله در کتاب کافی از داود رقی که گفت: «سؤال کردم از اباعبداللّه علیه السلام از قول خداوند که می فرماید: «وَ کَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَآءِ» حضرت فرمودند: مردم می گویند چه؟ عرض کردم: می گویند که: به درستی که عرش بر روی آب است و خداوند بر بالای او می باشد، حضرت فرمودند: دروغ گفتند هر که این اعتقاد دارد، پس به تحقیق که خداوند به قول ایشان محمول واقع شده و وصف کرده اند او را به صفت مخلوق و از این لازم می آید که حامل اقوی و اعظم از محمول باشد و آن محمول خدای شما باشد.

عرض کردم بیان بفرما تو [۲۶] پس حضرت فرمودند که: به درستی که خداوند حمل کرد دین و علم خود را بر آب قبل از آنکه پیدا شود زمین و آسمان یا جن و انس یا آفتاب یا ماه، پس چون اراده کرد که خلق کند خلق را، جمع کرد ایشان را نزد دست قدرت خود، پس فرمود به ایشان: کیست خدای شما؟ پس اوّل کسی که جواب داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با امیرالمؤمنین [علیه السلام] و ائمه طیبین [علیهم السلام] از اولاد ایشان، پس گفتند: «أنت ربّنا»، پس خداوند علم و دین را بار ایشان کرد، پس فرمود به ملائکه که: اینها حمله دین من اند و علم من، و امناء من در خلق من، پس ایشانند مسئولون، پس فرمود خداوند به بنی آدم که: اقرار کنید به خدائی، و به این چند نفر به ولایت و طاعت، پس گفتند خلایق: «بلی ربّنا اقررنا»، پس فرمود خداوند به ملائکه که: شاهد باشید، پس ملائکه گفتند: شاهدیم

۱- ۱ در نسخه: «القوم».

۲- ۲ سوره مبارکه اعراف، آیات ۱۷۲ و ۱۷۳.

۳- ۳ الکافی، ج ۱، ص ۱۳۲ ۱۳۳، باب العرش و الکرسی، حدیث ۷.

۴- ۴ منبع آن را نیافتم لکن به منهاج البراعه، ج ۱، ص ۳۸۱ رجوع شود.

بر آنچه اینها گفتند، پس حضرت فرمودند: یا داود! ولایت ما مؤکّد شد بر ایشان در روز میثاق که یوم الست باشد».

و در بعض نسخ این علاوه شده که حضرت فرمودند که: «ماییم اول مخلوقات و عالم به جمیع موجودات و باعث ایجاد مخلوقات».

البته چنین است کسی که حامل علم خدا و دین خدا و امین خدا باشد، چگونه علم و حکمت را تعلیم بندگان نکند و چگونه عالم بما کان و بما یکون نباشد، این است که می فرماید: «وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ(۱)» هرگاه اینها نبودند احدی از ناس و ملائکه به شاه راه هدایت فائق [۲۷] نمی گردیدند و تمام علوم از فلسفه(۲) و نحو و طب و نجوم و اعداد و هیئت و منطق و معانی و بیان و رمل و جفر و اسطرلاب و اوراد و فقه و اصول و تفسیر و لغت و اخبار، کلا از این خانواده به مردم رسیده، این است که خداوند می فرماید: «وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»، پس هر کس که از این پیغمبر و ائمه فیضی به او نرسد و از آنچه از ایشان رسیده بهره ای برندارد، داخل سلسله «وَ إِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» می باشد.

نطفه پاک بباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ [و] گلی، لؤلؤ [و] مرجان نشود(۳)

هرگاه جامه حریر یا دیبا یا قطن یا کتان باشد و چرک و کدورت او را فروگرفته باشد می توان او را به تدبیرات عملی از صابون و چوبه و طین، یا منتهاش زدن آن جامه با آب به سنگ، یا نهایت استعمال تیزاب است، بالاخره پاک خواهد شد.

ولیکن صابون و چوبه و طین و زدن با آب به سنگ و استعمال تیزاب در حق خود چرک و کدورت و نجاست بلاثمر است، حنظل(۴) به استعمال عسل و تشرّب نمودن او از آب شیرین، بلکه از انگبین شیرین نمی شود، و خربوزه به تشرّب نمودن آب تلخ و شیرین، از شیرین خارج نمی شود، این است که قرآن تزکیه می کند قلوبی که زنگ و کدورت او را گرفته باشد، آن وقت «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ» ثمر در حقّ او خواهد کرد و اگر ثمر در حق او نکرد، بلاشبه خود را در «ضَلَالٍ مُبِينٍ» بداند، نعوذ باللّه

۱- ۱ سوره مبارکه جمعه، آیه ۲.

۲- ۲ در نسخه: «فلسوه».

۳- ۳ غزلیات حافظ.

۴- ۴ هندوانه ابوجهل (فرهنگ معین و عمید).

من نفوس الخبیثه الردیه.

این بود که عقل اوّل که رسول خدا باشد [۲۸] و عقل دوم که ولی خدا باشد، با این قرآن مجید و معجزات و آیات باهره نتوانستند که ابوجهل و خلفاء ثلث را با تبعه ایشان از قید جهل و ظلالت بیرون بیاورند و بر هیچ یک نه کلام خدا و نه کلام رسول خدا و نه ولی خدا تأثیر نکرد و آخر کردند آنچه که نباید بنمایند.

[اشعار مؤلّف در مصائب صدیقه طاهره سلام اللّه علیها]

و بعد از پیغمبر در بر پهلوی دختر پیغمبر زدند و بازوی او را شکستند و عمّامه از سر علی برداشتند و ریسمان جفا بر گردنش انداختند و او را به این حال از خانه بیرون کشیدند از برای بیعت کردن بدترین خلایق! اف بر تو باد ای دنیای تبه روزگارا! آه وا ویلاه.

لمؤلّفه:

آصف ار بودی در آن روز از وفا جان خود در راه شه کردی فدا

دست بسته نور حق [و] عین نور از جفای کافری کلب عقور(۱)

چونکه آوردند شاه لافتی تا در خانه به این حال اشقیاء

فاطمه آن بنت خیرالمرسلین زوج خود را چون بدیدش این چنین

دست آورد [و] گرفت دامان شاه گفت: ای قوم دغای دین تباه!

بهر چه از خانه شه را می برید سر برهنه سوی مسجد می کشید

دست بسته دست حق از بهر چیست این چنین خاری به وی از بهر کیست

دست کوته کی کنم از دامنش سر برهنه چون ببینم من سرش

گفت اشقی الاشقیا یعنی عمر دست کش از دامن خیرالبشر

تا برم این سان به سوی مسجدش از تنش سازم جدا آخر سرش

گفت زهرا: کی عنید بی حیا شرم کن از روی [۲۹] خیرالانبیاء

آخر، این داماد پیغمبر بود این علی مرتضی، حیدر بود

۱- ۱ گاز گیرنده.

بر سرش عمّامه نه، دستش گشا بیش از این بی حرمتی منما روا

در غضب شد آن سگ بی آبرو خوی شیطانی بُروز آمد ز او

دین بداد از دست [و] از عقبی گذشت بازوی زهرای اطهر را شکست

ناله زد زهرا و رفت آخر ز هوش در فلک افتاد آواز [و] خروش

خامه آقا شده آذرفشان آتش افکنده به جان انس [و] جان

آصف الدوله شده زار و حزین زین مصیبت اشک ریزد بر زمین

[تفسیر آیه: و آخرین منهم لمّا یلحقوا بهم...]

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

«وَ آخَرِینَ مِنْهُمْ لَمّا یَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»

شرعت بعون اللّه فی تفسیرها بطریق الإیجاز لا بطریق الإطناب و اللّه الموفّق بالصواب و إلیه المرجع و المآب.

یعنی و دیگر مبعوث نمود خداوند عالم، این رسول را در میان جماعت دیگر از ایشان که هنوز لاحق نشده اند به ایشان، ولی بعد ملحق خواهند شد و در پی ایشان خواهند آمد و متابعت خواهند کرد و اوست غالب بر همه و استوار در اقوال و افعال.

[نظر اول: و آخرین منهم ایرانیان هستند]

و روی أ نّه لمّا قرأ صلی الله علیه و آله هذه الآیه، قیل له: من هؤلاء؟ فوضع یده علی کتف سلمان، فقال: «لو کان الإیمان عند الثریّا لناله رجال من هؤلاء».(۱) و قیل: هم الذین یأتون بعدهم إلی یوم القیمه.(۲)

یعنی و روایت شده است که چون خواند [۳۰] رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را، اصحاب پرسیدند که: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ! آنها چه کسانند؟ حضرت دست مبارک بر دوش سلمان نهاد و فرمود که: «اگر ایمان به ثریّا بسته باشد هر آینه فراگیرند مردانی که از این جماعت باشند»، یعنی از اهل عجم، و گفته اند بعضی از مفسرین که: آنها کسانیند که می آیند بعد از

۱- ۱ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۵۸.

۲- ۲ همان.

این تا روز قیامت.

و از سهل ساعدی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «در اصلاب امّت من مردان و زنان باشند که بی حساب به بهشت روند».(۱)

و از امام محمّدباقر علیه السلام مرویست که: «پیغمبر مبعوث است به هر که مشاهده او کرده و هر که بعد از ایشان باشد از عرب و عجم(۲) و غیر اینها تا روز قیامت»، چنانچه فرمودند: «حلاله حلال إلی یوم القیمه و حرامه(۳) حرام إلی یوم القیمه»(۴) کنایه از بقای دین و شریعت و طریقه آن حضرت است که باقیست تا روز قیامت و نسخی از برای آن نیست، پس آن حضرت، پیغمبر است بر جمیع بنی آدم از روز بعث تا روز قیامت، بلکه بر جمیع جنّیان و پریان، بلکه بر احجار و جبال و میاه و اشجار و آسمان و زمین و غیر اینها از آنچه ماسوی اللّه است، و تمام موجودات او را [قبول دارند به] نبوّت و رسالت، و ائمّه از ذریّه آن حضرت را هم قبول دارند به امامت و ولایت، چنانچه اخبار و آثار از ائمه طاهرین در این باب بسیار وارد گردیده و این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد و اغلب آنها را در کتاب کنزالعرفان به وجهی مبسوط [۳۱] ایراد نموده ام، طالب آن به آن کتاب رجوع نماید و ببیند قدر و منزلت ایشان را نزد خدا و جمیع موجودات چه قدر طالب بوده اند که با ایشان بوده باشند، حتی درختی که رسول خدا پشت به آن می دادند و وعظ می فرمودند، نالید چنانچه صدای ناله او را حضّار مجلس استماع نمودند، وقتی که حضرت بر منبر سه پلّه بالا رفته بودند، که چرا حضرت ترک تکیه کردن به او را فرموده اند.(۵)

و سنگ ریزه در کف آن حضرت تسبیح کرد و شهادت داد [به] نبوّت آن حضرت(۶)، و ملائکه فخر می کردند به نوکری و خدمت کاری ایشان، حتی آب دست شوی او و داماد او را ملائکه می بردند به جهت زیادتی جاه و جلال و تزکیه نفس قدسی خود و تیمّن

۱- ۱ الجامع لأحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، ج ۱۸، ص ۹۳. تفسیر قوله تعالی: «ذَلِکَ فَضْلُ اللّه.»

۲- ۲ در تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷، سوره الجمعه تا این جا آمده است.

۳- ۳ در نسخه: «حلالها و حرامها» آمده که ظاهراً سهو شده است.

۴- ۴ الکافی، ج ۲، ص ۱۷، باب الشرائع، حدیث ۲.

۵- ۵ مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام ، ج ۱، ص ۹۷، الباب الثالث عشر: باب ذکر الجذع و المنبر.

۶- ۶ الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۳، احتجاجه صلی الله علیه و آله علی الیهود.

و تبرّك جستن به آن آب تا مصداق «وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ(۱)» بوده باشند، چنانچه به ذكر يک حديث روح افزا در اين هديه اشاره مى كنم و آن اين است:

[ذكر فضيلتى از فضائل على عليه السلام]

و عن ابن عباس رضى الله عنه قال: «كان رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى مجلسه و عنده جماعه من المهاجرين و الأنصار، فنزل عليه جبرئيل، فقال يا محمد صلى الله عليه و آله ! الحقّ يقرؤك(۲) السلام و يقول لک احضر عليّا [عليه السلام] و اجعل وجهک مقابلا بوجهه، ثمّ عرج جبرئيل عليه السلام إلى السماء، فدعا رسول اللّه صلى الله عليه و آله عليّا [صلى الله عليه و آله] فاحضره و جعل وجهه مقابلا لوجهه، فرفع نورا من وجههما إلى السماء، فنزل جبرئيل ثانيا و معه طبق فيه رطب فوضعه بينهما، ثم قال: كلا فأكلا ثمّ أحضر طشتا و إبريقا، فقال: يا رسول اللّه صلى الله عليه و آله ! قد أمرک اللّه أن تصبّ الماء على يد على بن أبيطالب عليه السلام ، فصبّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله [۳۲] الماء على يد على بن أبيطالب عليه السلام ، فكلما أصب الماء على يد على بن أبيطالب عليه السلام لم يقع منه قطره فى الطشت، فقال على عليه السلام : يا رسول اللّه صلى الله عليه و آله ! لم أر شيئا من الماء يقع فى الطشت، فقال رسول اللّه صلى الله عليه و آله : يا على! إنّ الملائكه يتسابقون على الأخذ الماء الذى يقع من يديک، فيغسلون به وجوههم ليتبرّكوا به»(۳) و غير ذلک من الأخبار كثيره جدّا.

يعنى و روايت شده از ابن عباس رضى الله عنه كه گفت: «بود رسول خدا صلى الله عليه و آله در مجلس خود و نزد آن حضرت بودند جماعتى از مهاجر و انصار، پس نازل شد بر پيغمبر صلى الله عليه و آله جبرئيل و عرض كرد يا محمد صلى الله عليه و آله خداوند تو را سلام مى رساند و مى فرمايد به تو كه: حاضر كن دامادت على بن ابى طالب عليه السلام را و بگردان(۴) مقابل صورت خود را به صورت على بن ابى طالب عليه السلام ، پس بالا رفت جبرئيل عليه السلام و طلبيدند رسول خدا صلى الله عليه و آله على [عليه السلام] را پس حاضر شد اميرالمؤمنين عليه السلام و رسول خدا، چون حضرت ظاهر شد، روى مبارک خود را مقابل كرد با روى پسر عمّ خود، پس بلند شد نورى از ميان اين دو صورت مبارک و رفت تا آسمان، پس نازل شد در مرّه ثانى باز جبرئيل عليه السلام و با او بود يک طبقى كه در آن موجود بود رطب تازه، پس گذارد جبرئيل عليه السلام آن طبق را ميانه آن دو بزرگوار، پس عرض

۱- ۱ سوره مباركه جمعه، آيه ۳.

۲- ۲ در نسخه: «يقراؤک».

۳- ۳ الفضائل، ص ۹۳، فى فضائل الإمام على عليه السلام .

۴- ۴ در نسخه: + «و».

کرد که بخورید از این رطب، پس میل فرمودند هر دو رطب را، پس حاضـر کرد جبرئیل علیه السـلام طشت و ابریقی و گفت: یا رسول اللّه صـلی الله علیه و آله ! به تحقیق که امر کرده است تو را خلاق عالم که بریزی آب بر دست علی علیه السلام ، پس رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله ریخت آب را بر دست دامـاد خود، پس هر چه [۳۳] آب ریختـه می شـد بر دست علی [علیه السـلام]، قطره ای از آن آب هـا در طشت ریخته نمی شـد، پس عرض کرد امیرالمؤمنین علیه السـلام : یـا رسول اللّه صـلی الله علیه و آله ! نمی بینم چیزی از آبها که در طشت ریخته شود، فرمودنـد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله : یا علی! به درستی که ملائـکه پیشـی می گیرنـد بر گرفتن آب هـایی که از دست تـو می ریزد و می شوینـد صورت هـای خود را به آن آب از برای اینکه تبرّک بجویند به آن آب». و غیر از این، اخبار کثیره وارد شده.

[نظر دوم: آخرین منهم، ملائکه می باشند]

پس «آخَرِيْنَ» که خداونـد در قرآن مجیـد بیـان فرموده که: «وَ آخَرِینَ مِنْهُمْ لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» مراد ملائـکه و غیر آنها می باشـند، پس خوشا(۱) به احوال آنها که به تولی آنهـا و اولاـد آنهـا و دوستی با ایشان تبرّک می جوینـد و دین و عقبای(۲) خود را معمور می سازند و خود را داخل سلسله «وَ آخَرِینَ مِنْهُمْ لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ» می گردانند.

و بـدا به احوال آن قومی که با این طایفه و سلسـله در مقام خصم و عـداوت باشد، یا اینکه نه خوب باشد و نه بد نعوذ باللّه من شر حاسـد اذا حسـد بلی، طایفه با ایشان در ظاهر و باطن عـداوت نمودند و خود را در ظلالت ابدیه سـرمدیه انداختند و تا روز قیامت جگر عالمی را کباب کردند، فرزند فاطمه زهرا [علیهاالسـلام] در صـحرای کربلاء، طفل شـیرخوار خود را بر سر دست گرفت و هر چه نالیـد که آیـا یـک مسـلمانی هست که یـک قطره آب به این طفـل شـیرخوار بی گنـاه من بریزد و او را از قید تشنگی برهاند؟ احدی جواب نداد، بلکه عوض آب تیر زهرآلود بر حلق آن طفل معصوم زدند در آغوش باب بزرگوار... ؛ آه آه وا ویلاه وا مصیبتاه وا حسرتاه. [۳۴]

۱- ۱ در نسخه: «خشا».

۲- ۲ در نسخه: «عقبی».

[اشعار مؤلّف در شهادت حضرت علی اصغر]

شهسوار کربلا یعنی حسین بر کف خود داشت اصغر، نور عین

گفت: ای قوم جهول پُرخطا تا به کی بی شرمی، آخر کو حیاء

آب کُر باشد به قول کوفیان ناروا بر ما به زعم شامیان

طفل شش ماهه به هر دین بی گناه خاصّه این طفلی که باشد هم چو ماه

روز سیّم شد که بی شیر است [و] آب از عطش گردیده اعضایش کباب

این همه آبی که در هم می رود سوی دریا روز و شب داخل شود

قطره ای زان بر لب اصغر دهید تا نمیرد تشنه ای قوم عنید

کافری تیری به شصت کین نهاد از برای خاطر ابن زیاد

زد به حلق اصغر شیرین زبان تا قفایش پاره زان تیر سنان

بر رخ بابا بزد لب خنده ای رفت تا خلد برین(۱) پرّنده ای

شه بلندش کرد سوی آسمان گفت ای خلاّق هر کون [و] مکان

در ره امّت فدا شد اصغرم اصغرم شد کشته همچون اکبرم

تا تو بخشایی(۲) گناه امّتان(۳) بردو خون این دو طفل نوجوان

آصفا ای شهریار روزگار گریه کن بر حال شاه تاجدار

چشم خود کن روشن از اشک بصر در عزای زاده خیر البشر

نظم آقا مایه حزن تو شد بی اشارت کی نویسم خود به خود

والسّلام

[تفسیر آیه ذلک فضل اللّه یؤتیه...]

ص :۶۴

۱- ۱ در نسخه: «بر این».

۲- ۲ در نسخه ببخشایی.

۳- ۳ شهادت حضرت سید و سالار شهیدان برای اینکه گناه امت بخشیده شود از نظر مبانی کلاسی شیعه مورد تردید جدی است و طرح اندیشه گناه بخشی با شهادت امام حسین علیه السلام شبیه به آنچه مسیحیان درباره به دار آویختن حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام آورده اند که برای بخشش گناهان مسیحیان بوده است، اندیشه ای موهوم و بی اساس به نظر می رسد.

«بسم اللّه الرحمن الرحيم»

«ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

شرعت بعون اللّه و توفيقه فی تفسيرها علی طريق الإيجاز و الاختصار و اللّه العالم بكل الأحوال. [۳۵]

يعنی اين «بعث» که پيغمبر به آن مبعوث شده يا اين اقرار و اعتقاد به اين پيغمبر نصيب هر که شد، اين نعمت را می دهد خداوند بر سبيل تفضّل به هر که می خواهد از بندگان بر مقتضای حکمت بالغه. و خداوند صاحب فضل بزرگ است و نعم دنيا و آخرت در نزد او هيچ است.

[تفسير فضل اللّه]

و قال بعض المفسرين: الفضل الذی أعطاه محمّدا و هو النبوّه لكافه خلق الأولين و الآخرين إلی يوم القيمه و هو فضل اللّه يعطيه من يشاء باقتضاء الحكمه.(۱)

بلی چنين است، چنانچه در اول تفسير آيه ذکر کردم مفاد همين قول را با زيادتی تابعين تا روز قيامت، بلی کم نعمتی و فضلی نيست متابعت خداوند و قبول نبوت آن حضرت و اطاعت او و قبول ولايت ائمه و متابعت ايشان، خداوند همه ما را به اين طريقه حقّه ثابت بدارد و اگر نيست عطا کند، چنانچه وعده فرموده در همين آيه مبارکه، و در اين مقام کلام بسيار است.

و کلّی از آن [را] در کتاب کنز العرفان به بسطی کامل ايراد نموده ام رجوع به آن کتاب شود، نه هر که مدّعی اسلام و قبول ولايت شود، ادّعايش مسموع باشد، بلی در ظاهر ثمر دنيوی شايد داشته باشد و ليکن در باطن امر نه چنين است. قبول آثاری دارد و عدم قبول هم آثاری دارد و هر اثری، تأثيری دارد، شکر تأثيرش حلاوت و شيرينی است و ترياک و حنظل، تأثيرش تلخی و مرارت است. دوستان و موالی اهل بيت [عليهم السلام] احوالشان ديگر احوالی است و دشمنان و اعادی ايشان، احوال و رفتار[۳۶]شان ديگر وضعی است.

۱- ۱ تفسير جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۵۹، سوره الجمعه.

روی ابوالفضل(۱) محمد بن عبداللّه الشیبانی، عن محمد بن المفضّل، عن موسی بن جعفر، عن أمیرالمؤمنین علیه السلام : «اختبروا شیعتی بخصلتین، فإن کانت فیهم فهم شیعتی الأول محافظتهم علی أوقات الصلاه و مواساتهم مع إخوانهم المؤمنین بالمال فإن لم تکونوا فابعد».(۲)

یعنی: روایت کرده است ابوالفضل(۳) از محمد بن المفضل از موسی بن جعفر از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «بیازمایید شیعیان ما را به دو خصلت، پس اگر یافتید این دو خصلت را در ایشان، پس ایشانند شیعیان ما، اوّل از آن محافظت کردن ایشان نماز خود را در اوقات فضیلت آنها و نرمی و همواری و راه رفتن ایشان با برادران دینی خود به مال های خود، پس هرگاه نباشند صاحب این دو صفت پس دور شو از ایشان».

و روی عن أنس بن مالک، قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : «إن اللّه تبارک و تعالی یبعث فی یوم القیمه عبادا یتهلّل وجوههم نورا عن یمین العرش و عن شماله بمنزله الأنبیاء و لیسوا بأنبیاء و بمنزله الشهداء و لیسوا بالشهداء، فقام أبوبکر، فقال: أنا منهم یا نبی اللّه؟ فقال: لا، فقام عمر و قال: أنا منهم؟ فقال: لا، ثمّ وضع رسول اللّه صلی الله علیه و آله یده علی رأس علی بن أبیطالب علیه السلام ، فقال: هذا و شیعته».(۴)

یعنی: و روایت کرده انس بن مالک که گفت که: فرمود رسول اللّه صلی الله علیه و آله که: «به درستی که خداوند عالم مبعوث و محشور می کند در روز قیامت بندگانی چند را که می درخشد روهای آنها از طرف راست عرش و از طرف [۳۷] چپ عرش، به منزله پیغمبران می باشند و پیغمبر نیستند و به منزله شهیدانند در مقام قرب و شهدا نیستند، پس ابوبکر به طمع خام افتاد و برخاست(۵) و عرض کرد: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ! آیا من از ایشانم، حضرت فرمودند: نه، پس برخاست خلیفه ثانی عمر و عرض کرد: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ! آیا من از ایشانم؟ حضرت فرمودند: نه، پس حضرت گذارد دست خود را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمودند: این است و شیعیان او».

۱- ۱ در نسخه: «ابوالمفضل»، و آنچه در متن آورده ایم از مصدر می باشد.

۲- ۲ جامع الاخبار، ص ۳۵، الفصل السابع عشر. در آخر روایت آمده است: «... المؤمنین بالمال و إن لم تکونوا فیهم فأعزب ثمّ أعزب ثمّ أعزب».

۳- ۳ در نسخه: «ابو المفضل».

۴- ۴ جامع الأخبار، ص ۳۳، الفصل السابع عشر.

۵- ۵ در نسخه: «برخواست».

پس آثار تشیع دیگر آثاریست.

حافظ:

[هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست]نه هر که سر نتراشد قلندری داند

و هر که لایق هدایت نباشد، اگر شب و روز در نزد رسول بوده باشد و به کرّات و مرّات اعجاز و آیات ملاحظه نماید، کفر و زندقه او زیادتر می شود و اصلا نور ایمان در او ظاهر نخواهد شد و کلام حق در او مؤثّر نمی شود، بلکه اضلال او افزون می شود و باعث اضلال دیگران هم خواهد شد، مثل خلیفه ثانی که هم ضال بود و هم مضّل یکی از شنایع اضلال او با وجود بودن خدمت چنین رسولی همیشه شب و روز این است:

روی البخاری فی مسنده عن عبداللّه بن عباس رضی الله عنه قال: «لمّا اشتد بالنبی مرضه الذی مات فیه، قال ائتونی بدوات و قرطاس أکتب لکم کتابا لا ـ تضلّوا بعدی أبدا، قال عمر: إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قد غلب علیه الوجع و یقول الهذیان».(۱)

یعنی روایت کرده است محمد بن اسمعیل بخاری که یکی از فحول علماء عامّه است در کتاب مسند خود از عبداللّه [بن] عبّاس که گفت [۳۸] که: «چون اشتداد یافت مرض موت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، حضرت فرمودند: بیارید برای من دوات و کاغذ تا بنویسم برای شما نوشته ای که دیگر بعد از من هرگز به ضلالت نیفتید، عمر گفت: به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله غالب شده او را مرض موت و وجع، و می گوید هذیان را» یعنی کلماتش از روی شعور و فهم نیست و حال اینکه خداوند در حقش می فرماید: «وَ مَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی * إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحَی(۲)» و مردم هم قبول کردند حرف این ضالّ مضلّ را و انداخت خلق اوّلین و آخرین را به گمراهی ابدی، و آل رسول [را] منزوی ساخت در خانه های خود هم چون علی علیه السلام ؛ و شیاطین و جبت و طاغوت به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستند و این همه ثمرات حضور رسول و آیات و معجزات و قرآن در حق او به جز افزوده شدن گمراهی دیگر ثمری نداشت تا اینکه به دو سه روز فاصله همین شقی در خانه همین پیغمبر را سوزانید و خُورد، خُورد تأثیر کرد تا ظهور کلّی آن در کربلا شد که

ص: ۶۷

---

۱ - ۱ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹، کتاب المرضی و الطب؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳، مسند عبداللّه بن العباس بن عبدالمطلب؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه (با اندکی تغییر در متن روایت).

۲- ۲ سوره مبارکه نجم، آیات ۳ و ۴.

فرزنـد فاطمه [علیهاالسـلام] را کشـتند و او را برهنه در خاک، بی دفن و کفن انداختنـد و آتش بر خیمه های او زدند تا اینکه قناعِ(۱) اهل بیت او را سوزانیدند.

راوی می گویـد: من در گوشه[ای] ایسـتاده بودم که دیـدم دخترکی، چون بَـدر منیر و آفتـاب عالم گیر از ترس آتش از خیمه بیرون دویـد، آتش به گوشه معجر او افتـاد و از ترس حـالت خاموش [۳۹] کردن آتش را نـداشت من بـا خود گفتم اللّه، حال دختـر پیغمبر می سـوزد، اسب انـداختم از عقب او که آتش را خـاموش کنم، آن دختـرک چون مرا در پی خود دیـد بر روی زمین نشـست و گفت: ای شیخ! بر من رحم کن، من پدر ندارم، گفتم: ای دخترک! من به جهت ایذا و اذیّت و برهنه کردن تو نیامده ام، بلکه آمده ام آتش از جامه تو دور کنم که نسوزی، دیدم خجلت کشـید و از شدّت حیا سر خود را به زیر انداخت و گریه شدیـد گلوی او را گرفت و می خواهـد بـا من حرفی بزنـد و گریه او را مهلت نمی دهـد، گفتم: ای دختر! مطلب خود را بیان کن، فرمود با گریه و زاری: ای شیخ! راه نجف از کدام راهست، گفتم: راه نجف را چه می کنی؟ گفت: می خواهم بروم نزد جدم علی علیه السـلام و شـکایت این قوم را به آن حضرت نمایم. آه نمی دانم آصف الدوله دوران کجا بود که دست آن دختر را گرفته به وادی نجف اشرف ببرد و او را از دست قوم ضلال برهاند، آه وا ویلاه.

[مرثیه در آتش افتاده به اهل حرم]

لمؤلّفه:

آتش افتاد از بلا بر معجرش معجرش می سوخت از کین در برش

سر به زیر افکنده گریان زار زار همچو ابری کو ببارد در بهار

گفت با وی مطفی نار حریق کی شده در نار نمرودی غریق

کوثرا باشد بما حاجت بگو گرچه در ما نیست شرم آبرو

لیک می سوزد دلم بر حال تو ای دریغ از بخت [و] از اقبال تو

رحم نَبُوَد(۲) ذرّه[ای] در قلب ما وای بر این حال [۴۰] بر این ضرب ما

ص: ۶۸

۱- ۱ پارچه ای که بدان زنان سر خود را پوشانند، روسری.

گفت آن کودک به صد حال خراب بلکه با صد رنج [و] با چشم پر آب

من ندارم با تو حاجت در جهان غیر این حاجت که می سازم بیان

حاجتم این است ای شیخ خلف! که نمایی تو به من راه نجف

تا روم آنجا شکایت سر کنم داد زین اشرار بد اختر کنم

پیش جدّم مرتضی، زاری کنم اشک بر رخسار خود جاری کنم

گویم ای شیر خدا! فرزند تو قوّت جان تو و دلبند تو

با لب تشنه ز دست اشقیا شد سرش از خنجر اعدا جدا

بر سر نی شد سر او جلوه گر نه به بالینش برادر نه پسر

رفت بر یغما همه اموالمان گشته سوزان از جفا خرگاهمان

دستگیر شامی [و] کوفی شدیم هم اسیر [و] هم ذلیل [و] هم یتیم

قصّه کوته کن تو آقا از بیان آتش افکندی تو بر جان جهان

خامه تو قلب آصف را شکست گرد حزن اندر دل پاکش نشست

شهریارا آصفا نکته مگیر نکته گیری دور است از طبع امیر

هر که دارد هر چه در طبعش هنر زاید از آن کی طلب سازد بشر

بی هنر دانی که باشد در جهان آنکه بی خدمت، ز حق خواهد جنان

[تفسیر آیه مثل الذین حملوا التوراه]

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

شرعت باعانته فی تفسیرها [۴۱] علی نهایت الاختصار لأولی الأبصار.

يعنى مثل آنها كه بار كرده شده اند به تورات و مأمور شده اند به آموختن تورات و بر دوش كشـيدن بار تكليف آن و عمل به آن، پس برنداشتند بار تورات را و اكتفا به حفظ

کردن و خواندن آن کردند و در آن آنچه بود قبول نکردند و آن اظهار نبوّت و خبر به آمدن محمد صلی الله علیه و آله است. مثل آنها مثل درازگوشی است که بر می دارد، کتاب های بزرگ گرانبار را از علوم، و زجر می کشد در حمل آن و نفع و فایده از آن علوم از برای درازگوش نیست، بد است مثل کسانی که تکذیب کردند به آیت های خدا که دالّند بر صحّت نبوّت سیّد انبیاء صلی الله علیه و آله ، و خداوند راه فلاح و رستگاری را ننماید بر گروه ستمکاران که بر نفس خود ظلم کردند و از طریق حق تجاوز نمودند.

«و بئس کلمه ذمّ کما أنّ نعم کلمه مدح»(۱) أی: مثل الذین کذّبوا و هم المکذّبون بآیات الدالّه علی نبوّه محمّد صلی الله علیه و آله و یجوز أن یکون الذین صفه للقوم و المخصوص بالذّم محذوفا تقدیره «بئس هذا المثل»، لأ نّه سبحانه ذم مثلهم و المراد به ذمّهم.

یعنی و «بئس» کلمه ذم و مذمّت است، چنانچه در مقابل آن «نعم» کلمه مدح و خوبیست و زاید بر این گفتگو نمودن مناسب مقام چندان نیست.

به هر حال تطویل کلام در هر مقام محوّل به کنزالعرفان است، بلی قاری قرآن و سایر کتب سماوی از تورات و انجیل و زبور و صحف و غیر اینها؛ و تعلیم و تعلّم آنها وقتی خوبست که از برای قاری آن و حافظ و حامل آن ثمری داشته باشد و هرگاه بلاثمر شد، بعینه مثل درازگوشیست [۴۲] که هزار جلد قرآن بار او کرده و اصلا نه از جلد خبر دارد و نه از کاغذ و نه از مرکّب و نه از سوره و نه از آیه و نه از تفسیر و نه از ترجمه و نه از محکم و نه از متشابه و نه از عام و نه از خاص و نه از ناسخ و نه از منسوخ و نه از تجوید و نه از فصاحت و نه از بلاغت و نه از واجب و نه از حرام و نه از مندوب و نه از مکروه و نه از طریقه صرف و نه از نحو و نه از منطق و نه از معانی و نه از بیان و نه از حکمت و نه از کلام و نه از نجوم و نه از هندسه و نه از رمل و نه از جفر و نه از اسطرلاب و نه از ظاهر و نه از باطن و نه از عرف متشرّعه و نه از عرف عام و نه از مطلق و نه از مقیّد و نه از شأن نزول و نه از خواص السور(۲) و نه از ثواب و نه از عقاب و نه از اوامر و نه از نواهی و نه از قصص و نه از ترتیب و نه ترتیل و نه نازل و نه از منزول علیه و نه از عربی و نه از عجمی و نه از ترکی، هیچ خبر ندارد، همین قدر می داند که باری بار اوست و زجری در حمل

۱- ۱ بنگرید: مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۴۸، ماده «بأس».

۲- ۲ نسخه: خواص الصور.

آن دارد.

بلکه بنی آدمی که حامل قرآن و حافظ آن و عالم به احکام آن هست، هزار بار بدتر است از حمار حامل، به علّت آنکه تکلیفی از برای حمار نیست اصلا در این بارها، و انسان که مکلّف تحمّل این بارها می باشد و قوه ادراک آن را دارد و عمل به آن نمی کند، چونست احوال او، لهذا حاملین تورات و انجیل که در آن آیات واضحه بر نبوّت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود، خواندند و دانستند و اغماض و غمض عین نمودند، البته در حق آنها «بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» نازل می شود.

[چند نکته از کلام تورات در حقانیّت نبوت محمد صلی الله علیه و آله]

و آیات [۴۳] دالّه بر نبوّت آن حضرت در کتب تورات و اناجیل و زبور و صحف بر وجه ظهور موجود است و اغلب آنها [را] در کنز العرفان به بسطی کامل ایراد نموده ام و جزئی از آن در این وجیزه ذکر می شود و آن این است در تورات:

«ولو قام نار یعود بی اشرائیل کموشی یداعوا ذونای پانیم ناوی مفزنجا مع هنحا کامانی نافتم لخا اذا نای الو تشماعون ال اشموعیل قول شفیخا هوت برختی اتواهر بینی او توابیم اودما و دشیم اشاره نسی ام یولدا و قالا قم ناوی یبقرب اخهم کامو خاونا تبتی دیاری بنیمو و دبیر لاهم ات کل اشراصو توادر زتیم باد اصوات و هایوشما در شبینا ینوخ هکویم اوتوبیم اشمعیل نواید و قیدار و دمئرا موسان اشماع و نادود و ما وحدد و تیمایطور ناقیس و اقدما».

یعنی: و برانگیخته است خدای تعالی پیغمبری از فرزندان یعقوب، مثل موسی می خواند خدای را روبروی شما پیغمبری از میان پسر برادران شما برانگیزانم که بخواند خدای را که از او بشنوند و به دین او عمل کنند، قسم به حق اسمعیل قبول کردم از تو، این عطیه است بر تو ای ابراهیم که بزرگ کنم و برکت دهم نسل او را، از اوست کاملان خلق که او محمّد است، از اوست دوازده امام، و پیغمبری برخیزانم از برادرزاده های ایشان که چون تو بگذارم سخنان خود را به دهن او و بگوید به ایشان که ایمان بیاورید در آنچه بفرمایم شماها را و پراکنده [۴۴] کنم شماها را در ولایت ها و باشید به سرزنش در میان قوم و او از فرزندان اسمعیل است علی و حسن و حسین، عابد، باقر، صادق،

کاظم، رضا، تقی، نقی، حسن، مهدی.

پس بـا این آیـات تورات در نبوّت پیغمبر و در ولایـت دوازده امـام، چگونه یهود منکر بعثت آن حضـرت گردیدنـد و چگونه یهودیان این دین، منکر ولایت و امامت اولاد ایشان که دوازده امامنـد شدند، پس علم به تورات و آیات آن و حامل شدن این تکالیف را مثل حماری می ماند که حمل کتاب در ظهر او شود، بلکه بدتر.

از کتب آسـمانی گـذشتیم، طفلی در میان یهود چون از مادر متولـد شـد، ابیاتی چند که صـراحت داشت بر بعثت رسول اللّه و آنچه که از جفای امّت او به اولاد او می رسـد بر زبان جاری ساخت و در میان ایشان ابیات آن طفل، مشـهور است و چند بیت از آن در این وجیزه ذکر می شود و آن این است:

آیتا ائتا امتا مزعزع بریاتا عابدا هد مداتا بیدین امتا

یعنی: بیایند گروهی و طائفه ای که از جای بکنند و حرکت دهند تمام خلق را کرده شود خرابی ها به دست پسـر کنیز، چونکه حضرت از هاجر بود او را به پسر کنیز نسبت داد.

بعالما دنشا و حردین کرشا جبارین حالشا و هلمین قیشا

یعنی: مردی باشـد که دور کنـد دنیا را از خود و برانـد دنیا را و جبّاران را راست کنـد و بشـکند. و خوار کنـد مـذهب و روش پادشاهان را.

محمّد کایأ اعایاءا یطمع هویا ویهی کلیلیا

یعنی: آن شـخص محمّـد است چه نیکـو مردیست به اصـلاح فرو می نشانـد دین هـا و رسم هـای پیش را و دین او همه را فرو گیرد.

و عصی مترسا و ناصا و حلسا و نسا(۱)

یعنی: به سختی بیفتند و به تنگی بیفتند و پاره پاره شوند اشاره به صحرای کربلاست.

تفیصا شعر فاعلی ید سادسنا کصرفا تبرو فانتیا لحربا

یعنی: به خنجر جفا بریـده شود بر کنار رودخانه در صـحراء، امتحان کرده شود در اوقاتی که زفاف بعضـی از آنها در آن وقت باشد.

۱- ۱ بنگرید: کتاب محضر الشهود فی رد الیهود ۵، با کمی اختلاف.

بـا وجود این اخبـارات و آیـات از خـدا و طفل یک روزه، در حقیت رسول صـلی الله علیه و آله و اولاد طاهرین او مع هـذا باز حمارها، بلکه سـگهای امّت از اینها چشم پوشـیده، بعضـی از آنها در کربلا جمع شدنـد و فرزنـد این رسول را از دم شمشـیر و نیزه، پـاره پاره کردنـد و زفاف بعضـی از آنها را بـدل به عزا کردنـد، مثل قاسم نوداماد به روایتی که در آن روز یوم عرس(۱) ایشان بوده باشد؛ آه واویلاه و وارزئاه و واحزناه.

[اشعار مؤلّف در رثاء قاسم بن الحسن]

لمؤلّفه:

بست عقد فاطمه شاه زمن از برای قاسم آن نجل حسن

بهر سور این عروسی شاه دین کرد شوری در سما و در زمین

مهر کابین عروس تشنه کام شد به اذن حضرت خیرالانام

غرقه در خون پاره پاره، جسم چاک اوفتد نُه روز قاسم روی خاک

بر سر نیزه سرش گردد بلند پاره گردد جمله اعضا، بند بند

نوعروس از خون او بندد نگار سر برهنه بر شتر گردد سوار

چون به این کابین عقدش بسته شد قلب زهرا از برایش [۴۶] خسته شد

بوسه قاسم داد آن دم دست شاه رفت گریان شاه زاده حجله گاه

شه دو شه زاده سپردی دست هم عالمی زین ماجرا خورده به هم

هر دو شه زاده نشسته بی قرار هر یکی از تشنگی گریان [و] زار

گفت قاسم با عروس دل دو نیم گفت و گو بنما تو با طفل یتیم

کاش بودی زنده باب زار من تا بدیدی حالت افکار من

دست زد تا از رخش گیرد نقاب از سحاب آید برون آن آفتاب

آفتاب از باختر آید برون گوشه ابرو نماید از درون

وی شود از مقدمش فصل بهار سرو رقص آید کنار جویبار

زلف مشکین را کند عنبرشکن تا نیارد کس دگر مشک ختن

۱- ۱ بحث عروسی حضرت قاسم در منابع معتبر کمتر مطرح گردیده و بزرگانی چون شهید مطهری در آن تشکیک جدی کرده اند.

نوعروس از شرم همچون آفتاب شد نهان بار دگر، زیر سحاب

گفت قاسم: کی عروس نامدار از چه رخ پوشی بر این افگار(۱) زار

آنچه دارم در جهان مال پدر جمله را دادم به تو بهر نظر

باز کن رخ را که بینم روی تو کرد رویت مشک افشان موی تو

نوعروس خسته داد او را جواب کی شبیه مصطفی و جدّ [و] باب

من نخواهم هیچ از مال جهان نه ز باغ [و] نه ز راغ(۲) بوستان

گر تو داری لطف ای عالیجناب تشنه ام من تشنه ام یک قطره آب

رفته از بی آبی آب و رنگ من هیچ ناید آب اندر چنگ من

گفت قاسم: از خجالت مرده ام من هم ای ناکام چون تو تشنه ام

شد جگر اندر برم این دم کباب از برای تو ایا علیا جناب

سیّدا آقا قلم را سر شکن این قدر [۴۷] آتش به عالم تو مزن

قلب آصف پر نمودی از ملال شرم کن از کردگار ذوالجلال

[تفسیر آیه قل یا ایها الذین هادوا]

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ.»

یعنی: بگو ای محمّد صلی الله علیه و آله : ای گروهی که ملّت یهود [را] اختیار کرده اید، اگر دعوی می کنید به زعم خود که شما دوست خدایید، دون مردمان دیگر از عرب و عجم ایمان آورنده، پس آرزو کنید از خدا مرگ را اگر هستید شما راست گویان.

[بررسی لغات آیه]

الزعم، قول مشترک بین العلم و الظن فاستعمل الزعم مرّه مقام الظن و استعمل مرّه

۱- ۱ آزرده، خسته، مجروح.

۲- **۲** مرغزار، دامن کوه، صحرا.

مقام العلم؛ و الأولياء جمع ولیّ يولّيها عند الحاجه و اللّه ولیّ المؤمنين، لأ نّه يولّيهم النصره عند حاجتهم و المؤمن ولیّ اللّه لهذه العلّه؛ التمنّی، الآمال، فهو يتعلق بالماضی و المستقبل.

يعنی قول و کلمه «زعم» قوليست مشترک ميانه علم و ظن پس استعمال می شود گاهی «زعم» در جای ظن؛ و استعمال می شود کلمه «زعم»، گاهی در جای علم. يعنی در هر دو مقام می توان استعمال نمود.

و «اولياء» جمع ولی است که ياری کرده می شود نزد حاجت، و خداونـد ولیّ مؤمن است به علّت آنکه ياری می کند ايشان را نزد حاجات ايشان، و مؤمن هم ولیّ خداست به اين علّت، کما قال اللّه: «كُونُوآا أَنصَارَ اللَّهِ(۱)» و لفظ «تمنّی» آرزوست و آن متعلّق است هم به ماضی و هم به استقبال و «أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ(۲).» [۴۸]

[ديدگاه اولياء اللّه درباره مرگ]

و تمام مطلب از لغت و نحو و صرف و اخبار و تفسير، در تفسير کنزالعرفان ذکر شده است و از اسلوب اين کتاب بعض مطالب خـارج است و ايراد آن بلا فايـده است. بلی، اولياء اللّه از موت و مرگ خائف نمی باشـند، بلکه دنيا از برای آنها زنـدان است، چنانچه [در] حـديث است که فرمودند: «الدنيا سـجن المؤمن و جنّه الکافر»(۳)، چگونه شـخص عاقل دانا خود را در زندان بلا خواهد، بلکه شب و روز در فکر حيله و تزوير و خدعه است که به هر نوع باشد خود را از زندان نجات دهد.

پس مؤمن کسـی است که هميشه طالب مردن باشد و از موت فرار و گريزی نداشـته باشد و طالب خانه و منزل و اهل و عيال و وطن و اصـدقا باشـد، خـانه مـا و منزل ما و اهل و عيال و وطن و اصـدقا ما بهشت است و ما در زنـدان بلا و خانه و منزل دنيای فانی و فراشان غضب و زندان بانان و مرزبان، دنيا ساخته ايم و از خانه و وطن حقيقی

۱- ۱ سوره مبارکه صف، آيه ۱۴.

۲- ۲ سوره مبارکه يونس، آيه ۶۲.

۳- ۳ من لايحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۶۳، باب النوادر و هو آخر الأبواب وصيه رسول اللّه صلی الله عليه و آله لعلی عليه السلام ، حديث ۵۷۶۲.

رمیده ایم.

گنج علم «ما ظَهَر مع ما بَطَن» گفت: از ایمان بود حبّ وطن

این وطن، مصر و عراق [و] شام نیست این وطن، شهریست کان را نام نیست

تا به کی در چاه طبعی سرنگون؟ یوسفی، یوسف، بیا از چَه بُرُون

تا عزیز مصر ربّانی شوی وا رهی از جسم [و] روحانی شوی(۱)

این است که خداونـد اگر چه خطـابش با یهود است و لیکن مفاد آیه عموم دارد، یهود و غیر یهود را، خصوصا اهل اسـلام که می فرماید: «إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ[(۲).»۴۹]

[اندرز بر توجّه به وطن حقیقی]

ای هوشـیار همانا که وطن و منزل خود را ندیـده ای و فراموش کرده ای، لهذا خو، به غربت و زندان کرده ای و زندان را وطن حساب کرده ای و هر روزه مصیبتی که چقدر خلایق در این زندان از ضیق و تاریکی و در بند و زنجیر و ایذا و اذیّت زندانیان به عرصه هلاک افتاده اند و تو هر روزه ذوق و شوقت به این زندان زیادتر شده. نظم:

این قدر در شهر تن ماندی اسیر کان وطن یک باره رفتت از ضمیر(۳)

و الّا چرا باید شـخص از وطن مألوف که موت و عقبی باشد، فراموش کند با آن نعم عظیمه و الطاف جسیمه موت مؤمن و بعد از آن، پس اخبار و آثار در مـدح و راحت موت و بعد از موت از حَیّز(۴) تقریر و تسـطیر بیرون است و ما اندکی از آن در این مختصر ذکر می نماییم.

قال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله : «إذا رضـی اللّه عن عبـد، قال: یا ملک الموت! إذهب إلی فلان فأتنی بروحه(۵) حسبی من عمله، [قـد بلوته] فوجـدته حیث أحبّ، فینزل ملـک الموت و معه خمسـمائه من الملائکه، معهم قضـبان(۶) الریـاحین و أصول الزعفران، کل واحد منهم یبشره

ص: ۷۶

۱- ۱ شیخ بهایی، نان و حلوا، بخش ۹، فی تأویل قول النبی صلی الله علیه و آله : حب الوطن من الایمان.

۲- ۲ سوره مبارکه جمعه، آیه ۶.

۳- ۳ شیـخ بهایی، نان و حلوا، بخش ۹، فی تأویل قول النبی صـلی الله علیه و آله : حب الوطن من الایمان، در نسـخه: «رفتـد از ظمیر» آمده است.

۴- ۴ جای، مکان، کرانه، جهت.

۵- ۵ در نسخه: «بروح».

۶- ۶ در نسخه: «اغصان».

ببشاره سوی بشاره صاحبه، و یقوم الملائکه صَفِّین لخروج روحه، معهم الریحان، فإذا نظر إلیهم إبلیس وضع یده علی رأسه [ثم صرخ] فیقول له جنوده: ما لک یا سیدنا؟ فیقول: أما ترون ما أعطی هذا العبد من الکرامه؟ أین کنتم هذا؟ قالوا: جهدنا به فلم یطعنا».(۱)

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «هرگاه رضا باشد خداوند از بنده ای، فرماید: ای عزرائیل! برو به سوی فلان بنده من و بیار نزد من روح او را، [۵۰] بس است مرا عمل او در دار دنیا، پس یافتم او را آنچنان که می خواستم، پس فرود آید ملک الموت و با او باشد پانصد ملک و با آن ملائکه باشد شاخه های ریحان بهشت و بیخ های زعفران جنّت. هریک از آن ملائکه بشارت دهند محتضر را به بشارتی جداگانه غیر بشارت آن دیگری، و بایستند ملائکه دو صف از برای بیرون آمدن روح مؤمن، و با ایشان باشد ریحان، پس چون نظر کند به سوی ملائکه شیطان، بگذارد دست خود را بر سر خود و فریاد کند؛ لشکرش نزد او جمع آیند و بگویند به او که: چه می شود تو را ای سیّد و آقای ما، پس می گوید که: نمی بینید که چه داده اند به این بنده از کرامت بزرگ، کجا بودید شما؟ جواب گویند که: ما کوشش و سعی خود را کردیم که او را اغوا کنیم و از این فیوضات باز داریم، نشد».

پس مؤمنی که اول منزل آخرتش که موت باشد به این خوبی باشد، چرا باید از مرگ و موت ابا و انکار داشته باشد و خوشش از موت نیاید، همانا که یا عقل ندارد، یا توشه ندارد، یا وطن را خراب کرده است که روی در وطن ندارد.

و قال الصادق صلی الله علیه و آله : «إذا أتاه ملک الموت لقبض روحه جزع عند ذلک، فیقول له ملک الموت: یا ولی اللّه! لاتجزع فوالذی بعث محمّدا صلی الله علیه و آله أنا أبرّ بک(۲) و أشفق علیک من والد رحیم، فافتح عینیک فانظر، فینظر و یری رسول اللّه صلی الله علیه و آله و أمیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام ، فهؤلاء رفقائک [قال: فیفتح عینه فینظر] فینادی روحه مناد من

۱- ۱ معارج الیقین، فی اصول الدین، ص ۴۸۸، الفصل السادس و الثلاثون و المائه: فی الروح، حدیث ۶؛ بحارالأنوار، ج ۶، ص ۱۶۱، أبواب الموت، باب سکرات الموت و شدائده، حدیث ۲۹، با اختلاف کمی.

۲- ۲ در نسخه: «منک».

قبل ربّ العزّه، فیقول: یا أیتها النفس المطمئنّه ارجعلی إلی ربک و إلی محمّد صلی الله علیه و آله و أهل بیته، راضیه بالولایه، مرضیّه بالثواب، فادخلی فی عبادی، یعنی محمّدا و أهل بیته و ادخلی جنّتی فما من شیء أحبّ إلیه من خروج روحه و اللحوق بالمنادی».(۱)

یعنی فرمود جناب صادق علیه السلام : «هرگاه آمد نزد مؤمن عزرائیل برای قبض روح او، جزع کند بنده مؤمن نزد این حال، پس می گوید به او ملک الموت: ای ولیّ خدا! جزع مکن به حقّ آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد به نبوّت، من به تو مهربان تر و مشفق ترم از پدر مهربان، بگشا چشم های خود را و نظر کن، پس نظر کند مؤمن، پس می بیند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را، پس می گوید ملک الموت که: اینها رفقاء توانند، پس ندا می کند روح او را منادی از قِبَل پروردگار و می گوید آن منادی: ای نفس آرام گرفته به ذکر من و فارغ از غیر من، بازگرد به سوی پروردگار خود و به سوی محمّد صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین او در حالتی که پسند کننده باشی ولایت اهل بیت را و پسندیده شده ای نزد خدا به اعمال صالحه، پس در او داخل شو، در زمره بندگان شایسته من که محمّد صلی الله علیه و آله باشد و اهل بیت او و درآ در بهشت من با ایشان، پس نیست چیزی نزد آن محتضر بهتر و خوب تر از بیرون رفتن روح او از بدن او و ملحق شدن او به آنکه او را ندا می کند که خدا و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و خود آن حضرت باشد».

پس مؤمن همیشه طالب ملاقات [۵۲] خدا و رسول خدا و آل طاهرین ایشان در اعلا درجات بهشت است، چگونه منکر موت و کاره آن خواهد بود و حال اینکه کراهت ثمری از برای وجود موت ندارد. خواه طالب و خواه کاره، مرگ خواهد آمد، پس کاری بکن که از مرگ نترسی و کاره نباشی، به هر حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در حال جان دادن محتضر در بالای سر ایشان حاضر می شوند و پانصد ملک با شاخه های ریحان به دیدن و بشارت دادن میّت می آیند، پس چرا پسر فاطمه، حسین [علیهماالسلام] در وقت جان دادن احدی به نزد او نیامد و عوض پانصد ملک سیصد [و] هشتاد هزار کافر با شمشیر و نیزه و خنجر به بالین او حاضر شدند و به عوض ریحان

۱- ۱ الکافی، ج ۳، ص ۱۲۷، باب أن المؤمن لایکره علی قبض روحه، حدیث ۲، با اختلاف کمی.

و زعفران، تیرهای کفّار و اعادی بود و از خون های بدن طیّب و طاهر آن حضرت، رنگ رو و بدن و لباس آن حضرت سرخ شده بود و پر و شاخ درآورده بود، کاش آصف الدوله دوران و آن شهریار زمان در آن زمین بود و آن تیرها و نیزه ها را از آن بدن طیّب بر بدن خود می خرید، یا آنکه خون از رخسار آن جناب پاک می کرد، آه واویلاه و واحزناه و وامصیبتاه.

[در مصائب وجود نازنین سیدالشهدا علیه السلام]

لمؤلّفه:

آصف از نزد سلیمان دور بود یا که از چشمان او مستور بود

تا سلیمان را ببیند در بلا کرد او یکصد هزار از اشقیا

کرد اهریمن صفت آن بی حیا رأس فرزند نبی از تن جدا

کافری انگشت انگشتر برید دست [۵۳] شه را ظالم دیگر برید

کرد بی دینی به نوک نیزه ها رأس شه را همچو ماهی بر سما

آن سر پر نور گاهی در تنور گرد او افلاکیان گرم نشور

گاه گشته زینت بزم یزید گاه زیر تخت آن کلب عنید

گاه بر لب چوب خضران بوسه گر گاه افتاده سراندر طشت زر

گاه از حسرت نظر بر دختران گاه گریان گشته بهر کودکان

گاه بهر زینب [و] کلثوم زار گشت گریان همچو ابر نوبهار

اشک ریزان گشته آن نور مبین بهر فرزند علیلش(۱) عابدین

سیّد سجّاد در غُل، روز و شب همچو نی رنجور گشته از تعب

دست بسته بر شتر بیمار(۲) زار پای در غل بر شتر گشته سوار

گو بیانی تا بگویم گو بیان تا که از آن ماجرا سازم بیان

---

۱ - ۱ و ۲ توصیف حضرت سید الساجدین و زین العابدین امام سجاد علیه السلام به علیل و بیمار در سوگنامه ها و مراثی

شاعران به خطا فراوان طرح گردیده است. در صورتی که بیماری حضرت سجاد علیه السلام که به عنایت الهی برای حفظ امام معصوم بوده در یک مقطع زمانی کوتاه بوده است و امام با فضیلتی چون آن بزرگوار با کمالات بی شمار به امام زین العابدین بیمار شایسته نیست.

بشکن ای آقا تو این نیش قلم تو مکن از این نمط دیگر رقم

آصفا منما دگر زار و حزین اشک بارید از دو چشمش بر زمین

داورا ای پادشاه ذوالجلال کن دلش را خالی از رنج [و] ملال

در حیاتش کن فزون عزّ [و] شرف در مماتش کن تو مأوی در نجف

اجر [و] مزدش را بده در واپسین در بهشت عدن در خلد برین

تو ببخشا نجل پاکش از کرم بر شه لب تشنگان، میر حرم

[تفسیر آیه و لا یتمنونه ابداً]

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

«وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»

شرعت بعونه و نصرته فی تفسیرها إنشاء اللّه تعالی.

یعنی: [۵۴] و آرزو نکنند یهود مرگ را هرگز به سبب آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال قبیحه و تحریف و تغییر احکام الهیه و عدم اعتقاد به بعضی احکام اللّه و معتقد بودن و عمل نکردن به آنها از روی فسق و فجور و ظلم و بغی و عدوان و خدا داناست به ستمکاران فرورفته در عناد و طغیان، اگر چه این کلام در حق یهود است و طغیان آنها ولیکن حکایت ظلم و بغی و عدوان و ستم و جور و تعدّی بدی آن نسبت نه به یهود تنهاست در حق مسلم هم ظلم و بغی و عدوان و ستم و جور و تعدّی بد است و بلا اشکال، صاحب این صفات ذمیمه داخل ظالمین است به عموم لفظ ظلم.

قال بعض العارفین: قد أبطل اللّه تعالی قول الیهود فی ثلاث أ نّهم زعموا أولیاء اللّه فکذّبهم بقولهم: «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ(۱)» و الثانی و افتخروا بأ نّهم أهل الکتاب و العرب لا کتاب لهم فشبّههم اللّه تعالی بالحمار یحمل أسفارا، و باهوا بالسبت و أ نّه لیس للمسلمین بمثله فقرّر لنا الجمعه.(۲)

یعنی: بعضی از اهل عرفان گفته اند که: خداوند باطل کرد قول یهود را در سه جا، به

۱- ۱ سوره مبارکه بقره، آیه ۹۴.

۲- ۲ بنگرید: تفسیر رازی، ج ۳۰، ص ۸، تفسیر سوره الجمعه، با کمی اختلاف.

درستی که ایشان زعمشان بود که اولیاء اللّه می باشند، پس خداوند تکذیب ایشان کرد به فرموده خود که فرمود: «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ» إلی آخره، دویّم فخر می کردند که ایشان اهل کتابند و عرب را از برای ایشان کتابی نیست، پس خداوند شبیه کرد ایشان را به درازگوشی که بر او بار شود و بارکش اسفار تورات باشد [۵۵] و مباهات می کردند بر خلق دیگر به روز شنبه و نبودن آن روز از برای مسلمین و مثل آن، پس خداوند قرار داد از برای ما روز جمعه را رغما لانف یهود مردود.

و قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : «والذی نفسی بیده لایقولها أحد منهم إلاّ أغص بریقه»(۱)، فلولا أ نّهم عرفوا صدق النبی صلی الله علیه و آله و أ نّهم لو تمنّوا لماتوا من ساعتهم لتمنوا، و لم یتمنّ أحد منهم، فکان هذا أحد معجزاته [صلی الله علیه و آله]».(۲)

ملخص کلام و مفاد حدیث این است که: «رسول خدا یهودان را فرمود: به حقّ آن کسی که نفس من به ید قدرت اوست که هیچ کس از شما تمنّای مرگ را نکند، الاّ آنکه مرگ بر او واقع شود»، ایشان هم تمنّای مرگ نکردند، پس این آیه از معجزات آن حضرت است که خبر داد ایشان هرگز تمنّای مرگ نخواهند کرد به جهت معرفت ایشان به صدق مقال آن حضرت.

[ظلم و انواع و احکام آن]

و الظلم مشتق من الظلمه و الظالم من یتعدّ حدود اللّه بدلیل قوله تعالی: «وَ مَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولآئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ(۳)» و فی الحدیث: «ألا و أنّ الظلم ثلثه ظلم لا یغفر، و ظلم لا یترک، و ظلم مغفور لا یطلب، فأما الظلم الذی لایغفر فالشرک باللّه تعالی، و أمّا الظلم الذی یغفر، فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات(۴) و أما الظلم الذی لا یترک فظلم العباد بعضهم بعضا».(۵)

۱- ۱ بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۲۲، باب ۲، احتجاجه صلی الله علیه و آله علی الیهود فی مسائل شتی، حدیث ۱۵.

۲- ۲ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۶۰، تفسیر سوره الجمعه.

۳- ۳ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۲۹.

۴- ۴ در نسخه «من الزلات» به جای «عند بعض الهنات»، آنچه آورده ایم از مصدر می باشد، قابل توجه است که در مجمع البحرین آمده: «و أما الظلم الذی یغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات یعنی الصغیره من الزلات ».

۵- ۵ بنگرید: نهج البلاغه، ج ۲، ص ۹۵، خطبه ۱۷۶؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۹۵، ماده «ظلم»، با اختلاف کمی.

و ظلم مشتق از ظلمت است و ظالم آن کسی است که تجاوز کند از حدود اللّه به دلیل آیه کریمه که می فرماید: «وَ مَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولآئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» یعنی هر کس که تجاوز کرد و بیرون رفت [۵۶] از حدود اللّه پس این گروه هستند از ظالمین، پس ظلم انواع می باشد، یکی ظلم شرک است، یکی ظلم بر نفس است، یکی دیگر ظلم به غیر است، و حقیر را اعتقاد این است که ظلم به غیر باز اشّد از ظلم کفر باشد، به علّت آنکه باز ظلم کفر و شرک، ظلم به نفس است و عفو آن راجع به خلاق عالم است با توبه حقیقی و دخول در اسلام، و اما ظلم به غیر اگر چه از اهل اسلام باشد، اعسر از آن ظلم است در عفو و هر یک از این ظلم ها نیز انواع است و انواع هر یک به نحو تفصیل در کتاب کنزالعرفان به بسطی کامل ایراد کرده ام، طالب آن به آن کتاب رجوع کند.

و امّا ظلم به غیر یا ظلم بر نفس غیر است چون ضرب و شتم و قتل و جرح و سبّ و دشنام و غیبت و تهمت و غیر اینها که در مقام خود ذکر کرده ام، و یکی دیگر از انواع ظلم بر غیر، اکل مال غیر است بدون استحقاق شرعی، چه نقدا و چه جنسا و چه از مأکول و چه از غیر مأکول و چه از ملبوس و چه از دواب و غیر اینها و این قسم را مظلمه و حقّ الناس گویند، و علاج این قسم ظلم با قدرت به جز رد کردن به صاحبش حق او را چاره ای نیست و این رد کردن حق را در شرع «ردّ مظالم» گویند، و چون شخص ردّ مظالم عباد نمود، فارغ البال است در قیامت.

[نگاهی کوتاه به ردّ مظالم عباد]

و عشری از اعشار و یکی از هزار مسئله رد مظالم در این وجیزه در نهایت اختصار ذکر خواهد شد و آن اندك و عشر از اعشار این است: [۵۷]

الأول: وجوب إیصال مال الغیر إلی صاحبه و حرمه أکل مال الغیر بدون رضائه و الدلیل علی الأمرین قبح التصرف فی مال الغیر عقلا و شرعا من دون رضی المالك و کذا عدم جواز حبس حق الغیر من دون سبب شرعی، و یدل علی ذلك الاجماعات المنقوله، بل الضروره من الدین و النصوص الوارده عموما و خصوصا کتابا و سنّه، و اما النصوص

الوارده فی الکتاب قوله تعالی: «لاَ تَأْکُلُوآا أَمْوَالَکُم بَیْنَکُم بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَکُونَ تِجَارَهً عَن تَرَاضٍ(۱)» و قوله تعالی أیضا: «وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِینَ * الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ * وَ إِذَا کَالُوهُمْ أَو وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ(۲)» و قوله تعالی أیضا: «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُکُم بَعْضًا فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ(۳)» و قوله تعالی أیضا: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا وَ إِذَا حَکَمْتُم بَیْنَ النَّاسِ أَن تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ(۴)» و قوله تعالی: «إِنَّ کَثِیرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ(۵)» و قوله تعالی أیضا: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا(۶)» و غیر ذلک من الآیات.

و أمّا السنه، فکثیر جدّا، منها: ما رواه الصدوق باسناده عن معاویه بن وهب قال: «قلت لأبی عبداللّه علیه السلام : أ نّه ذکر لنا أنّ رجلا من الأنصار مات و علیه دیناران دینا، فلم یصلّ علیه النبی صلی الله علیه و آله و قال: صلّوا علی صاحبکم حتی ضمنهما(۷) عنه بعض قراباته، فقال أبوعبداللّه علیه السلام : ذاک الحقّ»(۸)، إلی آخره.

و منها: ما رواه الکلینی عن عبیداللّه الطویل، عن شیخ من النخع، قال: «قلت لأبی عبداللّه علیه السلام : إنّی لم أزل والیا منذ زمن الحجّاج إلی یومی هذا، فهل لی من توبه؟ قال: فسکت ثمّ أعدّت علیه، فقال: لا حتّی تؤدّی کلّ ذی حقّ [۵۸] حقّه».(۹)

و منها: ما رواه عن علی بن أبیحمزه عن أبیبصیر، قال: سمعت أباعبداللّه علیه السلام یقول: «من أکل من مال أخیه ظلما و لم یردّه(۱۰) إلیه أکل جذوه من النار یوم القیامه».(۱۱)

و منها: فی ثواب ردّ المظلمه، قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : «درهم یردّه العبد إلی الخصماء، خیر من عباده ألف سنه، و خیر له من عتق ألف رقبه من النار و أعطاه اللّه بکل دانق ثواب نبیّ، و بکلّ درهم، مدینه من درّه(۱۲) حمراء».

و قال صلی الله علیه و آله : «من ردّ أدنی شیء إلی الخصماء، جعل اللّه بینه و بین النار سترا کما بین

۱- ۱ سوره مبارکه نساء، آیه ۲۹.

۲- ۲ سوره مبارکه مطففین، آیات ۱ ۳.

۳- ۳ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۳.

۴- ۴ سوره مبارکه نساء، آیه ۵۸.

۵- ۵ سوره مبارکه توبه، آیه ۲۴.

۶- ۶ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۷۵.

۷- ۷ در نسخه: «ظمنهما».

۸- ۸ الکافی، ج ۵، ص ۹۳، باب الدین، حدیث ۲، با کمی اختلاف.

۹- ۹ همان، ج ۲، ص ۳۳۱، باب الظلم، حدیث ۳.

۱۰- ۱۰ در نسخه: «یؤده».

۱۱- ۱۱ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۳، باب الظلم، حدیث ۱۵.

۱۲- ۱۲ در نسخه: «درّ».

السماء و الأرض و يكون فى عداد(۱) الشهداء».

و قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله : «من أرضى الخصماء من نفسه، وجبت له الجنّه بغير حساب، و يكون فى الجنّه رفيق إسمعيل بن إبراهيم».

و قال صلى الله عليه و آله : «إنّ فى الجنّه مدائن من نور و على المدائن أبواب ذهب مكلّله بالدرّ و الياقوت، و فى جوف المدائن قباب من مسك و زعفران، من نظر إلى تلك المداين يتمنّى [أن يكون] له مدينه منها، قالوا: يا نبى اللّه صلى الله عليه و آله لمن(۲) هذه المدائن؟ قال: للتائبين النادمين [من المؤمنين]، المرضيّين الخصماء من أنفسهم، فإنّ العبد إذا ردّ درهما إلى الخصماء، [أكرمه اللّه كرامه سبعين شهيدا، فإنّ درهما يرّده العبد إلى الخصماء]، خير له من صيام النهار و قيام الليل و من ردّ ناداه ملك من تحت العرش: يا عبداللّه! استأنف العمل، فقد غفر لك ما تقدّم من ذنبك».

و قال صلى الله عليه و آله : «من مات غير تائب عن المظالم(۳) زفرت جهنّم فى وجهه ثلاث زفرات، فأوّلها لا يبقى دمعه إلاّ جرت على(۴) عينيه و الزفره الثانيه لا يبقى دم إلاّ خرج من منخريه، و الزفره الثالثه لا يبقى قيح إلاّ خرج من فمه، فرحم اللّه من تاب ثمّ أرضى الخصماء، فمن فعل فأنا(۵) كفيله بالجنّه».(۶)

و الزايد من ذلك خارج عن [۵۹] أسلوب الكتاب و اللّه الموفّق بالصواب و اليه المرجع و المآب.

مجمل از تفصيل اين است كه اوّل وجوب ايصال مال غير است به سوى صاحبش و حرمه اكل مال غير است بدون رضاء مالك، و دليل برين دو حكم و دو امر، قبح تصرف در مال غير است عقلا و شرعا، بدون رضاء مالك و همچنين حبس نمودن مال غير، بدون سبب شرعى، و دلالت مى كند بر آنچه ذكر شد، اجماعات منقوله از علما، بلكه از ضروريات دين مى توان شمرد و نصوص بسيار در اين باره وارد شده، بعضى به

۱- ۱ در نسخه «اعداد».

۲- ۲ در نسخه: «ممن».

۳- ۳ در مصدر: «عن المظالم».

۴- ۴ در مصدر: «خرجت من»، بدل «جرت على».

۵- ۵ در نسخه: «أنا».

۶- ۶ مستدرك الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۴ ۱۰۵، باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها، حديث ۳؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۵ ۲۹۶، الباب العاشر: عقاب من أكل أموال الناس ظلما، حديث ۱۱ ۱۵.

طریق عموم، و بعضی به طریق خصوص، چه در کتاب اللّه و چه در اخبار و سنن.

و امّا نصوص وارده در کتاب: یکی فرموده خلاق است که می فرماید: «لَا تَأْكُلُوآا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ(۱)» و هکذا: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ(۲)» إلی آخره، و همچنین «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم(۳)» إلی آخره، و همچنین: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ(۴)» إلی آخره، و همچنین «إِنَّ كَثِيرًا(۵)» إلی آخره، و همچنین: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا(۶)» و غیر از اینها از آیات باهرات.

و امّا اخبار و آثار زیاد وارد شده، از آن جمله خبر معاویه بن وهب است که گفت: گفتم: «مذکور شد برای ما که به درستی که مردی از انصار فوت شد و بر او و ذمّه او بود دو دینار قرض، پس نماز نکرد رسول خدا۹ بر او، و فرمودند: بروید و بر او نماز کنید تا اینکه ضامن بشوند خویشان او آن دو دینار دین او را؛ فرمودند ابوعبداللّه [علیه السلام]: این راست است».

و همچنین روایت کلینی از شیخ نخعی است که گفت: گفتم [۶۰] به أبی عبداللّه علیه السلام که: «من حاکم بوده ام از زمان حجاج تا به حال و حکومت از من زایل نشده، آیا از برای من توبه ای هست، گفت که: ساکت شد حضرت، پس دوباره عرض کردم این مطلب را، حضرت فرمودند: نه توبه تو قبول نیست تا آنکه بدهی بر هر ذی حقی حق او را».

و همچنین روایت ابی بصیر است که گفت: شنیدم از اباعبداللّه علیه السلام که می فرمودند: «هر که بخورد مال برادر خود را به ظلم و عدوان و رد نکند به سوی او حقّ او را، خورده است جذوه[ای] از آتش را روز قیامت». یعنی قطعه از آتش جهنّم.

و همچنین در ثواب ردّ مظلمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله : «درهمی که رد کند بنده به سوی خصم خود بهتر است از عبادت هزار سال و بهتر است از برای او از آزاد کردن هزار بنده از آتش، و عطا می کند خداوند به او به عوض هر دانگی(۷) از درهم رد کرده، ثواب یک پیغمبر، و به هر درهمی که پس دهد به سوی ذی حق، خداوند به او شهری عطا کند که از پارچه درّ قرمز باشد».

ص: ۸۵

۱- ۱ سوره مبارکه نساء، آیه ۲۹.

۲- ۲ سوره مبارکه مطففین، آیه ۱.

۳- ۳ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۳.

۴- ۴ همان، آیه ۶۷.

۵- ۵ سوره مبارکه توبه، آیه ۲۴.

۶- ۶ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۷۵.

۷- ۷ شش یک از درهم را گویند. (فرهنگ عمید و معین).

و باز فرمودند: «کسی که رد کند ادنی چیزی از مظالم عباد را به سوی صاحبش، می گرداند خداوند میانه او و آتش، حجابی که قطر آن به قدر فاصله میانه آسمان و زمین باشد، یعنی پانصد سال، و شمرده می شود این رد کننده مظالم، داخل زمره شهداء».

و فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «هر که راضی کند از خود خصم خود را، واجب می شود از برای او بهشت، بدون حساب و می باشد در بهشت رفیق اسمعیل بن ابراهیم».

و باز فرمودند آن(۱) [۶۱] حضرت صلی الله علیه و آله که: «به درستی که در بهشت شهرهای چند می باشد از نور، و بر در دروازه های آن شهرها، درها می باشد از طلای احمر که مکلّل به جواهر از درّ و یاقوت است و در میان آن شهرها قبّه ها می باشد از مشک و زعفران، هر که نظر کند بر این شهرها، آرزو می کند که کاش از برای او بود یکی از این شهرها، عرض کردند اصحاب که یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله از برای کیست این شهرها؟ فرمودند آن حضرت که: این شهرها از برای توبه کنندگان از اکل مال مردم است، و از برای آنهاست که نادم اند از آنچه کرده اند و راضی کرده اند خصم های خود را از خود، پس به درستی که هرگاه بنده رد کند به سوی خصم خود درهمی، بهتر است از برای او از روزه روزها و نماز شب ها، و هر که رد کند مال مردم را به سوی مردم، ندا کند ملکی از زیر عرش الهی که: ای بنده خدا! عمل را از سر گیر که خداوند آمرزید گناهان گذشته تو را».

و فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «کسی که بمیرد بدون توبه از ردّ مظالم، می تابد زفیر جهنّم بر او سه تابش و سه شعله، اوّل آن زفیرها که بر او می تابد، باقی نمی گذارد در چشم او اشک را مگر آنکه از شدت الم، تمام سرازیر می شود؛ و زبانه دویم که بر او می تابد، باقی نمی گذارد خون در بدن او مگر آنکه، تمام از دو سوراخ بینی او سرازیر می شود؛ و زبانه سیم که بر او می تابد باقی نمی ماند در بدن او قیحی(۲) مگر آنکه تمام از دهن او بیرون می آید مراد چرک ریم و اخلاط بدن است پس فرمودند [۶۲]: خدا بیامرزد کسی را که توبه کند، پس راضی کند خصم های خود را و هر که چنین کند، من ضامن می شوم بهشت را از برای او».

و زاید بر این تطویل کلام خارج از اسلوب کتاب است و خدا توفیق دهنده است به

۱- ۱ در نسخه: + «از».

۲- ۲ زردآب؛ ریم (چرک) بی آمیزش خون، چرک، پلشت. (دهخدا و معین)

ثواب و به سوی اوست بازگشت همه عباد.

به هر حال صفت ظلم و بغی و عدوان بد صفاتی است، آنچه که بنده در دار دنیا عبادت کند این ظلم چنان آتشی است که همه را می سوزاند، خصوصا ظلم به غیر، خصوصا ظلم به اولاد رسول [صلی الله علیه و آله]، خصوصا ظلم به فرزند بتول، کدام ظلم است در عالم از این ظلم بدتر که کسی سر فرزند فاطمه را با لب تشنه و شکم گرسنه از تن جدا سازد و فرزندان او را در حضور او پاره پاره کند و اموال او را تاراج کنند و فرزندان و زنان او را اسیر کنند و جوانی مثل شاه زاده علی اکبر در برابرش سر از تن جدا کنند.

ای آصف الدوله دوران کاش بودی در کربلا آن وقتی که علی اکبر اراده میدان می نمود، می دیدی که مادر و پدر و عمّه و خواهر و برادر چه می کردند، تا تو هم مثل ابر بهار زار زار گریه می کردی و نمی گذاردی که آن جوان به میدان کارزار برود و خود جان خود را فدای او و پدر او می کردی، آه واویلاه و واحزناه.

[اشعار مؤلّف در سوگ شهادت حضرت علی اکبر]

لمؤلّفه:

شد چو اکبر عازم میدان کین اشک ریز آمد سوی سلطان دین

بوسه زد دست پدر او بی حساب کی پدر از دست من شد صبر تاب

رخصتم ده کار بر تو گشته تنگ تا رود اکبر به میدان بهر جنگ [۶۳]

تا به کی بینم غریبت ای پدر کن تصوّر که نداری تو پسر

کن تو بابا اکبر خود را فدا تا شود مستمسکت روز جزا

این قدر تو مریز اشک گوهرین پر نمودی دامن از درّ ثمین

وقت آنست که ببینی داغ من چون خزان بی برگ بینی باغ من

گر ندیدم عیش کامی در جهان گر نچیدم گل ز بستان زمان

شکر للّه اکبرت مسرور شد هر چه می جستم همان مقدور شد

گر بمانم در جهان صد سال بیش بی پدر یک دم نیرزد عمر خویش

عاشقم بابا که در خون پر زنم شایقم(۱) بابا که بهرت سر دهم

طالبم کز خون، پدر بندم حنا مایلم کاین سر ز تن گردد جدا

۱- ۱ راغب، مشتاق.

نه مرا میلی به سر، نه با تن است قصّه من قصّه آن کُه کن است

دور شد بابا، ز دستم رفته تاب رخصتم ده رخصت ای عالی جناب

روی کردند در وطن پیشینیان من عقب افتاده ام بابا امان

دستم از دنیا اگر کوته شده خرگهم در عرش خرگه زن زده

قطره ام من سوی عمّان می روم ذره ام تا مهر تابان می روم

در عقب بابای من ناله مکن من بلاگردان تو، گریه مکن

سیّدا، آقا، جهان آذر زدی آتش اندر هفتمین کشور زدی

آصف الدوله ز آذرهای تو گشته نالان چون تو و هاهای تو

[تفسیر آیه قل ان الموت الذی تفرّون منه]

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِیكُمْ ثُمَّ [۶۴] تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»

شرعت بعونه و نصره فی تفسیرها علی نهایه الاقتصار لأهل العبره و أولی الأبصار.

یعنی بگو ای محمّد صلی الله علیه و آله : به درستی که آن مرگی که از او گریزانید، پس به درستی که آن رسنده است به شما، پس باز می گردید به سوی دانای آشکار و نهان، پس خبر می دهد شما را به آنچه می کنید در دار دنیا از بدی و خبث احوال.

و قال البیضاوی: المعنی: یخافون أن تتمنوه بلسانکم مخافه أن یصیبکم، فتأخذوا بأعمالکم لاحق بکم لا تفوتونه.(۱)

یعنی بیضاوی می گوید: معنی آیه این است که: ای یهود! خوف می کنید که تمنّا کنید مرگ را به زبان های خود از خوف اینکه مبادا بگیرد شما را، پس شما بگیرید مرگ را به اعمال خود یعنی به اعمال حسنه، یا اینکه شما را اعتقاد این است که فرار از مرگ می کنید و حال اینکه شما رو به مرگ می روید، هر چه از سال و ماه و هفته و روز و ساعت از عمر شما می رود نزدیک به مرگ می شوید.

۱- ۱ تفسیر البیضاوی، ج ۵، ص ۳۳۸، تفسیر سوره الجمعه.

[در بی ثمر بودن فرار از مرگ]

و قال امیرالمؤمنین علیه السلام : «کل امرئ لاق ما یفرّ منه»(۱) یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «هرکسی می رسد به آنچه از او فرار می کند».

بلی فرار کردن از مرگ بلا۔ فایده و بلا۔ثمر است، عمر انسان سال به سال و ماه به ماه و هفته به هفته و روز به روز و ساعت به ساعت و دقیقه به دقیقه و نفس به نفس می گذرد و شمرده می شود نفس ها تا اینکه موعد سرآید: «فَإِذَا جَآءَ(۲) أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ(۳)» آن وقت فی الفور مرگ خواهد رسید، خواه فرار کنی و خواه فرار نکنی. نظم:

چرا غم می خوری از بهر مردن؟[۶۵]که هم غم خورده ای هم خواهی مردن(۴)

عملی بکن که از مرگ نترسی، به جهت آنکه مرگ به کسی کاری نمی کند، هر چه می کند عمل خود شخص می کند، اعمال است که مرگ را بد می کند، مثل اینکه آب نهایت گوارایی را دارد، و لیکن همین که آتش در زیر دیگ بسیار می سوزد، آب گوارنده را سوزنده می کند، مرگ هم بعینه مثل آب گوارنده می باشد و شخص را از مهالك دنیوی خلاص می کند و به راحت ابدی می اندازد، و لیکن آتش اعمال خود شخص این آب گوارنده را زقوم و حمیم و یحموم و سوزنده می کند؛ نعوذ باللّه من سوء أفعالنا و أعمالنا.

بلکه هرگاه انسان انسان باشد، آب سوزنده را آب حیات می کند از سر آتش بر می دارد و آتش را از زیر آب دور می کند و در هوای خنک می گذارد تا گوارنده شود، نه مثل ماها که آب گوارنده را سوزنده می کنیم و آن وقت از ملاقات آن خوف داریم. نظم:

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست(۵)

۱- ۱ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۳، خطبه ۱۴۹.

۲- ۲ در نسخه: «إنّ»، بدل «فإذا جاء».

۳- ۳ سوره مبارکه اعراف، آیه ۳۴.

۴- ۴ مصرع دوم اینچنین آمده: «مگر آنان که غم خوردن نمردن؟». از اشعار و رباعی هایی است که سینه به سینه و به صورت شفاهی نقل شده است.

چرا بایـد بعـد از مرگ ما را خبر کنند به آنچه در دار دنیا کرده ایم از زشتی ها؟ با آنکه چه قدر شـرّ را خلّاق عالم از لطف و کرم خود بخشیده باشد و هنوز «فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» ذکر شود.

و مطلب در این مقـام طول دارد، محول به کنزالعرفـان حقیر است مـا به بسـط کلاـم و در این وجیزه نهایت اختصار می شود به جهت نسوختن دماغ خواننده.

[پرداختن به امور آخرت اصلاح کننده امور دنیا نیز هست]

بلی امثـال ماهـا آنچه که کـار می کنیم از برای دنیـاست، مثل اینکه ما را از برای کار دنیای محض خلق کرده باشـند، بالمرّه از خیـال آخرت بیرون می باشـیم، ایـن است که از مرگ انکـار [۶۶] داریم، از شـدّت انس در دنیـا و حـال اینکه هرگـاه به امور آخرت هم بپردازیم، البته خلّاق عالم علاوه به عطا کردن نعم اخروی، نعم دنیوی هم عطا خواهـد کرد، چونکه ما زاهد در دنیا نیستیم و کارهای دنیا را هم صورت خواهد داد.

حکی عن بعض الصـالحین: أ نّه سـأل عن توبه رجـل، فقـال: إنّی کنت رجلا دهقانا، فاجتمع علیّ أشـغال الـدنیا فی لیله واحـده، کنت أحتـاج إلی أن أسـقی زرعـا و کنت حملت حنطه إلی الطـاحونه، فـذهب حماری، فقلت: إن اشـتغلت بطلب الحمار، فأتنی سقی الزرع. و إن اشـتغلت بالسـقی، ضـاع الطحن و الحمـار؛ و کان ذلک لیله الجمعه و بین قریتی و الجامع مسافه بعیـده، فقلت: أترک هذه الأمور کلّها و أمضـی إلی صـلاه الجمعه. فمضـیت و صـلّیت، فلمّا انصرفت و مررت بالزرع، فإذا هو قد سقی، فقلت: من سـقاه؟ فقیـل: إنّ جـارک أراد أن یسـقی زرعه، فغلبته عینـاه من النوم، فـدخل المـاء زرعـک، فلمّا وافیت بـاب الـدار إذا أنا بالحمار علی المعلف، فقلت: من ردّ هـذا الحمار؟ قالوا: اسـتأصل علیه الـذئب، فلتجأ إلی البیت، فلمّا دخلت الدار، إذا أنا بالدقیق موضع هناک، فقلت: کیف سـبب هـذا؟ فقالوا: إنّ الطحان طحن هذا بالغلط، فلمّا علم(۱) أ نّه لـک، ردّه إلی منزلک، فقلت: ما أصدق من کان للّه، کان اللّه له و من أصلح للّه أمرا أصلح اللّه له أموره.(۲)

یعنی: و روایت شده است از بعض صالحین از سبب توبه مردی، پس گفت آن مرد

ص: ۹۰

۱- ۱ حافظ، غزل شماره ۷۱.

۲- ۲ در نسخه: «اعلم».

که: من مردی بودم دهقان و زارع، پس جمع شد از برای [۶۷] من سه کار از کارهای دنیا و یک شب محتاج شدم که زراعت خود را آب دهم و بار کردم بار گندم را که به سوی آسیاب(۱) [ببرم]، پس چون بار را در آسیاب گذاردم حمارم فرار کرد، اگر پی حمار می رفتم، زرع بی آب می مانـد و اگر زراعت آب می دادم، آسیاب ضایع می ماند و حمار مفقود می شد و بود این شب هم شب جمعه و میانه قریه ما و مسجد جامع، مسافت بعیـده بود، با خود گفتم: همه این کارها را ترک می کنم و می روم به سوی نماز جمعه، پس رفتم و نماز کردم و چون برگشتم، عبورم به مزرعه افتاد، پس دیـدم آب خورده است زراعت، گفتم: چه کسی این زراعت را آب داده است؟ گفتند: همسایه باغ تو خواست که زراعت خود را آب دهد، غلبه کرد بر چشم او خواب، پس رفت آب [و] داخل زرع تو شد.

پس چون آمدم به در خانه رسیدم، دیدم حمار بر سر آخُر ایستاده، گفتم: چه کسی این درازگوش را آورد؟ گفتند: گرگ از عقب او انداخت، لابد پناه به خانه صاحب آورد.

پس چون وارد خانه شدم دیدم که بار آرد در کنار خانه گذارده است، پرسیدم سبب آن را، گفتند: آسیابان اشتباه کرده است و این آرد را به خیال آرد دیگری خورد کرده، چو معلومش شده که از تو بوده، خودش برداشته آورده است در خانه، با خود گفتم: چه خوب گفته است آنکه فرموده است: هر که هست از برای خدا، خدا هم هست از برای او، و هر کس که اصلاح کند امری را از امور آخرت از برای خدا، خدا هم اصلاح خواهد کرد امر دنیای او را.

[ترس از مرگ یا ترس از اعمال]

[۶۸] بلی، اجل که رسید چاره ای به جز مردن نیست، اگر کسی اجل او نرسیده باشد و اسباب مرگ از برای او موجود شود؛ البتّه نخواهد مرد و اگر اسباب زندگی از برای کسی موجود باشد و باید بمیرد، البتّه خواهد مرد، پس فرار کردن از موت چه ثمر دارد و چه فایده، اگر باید نمیری نخواهی مرد، اگر چه مرگ را در حضور خود ملاحظه کنی. تا وقت معیّنِ معلوم، از مرگ مترس، از اعمال زشت خود بترس. نظم:

۱- ۱ تمام موارد در نسخه: «آسیاء» آمده است.

مرگ اگر مرد است گو نزد من آ تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من ز او عمری بگیرم جاودان(۱) او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ(۲)

به همین مضمون کلام امیرالمؤمنین علیه السلام وارد گردیده است. و اگر از زود آمدن مرگ می ترسی و از طول کشیدنش خشنودی، پس ترک عبادت مکن و معاصی را مرتکب مباش و صله رحم بنما و نفعت به مردم برسد، تا داخل سلسله ای گردی که خداوند در حقّ ایشان می فرماید: «وَ أَمَّا مَا یَنفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ(۳)» هر کس نفعش به مردم می رسد خداوند او را در روی زمین نگاه می دارد، به خلاف آن که نفعش به مردم نرسد، اجلش نزدیک می شود، خصوصا کسی که ضرر او بر مسلمین وارد آید. او که اجلش اقرب از شخص بلانفع است، و خداوند دوست می دارد بنده ی فیّاض را و دشمن می دارد بنده ی لئیم بخیل را.

«الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیم(۴)» از برای لئام همین آیه بس است و از برای اسخیاء و فیاضان و اهل عبادت و زهد و تقوی [۶۹] همین بشارت بس است که: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی تِجَارَهٍ تُنجِیکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَ أَنفُسِکُمْ ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ(۵)» هیچ مجاهده و جهادی در راه خدا بهتر از بذل مال به قدر قدرت و توانی نیست و خداوند جهاد مال را در آیه شریفه مقدّم بر جهاد نفس قرار داده، پس تا عنان اموال در دست توست و به دست دیگری نیفتاده ذخیره ای از برای قیامت خود مهیّا کن که بعد از تو کسی به فکر تو نخواهد افتاد. نظم:

ای که دستت می رسد کاری بکن(۶) پیش از آن کز(۷) تو نیاید هیچ کار(۸)

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، تو پیش فرست(۹)

ص: ۹۲

۱- ۱ در مصدر: «من از او جانی برم بی رنگ و بو».

۲- ۲ مولوی، دیوان شمس، غزلیات، شماره ۱۳۲۶.

۳- ۳ سوره مبارکه رعد، آیه ۱۷.

۴- ۴ سوره مبارکه توبه، آیه ۳۴.

۵- ۵ سوره مبارکه کهف، آیه ۱۰ و ۱۱.

۶- ۶ در نسخه: «ای که تا دستد رسد کاری بکن».

۷- ۷ در نسخه: کاز.

۸- ۸ سعدی، مواعظ، قصیده شماره ۲۸، در مدح امیر انکیانو.

۹- ۹ سعدی، گلستان، دیباچه.

[اجل محتوم چاره ناپذیر است]

به هر حال اگر مرگ موعود نرسیده کس نخواهد مرد و اگر رسیده و حتم شده و اجلّ معلّق نیست، چاره پذیر نیست به جز تن به مرگ دادن؛ و در این باب دو حکایت ذکر می شود از حکایت مرگ و نجات از آن از برای عبرت اهل بصر.

قال السید الجزائری فی کتاب أنواره(۱): إنّ رجلا عالما من علماء تستر و کان صاحبا لنا و کان بیته علی جوف الشطّ، فکان لیله من اللیالی قدّموا إلیه طعاما فجلس هو و أهله و أولاده لیأکلون، فاتفق أ نّهم نسوا احضار الملح، فقال لزوجته، احضری الملح، فقامت و مضت فابطاءت؛ فتبعها الولد فابطاء و قامت البنت و تبعتهم الجاریه و هم یریدون الإتیان بالملح من الحجره الأخری [۷۰] فتعجب ذلک العالم و خرج فی أثرهم فلمّا وضع رجله خارج العتبه(۲) انهلت تلک الحجره فی الماء مع ما فیها و کان بین البیت و الماء یقرب من طول المناره فسلّموا کلّهم بحمد اللّه تعالی و فی هذا التاریخ بعضهم موجود فی الشیراز.

یعنی: سیّد نعمت اللّه جزائری در کتاب انوار النعمانیّه خود نقل کرده است که: مرد عالمی از علماء تستر بود و او صاحب ما بود و خانه او در کنار شط واقع شده بود، شبی از شبها از برای او طعام آوردند، پس او و اهل و عیال او نشستند از برای غذا خوردن، اتفاقا نمک را فراموش نموده بودند که حاضر کنند در سفره، پس آن مرد عالم گفت به زوجه خود: نمک حاضر کن، پس زن برخاست(۳) و رفت که نمک حاضر کند، طول کشید آمدن او، پس از عقب او رفت پسر او، او هم طول داد آمدن را، پس دختر از عقب او رفت او هم طول داد، پس کنیز از عقب آنها رفت و همه رفتند در حجره عقبی که نمک بیاورند و طول کشید آمدن آنها، پس آن عالم تعجّب کرد از نیامدن آنها، خود عالم هم از پی آنها رفت و چون از حجره پا را بیرون گذارد، فی الفور حجره با آنچه در او بود خراب شد و ریخت در آب شط، و طول حجره و آب و فاصله آنها به قدر یک مناره بلند بود، پس همه آنها سالم ماندند بحمداللّه تعالی.

ص: ۹۳

۱- ۱ انوار النعمانیه فی معرفه النشأه الانسانیه، این کتاب جدیدا چاپ نشده، فقط چند مرتبه چاپ سنگی شده است و نسخه های خطی متعددی از آن در کتابخانه ها موجود می باشد.

۲- ۲ آستانه در.

۳- ۳ در نسخه: «برخواست».

و من عجائب الأمور أنّ جماعه من اللصوص، دخلوا دار رجل باليل ليسرقوه، فلما دخلوا الدار رأوا أنّ لذلک الرجل ولد رضیع مشدود فی المهد، فقالوا: نخاف أن يبكى و يستيقظ أمّه و أبوه من بكائه، فأخذوا ذلك الولد من المهد و أخرجوه من الدار و وضعوه خارج الحوش و شرعوا فی نقل أثاث البيت و وضعوه فی الحوش، فلما فرغوا من نقل الأثاث، رجعوا إلى داخل البيت لعلّه أن يكون قد بقى شىء، فلمّا دخلوا، استيقظت المرئه فطلبت ولدها، فلم تره، فقالت لزوجها: أين المهد؟ فخرجا إلى الحوش يطلبون الولد، فلما خرجوا من البيت، قد وقع سقفه و جدرانه فرأوا(۱) الولد فی المهد مع جميع أثاث البيت، فلمّا أصبحوا الصباح حفروا التراب فإذ اللصوص أموات تحت التراب، فانظر إلى هذا التقدير العزيز الحكيم.

يعنى: از امور عجيبه روزگار اين است كه جماعتى از دزدان در شب داخل خانه مردى شدند به جهت دزدى، پس چون داخل خانه شدند، ديدند كه اين صاحبخانه طفلى دارد شيرخوار و در گهواره گذارده، گفتند دزدان كه: مى ترسيم اين طفل گريه كند و از گريه او پدر و مادر او بيدار شوند، پس گرفتند آن طفل را از گهواره و از خانه او را بيرون بردند و گذاردند او را بيرون سراء، پس شروع كردند به بيرون بردن اسباب خانه از خانه و حجره و گذاردند آنها را در ميان سراى، چون فارغ شدند از بيرون بردن اسباب، برگشتند دوباره داخل حجره شدند كه شايد چيز ديگر مانده باشد، چون داخل اطاق شدند، [۷۲] زن از خواب بيدار شد و طفل خود را طلبيد او را نيافت، پس گفت به شوهر خود كه: چه شده طفلِ در مهد و مهد، پس زن و شوهر هر دو از حجره بيرون آمدند در صحن خانه كه طفل خود را بيابند، چون خارج از بيت شدند طاق خانه و ديوارها به يک دفعه بر روى هم خراب شد، پس ديدند طفل را با مهد و اسباب خانه در صحن سراى، پس چون صبح شد، خاكها را عقب ريختند ديدند كه دزدان هلاک شده اند در زير خاک و خداوند طفل را با گهواره و اثاث البيت حفظ نموده به اعانت و يارى دزدان و دزدان را هلاک نموده، پس نظر عبرت بنما به آنچه خداوند عزيز قادر مى كند.

پس مرگ، هر كسى را خواهد گرفت، خواه صالح و خواه طالح، چنانچه خداوند به

۱- ۱ در نسخه: «فرؤ».

رسول خود صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُم مَّیِّتُونَ(۱)» پس چه فراری از مرگ می توان کرد که هر جا بروی به دست او گرفتاری «کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَهُ الْمَوْتِ(۲)» کیست که مرگ را نچشد.

چنانچه جناب سیّد الشهداء علیه السلام به اصرار برادرِ با جان برابرِ خود، محمّد حنفیّه تفأل از قرآن زدند در رفتن به کربلا یا ماندن در مدینه، این آیه آمد که: «کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَهُ الْمَوْتِ» یعنی: هر نفسی می چشد مرگ را، این بود که آن حضرت فرمودند: محمل ها را بر شترها بستند و عازم کربلا از راه مکه معظمه شدند.

راوی می گوید که: من وارد مدینه شدم دیدم زن و مرد مدینه همه عزادار و گریان و نالان روی به کوچه بنی هاشم [۷۳] می روند، پرسیدم: چه خبر است در مدینه که مردم تمام عزادارند؟

شخصی گفت که: ای مرد! امروز حسین بن علی علیه السلام از مدینه با اهل و عیال می روند و مردم به این جهت عزادارند، می گوید: من هم رفتم در کوچه بنی هاشم دیدم که خلق همه عزادار، نالان و گریان ایستاده اند که ناگاه دیدم از خانه حسین جوانی بیرون آمد، عمّامه پیغمبر بر سر او و دو گیسوی مجعّد(۳) مسلسل در اطراف سر او، صورت به عینه، صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، پرسیدم: این جوان کیست که این قدر شباهت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد و مردم از دیدن او به ناله و فغان آمدند؟ گفتند: این هجده ساله حسین علیه السلام علی اکبر است؛ آه واویلاه و وااسفاه.

[در توصیف امام حسین و همراهان بنی هاشمی]

لمؤلّفه:

دیدم آمد ماه بیرون از حجاب یا که ظاهر شد به عالم آفتاب

نوخطی دیدم کلاله(۴) گِرد دوش مه عذاری کرده یغما عقل [و] هوش

ابروانش طعنه می زد بر هلال در جبینش نور حیّ ذوالجلال

۱- ۱ سوره مبارکه زمر، آیه ۳۰.

۲- ۲ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۸۵ و سوره مبارکه انبیاء، آیه ۳۵ و سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۵۷.

۳- ۳ موی ناصاف (فرهنگ معین).

۴- ۴ موی پیچیده و ناصاف، همان مجعد (دهخدا).

در تکلّم گوییا پیغمبر است هر که دیدی گفت: شبه حیدر است

کوچه و بازار، شهر [و] کوه ها گشته روشن زان جمال با صفا

گفتم آیا کیست این رشک ملک؟ ماه است این یا آفتابست بر فلک؟

احمد است این یا که جبریل امین ملک است یا خازن خلد برین

یوسف است از مصر کنعان آمده جان است این، کز نزد جانان آمده

گیسویست یا نافه مشک ختن(۱) نافه او مشک تبّت را شکن

نزد ماه عارضش گشته [۷۴] خجل جمله خوبان از خطا و از چِگِل(۲)

جمله مبهوت از جمالش حوریان حرز خوان بر وی تمام قدسیان

سیر کن در گِرد آن قدسی سرشت هم ملایک هم همه اهل بهشت

گفتم: آیا کیست ای اهل نظر این مه رخشنده در شکل بشر؟

گفت شخصی: کین شبیه مصطفی است نسل پاک فاطمه ز آل عباست

اکبر است این قرّه العین حسین نیست کس در حسن وی در نشأتین

از عقب دیدم جوانی گلعذار گِرد سر، افکنده موی تابدار

آمد از خانه برون با کرّ و فرّ عارض وی طعنه زن بر ماه بدر

گفتم: آیا کیست این رشک پری اینکه بر خورشید دارد سروری؟

دیگری گفت: این نهال نو چمن نام وی قاسم بود سبط حسن

دیگری آمد برون چون نخل طور پای تا سر قامت وی غرق(۳) نور

عارضش پر نور، چون قرص قمر شه سواری با وقار و کرّ [و] فرّ

از رخش پیدا اساس سروری کرّ و فرّش کرّ و فرّ حیدری

گوشه ابروش خال هاشمی دست [و] بازو دست [و] بازوی علی

گفتم: آیا کیست این خسرو اساس از ملك یا از پریست این یا ز ناس؟

گفت شخصی: کین مه بدر جلی نام وی عبّاس فرزند علی

بعد از آن دیدم که شاهی تاجدار یا رسولی یا نبیّ نامدار

آمد از خانه برون آن شهریار با جلال [و] شوکت [و] با اقتدار

ص :۹۶

۱- ۱ در نسخه: «خطن».

۲- ۲ گِل و لای (دهخدا)، آلودگی.

۳- ۳ در نسخه: غرقه.

صد چو آدم صد چو نوحی چاکرش موسی [و] عیسی، تو گفتی خادمش

خادم و دربان وی الیاس [و] لوط در سرایش [۷۵] قدسیان کرده هبوط

پادشاهان خادم درگاه وی نُه فلک یک قبّه از خرگاه وی

از مکان تا لامکان زیر نگین مالک الملک همه روی زمین

افسر قدرش به خالق متّصل ذاتش از هر عیب [و] نقصی منفصل

در وجودش عقل حیران چون خدا در عدم او صاحب ملک لواء

پست ترین منزل گهش عرش برین کس چو وی نه ز اولین [و] آخرین

گفتم: آیا کیست این سرّ خدا کیست این بی مثل در جمع شما؟

گفت شخصی: علّت ایجاد است این علّت معلول را بنیاد است این

نطق ما در وصف او ابکم(۱) بود خالقش بر خلقتش اعلم بود

لیک دانیم اوست شاه عالمین سبط زهرا، نسل پیغمبر، حسین

آصفا معذور دارم از رقم برد از دستم عنان خود قلم

سیّدا آقا قلم داری نما خود نگه داری نما زین گفته ها

[تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاه]

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ»

شرعت بعون اللّه و إرادته فی تفسیرها علی نهایه الاقتصار و الاختصار و اللّه المعین لأولی الأبصار.

یعنی: ای گروهی که ایمان به خدا و رسول او به روز جزا و معاد آورده اید و قبول دارید احکام شریعت مصطفوی را، چون ندا داده شوید برای نماز در روز جمعه، پس بشتابید به سوی ذکر خدا که نماز [۷۶] جمعه باشد، و بگذارید و ترک کنید خرید

۱- ۱ گنگ.

و فروش(۱) و سایر عقود و نقل و انتقال باشد و ترک بیع و شرا بهتر است از برای شما از معامله دنیوی، اگر هستید دانا به منافع و مضارّ خود.

و النداء: الصوت الرفیع و قد یعبّر به عن الأذان فی الشرع.

و الصلاه فی اللغه: الدعاء و فی عرف المتشرّعه: الأرکان المخصوصه و یرید بها الصلاه المفروضه.

و الذکر فی هذه الآیه یشتمل الصلاه و القرآن لقوله تعالی: «أَقِمِ الصَّلاَهَ لِذِکْرِی(۲)» و المراد بالبیع إعطاء الثمن و أخذ المثمن بأیّ الأقسام و الشراء من لوازم البیع، لأنّ أحدهما مربوط بالآخر.

یعنی «نداء»: صوت بلند است و به تحقیق که تعبیر می شود به نداء از اذانِ نماز در لسان شرع.

و «نماز» در لغت: دعاست و در عرف متشرّعه: ارکان مخصوصه است و مراد از آن نماز فریضه است.

و مراد از «ذکر» در این آیه شمول دارد، هم نماز و هم قرآن را و صریح است در نماز، چون نماز قرآن هم دارد به علّت آنکه خداوند می فرماید: «أَقِمِ الصَّلاَهَ لِذِکْرِی» یعنی: برپا بدار نماز را برای یاد کردن من.

و مراد به بیع دادن ثمن و گرفتن مثمن است به هر نحو که بوده باشد و شراء از لوازم بیع است، به علت آنکه هریک از بیع و شراء مربوط به یکدیگراند و از لوازم هم می باشند، بیع بی شراء ممکن نیست و شراء بی بیع هم نمی شود.

پس از آیه شریفه ظاهر می شود دو چیز یکی: وجوب نماز جمعه و یکی: حرمت بیع و شراء در آن حین، [۷۷] به علّت آنکه ظاهر امر در وجوب است و ظاهر نهی در حرمت.

[اهمیت نماز جمعه در روایات]

و وجوبه ثابته بالنص و الاجماع، کما قال اللّه تعالی: «فَاسْعَوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ» و الأمر للوجوب و النهی للتحریم و إنّما یجب السعی و یحرم البیع لأجل الواجب.

۱- ۱ در نسخه: فروخت.

۲- ۲ سوره مبارکه طه، آیه ۱۴.

و قـال رسول اللّه صـلى الله عليه و آله فى خطبته: «إعلموا أنّ اللّه قـد افـترض عليكم الجمعه فى مقـامى هـذا، فى يومى هـذا، فى شهرى هذا، من عامى هذا، فمن تركها فى حياتى، أو بعد موتى و له إمام عادل استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع اللّه له شمله و لا ـ بـارك له فى أمره، ألا ـ و لا ـ صـلاه له، ألا و لا زكوه له، ألا و لا حـجّ له، ألا و لا صوم له، ألا و لا بركه له حتّى يتوب، فإن تاب، تاب اللّه عليه».(۱)

و قال أميرالمؤمنين عليه السلام فى خطبته: «و الجمعه واجبه على كل مؤمن، إلاّ على الصبى و المريض و المجنون و الشيخ الكبير و الأعمى و المسافر و المرأه و العبد الملوك و من كان على رأس فرسخين».(۲)

و قال رسول اللّه صـلى الله عليه و آله : «الجمعه واجبه أو الجمعه حقّ واجب على كل مسـلم، إلاّ أربعه: عبـد مملوك أو امرأه أو صبى أو مريض».(۳)

و تفصيل المطلب مذكور فى كتابى الكبير المسمى بكنزالعرفان و تطويل الكلام فى هذا الكتاب خارج عن أسلوب الكتاب.

[آداب، سنن و اعمال شب و روز جمعه]

بـه هر حـال آداب و سـنن و فضـايـل و اعمـال شـب و روز جمعـه بسـيار اسـت از واجب و نـدب، و اغلب و اكـثر آن در كتـاب كنزالعرفان و مجمع الحجج ايراد نموده ام و در اين وجيزه به ذكر قليلى از آن اكتفا مى شود.

فعليك يا آصف بالسـنن الوارده فى يوم الجمعه و ليلته، منها: إتيان النساء و غسل الرأس و اللحيه [۷۸] بالخطمى و أخذ الشارب و تقليم الأظـافير و تغيير الثياب و اسـتعمال الطيب و الغسل و كثره الصـلاه على محمـد صـلى الله عليه و آله و آله و قرائه القرآن، سيّما سوره الجمعه و الأدعيه الوارده فيه و النوافل و غير ذلك، فإذا اطلع الفجر من يوم الجمعه، فخذ يا آصف سلمك اللّه تعالى شيئا من شاربك و أقلم أظفارك و اغتسل.

۱- ۱ نهايه الإحكام، ج ۲، ص ۹، الفصل الأول: شرائط صلاه الجمعه.

۲- ۲ من لايحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۳۱، باب وجوب الجمعه و فضلها، حديث ۱۲۶۳.

۳- ۳ وسائل الشيعه، ج ۷، ص ۳۰۱، باب وجوبها على مكلف إلاّ الهرم و المسافر و العبد و المرأه، حديث ۲۳ و ۲۴.

فقال الباقر علیه السلام : «من أخذ شیئا من شاربه و أظفاره فی کلّ یوم جمعه(۱) و قال حین یأخذ: بسم اللّه و باللّه و علی سنه محمّد و آل محمد صلی الله علیه و آله ؛ لم تسقط منه قلامه و لا جزازه إلاّ کتب له بها عتق نسمه و لم یمرض إلاّ مرضه الذی یموت فیه».(۲)

یعنی: پس بر تو باد ای آصف دوران! به سنّت های وارده در روز جمعه و شب آن، از آن جمله سنن مواقعت با زنان است، خواه دائمی و خواه متعه، و شستن سر و ریش به خطمی، و گرفتن شارب و چیدن ناخن ها، و پوشیدن لباس پاکیزه مشروعه، و استعمال نمودن عطریّات، و غسل روز جمعه، و بسیار فرستادن صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او، و قرائت قرآن خصوصا سوره جمعه و ادعیّه وارده در روز جمعه، و نمازهای نافله، و غیر از اینها، پس چون طالع شود فجر روز جمعه، بگیر ای آصف دوران! چیزی از شارب های خود، و بگیر ناخن های خود را از دست و پا در هر روز جمعه، و بفرما در حین گرفتن ناخن و شارب این دعا را: «بسم اللّه و باللّه و علی سنّه محمد صلی الله علیه و آله ».

به درستی که جناب باقر علیه السلام فرمودند که: «هر که در وقت شارب زدن و ناخن چیدن این دعا را بخواند، نمی افتد [۷۹] از شارب و ناخن او چیزی بر زمین، إلاّ آنکه نوشته می شود به هر یک از آن، ثواب یک بنده آزاد کردن و نمی میرد در آن هفته، و ناخوش و مریض نمی شود، إلاّ به مرض موت حتمی».

پس بیست عدد ناخن دست و پا می شود و در گرفتن آن ثواب بیست بنده آزاد کردن به او داده می شود و هم چنین به هر عدد مویی که از شارب گرفته شود، ثواب یک بنده آزاد کردن به شخص عطا کرده می شود.

و منها إتیان النساء فی یوم الجمعه، قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : «من جامعتها یوم الجمعه بعد العصر فقضی بینکما ولد، فإنّه یکون معروفا مشهورا عالما».(۳)

و أمّا غسل الرأس و اللحیه بالخطمی، روی ابن بکیر عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «غسل الرأس بالخطمی فی کل جمعه أمان من البرص و الجنون».(۴)

۱- ۱ در مصدر: «أظفاره و شاربه کل جمعه»، بدل «شاربه و أظفاره فی کل یوم جمعه».
۲- ۲ الکافی، ج ۶، ص ۴۹۱، باب قص الأظفار، حدیث ۹، با اختلاف کمی.
۳- ۳ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۴، باب ما أوصی النبی صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام فی آداب النکاح، حدیث ۴۸۹۹.

و أمّا تقلّم الأظفار و قصّ الشارب عن محمـد بن طلحه، قال: قال أبوعبداللّه علیه السـلام : «تقلیم الأظفار و قصّ الشارب و غسـل الرأس بالخطمی کل جمعه ینفی الفقر و یزید فی الرزق».(۱)

و قال أیضا علیه السلام : «من أخذ من شاربه و قلم من أظفاره و غسل رأسه بالخطمی یوم الجمعه کان کمن أعتق نسمه».(۲)

و أما تغییر اللباس و الغسل و الطیب، روی الصـدوق رحمه الله ، عن زراره قال: قال أبوعبـداللّه علیه السـلام : «لا تـدع الغسل یوم الجمعه فإنّه سنّه و شمّ الطیب و لبس صالح ثیابک».(۳)

و فی الخصـال قـال: «کان رسول اللّه صـلی الله علیه و آله إذا کان یوم الجمعه و لم یکن عنـده طیب، دعا ببعض خُمُرِ نسائه قبلها فی الماء(۴) ثمّ وضعها علی وجهه».(۵)

یعنی: یکی از سنن روز جمعه مجامعت با زنان است، فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله : «کسی که مجامعت کند با زنان [۸۰] روز جمعه بعد از نماز عصـر، اگر خداوند فرزندی روزی او کند، پس به درستی که می باشد او مشهور و معروف و عالم ربّانی».

و امّا شسـتن سـر و ریش به خطمی، روایت می کند ابن بکیر از ابی عبداللّه علیه السـلام که فرمودند: «شستن سر به خطمی روز جمعه، امان است از برص و جنون».

و امـا گرفتن نـاخن و زدن شـارب، روایت است از محمـد بن طلحه که گفت: فرمود جناب ابوعبـداللّه علیه السـلام که: «گرفتن ناخن و زدن شارب و شستن سر به خطمی هر روز جمعه، می برد فقر را و زیاد می کند روزی را».

و فرمودنـد باز آن حضـرت: «کسـی که بزنـد شارب خود را و بگیرد ناخن خود را و بشوید سـر را به خطمی هر روز جمعه(۶)، مثل کسـی می ماند که بنده در راه خدا آزاد کرده باشد».

و امّا تغییر لباس و غسل و استعمال طیب در روز جمعه، روایت می کند شیخ

ص: ۱۰۱

۱- ۱ الکافی، ج ۳، ص ۴۱۸، باب التزین یوم الجمعه، حدیث ۱۰.

۲- ۲ همان، ج ۶، ص ۴۹۱، باب قص الأظفار، حدیث ۱۰.

۳- ۳ همان، ج ۳، ص ۴۱۸، باب التزین یوم الجمعه، حدیث ۶.

۴- ۴ در کتب روایی شیخ صدوق یافت نشد، بنگرید: الکافی، ص ۴۱۷، باب التزین یوم الجمعه، حدیث ۴.

۵- ۵ در مصدر: «بالماء»، بدل «فی الماء».

۶- ۶ در خصال یافت نشد، بنگرید: الکافی، ج ۶، ص ۵۱۱، باب الطیب، حدیث ۱۰.

صدوق رحمه الله از زراره كه گفت: فرمود ابوعبداللّه عليه السلام كه: «ترک مكن غسل روز جمعه را، به درستى كه آن سنّت است و همچنين بوى خوش را و لباس خوب را».

و مى گويد صدوق رحمه الله در كتاب خصال خود كه: «مى شد روز جمعه[اى] و نبود از براى رسول خدا صلى الله عليه و آله عطرى، مى طلبيدند بعضى خمر زنان خود را يعنى مقنعه هاى سر ايشان را كه هميشه آلوده به عطر بود و آب به آن مى رسانيدند، پس آن مقنعه تر شده از آب را كه معطر بود بر صورت مبارک خود مى ماليدند».

[ثواب صلوات در شب و روز جمعه]

و امّا بسيار فرستادن صلوات بر رسول صلى الله عليه و آله و آل او [عليهم السلام]و ثواب آن، روى عن عبداللّه بن سنان، قال: قال أبوعبداللّه عليه السلام : «إذا كان عشيّه الخميس و ليله الجمعه نزلت ملائكه من السماء [81] و معها أقلام الذهب و صحف الفضّه لا يكتبون عشيّه الخميس و ليله الجمعه و يوم الجمعه إلى أن تغيب الشمس إلّا الصلاه على النبى صلى الله عليه و آله و آله[عليهم السلام]».(1)

و روى الصدوق فى ثواب الأعمال، عن أبى الحسن الرضا عليه السلام ، قال: قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله : «من صلّى علىّ يوم الجمعه مائه صلاه، قضى اللّه له ستّين حاجه من حوائج الدنيا و الآخره منها ثلاثون حاجه للدنيا و ثلاثون حاجه للآخره».(2)

و روى مفضّل عن أبى جعفر عليه السلام قال: «ما من شىء يعبد اللّه به يوم الجمعه، أحبّ إلى اللّه من الصلاه على محمّد صلى الله عليه و آله و آل محمّد[عليهم السلام]».(3)

يعنى: روايت شده از عبداللّه سنان كه گفت: فرمود ابوعبداللّه عليه السلام : «هرگاه بشود شب پنج شنبه و شب جمعه، نازل مى شوند ملائكه از آسمان و با آنها است قلم هاى طلا و صفحه هاى نقره، نمى نويسند شب پنج شنبه و شب جمعه و روز جمعه تا غروب آفتاب مگر صلوات بر رسول صلى الله عليه و آله و آل او[عليهم السلام]».

و روايت كرده شيخ صدوق ابن بابويه قمى رحمه الله در كتاب ثواب الاعمال خود از جناب ابى الحسن الرضا عليه السلام كه فرمودند: «فرمود رسول خدا صلى الله عليه و آله : كسى كه صلوات بفرستد بر

1- 1 الخصال، ص 393، باب السبعه، حديث 95.

2- 2 ثواب الأعمال، ص 156، ثواب من صلّى على النبى صلى الله عليه و آله يوم الجمعه، با اختلاف كمى.

3- 3 الكافى، ج 3، ص 429، باب نوادر الجمعه، حديث 3.

من روز جمعه صد صلوات، خداوند برمی آورد شصت حاجت او را از حوائج دنیا و آخرت، از آن جمله سی حاجت از برای دنیای او و سی حاجت از برای آخرت او».

و روایت می کند مفضّل از ابی جعفر علیه السلام که فرمودند: «نیست چیزی که عبادت کرده شود خداوند به آن در روز جمعه که بهتر و محبوب تر باشد نزد خداوند عالم از صلوات بر محمّد صلی الله علیه و آله [۸۲] و آل محمّد[علیهم السلام]».

و قال أبوجعفر علیه السلام : «إذا صلّیت العصر یوم الجمعه، فقل: اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَلاوصِیَاءِ الْمَرْضیّیْنَ بِأَفْضَلِ صَلَواتِکَ وَ بارِکْ عَلَیْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَکاتِکَ وَ الصَّلاهُ وَ السلامُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ عَلی أَرْواحِهِمْ وَ أَجْسادِهِمْ وَ رَحْمَهُ اللّه ِ وَ بَرَکاتُهُ، قال: من قالها فی دبر العصر، کتب اللّه له مائه الف حسنه و محی عنه مائه الف سیّئه و قضی له مائه الف حاجه و رفع له مائه الف درجه».(۱)

یعنی فرمود ابوجعفر علیه السلام : «هرگاه کردی نماز عصر روز جمعه را، پس بگو: اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَلاوصِیَاءِ الْمَرْضیّیْنَ بِأَفْضَلِ صَلَواتِکَ وَ بارِکْ عَلَیْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَکاتِکَ وَ الصَّلاهُ وَ السلامُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ عَلی أَرْواحِهِمْ وَ أَجْسادِهِمْ وَ رَحْمَهُ اللّه ِ وَ بَرَکاتُهُ، فرمودند: کسی که بگوید این صلوات را در عقب نماز عصر، بنویسد خداوند عالم برای او صد هزار حسنه و محو کند از برای او صد هزار گناه و برآورد از برای او صد هزار حاجت و بلند کند از برای او صد هزار درجه در بهشتِ عنبر سرشت».

و در روایت دیگر وارد شده است که: «از برای خواننده این صلوات است ثواب عبادت ثقلین».(۲)

[ثواب قرائت قرآن در روز جمعه]

و أمّا ثواب قرائه القرآن فی یوم الجمعه، سیما سورته، عن النبی صلی الله علیه و آله قال: «من قرء سوره الجمعه اعطی عشر حسنات بعدد من أتی الجمعه و بعدد من لم یأتها فی أمصار

۱- ۱ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۹، باب العمل فی لیله الجمعه و یومها، حدیث ۶۸، با کمی اختلاف.

۲- ۲ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۰۰، باب ما یستحب أن یقرأ و یقال عقیب الجمعه و العصر، حدیث ۷.

المسلمين».(۱)

و عن أبیعبداللّه علیه السـلام قال: «من الواجب علی کلّ مؤمن إذا کان لنا شیعه أن یقرأ فی لیله [۸۳] الجمعه بالجمعه و سبّح اسم ربّک [الأعلی]؛ و فی صلاه الظهر بالجمعه و المنافقین، فإذا فعل [ذلک] فکانّما یعمل [ک]عمل رسول اللّه صلی الله علیه و آله و کان ثوابه و جزاؤه علی اللّه الجنّه».(۲)

یعنی: و امّیا ثـواب قرائت قرآن در روز جمعه خصوصـا سـوره جمعه از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله مرویست که فرمودنـد: «کسـی که بخواند سوره جمعه را عطا می کند خداوند به او ده حسـنه به عدد هر که به نماز جمعه حاضر شده و به عدد هر که به نماز جمعه هم حاضر نشده در بلاد مسلمین».

و از جنـاب ابی عبـداللّه علیه السـلام مرویست که فرمودنـد که: «از جمله واجبـات بر هر مؤمن است هرگـاه بوده باشـد از جمله شیعیان ما که بخوانـد در شب جمعه سوره جمعه را و سوره «سـبّح اسم ربّک» را، و در نماز ظهر بخوانـد سوره جمعه و منافقین را، پس هرگـاه چنیـن کرد، مثـل آن است که عمـل رسـول اللّه صـلی الله علیه و آله کرده باشـد و هست ثـواب او و جزاء او بر خداوند عالم بهشت».

[فضیلت روز جمعه بر روزهای هفته]

و أمّا فضل یوم الجمعه علی سائر أیّام الأسـبوع روی محمّـد بن إسـمعیل بن بزیع، عن الرضا علیه السـلام قال: «قلت له: بلغنی أنّ یوم الجمعه أقصـر الایّام؟، قال کـذلک هو، قلت: جعلت فـداک کیف ذلک؟ قال: إنّ اللّه تعالی یجمع أرواح المشـرکین تحت عین الشـمس، فإذا رکـدت الشـمس عـذّب اللّه أرواح المشـرکین برکود الشـمس ساعه، فإذا کان یوم الجمعه لایکون للشـمس رکود رفع اللّه عنهم العذاب لفضل یوم الجمعه».(۳)

یعنی: و اما فضل روز جمعه بر سایر روزهای هفته، روایت است از محمد بن اسمعیل

۱- ۱ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۲، باب استـحباب قراءه سور القرآن سوره سوره، حدیث ۹۵؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۵۷، تفسیر سوره الجمعه.

۲- ۲ ثواب الأعمال، ص ۱۱۸، ثواب قراءه سوره الجمعه، و المنافقون و سبّح اسم ربک الأعلی.

۳- ۳ الکافی، ج ۳، ص ۴۱۶، باب فضل یوم الجمعه و لیلته، حدیث ۱۴.

[بن] بزیع از جناب امام رضا علیه السلام که گفت [۸۴]: «گفتم به آن حضرت: رسیده است به ما اینکه روز جمعه کوتاه ترین روزهاست فرمودند: بلی چنین است، عرض کردم: فدایت شوم چگونه است آن؟ فرمودند: به درستی که خداوند عالم جمع می فرماید ارواح مشرکین را در زیر چشمه خورشید، پس چون رکود شمس می شود یعنی خورشید مکث می کند اندکی در زوال ظهر و بعد از آن میل به مغرب می کند عذاب می کند خداوند عالم ارواح مشرکین را به رکود شمس ساعتی، پس چون روز جمعه شود نیست از برای خورشید رکودی، رفع می کند خداوند از مشرکین عذاب را در روز جمعه وقت زوال، از برای فضیلت روز جمعه».

به هر حال کلام درباره جمعه و آنچه ذکر شد بسیار است، محوّل به کنزالعرفان است و در این وجیزه زیاده بر این باعث ملال است، روز جمعه این قدر فضل و قدر دارد که خداوند از ارواح مشرکین عذاب را در وقت زوال آن بر می دارد، خداوند لعنت کند قومی را که در وقت زوال ظهر جمعه، بهترین ساعت ها بهترین خلق را در حالت تشنگی و گرسنگی و بدن پاره پاره از دم شمشیر سرش را از خنجر آبدار از قفا بریدند به دوازده ضربت و بعد از آن، آن بدن طیّب [و] طاهر را برهنه در آفتاب انداختند و سرش را بر نوک نیزه جفا نمودند، آه واویلاه ای آصف دوران و ای شهریار متشرّع زمان، کجا بودی که فرزند فاطمه را به آن حالت مشاهده نمایی و سر خود را به دم خنجر شمر گذاری و التماس کنی که به عوض این [سر] مبارک، سر مرا جدا کن و از این [۸۵] پاره پاره تشنه گرسنه بگذر، شمر چون بر گرده فرزند رسول [صلی الله علیه و آله] نشست و سر او را در حالت سجود جدا می کرد، گویا آن مظلوم با خداوند خود گرم مناجات بود و می فرمود:

[سروده مؤلّف در مناجات سیدالشهدا در هنگام شهادت]

لمؤلّفه:

بارالها ای خدای لایزال ای کریم [و] ای رحیم ذوالجلال

آگهی از تشنگی های حسین عالمی بر بی کسی های حسین

نه پدر دارم نه فرزندی به سر نه برادر، نه کس از قوم بشر

جسمم از شمشیر [و] خنجر چاک چاک غرقِ خون افتاده ام بر روی خاک

هم جگر هم قلب من تفسیده شد هم دهن، هم حلق من خشکیده شد

این همه آب فرات از مال ماست قطره ای از مال ما بر ما رواست

هر چه گویم تشنه ام ای قوم کین هر چه نالم هر چه زارم من چنین

ندهندم قطره ای ز آب حیات تشنه لب آخر چشیدم من ممات

سهل باشد ای خدای ذوالمنن تشنه گردم کشته، مانم بی کفن

سهل است ار گردد سرم بر نیزه ها یا شود زینب اسیر اشقیا

یا تنم عریان بماند بر زمین یا شوم پامال اسب مشرکین

دخترم گردد اسیر کوفیان عابدین در قید [و] بند شامیان

یا شود صد پاره جسم اکبرم یا طپان در خون بماند اصغرم

یا خورد در شام زان کلب عنید بر لب [و] دندان من چوب یزید

در عوض ای خالق کون [و] مکان عفو بنما تو گناه امّتان

آصف الدّوله که آید بعد از این چونکه هست از شیعیان مخلصین

در بهشت عدن کن مأوای او در جوار ما بده [۸۶] تو جای او

[تفسیر آیه فاذا قضیت الصلاه]

«بسم اللّه الرحمن الرحیم»

«فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلاَةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

شرعت بعون اللّه فی تفسیرها علی نهج الایجاز و اللّه العالم بتفسیرها.

یعنی: پس چون گذارده شود نماز جمعه، پس پراکنده و متفرق شوید در زمین برای تجارت یا کار دیگر از امور دنیوی و بجویید از فضل خدا یعنی روزی را به وسیله معاملات و یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار در همه حال و همه وقت شاید که ناجی و رستگار شوید.

[در تفسیر فانتشروا]

و إذا صلّيتم الجمعه و فرغتم منها، فتفرقوا فى الأرض و اطلبوا الرزق فى الشراء

و البيع؛ و هذا إباحه و ليس بأمر و إيجاب.

و عن النبى صلى الله عليه و آله قال فى قوله: «فَانْتَشِرُوا» الآيه «ليس بطلب الدنيا و ليكن عياده مريض و حضور جنازه و زياره أخ فى اللّه و المراد بقوله: «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّه» طلب العلم».(۱)

و عن أبى عبداللّه عليه السلام أ نّه قال: «الصلاه يوم الجمعه و الانتشار يوم السبت»(۲)، و الانتشار إباحه بعد نهى و بعض السلف كانوا يشغلون نفوسهم بعد الجمعه بشيء من أمور الدنيا امتثالا للآيه. «وَ اذْكُرُوا اللّه َ كَثِيراً» اشاره إلى أنّ المرأ لا ينبغى أن يغفل عن ذكر ربّه فى كل حال.

يعنى: و چون گذارديد نماز جمعه را و فارغ شديد از نماز، پس متفرّق شويد در زمين و طلب كنيد رزق را در بيع و شراء و اين امر، امر اباحى مى باشد نه وجوبى.[۸۷]

و از رسول خدا صلى الله عليه و آله مرويست كه فرمودند: «در آيه «فَانْتَشِرُوا فِى الْاَرْضِ» نيست مراد آن، طلب دنيا بلكه مراد عيادت مريض و تشييع جنازه و زيارت برادران دينى از براى خداست و مراد به «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّه» طلب علم است».

و جناب ابى عبداللّه عليه السلام فرمودند: «نماز روز جمعه است و انتشار روز شنبه است»، و انتشار اباحه است بعد از نهى، و بعضى از سالفين بودند كه مشغول مى كردند خود را بعد از نماز جمعه به يكى از امور دنيوى از براى امتثال فرموده خلّاق عالم.

[تفسير واذكروا اللّه كثيرا]

و مراد به «وَ اذْكُرُوا اللّه َ كَثِيراً»، اشاره است به اينكه مؤمن نبايد غافل باشد از ذكر خدا در هر حال.

و عن النبى صلى الله عليه و آله قال: «من ذكر اللّه مخلصا فى السوق عند غفله الناس و شغلهم بما هم فيه كتب اللّه له ألف حسنه و يغفر اللّه له يوم القيامه مغفره لم تخطر على قلب بشر».(۳)

يعنى: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمودند: «كسى كه ياد كند خدا را از روى اخلاص در بازار،

۱- ۱ بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۱۲۸، الباب الأول: باب وجوب صلاه الجمعه و فضلها.

۲- ۲ من لايحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۶۷، باب الأيام و الأوقات التى يستحب فيها السفر، حديث ۲۳۹۷.

۳- ۳ وسائل الشيعه، ج ۷، ص ۱۶۶، باب استحباب ذكر اللّه فى السوق، حديث ۱، با كمى اختلاف.

وقتی که مردم همه غافل انـد و مشـغول انـد به اموری که در دست دارند، می نویسد خداوند عالم از برای او هزار حسـنه و می آمرزد برای او روز قیامت آمرزیدنی که هرگز به خاطر احدی خطور نکرده باشد».

و قال ابیعبداللّه علیه السـلام : «من قال حین یدخل السوق: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له، لَهُ الملک و له الحمد و هو علی کلّ شیء قدیر، اعطی من الأجر بعدد ما خلق اللّه إلی یوم القیامه».(۱)

یعنی فرمـود: ابی عبـداللّه [۸۸] علیه السـلام : «کسـی که بگویـد در وقت داخـل شـدن به بـازار دعـای گذشـته را، عطا می کند خداوند به او از اجر و مزد به عدد آنچه که خلق شده و می شود تا روز قیامت».

پس شـخص در هر حـال عبادت خلاّق عالم را می توانـد کرد، اگر چه در بازار باشـد و ذکر کثیر در قرآن شامل نماز و قرائت قرآن و حدیث و موعظه و تدریس و مناظره علما با یکدیگر و تسبیح و تهلیل و تمجید و تقدیس و تکبیر و دعا و اوراد و اذکار و صـلوات بر محمّـد صـلی الله علیه و آله و آل او می باشـد؛ و مراد از کـثرت، زیـادتی آنست در هر حـال، چون هیـچ یـادی و ذکری بالاتر و بهتر از یاد خدا و ذکر خدا نیست، مشروط بر اینکه از روی اخلاص و خالی از ریا و سمعه بوده باشد.

بلی، هر کس در یاد خدا بوده باشد، شب و روز البتّه رسـتگار خواهد بود و هر که خدا را فراموش کند، صدور همه معاصـی و ذنوب از او خواهد بروز کرد.

[خوف خدا نیز ذکر است]

یاد خـدا نه به ذکر تنها است، بلکه خوف از خـدا هم ذکر بزرگ خـداست و هر که نه از خـدا ترسـد و نه در ذکر خـدا باشـد، دیگر از چه امری بـاک دارد، اکـل حرام در نزد او الذّ(۲) از حلال می شود، ظلم و بغی و عـدوان در نزد او مرغوب و عـدل و انصاف و راست رفتاری و درست کرداری و عبادت و بندگی خلاّق عالم، در نزد او زشت و کریه و ناپسند می افتد، این است که غافل از خدا همیشه انکار اهل حق را دارند و از رفاقت و مجالست

۱- ۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج ۱، ص ۳۴، باب فیما جاء عن الرضا علیه السلام من الاخبار المجموعه، حدیث ۴۲.
۲- ۲ بسیار لذیذتر.

و همنشینی ایشان ابا و امتناع دارند.

[۸۹] هرگاه یکی از اهل حق را ببینند او را مسخره و بی عقل و دیوانه و سفیه پندارند و هرگاه یکی از امثال و اقران خود را که در اعمال و افعال اشنع از او باشد و مال و منال و زخارف باطلی دنیوی او از ناظر جاهل غافل بیشتر باشد، او را اعقل و اعلم و اجلل از خود یا دیگری داند.

و شب و روز در خیال این است که خود را برساند به آنچه از برای آن منظور موجود است و اگر شبی مؤمنی تا به صبح قرآن مجید در منزل او بخواند، منزجر و مکره می باشد و می گوید که کاش فلان از نزد ما به جای دیگر نقل می شد و ما را از صدمه صوت و اعمال خود نجات می داد و حواس ما از نبودن او جمع می شد.

لمؤلّفه:

ناریون مر ناریون را طالب اند نوریون مر نوریون را جاذب اند(۱)

ذرّه ذرّه کاندرین ارض [و] سماست جنس خود را همچو کاه [و] کهرباست(۲)

پس یاد خدا بودن فلاح و رستگاریست و غافل از خدا بودن خطا و زیان کاریست از جمله ذکر خداوند و یاد او بودن، تفکّر و تأمّل در منابع و بدایع خلقت او نمودن و از مصنوع پی به صانع و از مخلوق پی به خالق و از معلول پی به علّت بردن، اعظم عبادات است و همچنین حفظ نفس نمودن از اکل حرام و جمع اموال محرّمه و ظلم ننمودن به عباد اللّه و با ایشان در مقام لطف و مهربانی بودن و قضای حوائج ایشان نمودن، نیز از اهمّ اذکار اللّه است و همچنین شب و روز در فکر ترویج شریعت مطهره بودن و نشر احکام کردن و امر به معروف [۹۰] و نهی از منکر کردن و دوست داشتن اهل حق و اهل علم، و منکر اهل بغی و ظلم بودن نیز از اعاظم اذکار اللّه است، گیرم که شخص شب و روز ورد زبانش «لا اله الا اللّه» باشد و بغی و ظلم او عالم را گرفته باشد و جاذب حرام مثل مغناطیس در حق آهن بوده باشد و منکر اهل حق و طالب و دوست دار اهل باطل

۱- ۱ مولوی در مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۱ می گوید: ناریان مر ناریان را جاذب اند نوریان مر نوریان را طالب اند

۲- ۲ مولوی در مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۸۹ می گوید: ذره ذره کاندرین ارض و سماست جنس خود را هر یکی چون کهرباست

بوده باشد، این ذکر از برای او بی ثمر است. نظم:

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار کو زهر بهر دشمن کو مهره بهر یار(۱)

[حال ابنای زمان و تمجید آصف الدوله]

این است که اغلب خلق از هر طائفه به ظلالت و گمراهی می باشند و نظر به ابنای دهر و زمان می کنند و نزدیک است که دین اسلام بالمرّه از میان برداشته شود نعوذ باللّه من غضب الرّحمن و لیکن الحق بدون خوش آمد و سالوسی و چاپلوسی و خدعه و مکر و گفتن کلام نافهمیده و نارسیده، سر کار عظمت مدار جلالت آثار آصف الدوله العلّیه العالیه در عهد خود و زمان خود خلاف اهل زمان و اهل عهد خود می باشد، صیت عدل و انصاف و مروّت و مهربانی او نسبت به برایا و رعایا از آن ظاهرتر است که محتاج به تقریر یا تسطیر باشد، مهما امکن جمیع اعمال و افعال خود را به نهج شریعت مطهّره نبوی صلی الله علیه و آله از امور معاشیّه و معادیّه می نماید و خود را از ذکر خداوند جلّ جلاله در هیچ حال خالی نمی گذارد، ندیدیم از وجود شریفش نسبت به خلقی از عباد اللّه ظلمی و جوری وارد بیاید یا در فکر مال حرام و اخذ و جمع آن بوده باشد و حال آنکه [۹۱] هرگاه طالب آنها بود اسباب آن بر وجه اتم و اکمل خداوند با قدرت به(۲) ایشان عطا فرموده و مع هذا روز به روز در عبادت و تواضع و فروتنی و شکسته نفسی و زهد و تقوی و ورع و انکار اهل بغی و تشنیع و تقبیح ایشان می نماید و آثار فلاح و رستگاری در وجود شریف ایشان للّه الحمد ظاهر و هویدا می باشد، ترسیدم که زیاده بر این توصیف و تعریف کنم قصد قربتم تمام شود و ایشان هم راضی نباشند، کاش آنچه نوشتم ننوشته بودم بس است.

هر که خوبی می کند به خود می کند و هر که بدی می کند به خود می کند، «إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا(۳)» چه ضرور به تعریف و توصیف من «يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَآءُ(۴)»، اللّهمّ اجعله من أولیائك المقربین فإنّ أولیائک لاخوف علیهم و لا

۱- ۱ دیوان اشعار خاقانی، قطعه ۷۰، در آنجا آمده: «کو مهر بهر دوست».

۲- ۲ در نسخه: «با».

۳- ۳ سوره مبارکه اسراء، آیه ۷.

۴- ۴ سوره مبارکه نحل، آیه ۹۳ و سوره مبارکه فاطر، آیه ۸.

هم یحزنون.(۱)

به هر حال در یاد خـدا بودن و ذکر او را نمودن از نماز و روزه و خمس و زکوه و حـج و جهاد با نفس و امر به معروف و نهی از منکر و تولّی جسـتن به آل رسول و تبرّا نمودن از اعادی ایشان، [هر] کدام ذکر است از قرآن و تلاوت آن و نظر در اخبار و آثار ائمّه اطهار نمودن؛ خصوصا روز جمعه که سیّد روزهاست. و سیّد ذکرها هم نماز است.

لهـذا یـک نمـاز از برای شب هـای جمعه ایشـان و یـک نمـاز از برای روزهای جمعه ایشان من باب یادگاری هر جمعه در این اوراق مسوّده ذکر می نمایـد، امیـد که خلاّـق عالم اعانت فرموده ایشان را که این دو نماز را در هر هفته اتیان فرماینـد و ترک نکنند و این فقیر سراپا تقصیر را نیز به دعای خیر یاد فرمایند [۹۲] و آن دو نماز این است:

[نماز شب جمعه و ثواب آن]

و امّـا صـلاه لیلـه الجمعه، قـال أنس بن مالـک، قـال رسـول اللّه[صـلی الله علیه و آله]: «من صـلّی لیله الجمعه أو یومهـا أو لیله الخمیس أو یومه أو لیله الا-ثنین أو یوم الا-ثنین، أربع رکعـات یقرأ فی کـلّ رکعه «فـاتحه الکتاب» سـبع مرات و «إنا أنزلناه» مرّه واحـده و یفصل بینهما بتسـلیمه، فإذا فرغ منها، فیقول: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد» مائه مرّه و مائه مرّه أیضا «اللّهمّ صـلّ علی محمّد و علی جبرئیل» أعطاه اللّه تعالی سـبعین ألف قصـر، فی کل قصر سبعون ألف دار، فی کل دار سبعون ألف بیت، فی کل بیت سبعون ألف جاریه»(۲) و اعطی جمیع ما یرید.

یعنی: و امّا نماز شب جمعه، روایت کرده انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمودند: «کسی که در شب جمعه یا روز جمعه یا شب پنج شـنبه یا روز پنج شنبه یا شب دوشنبه یا روز دوشنبه این نماز را بکند و آن چهار رکعت است، می خواند در هر رکعتی سوره مبارکه حمد را هفت دفعه و «انا انزلناه» یک دفعه، هر دو رکعت به یک سلام، پس چون فارغ شد از نماز می گوید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد» صد

۱- ۱ اشاره به آیه ۶۲ سوره مبارکه یونس.

۲- ۲ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۷۵، باب استحباب صلاه کل یوم و لیله من الأسبوع، ح ۵، با کمی اختلاف.

مرتبه، و صـد مرتبه هم می گوید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و علی جبرئیل»، عطا می کند خداوند عالم به او هفتاد هزار قصـر، در هر قصـری هفتـاد هزار سـرای و در هر سـرایی هفتاد هزار بیت که حجره باشـد و در هر حجره ای هفتاد هزار حوریّه» و عطا می کند به او هر چه بخواهد.

[نماز روز جمعه و ثواب آن]

و امّا صـلاه یوم الجمعه، روی عن أمیرالمؤمنین[۹۳] علیه السـلام قال: قال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله : «من أراد أن یـدرک فضـل یوم الجمعه، فلیصـلّ قبل الظهر أربع رکعات، یقرأ فی کل رکعه «فاتحه الکتاب» مرّه و «آیه الکرسـی» خمس عشـره مرّه و «قل هو اللّه أحد» خمس عشـره مرّه، فإذا فرغ من [هذه] الصـلاه، اسـتغفر اللّه تعالی سـبعین مرّه و یقول: «لاحول و لا قوّه إلاّ باللّه العلیّ العظیم» خمسـین مرّه و یقول: «لا إله إلاّ اللّه وحـده لا شـریک له» خمسـین مرّه و یقول: «صـلّی اللّه علی النبی الأمیّ و آله» خمسـین مرّه، فـإذا فعـل ذلـک لم یقم من مکـانه حتّی یعتقه اللّه من النار و یتقبّل صـلاته و یسـتجیب دعاؤه و یغفر له و لأبویه و یکتب اللّه تعـالی له بکل حرف خرج من فمه(۱) حجّه و عمره و یبنی له بکلّ حرف مـدینه و یعطیه ثواب من صـلّی فی مساجد الأمصار الجامعه من الأنبیاء علیهم السلام ».(۲)

یعنی: روایت شـده است از جنـاب امیرالمـؤمنین علیه السـلام که فرمودنـد: «فرمـود رسول خـدا صـلی الله علیه و آله : کسـی که بخواهـد دریابـد فضـیلت روز جمعه را، پس قبـل از ظهر چهـار رکعت نمـاز بگـذارد، در هر رکعتی «حمـد» یـک مرتبه و «آیه الکرسی» پانزده مرتبه و «قل هو اللّه أحد» پانزده مرتبه، پس چون فارغ شد از نماز، هفتاد مرتبه «استغفراللّه» بگوید و پنجاه مرتبه بگویـد: «لاـ حول و لاـ قوّه إلاّـ بـاللّه العلیّ العظیم» و پنجـاه مرتبه بگویـد: «لاـ إله الاّ اللّه وحـده لا شـریک له» و پنجاه مرتبه هم بگویـد: «صـلّی اللّه علی النبی الأمیّ و آله»، پس چون چنین کرد بر نمی خیزد از مکان خود تا اینکه خداونـد او را آزاد کند از آتش جهنّم و قبول کند نماز او را و مستجاب کند دعای او را [۹۴] و بیامرزد او را و پدر و مادر او را، و بنویسد خداوند تعالی برای او به عدد هر حرفی که از دهن او بیرون آمده یک حج

۱- ۱ در نسخه: «فیه» و آنچه آورده ایم از مصدر است.

۲- ۲ مصباح المتهجد، ص ۳۱۶، صـلاه أخری یوم الجمعه؛ مسـتدرک الوسائـل، ج ۶، ص ۵۴ ۵۵، باب اسـتحباب التنفل یوم الجمعه بالصلاه المرغبه، حدیث ۶.

و یک عمره و بنا کند از برای او به عدد هر حرفی شهری در بهشت و عطا کند به او ثواب هرکس که نماز کرده در مساجد جامعه شهرهای اسلام از پیغمبران».

پس «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیرًا لَّعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» اشاره به این جور عبادت ها می باشد، پس زهی سعادت کسی که همیشه در یاد خدا باشد، خصوصا در روزهای جمعه، بلکه در همه اوقات و عبادات هم قولیست و هم اعتقادی و هم بدنی، و هیچ کس ذکر بدنی را مثل مظلوم کربلا۔ در روز جمعه نکرد، با لب تشنه و شکم گرسنه، چهار هزار زخم تیر و نیزه و خنجر بر بدن خود خرید، و سر را راضی شد که بر سر نیزه کنند و شهر به شهر و دیار به دیار بگردانند، گاهی در تنور خولی اصبحی ملعون گذارده شود بر روی خاکستر، آه وا مصیبتاه وا اسفاه!

[در مصیبت سر امام حسین در تنور]

لمؤلّفه:

چونکه بنهادی سر شه در تنور شد تنور از نور آن سر غرقِ نور

نور تابید از تنور کوفیان از مکان بگذشت شد تا لامکان

نور حق اندر تنوری جا گرفت آتش از آن بر دل زهرا گرفت

آفتابی منکسف شد پشت ماه ماه تابی منخسف گشت و سیاه

کس ندیده در تنوری آفتاب آفتابی رخ به خاکستر حجاب

صورت شه روی خاکستر نهاد غلغل اندر هفتمین کشور فتاد

جبرئیل افکند خود را بر زمین حضرت میکال هم گشتی [۹۵] چنین

از فلک آمد رسول مصطفی همرهش آمد علیّ مرتضی

شال بر گردن رسول عالمین سر برهنه مرتضی با شور [و] شین

فاطمه کرده گریبان چاک چاک از فلک نالان بیامد سوی خاک

همره ایشان گروه قدسیان جمله گریان، بر سر و سینه زنان

آمدند با ازدحام شین [و] شور خانه خولیّ بر گرد تنور

من عجب دارم ز تبدیلات دهر اف بر این تبدیل [و] تغییرات دهر

گاه در عقرب رود ماه منیر گاه در جوزا گذارد او سریر

ص: ۱۱۳

گاه مهر آید به برج سرطان گاه در برج اسد گیرد مکان

ماه گردد منخسف در ظلّ ارض مهر گردد منکسف در طول عرض

یوسف افتد گاه اندر قعر چاه گاه بنشیند به تخت بارگاه

گاه نوح از شور طوفان در ملال گاه بر جودی درآید با جلال

گه خلیل آید به بام منجنیق گه رود بر جانب نار حریق

گاه گردد آتش او را گلستان گاه قربان می کند آرام جان

خانه فرعون که موسی رود بر سر دار از جفا عیسی رود

احمد آید گاه سوی بولهب بولهب از دیدنش در تاب [و] تب

شاه مظلومان حسین خون جگر در تنور کوفیان بنهاده سر

فاطمه گفت: ای حسین آرام جان تو کجا و این تنور کوفیان

مادر ای آرام جانم وای وای مادر ای روح [و] روانم وای وای

ریش پر خون تو پر خاکستر است مادرت میرد که خاکت بستر است

جای مهمان این است ای پیغمبران[۹۶]العجب ثمّ العجب از کوفیان

بس کن ای آقا که عالم سوختی بهر آصف غم به غم اندوختی

آصف از این غم تنش کاهیده شد ذات پاکش زین الم رنجیده شد

داستان آخرین را کن بیان هم عنان گردان [و] هم بشکن بنان

[تفسیر آیه و إذا رأوا تجاره أو لهوا]

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَهً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِماً قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»

شرعت بعونه و نصرته فی تفسیرها من دون الاطناب لأولی الألباب.

یعنی: و هرگاه ببینید کاروانی از تجار یا لهو یا لعبی که طبل زدن و دست به دست کوفتن باشد و متفرّق شوند از مسجد و بروند به سوی آن تاجر یا لهو و لعب و بگذارند تو را بر منبر ایستاده، بگو به ایشان: آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه بهتر است از استماع طبل و نفع تجارت و خدا بهترین روزی دهندگان است و به شما

ص: ۱۱۴

خواهد رسانید روزی را به هر قدر که مقدّر کرده، اگر چه در این وقت پی آن نروید و روزی از خدا طلب کنید نه از آن راه که مظنّه وصول به آن دارید، شاید که بخل کنند و نفعی به شما نرسانند و ذکر خدا بهتر از ذکر تجارت است.

[در تفسیر و شأن نزول و اذا رأوا تجارهً او لهواً]

«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» إلی آخره و التقدیر و إذا رأوا تجاره انفضّوا إلیها أو لهوا انفضوا إلیه فحذف أحدهما لدلاله الآخر علیه.

و عن الصادق علیه السلام : «انصرفوا إلیها(۱) «قُلْ ما عِنْدَاللّه ِ» من الثواب علی سماع الخطبه و الثبات و الصلاه مع النبی صلی الله علیه و آله أحسن عاقبه من اللهو و من التجاره».(۲)

عن جابر بن عبداللّه: «أقبل عیر و نحن نصلّی مع رسول اللّه صلی الله علیه و آله الجمعه فانفض الناس إلیها، فما بقی غیر اثنی عشر رجلا أنا فیهم».

و قیل: قدم دحیّه بن خلیفه الکلبی بتجاره من زیت الشام و النبی صلی الله علیه و آله تخطب یوم الجمعه، فقاموا إلیه بالبقیع خشیه أن یسبقوا إلیه، فلم یبق مع النبی صلی الله علیه و آله إلاّ رهط، فنزلت الآیه، فقال صلی الله علیه و آله : و الذی نفس محمّد صلی الله علیه و آله بیده لو تتابعتم حتی لا یبقی أحد منکم لیسال بکم الوادی نارا».(۳)

و قیل: «کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله یصلّی بالناس یوم الجمعه و دخلت عیر و بین یدیها قوم یضربون بالدفوف و الملاهی فترک الناس الصلاه و مرّوا و ینظرون إلیهم، فأنزل اللّه الآیه «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» إلی آخر الآیه».(۴)

تقدیر چنین است: «و اذا رأوا تجاره انفضّوا إلیها، أو لهوا انفضّوا إلیه»، پس حذف شده است یکی از آنها که «و إذا رأوا» باشد از برای دلالت آن یک دیگری را.

و از جناب صادق علیه السلام است که: «به جای «انفضّوا»، «انصرفوا(۵) إلیها» است، و مراد از «قل ما عند اللّه» یعنی: آنچه نزد خداست از ثواب استماع خطبه و ثبات قدم، و نماز

۱- ۱ در مصدر: + ««وَ تَرَکُوکَ قَائِماً» تخطب علی المنبر، و قیل: أراد قائما فی الصلاه».

۲- ۲ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۶۰، الباب السابع و الثلاثون، با کمی اختلاف.

۳- ۳ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۶۳ ۵۶۴، تفسیر سوره الجمعه، با کمی اختلاف.

۴- ۴ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۷، تفسیر سوره الجمعه.

۵- ۵ در نسخه: «إن صرفوا».

کردن با رسول صلی الله علیه و آله بهتر است عاقبت آن، از دیدن لهو و عمل تجارت».

و از جابر بن عبداللّه مرویست که: «قافله ای آمد در مدینه و ما با رسول اللّه صلی الله علیه و آله نماز می کردیم روز جمعه، پس رفتند مردم به سوی آن قافله، پس نماند باقی به غیر از دوازده نفر مرد و من در میان آنها بودم».

و بعضی گفته اند که: «آمد دحیه کلبی به تجارت روغن زیت از شام، و رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه می خواند روز جمعه، پس مردم برخاستند و رفتند به سوی او در بقیع از ترس آنکه مبادا دیگری از اهل اسلام یا از غیر اسلام بر ایشان سبقت گیرد در اخذ و بیع و شراء روغن زیت، پس نماند باقی با رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر معدودی که یا نه نفر باشد یا زیاده از ده نفر باشد یا قریب به چهل نفر باشد، به اختلاف لغت در رهط، پس نازل شد این آیه، پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله : به آن کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، هرگاه شما هم در عقب ایشان رفته بودید تا اینکه کسی از شما نزد من باقی نمانده بود از این وادی، آتشی به سوی شما روان می گشت و شما را می سوخت».

و ذکر کرده اند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می کرد با مردم روز جمعه، پس داخل شد کاروان و با ایشان بود قومی که دف و دایره می زدند و بازی می کردند، پس مردم چون ایشان را به لهو و لعب دیدند، پس ترک کردند نماز را و رفتند در پی لهو و لعب و نظر می کردند به سوی آنها، پس نازل شد این آیه مبارکه در حق سیر کنندگان و در حق بیع و شرا کنندگان در وقت نماز و خطبه روز عید جمعه که دیگر بعد از این به این نوع رفتار نکنند که عاقبت آن عذاب است».

بلی هر که دانا و عاقل است، هرگز حضور الهی را و عبادت او را بدل نخواهد کرد به امور باطله دنیوی، به علّت آنکه خلّاق عالم و رزّاق بنی آدم به دست اوست جمیع امور از نفع و رزق و دولت و فقر و ثروت و طول عمر و هر چه شخصی طلب کند از امور دنیوی و اخروی، و کسی کاری از وجودش [۹۹] ساخته نمی شود، و هر کس که با او باشد خدا هم با اوست و هر که از خدا برگشت جمیع امورش تمام بر نحو بطلان و فساد است، نعم ما قیل الشاعر: نظم:

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت چون از او گشتی همه چیز از تو گشت(۱)

ص: ۱۱۶

۱- ۱ مولوی.

پس می رسـد انسـان را که در عرض هفته یـک شب جمعه و یـک روز جمعه را در حضور پادشاه حقیقی برود و کارهای ایام هفته را درست کنـد و خطاهای هفته گذشـته را عـذرخواهی کنـد و شـش روز را صـرف امور دنیوی نماید و یک شب و یک روز را، بلکه بعضـی از شب و روز را صـرف طلب آخرت که خانه حقیقی و منزل همیشـگی خود بنمایـد و چنـد ساعتی را در فکر خود بوده باشـد، و خورد خورد و کم کم لـذّت حضور پادشـاه حقیقی را بر پادشاه مجازی اختیار کنـد و «تُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَآءُ(۱)» را منظور نظر خود بیـاورد و ببینـد که خلّاق عالم از برای اهل عبادت و ایمان چه مقرّر فرموده در دار باقی و خود را مقیّد به امور فانیه دنیوی بالمرّه نگرداند.

[اندرز در ایمان به آمدن رزق الهی]

قال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله : «الرزق یطلب العبد و هو اسـرع(۲) من أجله»، و قـال أیضا صـلی الله علیه و آله : «إنّ الرزق یطلب العبد کما یطلبه أجله»(۳)، و قال أیضا صـلی الله علیه و آله : «لو أنّ أحـدکم فرّ من رزقه کما یفرّ من الموت لأدرکه رزقه کما یدرکه الموت».(۴)

یعنی: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که: « رزق، خودش طلب می کند بنده را، چنانچه طلب می کند موت انسان را»، و باز فرمودنـد صـلی الله علیه و آله که: «به درستی که رزق طلب می کنـد بنده را چنانچه طلب می کند او را مرگ او»، [۱۰۰] و باز فرمودنـد: «اگر کسـی از شـما بگریزد از روزی خود، چنانچه می گریزد از اجل خود، به درستی که می رسد روزی او به او چنانچه می رسد اجل او به او».

و فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله (۵): «دع الحرص علی الدنیا و لاتطمع فی العیش و لا تجمع من المال و أنت لا تدری لمن تجمع و أنت لاـ تـدری فی أرضـک باقی أم فی غیرها فإنّ الرزق مقسوم و کـد المرء لا ینفع فقیر کلّ من یطمع و غنّی کلّ من یقنع».(۶)

۱- ۱ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۲۶.

۲- ۲ در مصدر: «أشد».

۳- ۳ بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳، الباب الثانی: الإجمال فی الطلب، حدیث ۶۲.

۴- ۴ الکافی، ج ۲، ص ۵۷، باب فضل الیقین، حدیث ۲.

۵- ۵ در مصادر روایت از أمیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

۶- ۶ بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳، الباب الثانی: الاجمال فی الطلب، حدیث ۶۲، این روایت در بحار و مصادر دیگر به صورت شعر آمـده: دع الحرص علی الـدنیا و فی العیش فلا تطمع و لا تجمع من المال فلا تـدری لمن تجمع و لاتـدری أفی أرضک أم فی غیرها تصرع فإنّ الرزق مقسوم و کد المرء لاینفع فقیر کان مع یطمع غنی کل من یقنع

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «رها کن حرص را و طمع مکن زندگانی دنیا را و جمع مکن مال دنیا را و حال اینکه تو نمی دانی که از برای که جمع می کنی و تو نمی دانی که در وطن خود، خواهی مانـد یـا انقلابات دهر تو را به غربت و جای دیگر خواهد برد، به درستی که روزی قسمت شده است و جهد و سعی مرد نفعی نمی رساند، همیشه محتاج است هر که طمع کار است و غنیست هر که قانع است به داده خدا».

جاء جبرئیل علیه السلام إلی النبی صلی الله علیه و آله ، فقال: «یا محمّد صلی الله علیه و آله ! عش ما شئت فإنّک میّت، و أحب ما شئت فإنّک مفارقه، و اجمع ما شئت فإنّک تارکه، و اعمل ما شئت فإنّک مجازی به(۱)، و اعلم أنّ شرف(۲) الإنسان قیامه باللیل(۳) و عزّه استغنائه عن الناس».(۴)

یعنی: جبرئیل[علیه السلام] آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کرد: «یا احمد! بمان در دنیا آنقدر که خواهی که سرانجام مرگ است، و دوست دار آنچه خواهی که آخر جدایيست، و جمع کن آنچه که خواهی که آخر گذاردن و رفتن است، و بکن هر عملی که خواهی که آخر به جزای آن رسیدن است، بدانکه بزرگواری آدمی نماز کردن شب است و عزیزی او بی نیازی از مردم است».[۱۰۱]

و قال امیرالمؤمنین علیه السلام : «من اشتاق إلی الجنّه سارع إلی الخیرات و من راقب الموت ترک اللذّات و من زهد فی الدنیا هانت علیه المصائب».(۵)

و قال علیه السلام :«الزهد فی الدنیا ثلاثه أحرف: زاء و هاء و دال، فأمّا الزاء فترک الزّینه، و أمّا الهاء فترک الهواء، و أمّا الدال فترک الدنیا».(۶)

یعنی: فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام : «هر که آرزومند بهشت باشد می شتابد به سوی خیرات، و هر که منتظر مرگ باشد دست بر دارد از لذّت های دنیا، و هر که پارسایی

۱- ۱ در نسخه: «مجاز»، و آنچه در متن آمده از مصدر است.

۲- ۲ در نسخه: «أشرف»، و آنچه در متن آمده از مصدر است.

۳- ۳ در نسخه: «بالیل».

۴- ۴ معارج الیقین، فی اصول الدین، ص ۲۹۶، الفصل السادس و الستون: فی الزهد فی الدنیا و الرغبه فی الآخره، حدیث ۵.

۵- ۵ همان، حدیث ۷، با کمی اختلاف.

۶- ۶ همان، ص ۲۹، حدیث ۹.

اختیار کند در دنیا آسان شود بر او مصیبت ها».

و باز فرمودند امیرالمؤمنین علیه السلام که: «زهد در دنیا سه حرف است: زا و ها و دال، و اما زاء آن ترک زینت دنیاست، و امّا هاء زهد، ترک هوا دنیاست، و امّا دال زهد، ترک دنیاست».

[عوض زهد در دنیا زهد از آخرت کرده ایم!؟]

پس به عوض زهـد در دنیـا و زخـارف دنیـا، مـا و امثـال ما، زهـد از آخرت کرده ایم و با این اعمال شـنیعه، توقّع(۱) بهشت و دخول آن را داریم، بلی اگر خداونـد تفضّـل کنـد و بـدون عمـل، بلکه بـا عمل زشت و توبه از اعمال بـد ما را ببرد بهشت آن مدخلیّتی به حساب و قاعده ای ندارد، و الا این رفتار و کردارهای بجز مصیرات(۲) به جهنّم چاره ای نیست، نعم ما قیل البهایی رحمه الله :

نظم:

جدّ تو آدم، بهشتش جای بود قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه داخل جنّت شوی ای رو سیاه

بلی چیزی که هست امیـد رجـاء در، در خـانه خلّاق بسـیار است [۱۰۲] و به انـدک عمـلِ خیر، بسـیار از گناهان بزرگ را می آمرزد، چنانچه عقل در حقّ خودش و ذات بی زوالش حیران است در عطاهای او و بذل و بخشش های به آن کثرت و زیادتی بـاز عقـل قاصـر اسـت و «إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الـذُّنُوبَ جَمِیعًا(۳)» بشـارت و رجـاییست کـه قابـل تعریـف و توصـیف نیست، بلی یک بازگشتی هم می خواهد از روی حقیقت نه مجاز، من جمله عملی که بسیار کم نماید و نفع آن در آخرت بسیار باشد و بسیار غریب و عجیب است یکی این است:

[ثواب کار کردن مرد در منزل]

۱- ۱ در نسخه: متوقّع.

۲- ۲ بازگشت گاه. (دهخدا)

۳- ۳ سوره مبارکه زمر، آیه ۵۳.

عن علی بن أبیطالب علیه السلام قال: «دخل علینا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و فاطمه جالسه عند القدر و أنا أنقی العدس(۱)، قال: یا أباالحسن! قلت: لبیک یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ! قال: اسمع منّی و ما أقول إلّا من أمر ربّی ما من رجل یعین امرأته فی بیتها إلّا کان له بکل شعره علی بدنه، عباده سنه، صیام نهارها و قیام لیلها(۲)، و أعطاه اللّه من الثواب مثل ما أعطاه الصابرین داود(۳) النبی علیه السلام و یعقوب علیه السلام و عیسی علیه السلام.

یا علی! من کان فی خدمه العیال فی البیت و لم یؤنف، کتب اللّه اسمه فی دیوان الشهداء و کتب له بکلّ یوم و لیله ثواب ألف شهید، و کتب له بکل قدم ثواب حجّه و عمره، و أعطاه اللّه بکل عِرق فی جسده مدینه فی الجنّه.

یا علی! ساعه فی خدمه العیال و خدمه البیت(۴) خیر من عباده ألف سنه و ألف حجّه و ألف عمره، و خیر من عتق ألف رقبه و ألف غزوه و عیاده ألف مریض و ألف جمعه و ألف جنازه و ألف جائع یشبعها و ألف عار یکسوها و ألف فرس یوجّهه فی سبیل اللّه»(۵)، إلی آخر الحدیث.

یعنی: فرمود جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که: «داخل شد رسول خدا[۱۰۳] صلی الله علیه و آله بر ما و فاطمه علیهاالسلام نشسته بود نزدیکش و من عدس پاک می کردم، فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله : یا اباالحسن! عرض کردم: لبیک یا رسول اللّه! فرمودند: بشنو از من آنچه می گویم و نمی گویم مگر آنچه خداوند امر کرده که بگویم، نیست هیچ مردی که اعانت کند زوجه خود را در خانه خود، مگر اینکه به عدد هر مویی که در بدن اوست، خداوند به او عطا کند ثواب یک سال عبادت که روزها شخص روزه باشد و شب ها احیاء نموده باشد، و عطا کند خداوند به او مثل ثواب صابرین همچون داود(۶) و یعقوب و عیسی [علیهم السلام] بوده باشند.

یا علی! کسی که بوده باشد در خدمت عیال در خانه و منّتی بر عیال نگذارد، بنویسد خداوند اسم او را در دفتر شهداء و بنویسد از برای او به هر روز و شبی که خدمت کند،

۱- ۱ در نسخه: «عدس»، آنچه در متن درج شده از مصدر است.

۲- ۲ در نسخه: «لیالیها».

۳- ۳ در نسخه: «أعطی الصابرین کاالداود»، بدل «أعطاه الصابرین داود».

۴- ۴ مصدر: «و خدمه البیت».

۵- ۵ معارج الیقین فی أصول الدین، ص ۲۷۵، باب التاسع و الخمسون: فی خدمه العیال، حدیث ۱، با کمی اختلاف.

۶- ۶ در نسخه: که دارد.

ثواب هزار شهید و بنویسد برای او به هر قدمی، ثواب یک حج و یک عمره، و عطا کند به او به هر رگی که در بدن اوست، شهری در بهشت!

یا علی! یک ساعت خدمت عیال و خانه کردن، بهتر است از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار عمره، و بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هزار غزوه و عیادت هزار مریض و هزار نماز جمعه و تشییع هزار جنازه و سیر کردن هزار گرسنه و پوشیدن هزار برهنه و هزار اسب دادن به کسی که به جهاد فی سبیل اللّه رود».

و حدیث طول دارد و این وجیزه گنجایش تمام این حدیث و سایر اخبار را ندارد محول به کنزالعرفان و مجمع الحجج است طالب کلّ آن به آن دو کتاب رجوع نماید.

پس عبادت کردن خدا و ذکر خدا و یاد خدا که به این سهلی و آسانی باشد، بنده معصیت بزرگ، [۱۰۴] صعب و دشوار را چرا باید مرتکب شود که آن ریختن خون پسر فاطمه زهرا باشد با برادران آن حضرت، اللّه از بیگانگی از خدا و بی شرمی از رسول که دو دست فرزند علی بن ابی طالب جدا شده باشد و باز ظالمی از عقب یا جلو درآید و گرز آهن بر سر آن حضرت بزند و او را از اسب داندازد و باز هم خود را از امّت رسول حساب کند، آه وا ویلاه و وا رزناه.

لمؤلّفه:

[در سوگ شهادت قمر بنی هاشم]

شد چو عبّاس علی، دستش جدا از جفای شامیان بی حیا

مشک را شه زاده بر دندان گرفت تیر و تیغ از کوفیان بر جان گرفت

تا که شاید آب را آن محترم زود آرد بهر اطفال حرم

زود آرد آب را آن گلعذار تا برآرد از سکینه انتظار

ظالمی تیری به مشک آب زد بر زمین از آب خون خوناب زد

کافر دیگر فکند از خشم کین تیری بر چشم امام راستین

تیر وی بنشست تا نزدیک پر بر میان چشم آن چشم بشر

چشم دیگر داشت سوی خیمه گاه دم به دم در ناله و افغان [و] آه

کافری تخم زنا از پیش رو آهنین گرزی زدی بر فرق او

سر شکست [و] فرق درهم خورد شد پای عبّاس از سواری کند شد

بر زمین افتاد آن نور مبین همچو مهری کافتد از چرخ برین

کرد فریاد آن زمان با شور و شین کای برادر جان برادر جان حسین

کشته شد عبّاست از ظلم [و] جفا یا اخا ادرک اخاک یا اخا

چون به گوش شاه آوازش رسید چون زمین [و] آسمان بر خود طپید

گفت: غم از حد فزون بر دل نشست داغ عبّاس این زمان پشتم شکست

ای خدا [۱۰۵] آگاهی از سوز دلم تیره شد شمع شب افروز دلم

خواهرا زینب گریبان کن تو چاک بر سر افشان دخترانم را تو خاک

بی برادر گشته را یاری کنید این برادر کُشته را یاری کنید

زینبا دیگر ندارم من کمر نه دگر دارم برادر نه پسر

شکر للّه هر چه بودم ز اقربا بهر امّت کردم ایشان را فدا

سیّدا سرکار آصف رنجه شد جسم زارش زین مصیبت خسته شد

اشک ریزان شد چو ابر نوبهار آصف الدّوله امیر کامکار

شهریار از اول فتح الکتاب قلب وی از مثنوی گشته کباب

من ندارم باک ز آنچه گفته ام من ندارم خوف ز آنچه کرده ام

هر چه کردم هر چه گفتم تاکنون نامد از عمّان یکی قطره برون

این قدر شد کاخر از لطف اله دست خالی نامدم تا بارگاه

تحفه دنیا بیارندت همین اهل دنیا از کهین [و] از مهین

بهر عقبی تحفه ات آورده ام آنچه گفتندم بکن من کرده ام

تحفه ام از کلّ عالم بهتر است هدیه ام اعظم تر از هفت کشور است

قیمت این تحفه را داند خدا اللّه اللّه از کلام کبریا

حق نگهدارت بود ای شهریار نجل پاکت جمله باشند کامکار

تا جهان برپاست باشد حیدرت حیدر است و دوستدار(۱) حیدر است

حیدرا باشی همیشه پایدار تاج رفعت بر سرت ای شهریار

ص: ۱۲۲

۱- ۱ در نسخه: دوستار.

همچو حیدر در دو عالم سروری سروری و شهریار کشوری

سیدا آقا بکن ختم کتاب زاین سخن واللّه اعلم بالصّواب

قد فرغت من تحریره و تصنیفه و تألیفه فی السابع و العشرین [۱۰۶] من شهر من شهور سنه ۱۲۸۹ من الهجره النبویّه علی هاجرها ألف ألف سلام و تحیّه. تمت.

ص :۱۲۳

منابع تحقیق

۱ آثار ملی اصفهان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، نشر: انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲ ش.

۲ الأمالی، شیخ صدوق، تحقیق: قسم دراسات الاسلامیه، چاپ اول، نشر: مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ ق.

۳ بحارالانوار، علامه مجلسی، تحقیق: عبدالرحیم ربانی و محمدباقر بهبودی، چاپ سوم، نشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۴ البیان، شیخ طوسی، تحقیق: احمد حبیب قصیر عاملی، چاپ اول، نشر: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.

۵ تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، تحقیق: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۲۱ ق.

۶ تفسیر رازی، فخر رازی، چاپ سوم.

۷ تفسیر غرائب القرآن، حسن بن محمد نیشابوری، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، چاپ اول، نشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ ق.

۸ تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، نشر: مکتبه الهدی، نجف، ۱۳۸۷ ق.

۹ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق: سید حسن موسوی خرسان، چاپ چهارم: نشر: دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۱۰ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، تحقیق: سید محمدمهدی و سید حسن خرسان، چاپ دوم، نشر: شریف رضی، قم، ۱۳۶۸ ش.

۱۱ جامع الاخبار، محمد بن محمد شعیری، نشر: چاپخانه حیدریه، نجف.

۱۲ الجامع لأحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، تحقیق: احمد عبدالعلیم بردونی، دار احیاء

ص :۱۲۴

التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۱۳ الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، تحقیق: به اشراف سید محمدباقر موحد ابطحی، چاپ اول: نشر: مؤسسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۹ ق.

۱۴ خصائص الائمه، سید رضی، تحقیق محمد هادی امینی، نشر: مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۰۶ ق.

۱۵ الخصال، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ق.

۱۶ صحیح بخاری، بخاری، نشر: دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.

۱۷ صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی، چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات، تدوین سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.

۱۸ الفضائل، ابن شاذان، منشورات المطبعه الحیدریه و مکتبتها، نجف اشرف، ۱۳۸۱ ق.

۱۹ الکافی، شیخ کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، نشر: دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۲۰ الکشاف، زمخشری، نشر: کتابخانه مصطفی البابی حلبی، مصر، ۱۳۸۵ ق.

۲۱ کشف الیقین، علامه حلی، تحقیق: حسین درگاهی، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۱ ق.

۲۲ اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، چاپ اول، نشر: انوار الهدی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۲۳ مجمع البحرین، شیخ طریحی، تحقیق: سید احمد حسینی، چاپ دوم، نشر: مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.

۲۴ مجمع البیان، شیخ طبرسی، تحقیق: گروهی از علما و محققین، چاپ اول، نشر: مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

۲۵ محضر الشهود فی رد الیهود، حاج بابا قزوینی، تحقیق: سید احمد حسینی، نجف.

۲۶ مسالک الافهام الی آیات الاحکام، جواد کاظمی، تحقیق: محمدباقر شریف زاده، چاپخانه حیدری.

۲۷ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، چاپ اول، نشر: مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱.

۲۸ معارج الیقین فی اصول الدین، شیخ محمد سبزواری، تحقیق: علاء آل جعفر، چاپ

اول، ناشر: مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، قم، ۱۴۱۰ ق.

۲۹ مفردات غریب القرآن، راغب اصفهانی، چاپ دوم، نشر: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.

۳۰ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، تحقیق: گروهی از اساتید نجف، نشر: کتابخانه حیدریه، نجف، ۱۳۷۶ ق.

۳۱ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم.

۳۲ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام ، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام ، چاپ سوم، نشر: دارالمعروف، ۱۴۱۶ ق.

۳۳ نهایه الإحکام، علامه حلی، تحقیق: سید مهدی رجایی، چاپ دوم، نشر: مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ ق.

۳۴ النهایه فی غریب الحدیث، ابن اثیر، تحقیق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، چاپ چهارم، نشر: مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ق.

۳۵ نهج البلاغه، سید رضی، تحقیق: شیخ محمد عبده، چاپ اول، نشر: دار الذخائر، قم، ۱۴۱۲ ق.

۳۶ وسائل الشیعه، حر عاملی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۴ ق.

۳۷ ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، تحقیق: سید علی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، نشر: اسوه، قم، ۱۴۱۶ ق.

ص :۱۲۶

ردّ المظالم

اشاره

مؤلّف: محمدحسن بن محمدتقی موسوی اصفهانی

محقق: سید محمود نریمانی

مقدمه تحقیق

یکی از مسائل مهم فقهی که در برخی از ابواب فقه همچون لقطه، اختلاط مال حلال به حرام، عاریه، دین، ودیعه و صرف از آن بحث شده «ردّ مظالم» می باشد، مؤلّف أقوال علما را در این زمینه در تمام این ابواب جمع آوری کرده اند، بدون این که نظری از خود در این باب بیان بفرمایند.

ص: ۱۳۴

ص :۱۳۶

شرح حال مؤلّف

سید محمدحسن مجتهد اصـفهانی، فرزند عالم ورع متقی و جامع معقول و منقول، سـید محمدتقی مشـهور به مستجاب الدعوه، عالم فاضل جلیل و محقق کامل بی بـدیل می باشـد، ایشان در حدود سال ۱۲۰۷ ق متولـد شده و در سال ۱۲۶۷ ق به دار باقی شتافته است، برای کسب اطلاعات بیشتر از تحصـیل، اساتید و تألیفات این عالم بزرگوار به میراث حوزه اصـفهان دفتر نهم، ص ۴۱۷، مقدمه تحقیق رساله اعجاز القرآن با تحقیق حجت الاسلام محمدجواد نورمحمدی مراجعه فرمایید.

اصطلاح ردّ مظالم

مصطلح شدن رد مظالم، ظاهراً از زمان شهید اول به بعد متداول و مستعمل شده

ص: ۱۴۱

است. و در آن زمان عمومیت داشته و شامل ظلم مادی و غیر مادی (مثل ضرر جسمی و عرضی) می شده؛ این استظهار از جستجو در مطاوی آثار فقهای بزرگ شیعه قابل رؤیت است و در واقع در آثار قبل از شهید اوّل اصطلاح رد مظالم یافت نمی شود هر چند مبحث رد مظالم با عناوین دیگر به صورت پراکنده در ابواب فقهی آمده است امّا چنین بر می آید که این اصطلاح از زمان شهید اول در کتب فقهی متداول گردیده است.

از آن پس به تداول ایام تا عصر حاضر به اموالی که در ذمه انسان باشد و نتواند به صاحبانش برساند، اطلاق گردیده است و در ظاهر چنین است که در زمان مؤلّف نیز این اصطلاح به همین معنی بوده، زیرا تمام بحث هایی که از علمای گذشته جمع آوری کرده در همین باب است.

استعمال «ردّ مظالم» در کلام فقهای متقدم

۱ در اللمعه الدمشقیه شهید اول آمده: «و من مندوبات صلاه الاستسقاء، و هی کالعیدین، و یحول الرداء یمینا و یسارا، و لتکن بعد صوم ثلاثه آخرها الاثنین أو الجمعه، و التوبه و ردّ المظالم».(۱)

۲ در کتاب رسائل کرکی، جوابات المسائل الفقهیه، یکی از سؤالاتی که از این فقیه بزرگوار شده این است: «مسأله لو کان علی شخص مال من ردّ المظالم أو من الزکاه...».(۲)

۳ در کتاب رسائل شهید ثانی آمده: «ضابطه کلی: إذا أوصی المیت بصلاه أو صوم أو کلیهما أو غیر ذلک، و کان مشغول الذمه من جهه حج أو ردّ المظالم أو کفارات و أشباه ذلک».(۳)

۴ در لوامع صاحبقرانی مجلسی اول آمده: «هرکس حقی از حقوق واجبه در مالش باشد، مانند زکات و خمس و ردّ مظالم و ندهد حق سبحانه و تعالی آن حق را ماری کند آتشی و در گردنش اندازد در روز قیامت».(۴)

---

۱ - ۱ اللمعه الدمشقیه، ص ۳۴، کتاب الصلاه، و نیز بنگرید: الألفیه و النفلیه، ص ۱۴۵، النوافل؛ البیان، ص ۲۱۸، الفصل الخامس: فی باقی النوافل.

۲- ۲ رسائل الکرکی، ج ۲، ص ۲۶۴، جوابات المسائل الفقهیه.

۳- ۳ رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۱۲۳۸، وصیه المیت بصلاه و هو مشغول الذمه من جهه أخری.

۵ در هدایه الامه شیخ حر عاملی آمده: «العاشر: فی وجوب ردّ المظالم إلی أهلها إن عرفهم و إلّا تصدق بها».(۱)

همچنین ایشان در وسائل الشیعه باب مستقلی با عنوان: «باب وجوب ردّ المظالم إلی أهلها و اشتراط ذلک فی التوبه منها، فإن عجز استغفر اللّه للمظلوم» مطرح کرده اند و ۶ روایت در این باب آورده اند.(۲)

در میان علماء متقدم، ظاهراً، این بحث به صورت مستقل مطرح نشده و رساله ای مستقل در این باب نوشته نشده، تنها رساله ای که در این باب به صورت مستقل نگاشته شده همین رساله است که می شود گفت منحصر به فرد است.

نظر علمای معاصر در باب ردّ مظالم

۱ آیه اللّه العظمی خوئی در توضیح رد مظالم در کتاب «صراط النجاه» می فرمایند: «المظالم هی أموال الآخرین التی استولی علیها الإنسان عمدا أو جهلا، ثم التفت لذلک و لو إجمالا، فیجب ردّها علی أصحابها، واللّه العالم».(۳)

۲ آیه اللّه العظمی سیستانی مدّظله العالی در کتاب «فقه للمغتربین» در تعریف بعضی از اصطلاحات که در فتاوایش وارد شده می فرمایند: «ردّ المظالم: التصدق علی الفقراء نیابه عن من له حق مالی متعلق بذمه الدافع، و لا یمکن الوصول إلیه».(۴)

روش تحقیق

این رساله تک نسخه و به خط مؤلّف می باشد، نسخه خطی آن در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی به شماره ۵/۱۴۸۰ موجود می باشد و ما نیز این رساله شریف را بر اساس همین نسخه تصحیح نموده ایم. در اینجا بر خود لازم می دانم از این مرکز که همیشه همکاری لازم را در تهیه نسخه برای میراث حوزه اصفهان داشته اند تشکر نمایم.

ص: ۱۴۳

۱- ۱ لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص ۴۵۵، باب ما جاء فی مانع الزکاه.

۲- ۲ هدایه الأمه، ج ۴، ص ۱۴، البحث العاشر: وجوب ردّ المظالم إلی أهلها.

۳- ۳ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۵۳، باب وجوب ردّ المظالم إلی أهلها... .

۴- ۴ صراط النجاه آیت اللّه خویی، با تعلیقات میرزا جوادآقا تبریزی، ج ۵، ص ۱۳۳، مسائل تتعلق بالزکاه و الصدقات و الخیرات و الکفارات و ردّ المظالم.

از آنجا که نسخه بسیار بدخط بود نقل قول های آن را با مصادری که مؤلّف از آنها نقل کرده بود، تطبیق و موارد اختلافی را در پاورقی تذکر دادیم و مواردی که در نسخه افتاده بود را در کروشه [ ] اضافه کرده ایم.

در پایان از حجت الاسلام حاج سید احمد سجادی که زمینه تحقیق این رساله را برای بنده فراهم کردند و از حجت الاسلام محمدجواد نورمحمدی که از راهنمایی های ایشان در تحقیق این رساله بهره بردم تشکر می نمایم.

و من اللّه التوفیق

سید محمود نریمانی

اول شعبان سال ۱۴۳۵

برابر با ۱۰/۳/۱۳۹۳

ص :۱۴۴

صفحه اول نسخه خطی رد مظالم

ص :۱۴۵

صفحه آخر نسخه خطی رد مظالم

ص :۱۴۶

بسم اللّه الرحمن الرحيم

مسأله فی تحقیق معنی ردّ المظالم

اشاره

قال فی القواعد: و یشترط فی الممتزج بالحرام الاشتباه فی القدر و المالک، فلو عرفهما سقط، و لو عرف المالک خاصه صالحه و المقدار خاصه أخرجه.(۱)

فی الإرشاد: و فی الحلال المختلط بالحرام و لایتمیّز و لایعرف صاحبه و لا قدره، و لو عرف المالک خاصه صالحه، و لو عرف القدر خاصه تصدّق به.(۲)

قال المحقّق الشیخ علی: أی یجب الخمس فی هذا القسم أیضا و الظاهر أنّ مصرفه مصرف الخمس و إنّما یکتفی بإخراج خمسه و تحل الباقی إذا لم یعلم فی الجمله أنّ الحرام أزید من الخمس، فإن علم أخرج الزائد بحسب غلبه الظن؛ و فی مصرف الزیاده تردّد و ینبغی أن یتصدق بها و لا یخفی أنّه لو لم یکن الخلیط و هو الحلال قد ضمن و کان مما یجب فیه الخمس أنّ هذا الإخراج لایکفی و قد بقی من صور الحلال المختلط بالحرام مما ذکره المصنف صوره أخری و هی أن یعلم المالک و القدر و حکمهما ظاهر فلذا ترکها.(۳)

۱- ۱ قواعد الأحکام، ج ۱، ص ۳۶۳، مطلب فی الشرائط.

۲- ۲ إرشاد الأذهان، ج ۱، ص ۲۹۳، ما یجب فیه الخمس.

۳- ۳ فی هامش النسخه: «قیل: إن الأقسام ههنا أحد عشر: الأول: أن یعتقد یقینا و حکمه واضح؛ الثانی: أن یعتقد ظنا، فالصلح للمظنون [و] أن لسقوط الخمس احتمالان؛ الثالث: أن یعلم صاحبه ظنا و القدر یقینا و فی إعطائه وجهان؛ الرابع: أن ینعکس فالصلح لا غیر؛ الخامس: أن یعلم صاحبه ولا یعلم قدره أصلا فالصلح؛ السادس: أن یجهل مطلقا فالخمس بمستحقه؛ السابع: أن یجهل المالک أصلا و یعلم القدر یقینا فالصدقه للفقراء بعد الیأس؛ الثامن: أن یعلم قدره تخمینا و أ نّه أزید من الخمس فالزائد صدقه و فی الخمس ما تقدم؛ التاسع: أن یعلم أنّه أنقص من الخمس قطعا فالصدقه لیس إلاّ؛ العاشر: أن یتردّد بین الخمس و الناقص و یقطع بنفی الزیاده فالوجهان؛ الحادی عشر: أن یتردّد بین الخمس و الزیاده فالزیاده صدقه و فی الخمس لأهله ما تقدم». [أنظر الینابیع الفقهیه، ج ۲۹، ق ۱، ص ۳۹۶، مسائل الخمس، مسأله ۲۸ و فیه عشره أقسام؛ القسم التاسع والعاشر واحد، فیه: (التاسع: أن یعلم أ نّه أنقص من الخمس قطعا فالصدقه لیس إلاّ أن یتردّد بین الخمس و الناقص و یقطع بنفی الزیاده فالوجهان).]

[قول علامه الحلی فی الارشاد]

و فی صرف الإرشاد: و تراب الصیاغه یباع بالنقدین معا أو بغیرها و یتصدّق بالثمن بجهاله أربابه.(۱)

و فی دیونه: و لو جهله المالک تصدّق به عنه مع الیأس.(۲)

و فی ودیعته: و یجب ردّها علی المالک و إن کان کافرا.

و لو جهله تصدّق و ضمن أو أبقاها أمانه و لا ضمان.(۳)

و فی لقطته: و لو أخذ الشاه فی العمران حبسها ثلاثه أیام، فإن لم یأت صاحبها باعها و تصدق بالثمن، قال: و لو أن یعرف بنفسه و بغیره، فإن جاء صاحبها [فله(۴)] و إلّا تخیّر بین الملک و الضمان، و بین الصدقه و الضمان، و بین الإبقاء أمانه و لا ضمان.(۵)

[قول المحقق الحلی فی الشرایع]

فی خمس الشرایع: الحلال إذا اختلط بالحرام و لا یتمیّز وجب فیه الخمس.(۶)

و فی صرفه: و تراب الصیاغه یباع بالذهب و الفضه معا أو بعوض غیرهما، ثم یتصدّق به، لأنّ أربابه لا یتمیّزون.(۷)

و فی دیونه: و لو لم یعرف المالک اجتهد فی طلبه و مع الجهل(۸) یتصدّق به عنه علی قول.(۹)

و فی ودیعته: و یجب إعادتها علی المغصوب منه إن عرف؛ و إن جهل عرّفت سنه، ثم جاز التصدّق بها عن المالک و یضمن المتصدّق إن کره صاحبها.(۱۰)

۱- ۱ إرشاد الأذهان، ج ۱، ص ۳۶۹، بیع الصرف.

۲- ۲ نفس المصدر، ج ۱، ص ۳۹۰، أحکام الدین ما یجب فی الدین.

۳- ۳ نفس المصدر، ج ۱، ص ۴۳۸، ما یجب فی الودیعه.

۴- ۴ ما بین المعقوفتین من المصدر.

۵- ۵ إرشاد الأذهان، ج ۱، ص ۴۴۲، أحکام اللقطه.

۶- ۶ شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۱۳۵، ما یجب الخمس فیه و فی قسمه.

۷- ۷ نفس المصدر، ج ۲، ص ۳۰۶، فی مسائل الربا.

۸- ۸ فی المصدر: «الیأس».

۹- ۹ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۳۲۵، فی القرض.

و فی لقطته: و إن کان شاه حبسها ثلاثه أیام، فإن لم یأت صاحبها، باعها الواجد و تصدّق بثمنها(۱) قال: و یجب تعریفها حولا، فإن جاء صاحبها، و إلاّ تصدّق بها أو استبقاها أمانه و لیس له تملکها و لو تصدّق [بها] بعد الحول فکره المالک، فیه قولان: أرجحها أ نّه لا یضمن، لأ نّها أمانه و قد دفعها دفعا مشروعا.(۲)

قیل(۳): الحرام إذا اختلط بالحلال یجب الخمس عشره أقسام:

الأول: العلم بالقدر و المالک، فالدفع.

الثانی: الجهل فیهما، فالخمس.

الثالث: العلم بالمالک حسب، فالصلح.

الرابع: الظن بالمالک، فالصلح.

الخامس: العلم بالقدر، فالصدقه.

السادس: الظن بالقدر، فالصدقه.

السادس: الظن فیهما، فالصلح و هو یسقط فیه نظر.

السابع: القدر یقینا و المالک ظنا، ففی الصدقه وجهان.

الثامن: المالک یقینا والقدر ظنا، فالصلح.

التاسع: یظن قدره أزید من الخمس، فالزائد صدقه و فی الخمس وجهان.

العاشر: یعلم نقصه من الخمس، فالصدقه، إلاّ أن یتردد بین الخمس و الناقص و یقطع علی نفی الزیاده فالوجهان و الخمس لأربابه علی الأصح و الصدقه للفقراء.

و لو امتنع المالک من الصلح، قال صاحب التذکره: یدفع إلیه الخمس و یحل الباقی لأنّ الشرع طهر المال به.(۴)

و فی النافع: و فی الحرام إذا اختلط بالحلال و لم یتمیز.(۵)

و فی المختلف: أوجب الشیخ(۶) و أبوالصلاح(۷) و ابن ادریس(۸) الخمس فی الحلال إذا

۱- ۱ نفس المصدر، ص ۴۰۴، فی عقد الودیعه.

۲- ۲ نفس المصدر، ج ۴، ص ۸۰۵، فی الملتقط.

۳- ۳ نفس المصدر، ص ۸۰۶، فی اللقطه.

۴- ۴ لم نعثر علی قائله، أنظر: ینابیع الفقهیه، ج ۲۹، ق ۱، ص ۳۹۶، مسائل الخمس، مسأله ۲۸.

۵- ۵ تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۴۲۲، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم یتمیّز و لا عرف مقدار الحرام.

۶- ۶ المختصر النافع، ص ۶۳، کتاب الخمس.

۷- ۷ النهایه و نکتها، ج ۱، ص ۴۴۸، فی بیان أنواع ما یجب فیه الخمس.

اختلط بالحرام و لم يتميّز أحدهما من الآخر و لم يذكر ذلک ابن الجنيد و لا ابن أبی عقيل و لا المفيد.

لنا أ نّه قد وجب إخراج بعضه و لا طريق إلی الخروج من العهده إلّا بالخمس، لأ نّه المطهر للأموال.

و ما رواه الحسن بن زياد، عن أبی عبداللّه عليه السلام قال: «إنّ رجلا أتی أميرالمؤمنين عليه السلام ، فقال: يا أميرالمؤمنين إنّی أصبت مالا لا أعرف حلاله من حرامه، فقال له: أخرج الخمس من ذلک، فإنّ اللّه تعالی قد رضی من المال بالخمس، فاجتنب ما كان صاحبه يعمل»(۱).(۲)

[قول المحقق الحلی فی المختصر النافع]

و فی صرف النافع: ما يجتمع من تراب الصياغه يباع بالذهب و الفضه أو بجنس من غيرهما و يتصدّق به لأربابه، لأنّ أربابه لا يتميّزون.(۳)

و فی ديونه: و لو لم يعرف صاحب الدين اجتهد فی طلبه و من اليأس، قيل: يتصدّق به عنه.(۴)

و فی وديعته: و لو جهله، عرفها كاللقطه حولا، فإن وجده و إلّا تصدّق بها عن المالک إن شاء و يضمن إن لم يرض.(۵)

و فی لقطته: و فی روايه ضعيفه: يحبسها عنده ثلاثه أيام، فإن جاء صاحبها و إلّا تصدّق بثمنها.(۶)

قال المحقق الشيخ علی: و لا يفتقر إلی إذن الحاكم علی الظاهر و إن كان أحوط و الظاهر أ نّه لايتصدّق بعينها شیء. هل يشترط فی الصدقه بثمنها مضی الحول، فيه تردد ينشأ من عموم الأمر بالتعريف و من إطلاق الإذن بالصدقه و الأول أحوط.(۷)

ص: ۱۵۰

۱- ۱ الكافی فی الفقه، ص ۱۷۰، الخمس.

۲- ۲ السرائر، ج ۲، ص ۲۰۹، باب الخمس و الغنائم.

۳- ۳ تهذيب الأحكام، ج ۴، ص ۱۲۴، باب الخمس و الغنائم، ح ۱۵؛ وسائل الشيعه، ج ۹، ص ۵۰۶، باب وجوب الخمس فی الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميز، ح ۱.

۴- ۴ مختلف الشيعه، ج ۳، ص ۳۱۷، الخمس فی الحلال المختلط بالحرام.

۵- ۵ المختصرالنافع، ص ۱۲۹، الفصل الخامس: فی الربا.

۶- ۶ نفس المصدر، ص ۱۳۶، الفصل الثامن: فی السلف.

۷- ۷ نفس المصدر، ص ۱۵۰، كتاب الوديعه و العاريه.

قال فی النافع: و یعرف حولا، فإن جاء صاحبه و إلّا تصدّق به [عنه] أو استبقاه أمانه و لا یملک و لو تصدّق به بعد الحول فکره المالک لم یضمن الملتقط علی الأشهر. و إن وجده فی غیر الحرام یعرف حولاـ ثم الملتقط بالخیار بین التملک و الصدقه و ابقائها أمانه. و لو تصدّق بها فکره المالک ضمن الملتقط.(۱)

[قول العلامه الحلی فی القواعد]

و فی صرف القواعد: و تراب الصیاغه یباع بالجوهرین معا أو بغیرهما لا بأحدهما، ثم یتصدّق به مع جهل أربابه.(۲)

و فی دیونه: و لو جهل المالک اجتهد فی طلبه، فإن أیس منه، قیل: یتصدّق به عنه.(۳)

و فی ودیعته: و لو جهل عرفت سنه، ثم تصدّق بها عن المالک مع الضمان و إن شاء أبقاها أمانه أبدا من غیر ضمان، و لیس له التملک مع الضمان علی إشکال.(۴)

و فی لقطته: و لو کانت شاه حبسها ثلاثه أیام، فإن جاء المالک و إلّا باعها، و فی اشتراط الحاکم إشکال و تصدّق بثمنها و ضمن أو احتفظ(۵) و لا ضمان و فی الصدقه بعینها أو قبل الحول بثمنها إشکال.(۶)

قال: و إن کان أزید من الدرهم وجب تعریفها حولا، ثم إن شاء تملّک أو تصدّق و ضمن فیهما و إن شاء احتفظها للمالک ولا ضمان.(۷)

[قول الشهید الثانی فی الروضه]

و فی الروضه: المال الحلال المختلط بالحرام و لا یتمیّز و لا یعلم صاحبه و لا قدره بوجه، فإنّ إخراج خمسه حینئذ یطهر المال من الحرام، فلو تمیّز کان للحرام حکم المال المجهول المالک حیث لایعلم.

ص: ۱۵۱

۱- ۱ لم نعثر علیه.

۲- ۲ المختصر النافع، ص ۲۵۳ ۲۵۴، کتاب اللقطه.

۳- ۳ قواعد الأحکام، ج ۲، ص ۳۸، الفصل الثالث: فی الصرف.

۴- ۴ نفس المصدر، ص ۱۰۲، أحکام الدین.

۵- ۵ نفس المصدر، ص ۱۹۰، الفصل الثالث: أحکام الودیعه.

۶- ۶ فی المصدر: «احتفظه».

۷- ۷ قواعد الأحکام، ج ۲، ص ۲۰۶، لقطه الحیوان.

و لو علم صاحبه و لو فی جمله قوم منحصرین، فلابد من التخلّص منه و لو بصلح و لا خمس، فإن أبی قال فی التذکره(۱): دفع إلیه خمسه إن لم یعلم زیادته أو ما یغلب [۱۷۹] علی ظنّه إن علم زیادته أو نقصانه.

و لو علم قدره کالربع و الثلث وجب إخراجه أجمع صدقه لا خمسا، و لو علم قدره جمله، لا تفصیلا، فإن علم أ نّه یزید عن(۲) الخمس خمّسه و تصدّق بالزائد و لو ظنا. و یحمل قویا کون الجمیع صدقه.

و لو علم نقصانه عنه، اقتصر علی ما یتیقّن به البراءه صدقه علی الظاهر و خمسا فی وجه، و هو أحوط، و لو کان الحلال الخلیط مما یجب فیه الخمس، خمّسه بعد ذلک بحسبه و لو تبیّن المالک بعد إخراج الخمس ففی الضمان له وجهان أجودهما ذلک.(۳)

و فی صرفه: و یجب علی الصائغ الصدقه به مع جهل أربابه بکل وجه. و لو علمهم فی محصورین وجب التخلّص منهم، و لو بالصلح مع جهل حق کل واحد بخصوصه و یتخیّر مع الجهل بین الصدقه بعینه و قیمته. و الأقرب الضمان لو ظهروا و لم یرضوا بها أی بالصدقه لعموم الأدله الداله علی ضمان ما أخذت الید، خرج منه ما إذا رضوا أو استمرّ الاشتباه فیبقی الباقی.

و وجه العدم إذن الشارع له فی الصدقه، فلا یتعقب الضمان، و مصرف هذه الصدقه الفقراء و المساکین و یلحق بها شابهها من الصنائع الموجبه لتخلف أثر المال، کالحداده و الطحن و الخیاطه.

و لو کان بعضهم معلوما وجب الخروج من حقه، و علی هذا یجب التخلّص من کل غریم یعلمه، و لذلک تحقق(۴) عند الفراغ من عمل کل واحد، فلو أخّر حتی صار مجهولا أثم بالتأخیر، و لزمه حکم ما سبق.(۵)

و فی دیونه: و لو جهله و یئس منه، تصدّق به عنه فی المشهور.

و قیل: یتعیّن دفعه إلی الحاکم، لأنّ الصدقه تصرف فی مال الغیر بغیر إذنه، و یضعف

ص: ۱۵۲

۱- ۱ تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۴۲۲، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم یتمیّز و لاعرف مقدار الحرام.

۲- ۲ فی المصدر: «علی».

۳- ۳ الروضه البهیه، ج ۲، ص ۶۷ ۶۸، الحلال المختلط بالحرام.

۴- ۴ فی المصدر: «و ذلک یتحقق»، بدل «و لذلک تحقق».

۵- ۵ الروضه البهیه، ج ۳، ص ۳۸۶ ۳۸۷، الفصل الخامس: فی بیع الصرف.

بأ نّه إحسان [۱۸۰] محض إليه، لأنّه إن ظهر و لم يرض بها ضمن له عوضها و إلاّ فهى أنفع من بقاء العين المعزوله المعرضه لتلفها بغير تفريط المسقط لحقه. و الأقوى التخيير بين الصدقه و الدفع إلى الحاكم و إبقاؤه فى يده.(۱)

و فى لقطته: فإن لم يجد صاحبها باعها و تصدّق بثمنها و ضمن إن لم يرض المالك على الأقوى، و له إبقاؤها بغير بيع، و إبقاء ثمنها أمانه إلى أن يظهر المالك أو يئس(۲) منه، و لا ضمان حينئذ إن جاز أخذها كما يظهر من العباره، و الذى صرح به غيره عدم جواز أخذ(۳) شيء من العمران و لكن لو فعل لزمه هذا الحكم فى الشاه.

و كيف كان فليس له تملكها مع الضمان على الأقوى، للأصل و ظاهر النص و الفتوى عدم وجوب التعريف حينئذ، و غير الشاه يجب مع أخذه تعريفه سنه كغيره من المال أو يحفظه لمالكه من غير تعريف أو يدفعه إلى الحاكم.(۴)

و فيه: فى لقطه المال كلام طويل نافع.(۵)

[قول الفيض الكاشانى فى مفاتيح الشرائع]

و فى المفاتيح: و يجب فى الحلال المختلط بالحرام غير معلوم القدر و لا الصاحب على المشهور، للخبرين، فيحل الباقى إن لم يعلم زيادته على الخمس، و معه يتصدّق بها بعده كذا قالوه، و لم يذكره القديمان(۶) و المفيد، و الأولى أن يتصدّق بما تيقّن انتفاؤه عنه على الفقراء بعد اليأس عن العلم بالمالك و له أن يتصدّق بالخمس منه لما ورد فى مثله فى عده أخبار: «تصدّق بخمس مالك، فإن اللّه عزّوجل رضى من الأشياء بالخمس و سائر المال لك حلال»(۷).(۸)

و فى ديونه: و إن لم يعرف صاحبه اجتهد فى طلبه، و قيل: مع اليأس يتصدّق عنه كما فى الخبر: «و ينوى القضاء [۱۸۱] مع الظفر».(۹)

۱- ۱ نفس المصدر، ج ۴، ص ۱۸، كتاب الدين.

۲- ۲ فى المصدر: «ييأس».

۳- ۳ فى المصدر: «الأخذ».

۴- ۴ الروضه البهيه، ج ۷، ص ۸۹ ۹۰، الفصل الثانى: فى لقطه الحيوان.

۵- ۵ نفس المصدر، ص ۹۲، الفصل الثالث: فى لقطه المال.

۶- ۶ هما ابن الجنيد و ابن أبى عقيل.

۷- ۷ الكافى، ج ۵، ص ۱۲۵، باب المكاسب الحرام، ح ۵؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۳۶۸ ۳۶۹، باب المكاسب، ح ۱۸۶.

۸- ۸ مفاتيح الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۶ ۲۲۷، وجوب الخمس فى الحلال المختلط بالحرام.

و فی آخر: «و هو کسبیل مالک، فإن جاء طالب أعطیه»(۱)، قیل: و یجب العزل عند الوفاه و الوصیه به لیتمیّز الحق و البعد عن تصرّف الورثه فیه.

و فی الخبر: «فإن حدث بک حدث فأوصی به إن جاء له طالب أن یدفع إلیه».(۲)

و فی آخر: «تطلب له وارثا(۳) و إلاّ فهو کسبیل مالک، ثم قال: ما عسی أن یصنع بها، ثم قال: یوصی بها فإن جاء لها طالب و إلاّ فهی کسبیل مالک».(۴)

و الشیخ علی وجوب العزل مع الیأس و إن لم یحضر الوفاه، و حمل علی استبقاء ما یساوی الدین، و فی الصحیح: «أطلبه، قال: و قد طال فأصدق عنه؟ قال: أطلبه».(۵)

و فی صحیح آخر: «لاجناح علیه بعد أن یعلم اللّه أن نیته الأداء»(۶).(۷)

و فی ودیعته: و لو کان غاصبا لها یمنع منها و ینکر و یعبد علی صاحبها إن عرف، و إن جهل عرف سنه ثم جاز التصدّق بها، و یضمن مع کراهه صاحبها علی المشهور للخبر، خلافا للحلی(۸) حیث أوجب ردّها إلی إمام المسلمین، و مع التعذر یبقی أمانه ثم یوصی بها إلی عدل إلی حین التمکن من المستحق، و قواه فی المختلف.(۹)

و المفید(۱۰) أوجب إخراج الخمس قبل التصدّق و لم یذکر التعریف و تبعه الدیلمی، أما التملک بعد التعریف فلم یذکره أحد و إن جعل فی الروایه کاللقطه.(۱۱)

و فی لقطته: و إن کان شاه ففی الخبر: «أ نّه یحبسها عنده ثلاثه أیام و یعرف فإن لم

۱- ۱ لم نعثر علیه.

۲- ۲ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۱، باب میراث المفقود، حدیث ۵۷۰۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۰۱، باب حکم میراث المفقود، ح ۱۰، و فیهما: «أعطیته».

۳- ۳ الکافی، ج ۷، ص ۱۵۳، باب میراث المفقود، ح ۱؛ الإستبصار، ج ۴، ص ۱۹۷، باب میراث المفقود الذی لایعرف له وارث، ح ۳.

۴- ۴ فی المصادر: + «فإن وجدت له وارثا».

۵- ۵ تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۱۷۷، باب الرهون، ح ۳۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۵۴، باب حکم ما تعذر إیصال مال من لا وارث له، ح ۷.

۶- ۶ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۸، کتاب الدیون، ح ۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۲، باب أنّ من کان علیه دین لغائب وجب علیه نیه القضاء، ح ۲.

۷- ۷ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۸، باب الدیون و أحکامها، ح ۲۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ج ۱۸، ص ۳۶۲، باب أنّ من کان

علیه دین لغائب وجب علیه نیه القضاء، ح ۱.

۸- ۸ مفاتیح الشرائع، ج ۳، ص ۱۲۹، وجوب نیه أداء الدین و المبادره إلیه.

۹- ۹ السرائر، ج ۴، ص ۸۴، باب الودیعه.

۱۰- ۱۰ مختلف الشیعه، ج ۶، ص ۶۰، ودیعه الظالم و أحکامها.

۱۱- ۱۱ المقنعه، ص ۶۲۷، باب الودیعه.

يأت صاحبها باعها و تصدّق بثمنها»(۱)؛ و إن كان أعم من الموجود فی العمران لكنه حمل عليه جمعا.

و لو ظهر المالک و لم يرض بالصدقه ففی الضمان [۱۸۲] وجهان و يحتمل فی غير الشاه، بل مطلقا التعريف سنه، ثم التصدّق أو التملک كغير الحيوان من الأموال عملا بالعموم.(۲)

[قول الشيخ الطوسی فی النهايه]

و فی النهايه: و إذا حصل مع الإنسان مال قد اختلط الحلال بالحرام و لايتميّز له و أراد تطهيره، أخرج منه الخمس و حل له التصرف فی الباقی. و إن تميّز له الحرام وجب عليه إخراجه و ردّه إلی أربابه؛ و من ورث مالا ـ ممن يعلم أ نّه كان يجمعه من وجوه محظوره، مثل الربا و الغصب و ما يجری مجراهما و ما(۳) يتميّز له المغصوب [منه] و لا الربا، أخرج منه الخمس و استعمل الباقی، و حل له التصرف فيه.(۴)

و فی صرفه: و لا ـ يجوز بيع تراب الصياغه، فإن بيع كان ثمنه للفقراء و المساكين يتصدّق به عليهم، لأنّ ذلک لأربابه الذين لايتميّزون.(۵)

و فی وديعته: و عليه أن يرّدها إلی أربابها إن عرفهم؛ فإن لم يعرفهم عرّفها حولا ـ كما تعرف اللقطه، فإن جاء صاحبها و إلاّ تصدّق بها عنه.(۶)

و فی ديونه: فإن لم يظفر به، تصدّق به عنه، و ليس عليه شیء.(۷)

و فی لقطته: و أمّا الذی يجده فی غير الحرم، فيلزمه أيضا أن يعرّفه سنه؛ فإن جاء صاحبه ردّ عليه؛ و إن لم يجئ، كان كسبيل ماله، و يجوز له التصرف فيه؛ إلاّ أ نّه يكون ضامنا له متی جاء صاحبه وجب عليه ردّه؛ فإن تصدّق به عنه، لزمه أن يغرمه له متی جاء،

۱ـ ۱ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۳۹۷، باب اللقطه والضاله، ح ۳۶؛ وسائل الشيعه، ج ۲۵، ص ۴۵۹، باب حكم التقاط الشاه و الدابه، ح ۶.

۲ـ ۲ مفاتيح الشرائع، ج ۳، ص ۱۸۳، حكم ما يوجد من الحيوان فی العمران.

۳ـ ۳ فی المصدر: «لم».

۴ـ ۴ النهايه، ص ۱۹۷، باب الخمس و الغنائم.

۵ـ ۵ نفس المصدر، ص ۳۸۳، باب الصرف و أحكامه.

۶ـ ۶ نفس المصدر، ص ۴۳۶، باب الوديعه و العاريه.

۷ـ ۷ نفس المصدر، ص ۳۰۷، باب وجوب قضاء الدين إلی الحی والميت.

إلّا أن یشاء صاحب المال أن یکون الأجر له، فیحتسب له بذلک عند اللّه.(۱)

[قول ابن إدریس الحلی فی السرائر]

و فی السرائر: و إذا اختلط المال الحرام بالحلال، حکم فیه بحکم الأغلب، فإن کان الغالب حراما احتاط فی إخراج الحرام منه، فإن لم یتمیّز له، أخرج الخمس و صار الباقی و التصرف فیه مباحا؛ و کذلک إن ورث ما لم(۲) یعلم أنّ صاحبه جمع بعضه من جهات محظوره من غصب و ربا و غیر ذلک، و لم یعلم مقداره، أخرج خمسه(۳) و استعمل الباقی استعمالا مباحا.

فإن غلب فی ظنه أو علم أنّ الأکثر حرام، اختلط فی إخراج الحرام منه؛ هذا إذا لم یتمیّز له الحرام، فإن تمیّز له بعینه أو بمقداره، وجب إخراجه قلیلا- کان أو کثیرا و لا یجب علیه إخراج الخمس منه و یردّه إلی أربابه إذا تمیّزوا، فإن لم یتمیّزوا جدّ فی طلبهم و طلب وارثهم(۴)، فإن لم یجدهم و قطع علی انقراضهم، سلّمه إلی إمام المسلمین، فإنّه ماله إن کان ظاهرا، أو حفظه علیه إن کان مستترا و غائبا من أعدائه.

و قد روی أ نّه یتصدّق به عنهم(۵).(۶)

و فی لقطته: و من وجد [شیئا] فی الحرم، فلایجوز له أخذه، فإن أخذه فلیعرّفه سنه، فإن جاء صاحبه و إلّا تصدّق به عنه، و کان ضامنا إذا جاء صاحبه و لم یرض بفعله، و إذا وجد فی غیر الحرم فلیعرّفه سنه.(۷) ثم هو کسبیل ماله یعمل به ما شاء، إلّا أ نّه ضامن إذا جاء صاحبه؛ هذا آخر کلام شیخنا(۸) فی الباب المشار إلیها و هو الحق الیقین، لأنّه مال الغیر، و الرسول صلی الله علیه و آله قال: «لایحل مال امرئ مسلم إلّا عن طیب نفس منه»(۹) و هذا ما

۱- ۱ نفس المصدر، ص ۳۲۰، باب اللقطه و الضاله.

۲- ۲ فی المصدر: «ما لا»، بدل «ما لم».

۳- ۳ فی المصدر: «الخمس».

۴- ۴ فی المصدر: «ورّاثهم».

۵- ۵ الکافی، ج ۵، ص ۱۲۵، باب المکاسب الحرام، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۶، باب وجوب الخمس فی الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ۴.

۶- ۶ السرائر، ج ۲، ص ۲۰۹ ۲۱۰، باب الخمس و الغنائم.

۷- ۷ فی المخطوطه تکرر جمله: «فإن جاء صاحبه و إلّا تصدّق به عنه و کان ضامنا إذا جاء صاحبه و لم یرض بفعله و إذا وجد فی غیر الحرم فلیعرّفه سنه».

۸- ۸ النهایه، ص ۱۹۷، باب الخمس و الغنائم.

۹- ۹ عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۴۷۳، باب الغصب.

طابت نفسه بالصدقه عنه.

و أما الذی یجده فی غیر الحرم، فیلزمه أیضا تعریفه(۱) سنه، فإن جاء صاحبه رد علیه و إن لم یجئ کان کسبیل ماله [بعد السنه] و التعریف فیها و یجوز له التصرف فیه بسائر أنواع التصرفات إلاّ أ نّه یکون ضامنا له بقیمته بعد السنه، متی جاء صاحبه وجب [۱۸۴ [ردّه علیه، فإن تصدّق به عنه لزمه أیضا أن یغرمه له متی جاء صاحبه(۲) إلاّ أن یشاء صاحبه أن یکون له الأجر و یرضی بذلک فیحتسب له بذلک عند اللّه تعالی.

و جمیع النماء المنفصل و المتصل بعد الحول فی هذا الضرب یکون لمن وجدها دون صاحبها، لأ نّها بعد الحول صارت کسبیل ماله و لصاحبها قیمتها فحسب، فهو فی هذا الضرب بین خیرتین، بین أن یتصدّق بها بعد السنه و یکون ضامنا لقیمتها بعد الحول إذا جاء صاحبها و لم یرض بفعله و بین أن یجعلها کسبیل ماله و یضمن قیمتها لصاحبها بعد السنه و التعریف.

و إلی هذا یذهب شیخنا فی مسائل خلافه(۳) إلی أنّ لقطه غیر الحرم، یعرفها سنه، ثم هو مخیّر بعد السنه بین ثلاثه أشیاء، بین أن یحفظها علی صاحبها، و بین أن یتصدّق بها عنه و یکون ضامنا إن لم یرض صاحبها بذلک و بین أن یتملّکها و یتصرّف فیها، و علیه ضمانها إذا جاء صاحبها.

و هذا مذهب الشافعی و أبی حنیفه اختاره هاهنا، لأنّ بینهما خلافا فی لقطه الفقیر و الغنی و الصحیح الحق الیقین، إجماع أصحابنا علی أ نّه بعد السنه یکون کسبیل ماله أو یتصدّق بها بشرط الضمان و لم یقولوا هو بالخیار بعد السنه فی حفظها [علی صاحبها].

و شیخنا أبوجعفر فی الجزء الأول فی مسائل خلافه(۴) و مبسوطه(۵) قال: مسأله: إذا وجد نصابا من الأثمان أو غیرها من المواشی عرّفها سنه، ثم هو کسبیل ماله و ملکه، فإذا حال بعد ذلک علیه حول و أحوال لزمته زکاته، لأ نّه مالکه و إن کان ضامنا لها، و أما صاحبه فلا زکاه علیه، لأنّ مال الغائب [۱۸۵] الذی لایتمکّن منه، لا زکاه فیه.

۱- ۱ المخطوطه: «تعرفه»، و ما أدرجنا من المصدر.

۲- ۲ فی المصدر: «صاحبه».

۳- ۳ الخلاف، ج ۳، ص ۵۷۷، أنواع اللقطه.

۴- ۴ نفس المصدر، ج ۲، ص ۱۱۱ ۱۱۲، حکم الزکاه فی اللقطه.

۵- ۵ المبسوط، ج ۱، ص ۲۲۶، مال التجاره هل فیه زکاه أم لا؟

و قال الشافعی(۱): إذا کـان بعـد سـنه هـل تـدخل فی ملکه بغیر اختیاره؟ علی قولین: أحـدهما و هو المـذهب: أ نّه لایملکها إلاّ باختیاره.

و الثـانی: یـدخل بغیر اختیـاره، فـإذا قـال: لایملکهـا إلاّ باختیاره، فإذا ملکها فإن کان من الأثمان یجب مثلها فی ذمته و إن کانت ماشیه وجب قیمتهـا فی ذمته، فأمّـا الزکـاه فـإذا حـال الحول من حین التقط، فلا زکاه فیها لأنّه أمین، و أما صاحب المال فله مال لایعلم موضعه علی قولین مثل الغصب.

و أمـا الحول فإنّه لا(۲) یملکهـا فهی أمـانه أبـدا فی یـده، و رب المـال علی قولین مثل الضاله، و إذا ملکها الملتقط و جاء الحول فهی کرجل له ألف و علیه ألف، فإن قال: الدین یمنع فهاهنا یمنع، فإن قال: لا یمنع فهاهنا لایمنع إذا لم یکن له مال سواه بقدره، فإن کان له سواه لزمته زکاته، و رب المال علی قولین کالضاله و الغصوب.

قال: دلیلنا ما روی عنهم علیهم السـلام أ نّهم قالوا: لقطه غیر الحرم یعرّفها سـنه، ثم هو کسبیل ماله(۳)، و سبیل ماله أن یجب فیه الزکاه، قال: فبهذا الظاهر یجب فیه الزکاه. هذا آخر کلام شیخنا فی مسائل الخلاف، فی الجزء الأول فی کتاب الزکاه.

فلو کان بعـد السـنه لایدخل فی(۴) ملکه و هو مخیّر بین ثلاـث، خیّر علی مـا قـاله فی الجزء الثـانی فی کتـاب اللقطه فی مسـائل الخلاـف، لمّـا وجبت علیه الزکاه بعـد السـنه و التعریف و حول الحول بعـد ذلک و اسـتدلاله بأن قال: دلیلنا ما روی عنهم علیهم السلام أنّهم قالوا: لقطه غیر الحرم یعرّفها سنه [۱۸۶ [ثم هی کسبیل ماله.

و ما قالوا یکون مخیرا بعـد السـنه بین ثلاث خیّر علی ما یـذهب الشافعی إلیه فی أحـد قولیه، و أیضا من قال بهذا القول لایوجب التعریف و إنّمـا یوجب التعریف حتی یملّکهـا، فأمـا إذا لم یرد أن یتملّکهـا، فلایجب علیه التعریف و لا خلاف بین أصـحابنا فی وجوب التعریف فی هذه السنه .

فدلّ هذا أجمع أنّ الذی اختاره شیخنا فی الجزء الثانی مذهب الشافعی و أن مذهبنا

۱- ۱ المجموع، ج ۱۵، ص ۲۶۷، کتاب اللقطه.
۲- ۲ فی المصدر: «فإن لم»، بدل «فإنّه لا».
۳- ۳ الکافی، ج ۵، ص ۱۳۷، باب اللقطه و الضاله، ح ۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۸۹، باب اللقطه و الضاله، ح ۱، و فیهما: «عن أبی عبداللّه علیه السلام أ نّه قال فی اللقطه: یعرّفها سنه ثم هی کسائر ماله».
۴- ۴ فی المخطوطه: + «ملکها».

و قول أصحابنا و رواياتهم بخلاف ذلك.(۱)

و فی دیونه: و من کان علیه دین وجب علیه أن ینوی قضاءه علی ما قدّمناه، فإن حضرته الوفاه، سلّمه إلی من یثق بدیانته و جعله وصیه فی تسلیمه إلی صاحبه.

فإن مات من له الدین، سلّمه إلی ورثته، فإن لم یعلم [له] وارثا اجتهد فی طلبه(۲)، فإن لم یجده سلّمه إلی الحاکم، فإن قطع علی أ نّه لا وارث له کان لإمام المسلمین.

و قد روی أ نّه إذا لم یظفر بوارث له، تصدّق به عنه و لیس علیه شیء(۳) أورد ذلک شیخنا أبوجعفر فی نهایته(۴) من طریق الخبر إیرادا لا اعتقادا، لأنّ الصدقه لا دلیل علیها من کتاب و لا سنه مقطوع بها و لا إجماع، بل الإجماع و الأصول المقرره(۵) لمذهبنا تشهد بأن الإمام یستحق میراث من لا وارث له.(۶)

و فی صرفه: و لایجوز بیع تراب الصیاغه، فإن بیع کان ثمنه للفقراء و المساکین، یتصدّق به علیهم، لأنّ ذلک لأربابه الذین لایتمیّزون.

فإن تمیّزوا ردّ علیهم أموالهم و اصطلحوا فیما بینهم ما رواه أصحابنا و وجد فی روایاتهم.(۷)

و فی ودیعته: و إذا علم المودَع أنّ المودِع لایملک الودیعه، لم یجز ردّها علیه(۸) مع الاختیار، بل یلزمه ردّ ذلک إلی مستحقه إن عرفه بعینه، فإن لم یعرفه بعینه، تعیّن(۹) له حملها إلی [۱۸۷] الإمام العادل، فإن لم یتمکّن لزمه الحفظ بنفسه من حیاته و من(۱۰) یثق إلیه فی ذلک بعد وفاته إلی حین التمکّن من المستحق.

و من أصحابنا من قال: تکون و الحال هذه فی الحکم کاللقطه علی ما روی فی بعض الروایات و الأول أحوط.

و إذا(۱۱) کانت الودیعه من حلال و حرام لایتمیّز أحدهما من الآخر، لزم ردّ جمیعها إلی

۱- ۱ السرائر، ج ۳، ص ۱۴۲ ۱۴۵، باب اللقطه.

۲- ۲ فی المخطوطه: «طلبته» و ما أدرجناه من المصدر.

۳- ۳ أنظر: وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۳، باب أنّ الکافر یرث الکافر إذا لم یکن وارث مسلم.

۴- ۴ النهایه، ص ۳۰۷، باب وجوب قضاء الدین إلی الحی و المیت.

۵- ۵ فی المخطوطه: «مقرّره».

۶- ۶ السرائر، ج ۲، ص ۳۷، إذا غاب الدائن.

۷- ۷ نفس المصدر، ج ۳، ص ۳۸۴، باب الصرف و أحکامه.

۸- ۸ فی المخطوطه: «علیها».

٩- ٩ فى المصدر: «فإن لم يتعيّن»، بدل «فإن لم يعرفه بعينه تعيّن».

١٠- ١٠ فى المصدر: «بمن».

١١- ١١ فى المصدر: «إن».

المودِع متى طلبها بدليل إجماع أصحابنا.(۱)

[قول یحیی بن سعید الحلی فی الجامع للشرائع]

و فی الجامع: الخمس واجب فی مال اختلط حرامه بحلاله و لم یتعیّن صاحب الحرام و لا قدره، فإن تعیّن صاحبه صولح، و إن تعیّن قدره فقط تصدّق به عنه.(۲)

و فی صرفه: و روی(۳) فی تراب الصیاغه إن أمکن استحلاله من صاحبه فعل، فإن کان یتهمه إن أخبر، بیع بطعام و شبهه و یصدّق به بایعه إما له أو علی محتاج من أهله و غیرهم.(۴)

و فی دیونه: و إذا استدان ممن لایعرفه و غاب أو غصب منه تصدّق به عنه، فإن عرفه نوی قضاه، فإن حضره الموت وصی إلی ثقه به و اجتهد الوصی فی طلبه، فإن مات طلب وارثه، فإن لم یجده تصدّق به عنه.(۵)

و فی ودیعته: فإن أودع مغصوبا یعرف ربّه وجب ردّه علیه، فإن لم یفعل مع الإمکان ضمن له، فإن لم یمکّنه، فلا ضمان علیه. فإن لم یعرف ربّه عرّفه حولاـ فإن جاء صاحبه فیه و إلّا تصدّق به، فإذا جاء صاحبه خیّره بین الأجر و الغرم و إن کان مختلطا بمال المودِع کالدهن و شبهه ردّه علی المودِع.(۶)

و فی لقطته: و تدخل فی ملکه بعد الحول و علیه ضمانها، فإن تصدّق بها ضمنها لصاحبها إلّا أن [یشاء صاحبها أن(۷)] یکون الأجر له و لا یکون أمانه بعد حول التعریف.(۸)[۱۸۸]

ص: ۱۶۰

۱- ۱ السرائر، ج ۲، ص ۴۳۵ ۴۳۶، باب الودیعه، أحکام الودیعه.

۲- ۲ الجامع للشرائع، ص ۱۴۸ ۱۴۹، فی الخمس و الأنفال و قسمتها.

۳- ۳ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۰۲، باب استحباب بیع تراب الصیاغه من الذهب والفضه بهما أو بغیرهما و الصدقه بثمنه، ح ۲، و نص الروایه هکذا: «عن علی بن میمون الصائغ، قال: سألت أباعبداللّه علیه السلام عما یکنس من التراب فأبیعه فما أصنع به؟ قال: تصدّق به فإمّا لک و إمّا لأهله، قال: قلت: فإنّ فیه ذهبا و فضه و حدیداً فبأی شیء أبیعه؟ قال: بعه بطعام، قلت: فإن کان لی قرابه محتاج أعطیته منه؟ قال: نعم».

۴- ۴ الجامع للشرائع، ص ۲۵۲، فی الربا و الصرف.

۵- ۵ نفس المصدر، ص ۲۸۴، تعریف الدین.

۶- ۶ نفس المصدر، ص ۳۲۹، تعریف الودیعه.

۷- ۷ ما بین المعقوفتین أثبتناه من المصدر.

۸- ۸ الجامع للشرائع، ص ۳۵۴، ما إذا وجد اللقیط فی الحل.

[قول ابی الصلاح الحلبی فی الکافی]

و فی الکافی: و کل ما اختلط حلاله بحرامه و لم یتمیّز أحدهما من الآخر و لاتعیّن له مستحقه.(۱)

و فی ودیعته: و إن لم یخلف المودع وارثا فهی من مال الأنفال.

و إن کان المودع لایملک الودیعه أو لا یصح منه الایداع(۲) کالغاصب و الکافر الحربی، فعلی المودِع أن یحمل ما أودعه الحربی إلی سلطان الإسلام العادل علیه السلام و یرد المغصوب إلی مستحقه، فإن لم یتعیّن له و لا من ینوب منابه، حملها إلی الإمام العادل، فإن تعذّر ذلک فی المسألتین، فعلی المودع حفظ الودیعه إلی حین التمکّن من إیصالها إلی مستحق ذلک و الوصیه بها إلی من یقوم مقامه فیها و لایجوز ردّها إلی المودع مع الاختیار.

فإن کانت الودیعه مختلطه بحلال و حرام و یتمیّز أحدهما من الآخر، فعلی المودَع ردّ الحرام إلی أهله إن عرّفهم و إلّا صنع ما رسّمناه و الحلال إلی المودع، فإن لم یتمیز له الحلال من الحرام فهی أمانه للمودع یجب ردّها متی طلبها.(۳)

و فی لقطته: و إذا حضر(۴) صاحب اللقطه و قد تصرّف فیها الملتقط، فعلیه ردّ مثلها أو قیمتها إن کان تصرّفه بعد التعریف(۵) و ان کان قبله ردّ معها ما أفادت من ربح، فإن کانت قد تصدّق بها، فهو بالخیار بین إمضاء الصدقه و له ثوابها و بین الرجوع علیه بها و یکون ثواب الصدقه له دونه.(۶)

[قول فاضل الآبی فی کشف الرموز]

و فی کشف الرموز فی ودیعته: قال دام ظلّه: «و لو جهله أی مالکها عرّفها کاللقطه حولاً فإن وجده و إلاّ تصدّق بها عن المالک».

أقول: أمّا(۷) التعریف لأنّه مال حصل فی یده و مالکه غیر معین الشخص، و کل من حصل فی یده مال الغیر و لا یعرفه یجب تعریفه، أما المقدمه الأولی فمسلّمه، و أمّا الثانیه

۱- ۱ الکافی فی الفقه، ص ۱۷۰، الخمس.

۲- ۲ فی المخطوطه: «ایداع».

۳- ۳ الکافی فی الفقه، ص ۲۳۱ ۲۳۲، فصل: فی الودیعه.

۴- ۴ فی المخطوطه: «جاء».

۵- ۵ فی المخطوطه: «التصرف».

۶- ۶ الکافی فی الفقه، ص ۳۵۱، اللقطه.

۷- ۷ فی المخطوطه: + «وجوب».

فللحذر من إضاعه المال المنهی [عنها] شرعا.

و أمّا التصدّق مع عدم الوجدان، فمستنده ما رواه سلیمان بن داود، عن حفص بن غیاث، عن أبی عبداللّه علیه السلام «فی لص أودع رجلاـ متاعا، قال: لاـ یرد [علیه] و یرد إلی صاحبه إن أمکن، و إلاّـ تصدّق بها، فإن جاء بعد ذلک خیّره بین الأجر(۱) و الغرم»(۲)، هذا اختیار شیخنا و(۳) الشیخ أبی جعفر [۱۸۹] و اتباعه و به افتی.

و قال المفید(۴) و سلّار(۵): یتصدّق بخمسها علی مستحق الخمس و الباقی علی فقراء المؤمنین و لست أعرف منشأ التفصیل.

و أما المتأخر أعرض عن التصدّق و ذهب إلی حملها إلی الإمام المسلمین کاللقطه.(۶)

و فی لقطته: قال دام ظله: «و ما کان أزید، فإن وجده فی الحرم کره أخذه و قیل: یحرم إلی آخره».

قال الشیخ فی النهایه(۷): لقطه الحرم لا یجوز أخذها؛ و قال فی الخلاف(۸): یجوز أخذها و یجب تعریفها و یظهر مثل ذلک من کلام المفید(۹) و ابن بابویه فی المقنع(۱۰) و سلّار.(۱۱)

و قال علی بن بابویه فی رسالته:(۱۲) و الأفضل أن یترک لقطه الحرم.

و مستند النهایه ما روی عنه أبی بصیر، عن علی بن أبی حمزه، عن العبد الصالح موسی بن جعفر علیهماالسلام ، عن رجل وجد دینارا فی الحرم فأخذه، قال: «بئس ما صنع ما کان ینبغی له أن یأخذه، قال: قلت: ابتلی بذلک، قال: تعرفه، قلت: فإنّه قد عرّفه فلم یجد له باغیا. قال: یرجع إلی بلده، فیتصدّق به علی أهل بیت من المسلمین، فإن جاء صاحبه(۱۳) فهو له ضامن».(۱۴)

۱- ۱ فی المصدر: «الأجره».

۲- ۲ الکافی، ج ۵، ص ۳۰۸، باب النوادر من کتاب المعیشه، ح ۲۱، باختلاف یسیر.

۳- ۳ فی المصدر: «شیخنا و».

۴- ۴ المقنعه، ص ۶۲۷، باب الودیعه.

۵- ۵ المراسم، ص ۱۹۷، ذکر أحکام الودیعه.

۶- ۶ کشف الرموز، ج ۲، ص ۲۵، حکم ما لو اختلطت بمال الودع.

۷- ۷ النهایه، ص ۳۲۰، باب اللقطه والضاله.

۸- ۸ الخلاف، ج ۳، ص ۵۸۵، حکم لقطه الحرم، مسأله ۱۲.

۹- ۹ المقنعه، ص ۶۴۶، باب اللقطه.

۱۰- ۱۰ المقنع، ص ۳۸۰، أحکام اللقطه فی الحرم و غیره.

۱۱- ۱۱ المراسم، ص ۲۰۹، ذکر اللقطه.

۱۲- ۱۲ فقه الرضا، ص ۲۶۶، باب اللقطه.

۱۳- ۱۳ فی المصدر: «طالبه».

۱۴- ۱۴ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹۵، باب اللقطه و الضاله، ح ۳۰.

و مستند الخلاف ما روى عن النبى صلى الله عليه و آله أ نّه قال: «لاتحل لقطه الحرم إلاّ لمنشد»(۱)، يعنى لمعرّف و الوجه الكراهيه توفيقا بين الروايات.

و على التقديرات، لايحل تملّكها و يجب التعريف حولا، فإن لم يجد صاحبها، إمّا أن يستبقيها أمانه أو يتصدّق عنه.

و هل يضمن لو لم يرض الصاحب بالصدقه؟ فيه قولان، قال فى باب اللقطه من النهايه(۲) و المفيد فى المقنعه:(۳) يتصدّق و لا شيء عليه و هو تمسك(۴) بأ نّه تصرّف مأذون فيه شرعا، فالضمان منفى بالأصل إلاّ فى موضع الدلاله و اختاره [۱۹۰] ابن البراج فى المهذب(۵) و سلار فى رسالته.(۶)

و ذهب فى الخلاف(۷) و فى كتاب الحج من النهايه(۸) [إلى] أ نّه يتصدّق بها بشرط الضمان و هو فى روايه على بن أبى حمزه و قد قدّمناها و اختاره المتأخر مستدلاّ بأ نّه مال الغير، و قال الرسول صلى الله عليه و آله : «لايحل مال امرئ مسلم إلاّ عن طيب نفس منه».(۹)

و هو ضعيف لأ نّا سلّمنا أ نّه مال الغير و لكن إذن الشارع فى التصدّق به، و فى التصرّف(۱۰) الشرعى يسقط الضمان حذرا من الإضرار، فالأشبه هو الأول.(۱۱)

و الجواب عن الروايه أنّ التهجم على الأموال(۱۲) بخبر الواحد غير جائز خصوصا فى موضع الخلاف مع كونه ضعيفا(۱۳) فإنّ فى الطريق وهب بن حفص.

فإن قيل: لِمَ فرّقتم بينها و بين لقطه غير الحرم، فذهبتم إلى ضمانها؟

قلنا: لوجهين، الأول: لاتفاق فقهائنا عليه؛ و الثانى: لوجود الفارق و هو كون لقطه غير الحرم مجوزه التملك و لا كذا لقطه الحرم.(۱۴)

ص: ۱۶۳

۱- ۱ عوالى اللئالى، ج ۳، ص ۴۸۷، باب اللقطه، ح ۱۲.

۲- ۲ النهايه، ص ۳۲۰، باب اللقطه و الضاله.

۳- ۳ المقنعه، ص ۶۴۶، باب اللقطه.

۴- ۴ فى المصدر: «التمسك».

۵- ۵ المهذب، ج ۲، ص ۵۶۷، أحكام اللقيط و الآبق.

۶- ۶ المراسم العلويه، ص ۲۰۹، ذكر اللقطه.

۷- ۷ الخلاف، ج ۳، ص ۵۸۵، حكم لقطه الحرم.

۸- ۸ النهايه، ص ۲۸۴ ۲۸۵، باب آخر من فقه الحج.

۹- ۹ وسائل الشيعه، ج ۵، ص ۱۲۰، باب حكم ما لو طابت نفس المالك بالصلاه فى ثوبه أو على فراشه، ح ۱، مع اختلاف

يسير.

١٠- ١٠ فى المخطوطه: «و التصدّق»، بدل «و فى التصرف».

١١- ١١ فى المخطوطه: «الإضرار».

١٢- ١٢ فى المخطوطه: «الأول».

١٣- ١٣ فى المصدر: «ضعيف السند»، بدل «ضعيفا».

[قول الصيمری فی غایه المرام]

و فی غایه المرام فی دیونه: قال رحمه الله : «من کان علیه دین و غاب صاحبه عنه إلی آخره».

أقول: ما حکاه المصنف، مذهب الشیخ فی النهایه و هو مشتمل علی أحکام.

الأول: وجوب نیه القضاء.

الثانی: العزل عند الوفاه و هو واجب عند الشیخ و المصنف و أنکره ابن إدریس و ادعی الإجماع علی عدم وجوبه.

الثالث: وجوب الوصیه بدونه(۱) و هذا لا خلاف فیه.

الرابع: وجوب الصدقه مع الیأس من الوارث و هو مذهب الشیخ و ابن البراج و اختاره المصنف و أبوالعباس لئلا یتعطّل المال و یخرج عن الانتفاع و لاحتیاج من هو علیه إلی تفریغ الذمه و لا سبیل غیر الصدقه، فإن ظفر [۱۹۱] بالوارث بعد ذلک قضاه دینه إذا لم یرض بالصدقه.

و قال ابن إدریس(۲): یدفعه إلی الحاکم إذا لم یعلم له وارثا، فإن قطع بعدم الوارث کان للإمام و اختاره فخرالدین(۳) و المقداد(۴) لأنّ الإمام وارث من لا وارث له.

و قال العلّامه(۵): إذا لم یعلم انتفاء الوارث وجب حفظه، لأنّه مال معصوم فیجب حفظه علی مالکه ، فإن آیس من وجوده و الظفر به أمکن أن یتصدق به.(۶)

و فی ودیعته: قال رحمه الله : «و لو کان الغاصب مزجها بماله، ثم أودع الجمیع فإن أمکن المستودع تمییز المالین، ردّ علیه ماله و منع الآخر و إن [لم] یمکّن تمییزهما(۷) وجب اعادتهما علی الغاصب».

أقول: هذه المسأله مخالفه للأصل، لأنّها تتضمن دفع مال الغیر إلی غیر مالکه مع کونه

۱- ۱ کشف الرموز، ج ۲، ص ۴۱۰ ۴۱۲، حکم ما کان أزید من الدرهم.

۲- ۲ فی المخطوطه: «به»، بدل «بدونه».

۳- ۳ السرائر، ج ۳، ص ۵۵، باب وجوب قضاء الدین إلی الحی و المیت.

۴- ۴ إیضاح الفوائد، ج ۲، ص ۳، وجوب الاجتهاد فی طلب المدیون.

۵- ۵ التنقیح الرائع، ج ۲، ص ۱۵۷، أحکام القرض و ثوابه و مسائله.

۶- ۶ مختلف الشیعه، ج ۵، ص ۳۷۴، لو غاب المالک غیبه منقطعه أو مات و لم یعرف له وارث.

۷- ۷ غایه المرام، ج ۲، ص ۱۲۶ ۱۲۷، لو شرط الصحاح عوض المکسره.

غاصبا و هو غیر جائز إلاّ أنّ عمل أکثر الأصحاب علی ذلک.

قال ابن إدریس: و لو کانت الودیعه من حلال و حرام لا یتمیز أحدهما عن الآخر، ردّ جمیعها إلی المودع متی طلبها بدلیل إجماع أصحابنا.(۱)

فقد ظهر أن المسأله إجماعیه و العلاّمه فی القواعد(۲) حکم بما هو فتوی الأصحاب ثم استشکل ذلک.

قال فخرالدین: منشأه من قول الأصحاب، ثم نقل قول ابن ادریس هذا الذی نقلناه، ثم قال: و من أنّه ردّ الغصب إلی الغاصب و هو لا یجوز، و الأولی ردّه إلی(۳) الحاکم.(۴)

هذا کلامه؛ و لا بأس بالعمل علی ما اجتمعت علیه الأصحاب، لأن الإجماع حجه.(۵)

و فی لقطته: قال رحمه الله : «لا یملک اللقطه قبل الحول و لو نوی ذلک و لا بعد الحول ما لم یقصد التملک، و قیل: تملّک بعد التعریف [۱۹۲] حولا و إن لم یقصد، و هو بعید».

أقول: اختلف الأصحاب هنا علی ثلاثه أقوال:

الأول: دخولها فی ملک الملتقط بعد التعریف قهرا بغیر اختیاره و هو مذهب الشیخ فی النهایه(۶) و ابن بابویه(۷) و ابن إدریس(۸)؛ لقول الصادق علیه السلام : «یعرفها سنه فإن جاء لها طالب(۹) و إلاّ فهی کسبیل ماله».(۱۰) و الفاء للتعقیب من غیر تراخ، فلو احتاج دخولها فی الملک بعد التعریف إلی نیه لحصل التراخی و هو باطل فلا یفتقر إلی نیه.

الثانی: لا یدخل فی ملکه بعد التعریف إلاّ باختیاره و یکفی فیه القصد و إن لم یتلفظ، قاله العلاّمه فی المختلف(۱۱) و اختاره فخرالدین(۱۲) و أبوالعباس و هو المعتمد، أما الافتقار إلی النیه فلأصاله بقاء الملک علی مالکه ما لم یحصل قصد التملک و أما عدم الافتقار إلی اللفظ، فلأنّ النیه من أفعال القلوب فیکفی فیها القصد کسائر النیات.

۱- ۱ السرائر، ج ۴، ص ۸۵، باب الودیعه.

۲- ۲ قواعد الأحکام، ج ۲، ص ۱۹۰، الفصل الثالث: أحکام الودیعه.

۳- ۳ فی المخطوطه: «علی».

۴- ۴ إیضاح الفوائد، ج ۲، ص ۱۲۲، أحکام الودیعه.

۵- ۵ غایه المرام، ج ۲، ص ۲۸۷، کتاب الودیعه، لو عیّن له موضع الاحتفاظ.

۶- ۶ النهایه، ص ۳۲۰، باب اللقطه و الضاله.

۷- ۷ فقه الرضا علیه السلام ، ص ۲۶۶، باب اللقطه.

۸- ۸ السرائر، ج ۳، ص ۱۴۱، باب اللقطه.

۹- ۹ فى المخطوطه: «صاحبها طالب»، بدل «لها طالب»، و فى غايه المرام: «صاحبها»، بدل «لها طالب»، و ما أدرجناه من المصدر.

۱۰- ۱۰ الإستبصار، ج ۳، ص ۶۸، باب اللقطه، ح ۳.

۱۱- ۱۱ مختلف الشيعه، ج ۶، ص ۱۰۱، إناطه تملك اللقطه بعد التعريف بالاختيار.

۱۲- ۱۲ إيضاح الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۷، أحكام لقطه الأموال.

الثالث: لایدخل فی ملکه بعد التعریف إلّا بالنیه و اللفظ، مثل أن یقول: اخترت تملّکها و هو مذهب الشیخ فی الخلاف(۱) و ابن حمزه(۲) و أبی الصلاح(۳)، للإجماع علی حصول الملک بذلک دون غیره، فلایحصل الملک بدونه.(۴)

[قول المقداد السیوری فی التنقیح]

و فی التنقیح: السادس: کل مال حلال اختلط بحرام و تقسیم مسائله أربع:

الأولی: أن یعلم المالک و المقدار، فیوصله إلیه لا غیر.

الثانیه: أن یعلم المالک لا المقدار، فیصالحه.

الثالثه: أن یعلم المقدار لا المالک، فیتصدّق به.

الرابعه: لایعلمهما معا و هو المراد هنا.(۵)

و فی دیونه: قوله: «و مع الیأس، قیل: یتصدّق به عنه». [۱۹۳]

قاله الشیخ و لا ـ یعلم له مستند صریح فی ذلک، فقال ابن ادریس: إذا لم یعلم له وارثا دفعه إلی الحاکم، فإن قطع علی أن لا وارث له، کان للإمام(۶)، و هوالحق، لکن علی تقدیر العلم بموته و عدم وارثه یکون للإمام، أما إذا انتفی العلم بذلک فحفظه أولی حتی یظهر خبره أو خبر وارثه.(۷)

و فی ودیعته: قوله: «و لو کانت غصبا إلی آخره».

هذا قول الشیخ معتمدا علی روایه حفص بن غیاث، عن الصادق علیه السلام و هو ضعیف، لکن النظر یؤیّد روایته، فإنّه مال المجهول المالک فیکون لقطه فیعمل به ما یعمل بها.

و قال المفید(۸) و سلار(۹): إذا لم یعرف المالک أخرج خمسها لأربابه و تصدّق بالباقی علی فقراء المؤمنین.

۱- ۱ الخلاف، ج ۳، ص ۵۸۴، إذا عرّفها سنه لا تدخل فی ملکه إلّا باختیاره.

۲- ۲ انظر: الوسیله، ص ۲۷۸، فصل فی بیان اللقطه و الضاله.

۳- ۳ انظر: الکافی فی الفقه، ص ۳۵۱، اللقطه.

۴- ۴ غایه المرام، ج ۴، ص ۱۵۸، تملک اللقطه قبل الحول و بعده.

۵- ۵ التنقیح الرائع، ج ۱، ص ۳۳۷، فیما یجب الخمس و هو سبعه أشیاء.

۶- ۶ السرائر، ج ۳، ص ۵۵، باب وجوب قضاء الدین إلی الحی و المیت.

۷- ۷ التنقیح الرائع، ج ۲، ص ۱۵۷، حکم القرض و ثوابه و مسائله.

۸- ۸ المقنعه، ص ۶۲۷، باب الوديعه.

۹- ۹ المراسم، ص ۱۹۷، ذكر أحكام الوديعه.

و قال التقی: بل یحملها إلی الإمام العادل، فإن تعذّر فعلیه حفظها إلی حین تمکّنه من إیصالها إلی مستحقها و الوصیه بها إلی من یقوم مقامه و لایجوز ردّها إلی الظالم مع الإختیار، و هو اختیار ابن إدریس و العلاّمه، و هو الأقوی، و کلام المصنف لایدفع هذا القول، لأ نّه: قال تصدّق بها إن شاء و إن(۱) لم یشأ عمل کما قاله التقی حتما.

قوله: «و لو کانت مختلطه بمال المودع ردّها علیه إن لم یتمیّز» إذ لو لم یردّها و الحاله هذه لزم منع مال الغیر، و هو باطل.

و استشکله العلاّمه فی القواعد(۲) من حیث استلزام ذلک ردّ مال(۳) المغصوب إلی الغاصب و هو باطل، و من نقل ابن إدریس(۴) الإجماع علی وجوب ردّه إلیه و الأجود إن أمکن الحاکم سلّمه إلیه و إلاّ ردّه إلی الغاصب عملا بالإجماع المذکور، لأن الإجماع المنقول بخبر الواحد حجه.(۵)

و فی لقطته: [۱۹۴] قوله: «و لو تصدّق به بعد الحول».

أمّا هذا اختیار الشیخین فی النهایه(۶) و المقنعه(۷) و القاضی فی المهذب(۸)، لأنّ الصدقه فیها تصرف شرعی بالإجماع، فلا یتعقبه ضمان؛ و قال الشیخ فی الخلاف(۹) و ابن إدریس(۱۰) بالضمان.

لروایه ابن أبی حمزه المتقدمه و فیها ضعف، لأنّ فی طریقها وهب بن حفص و هو ضعیف.(۱۱)

قوله: «لا یملک اللقطه إلی آخره».

هنا فواید: الأولی: ذهب الشیخ فی المبسوط(۱۲) و الخلاف(۱۳) و التقی و ابن حمزه(۱۴) إلی

۱- ۱ فی المصدر: «فإذا»، بدل «و إن».

۲- ۲ قواعد الأحکام، ج ۲، ص ۱۹۰، الفصل الثالث: أحکام الودیعه.

۳- ۳ فی المصدر: «المال».

۴- ۴ السرائر، ج ۳، ص ۵۵، باب وجوب قضاء الدین.

۵- ۵ التنقیح الرائع، ج ۲، ص ۲۴۳ ۲۴۴، بعض أحکام الودیعه.

۶- ۶ النهایه، ص ۳۲۰، باب اللقطه و الضاله.

۷- ۷ المقنعه، ص ۶۴۶، باب اللقطه.

۸- ۸ المهذب، ج ۲، ص ۵۶۷، حکم اللقیط و الآبق.

۹- ۹ الخلاف، ج ۳، ص ۵۷۸، أنواع اللقطه.

۱۰- ۱۰ السرائر، ج ۳، ص ۱۴۳، باب اللقطه.

۱۱- ۱۱ التنقیح الرائع، ج ۴، ص ۱۱۸، اللقطه تعریفها و أحکامها.

۱۲- ۱۲ المبسوط، ج ۳، ص ۳۲۳، الکلام فی ضمان اللقطه و أنّها أمانه قبل الحول.

أنّ اللقطه لا تملّك بمجرد انقضاء الحول، بل لابـد مع ذلک من نیه التملّک؛ و هو الحق و علیه الفتوی، لأصاله بقاء الملک علی مالکه، فلایخرج عنه إلّا بدلیل و لیس إلّا النیه.

و لما رواه محمد بن مسـلم عن أحدهما علیهماالسـلام قال: سألته عن اللقطه، قال: «لاتقربوها فإن ابتلیت بها فعرّفها سـنه، فإن جاء صاحبها و إلّا فاجعلها(۱) فی عرض مالک یجری علیها ما یجری علی مالک إلی أن یجیء الطالب».(۲)

قال الشیخ فی النهایه(۳) و ابن ادریس(۴): یملک بمجرد دخول(۵) الحول، لما رواه الحلبی عن الصادق علیه السلام قال: «تعرّفها سنه، فإن جاء لها طالب و إلّا فهی کسبیل(۶) ماله».(۷)

و مثله روایه داود بن سرحان عن الصادق علیه السلام (۸) و الفاء للتعقیب.

و أجیب عنه بـأ نّه قوله: «هی کسبیـل مـاله» تشبیه و التشبیه لایقتضـی الاتفـاق فی جمیع الأحکـام و إلاّـ لکـان هو هو و لیس، بل یکفی فی مطلق التشبیه الاتفاق فی بعض الأحکام؛ و هو هنا کذلک فإنّه یشابه ماله فی جواز التصرف بأحد الأمور الثلاثه:

الأـول: هل یشترط مع نیه التملک التلفظ باختیار الملک بأن یقول: اخترت تملکها أم لا؟ قال التقی نعم، [۱۹۵] لأنّ مع اللفظ(۹) یحصل الملک یقینا بخلافه مع النیه لا غیر. و به قال الشیخ فی الخلاف.(۱۰)

و الفتوی علی خلافه، بل یکفی مجرد النیه، لأصاله عدم الاشتراط، و لقوله علیه السـلام : «و إلّا فاجعلها فی عرض مالک» و الفاء للتعقیب و لم یذکر اللفظ، فلو شرط لزم تأخیر(۱۱) البیان

۱- ۱ الخلاف، ج ۳، ص ۵۸۱، إذا عرّفها سنه لاتدخل فی ملکه إلّا باختیاره.

۲- ۲ انظر: الوسیله، ص ۲۷۸، فصل فی بیان اللقطه و الضاله.

۳- ۳ فی المخطوطه: «اجعلها»، و ما أدرجناه من المصدر.

۴- ۴ الکافی ج ۵، ص ۱۳۹، باب اللقطه و الضاله، ح ۱۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹۰، باب اللقطه و الضاله، ح ۵، باختلاف یسیر.

۵- ۵ النهایه، ص ۳۲۰، باب اللقطه و الضاله.

۶- ۶ السرائر، ج ۳، ص ۱۴۳، باب اللقطه.

۷- ۷ فی المصدر: «حؤول».

۸- ۸ فی المخطوطه: + «مالک».

۹- ۹ الاستبصار، ج ۳، ص ۶۸، باب اللقطه، ح ۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۸۹، باب اللقطه و الضاله، ح ۳.

۱۰- ۱۰ الاستبصار، ج ۳، ص ۶۷، باب اللقطه، ح ۱، نص الروایه هکذا: «عن أبی عبداللّه علیه السـلام أ نّه قال: فی اللقطه یعرفها سنه، ثم هی کسائر ماله».

١١- ١١ فى المخطوطه: «التلفظ»، و ما أدرجناه من المصدر.

عن وقت الحاجه.

الثانی: أ نّه مع نیه التملک هل یثبت فی ذمته ضمانها بمجرد النیه أو یتوقف علی مجیء المالک و مطالبته؟

نقل الشیخ فی المبسوط(۱) القولین محتجاً علی الثانی بقوله صلی الله علیه و آله وسلم : «من وجد لقطه فلیشهد ذا عدل ثم لایغیره و لایکتم(۲) فإن جاء صاحبها فلیردها و إلاّ فهو مال اللّه یؤتیه من یشاء»(۳) و الفتوی علی الأوّل لوجوه:

الأول: أصاله بقاء الملک علی مالکه فتملکه بغیر إذنه موجب لضمانه.

الثانی: قوله صلی الله علیه و آله وسلم : «علی الید ما أخذت حتی تؤدی».(۴)

الثالث: أنّ المطالبه تتوقف علی الاستحقاق، فلو علّل الاستحقاق بها، لزم الدور.

و یظهر فائده القولین فی مسائل:

الأولی: وجوب عزلها من ترکته قبل موته علی الأول و عدمه علی الثانی.

الثانیه: وجوب الوصیه بها علی الأول دون الثانی.

الثالثه: یکون الملتقط مستحقا للزکاه علی الأول لکونه غارما دون الثانی لعدم ثبوت شیء فی ذمته.

الرابعه(۵): جواز استثناء قدرها(۶) من الربح الذی یجب فیه الخمس لکونه دینا، فیکون من المؤن، فیخمّس الباقی علی الأول و عدم جواز استثنائه علی الثانی.(۷)

[قول ابن فهد الحلی فی المهذب البارع]

و فی المهذب البارع فی دیونه: قال: «و مع الیأس قیل: تصدّق به عنه». [۱۹۶]

أقول: قال الشیخ فی النهایه(۸): یجتهد المدیون فی طلب الوارث، فإن لم یظفر به تصدّق

۱- ۱ المبسوط، ج ۳، ص ۳۳۰ ۳۳۱، رجل فی یده عبد فادعی آخر بأنّ هذا العبد لی.

۲- ۲ فی المخطوطه: «و لایکتم و لایغیر»، بدل «ثم لایغیره و لا یکتم».

۳- ۳ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۲۷، باب عدم وجوب تعریف اللقطه التی دون درهم، ح ۶.

۴- ۴ نفس المصدر، ص ۸۸، باب تحریمه (الغصب)، و وجوب ردّ المغصوب إلی مالکه، ح ۴.

۵- ۵ فی المخطوطه: «الثالث».

۶- ۶ فی المخطوطه: «نذرها»، و ما أدرجناه من المصدر.

۷- ۷ التنقیح الرائع، ج ۴، ص ۱۲۳ ۱۲۵، مسائل من أحکام اللقطه.

۸- ۸ النهایه، ص ۳۰۷، باب وجوب قضاء الدین إلی الحی و المیت.

به، و تبعه القاضی.(۱)

و قال ابن ادریس(۲): یدفعه إلی الحاکم إذا لم یعلم له وارثا، فإن قطع علی أ نّه لا وارث له، کان لإمام المسلمین، لأ نّه یستحق میراث من لا وارث له.

و قال العلاّمه(۳): إن لم یعلم انتفاء الوارث وجب حفظه، لأ نّه مال معصوم، فیجب حفظه علی مالکه کغیره من الأموال، فإن آیس من وجوده و الظفر به أمکن أن یتصدّق به و ینوی القضاء عند الظفر بالوارث، لئلا یتعطّل المال، إذ لا یجوز التصرف فیه و لا یمکن إیصاله إلی مستحقه.

و فی قوله: «لایجوز التصرف فیه» نظر، لعدم تعیین الدین إلاّ بقبض المستحق له، بل لو قال: لاحتیاجه إلی تفریغ ذمته و هو غیر متمکن من إیصاله إلی مستحقه، فشرّع له التصدّق(۴) به کاللقطه کان أحسن.(۵)

و فی اللقطه: الرابعه: لو تصدّق بها بعد الحول فکره المالک، هل یضمن أم لا؟ الشیخ فی الکتابین(۶) علی الأول و به قال ابن ادریس(۷) و أبو علی(۸) و اختاره العلاّمه فی المختلف(۹) و المفید(۱۰) و تلمیذه(۱۱) علی الثانی و به قال القاضی(۱۲) و ابن حمزه(۱۳) و اختاره المصنف.(۱۴)

و للشیخ فی النهایه القولان: فالأول اختیاره فی باب الحج(۱۵) و الثانی فی اللقطه(۱۶)، احتج الأولون بعموم ضمان الید، لقوله علیه السلام : «علی الید ما أخذت حتی تؤدی» و لأ نّه

۱- ۱ انظر: المختلف، ج ۵، ص ۳۷۴، الفصل الأوّل فی الدین، لو غاب المالک غیبه منقطعه، قال بعد نقل قول الشیخ: و تبعه ابن البراج.

۲- ۲ السرائر، ج ۳، ص ۵۵، باب وجوب قضاء الدین إلی الحی و المیت.

۳- ۳ مختلف الشیعه، ج ۵، ص ۳۷۴، الفصل الأول: فی الدین، لوغاب المالک غیبه منقطعه.

۴- ۴ فی المخطوطه: «التصرف».

۵- ۵ المهذب البارع، ج ۲، ص ۴۸۳، القسم الثانی: فی القرض.

۶- ۶ المبسوط، ج ۳، ص ۳۲۱، کتاب اللقطه؛ الخلاف، ج ۳، ص ۵۷۸، أنواع اللقطه.

۷- ۷ السرائر، ج ۳، ص ۱۴۱، باب اللقطه.

۸- ۸ انظر المختلف، ج ۶، ص ۸۰، الفصل الثالث: فی اللقطه.

۹- ۹ نفس المصدر، ج ۶، ص ۸۰، الفصل الثالث: فی اللقطه.

۱۰- ۱۰ المقنعه، ص ۹۹، باب اللقطه.

۱۱- ۱۱ المراسم، ص ۲۰۶، س ۱۹، ذکر اللقطه.

۱۲- ۱۲ المهذب، ص ۵۶۷، کتاب اللقطه.

۱۳- ۱۳ الوسیله، ص ۲۷۸، فصل فی بیان اللقطه و الضاله.

۱۴- ۱۴ المختصر النافع، ص ۲۵۴، کتاب اللقطه.

۱۵- ۱۵ النهایه، ص ۲۸۴، باب آخر من فقه الحج.

۱۶- ۱۶ نفس المصدر، ص ۳۲۰، باب اللقطه و الضاله.

تصرّف بإتلاف المال بغير إذن صاحبه.

احتج الآخرون: بأ نّها أمانه عنده و قد دفعها مشروعا، فلا يتعقبه ضمان و لأنّ الأصل عدم الضمان.(۱)

قال: لا تملك اللقطه بحول الحول و إن عرّفها ما لم ينو التملک و قيل: بمضى الحول.[۱۹۷]

أقول: للأصحاب هنا ثلاثه أقوال:

الأوّل: دخولها فى ملک الملتقط بعد التعريف بغير اختياره و هو ظاهر الشيخ فى النهايه(۲) و ابن بابويه(۳) و ابن إدريس.(۴)

الثانى: لايدخل إلّا باختياره و يكفى فيه النيه، و لا يشترط تلفظه، اختاره العلّامه فى المختلف(۵) و فخرالمحققين.(۶)

الثالث: لايدخل فى ملكه إلّا باختياره و بأن يقول: اخترت ملكها و هو قول الشيخ فى الخلاف(۷) و ابن حمزه(۸) و التقى.(۹)

احتج الأولون: بعموم قول الصادق عليه السلام : «يعرّفها سنه، فإن جاء لها طالب و إلّا فهى كسبيل ماله»(۱۰)، رواه الحلبى فى الصحيح عقيب التعريف و عدم مجيء المالک لكونها كسبيل ماله، لأنّ الفاء للتعقيب من غير تراخ، فلايكون معلّقا على غيره و إلّا لتراخى عنه.

احتج العلّامه(۱۱) بقول أحدهما عليهماالسلام : «و إلّا فاجعلها فى عرض مالک يجرى عليها ما يجرى على مالک»(۱۲) و الفاء للتعقيب، و صيغه إفعل للأمر، و لا أقل من أن تكون للإباحه، لأنّه ليس للتهديد قطعا فيستدعى أن يكون المأمور به مقدورا بعد التعريف و عدم مجيء

ص: ۱۷۱

۱- ۱ المهذب البارع، ج ۴، ص ۳۱۰ ۳۱۱، نصاب تعريف اللقطه.

۲- ۲ النهايه، ص ۳۲۰، باب اللقطه و الضاله.

۳- ۳ المقنع، ص ۳۸۰، أحكام اللقطه.

۴- ۴ السرائر، ج ۳، ص ۱۴۱، باب اللقطه.

۵- ۵ المختلف، ج ۶، ص ۱۰۱، إناطه تملک اللقطه بعد التعريف بالاختيار.

۶- ۶ إيضاح الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۷، أحكام لقطه الأموال.

۷- ۷ الخلاف، ج ۳، ص ۵۸۴، إذا عرّفها سنه لاتدخل فى ملكه إلّا باختياره.

۸- ۸ انظر: الوسيله، ص ۲۷۸، فصل فى بيان اللقطه و الضاله.

۹- ۹ لم نعثر عليه.

۱۰- ۱۰ الاستبصار، ج ۳، ص ۶۸، باب اللقطه، ح ۳؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۳۸۹، باب اللقطه و الضاله، ح ۳.

۱۱- ۱۱ مختلف الشيعه، ج ۶، ص ۸۷ ۸۸، حكم اللقطه بعد التعريف سنه.

۱۲- ۱۲ الکافی، ج ۵، ص ۱۳۹، باب اللقطه و الضاله، ح ۱۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹۰، باب اللقطه و الضاله، ح ۵، باختلاف یسیر.

المالک، لأ نّه عقّب أمره بالجعل بعدم مجیء المالک و التعریف سنه، و لم یذکر اللفظ، فلو شرط لتأخّر البیان عن وقت الحاجه، فلا یشترط اللفظ و هو المطلوب.

احتج ابن حمزه: بأنّ ما قلناه مجمع علی تملکه [به] و غیره لیس علیه دلیل.(۱)

[قول السید عمیدالدین فی کنز الفوائد]

و فی کنز الفوائد: قوله: «و لو جهل عرّفت سنه ثم تصدّق بها عن المالک مع الضمان، و إن شاء أبقاها أمانه و أبدا(۲) من غیر ضمان، فلیس له التملک علی إشکال». [۱۹۸]

أقول: یرید بذلک إذا أودعه ظالم مالا مغصوبا، فإنّه لایجوز له ردّه علی الغاصب مع التمکن، بل علی المالک إن عرفه.

و إن جهل المالک تخیّر بین الصدقه [به] عن المالک بعد التعریف حولا و یضمن لو حضر المالک و بین إبقائه أمانه دائما و لا ضمان علیه. و هل له أن یتملّک بعد التعریف المذکور؟ فیه إشکال. ینشأ من أ نّها کاللقطه من حیث أ نّها مال ضائع و لا یعرف صاحبه، فکان له التملّک بعد التعریف.

و من أ نّها لیست لقطه و إنّما هی ودیعه و لیس له تملّکها إذ تملّک مال الغیر من غیر رضاه علی خلاف الأصل.

و اعلم أنّ لأصحابنا فی هذه المسأله أقوالا، فأوجب الشیخ فی النهایه تعریفها حولا کاللقطه(۳) فإن جاء صاحبها و إلاّ تصدّق بها عنه.

و کذا قال ابن الجنید(۴) و ابن البراج.(۵)

و قال المفید(۶): و إذا کانت الودیعه فی أموال المسلمین و غصوبهم و لم یعرف(۷) أربابها أخرج منها الخمس إلی فقراء آل محمد و أیتامهم و أبناء سبیلهم و الباقی إلی فقراء المسلمین(۸) و به قال السلاّر.(۹)

۱- ۱ المهذب البارع، ج ۴، ص ۳۱۶ ۳۱۷، حکم تملک اللقطه بحول الحول.

۲- ۲ فی المخطوطه: «بدأ»، و ما أدرجناه من المصدر.

۳- ۳ فی المخطوطه: «باللقطه»، و ما أدرجناه من المصدر.

۴- ۴ نقل عنه العلاّمه فی المختلف، ج ۶، ص ۵۹، ودیعه الظالم و أحکامها.

۵- ۵ المهذب، ج ۱، ص ۳۴۸، حکم خدمه السلطان و أخذ جوائزه.

۶- ۶ المقنعه، ص ۶۲۷، کتاب الودیعه.

۷- ۷ فی المخطوطه: «أعرف»، و ما أدرجناه من المصدر.

۸- ۸ فی المصدر: «المؤمنین».

و أوجب أبوالصلاح حملها إلى الإمام و مع التعذّر بحفظها لأربابها و يوصى بها عند الوفاه.(۱)

و كذا ابن ادريس أوجب حملها إلى الإمام مع التمكّن و إلّا حفظها بنفسه فى حياته أو بمن يثق به بعد وفاته.(۲)

قوله: «و إلّا ردّ الجميع على المودع على إشكال».

أقول: مراده بذلك أ نّه إذا أودعه الظالم مالا ممتزجا من ماله و من مال مغصوب و لم يتميّز، قال أكثر الأصحاب: يردّه على الظالم و فيه [۱۹۹] إشكال، ينشأ من أ نّه يجب عليه ردّ ماله إليه، و لا يمكن إلّا بردّ الجميع و إفراد مال الغير غير ممكن لعدم تمييزه، فوجب ردّ الجميع.

و من احتمال [وجوب] إفراد ما يعلمه غصبا و إلّا لزم تسليم مال الغير إلى غير مستحقّه اختيارا، و هو غير جائز قطعا.(۳)

و فى لقطته: قوله: «و هل يملكها مجّانا و يتجدّد وجوب العوض بمجىء مالكها أو بعوض يثبت فى ذمته؟ إشكال، والفائده» إلى آخره.

أقول: منشأه الاتفاق على أ نّه بمضىّ الحول و التعريف له ذلك مع نيّه التملّك يملكها و إنّ لمالكها مثلها أو قيمتها و ذلك يفهم منه ثبوت أحد الأمرين فى ذمّته و من أنّ ضمان العين أعم من ذلك و من وجوب الدفع لوطلب المالك و كل منها يحتمل و لا دلاله للعام على الخاص و تظهر الفائده فيما ذكره المصنف.(۴)

[قول ابن حمزه الطوسى فى الوسيله]

و فى الوسيله: و كل مال اختلط فيه الحلال بالحرام(۵) على وجه لايتميّز و الميراث الذى اختلط الحلال و الحرام كذلك.(۶)

و فى ديونه: و ان لم يعرف ورثه من له الدين به و أراد من عليه الدين مصالحتهم جاز إذا أعلمهم بمقدار المال.(۷)

۱- ۱ المراسم، ص ۱۹۴، ذكر فى أحكام الوديعه.

۲- ۲ الكافى فى الفقه، ص ۲۳۱، فصل فى الوديعه.

۳- ۳ السرائر، ج ۴، ص ۸۵، باب الوديعه.

۴- ۴ كنز الفوائد فى حل مشكلات القواعد، ج ۱، ص ۶۱۰ ۶۱۲، أحكام الوديعه.

۵- ۵ نفس المصدر، ج ۱، ص ۶۳۸، أحكم اللقطه.

۶- ۶ فى المصدر: «الحرام بالحلال».

۷- ۷ الوسيله، ص ۱۳۷، بيان من يستحق الخمس.

[قول ابن زهره الحلبی فی الغنیه]

و فی الغنیه: و فی المال الذی لم یتمیّز حلاله من حرامه، بدلیل الإجماع المتردد.(۱)

و فی ودیعته: و إذا علم المودِع [أنّ المودَع] لایملک الودیعه، لم یجز له ردّها إلیه مع الاختیار، بل یلزمه ردّ ذلک إلی مستحقه إن عرفه بعینه، فإن لم یتعیّن له، حملها إلی الإمام العادل، فإن لم یتمکّن لزمه الحفظ بنفسه فی حیاته و بمن یثق إلیه فی ذلک بعد وفاته إلی حین التمکّن من المستحق.

و من أصحابنا من قال: یکون الحکم فی هذه کالحکم فی اللقطه(۲) و الأول أحوط [۲۰۰] و إن کانت الودیعه من حلال و حرام لایتمیّز أحدهما من الآخر، لزم ردّ جمیعها إلی المودِع متی طلبها(۳) بدلیل الإجماع المشار إلیه.(۴)

و فی اللقطه: و هو بعد الحول إن لم یأت صاحبه فهو(۵) بالخیار بین حفظه انتظارا للتمکّن منه و بین أن یتصدّق به عنه، و یضمنه إن حضر و لم یرض و بین أن یتملّکه و یتصرّف فیه و علیه [أیضا] الضمان إلاّ لقطه الحرم، فإنّه لا یجوز تملّکها و لایلزم(۶) ضمانها إن تصدّق بها. و یدلّ علی ذلک کله الإجماع المشار إلیه.(۷)

[قول العلاّمه الحلی فی التبصره]

و فی التبصره: و الحرام الممتزج بالحلال و لم یتمیّز.(۸)

و فی الودیعه: و یجب ردّها عقلا علی المودِع أو إلی ورثته بعد موته، إلاّ أن یکون غاصبا، فیردّها علی مالکها و مع الجهل لقطه، یتصدّق بها إن شاء إلاّ أن یتمزّج بمال الظالم فیردّها علیه.(۹)

ص: ۱۷۴

۱- ۱ غنیه النزوع، ص ۱۲۹، الفصل الثامن: فی بیان ما یجب فیه الخمس.

۲- ۲ فی هامش الغنیه: القائل هو الشیخ فی النهایه، ص ۴۳۶ و ابن الجنید.

۳- ۳ فی المخطوطه: «متی ما طالبها»، بدل «متی طلبها».

۴- ۴ غنیه النزوع، ص ۲۸۵، فصل: فی الودیعه.

۵- ۵ فی المصدر: «فهو».

۶- ۶ فی المخطوطه: «لایجوز»، و ما أدرجناه من المصدر.

۷- ۷ غنیه النزوع، ص ۳۰۳، فصل: فی اللقطه.

۸- ۸ تبصره المتعلمین، ص ۷۴، باب الخمس: فی الخمس.

۹- ۹ نفس المصدر، ص ۱۴۰، الفصل السابع: فی الودیعه.

و فی اللقطه: و یکره أخذ اللقطه، فإن أخذها و کانت دون الدرهم ملکها؛ و إن کانت درهما فما زاد، عرّفها حولا، فإن کانت فی الحرم تصدّق بها بعده و لا ضمان إذا استبقاها أمانه، فإن کانت فی غیره، فإن نوی التملّک جاز و یضمن، کذا إن تصدّق بها و لو نوی الحفظ، فلا ضمان.(۱)

[قول العلّامه الحلی فی التلخیص]

و فی التلخیص: و صاحب الدین إذا غاب وجب علی المدین نیه القضاء و العزل و الوصیه عند الموت و لو عدم المدین و ورثته تصدّق [به] عنه.(۲)

و فی الودیعه: و الردّ عند المطالبه، إلاّ أن یکون غاصبا، فیردّ علی صاحبها و مع الجهل جاز أن یتصدّق بعد تعریف سنه أو یمکلها و یضمن علی رأی، و لو مزجها الغاصب و لم یتمکّن [۲۰۱] من التخلّص ردّت إلیه.(۳)

[قول الشهید الثانی فی المسالک]

و فی المسالک: قوله: «و یجب تعریفها حولا، فإن جاء صاحبها و إلاّ تصدّق [بها] أو استبقاها أمانه» إلی آخره.

المشهور بین الأصحاب أنّ ما زاد عن القلیل من لقطه الحرم، لا یجوز تملّکها مطلقا، سواء قلنا بتحریم لقطته أم بکراهیّته، بل یجب تعریفها سنه، ثم یتخیّر بین إبقائها فی یده أمانه و إن شاء تصدّق بها عن مالکها.

و فی ضمانه حینئذ علی تقدیر ظهور المالک قولان: أحدهما: و هو المشهور الضمان لدلاله خبر ابن أبی حمزه(۴) علیه و لأ نّه تصرّف فی مال الغیر بغیر إذنه، فیضمنه مع عدم رضاه و خصوصا علی القول بتحریم الالتقاط.

و الثانی: و هو الذی اختاره المصنف و جماعه عدمه، للإذن فی الصدقه شرعا و لا یتعقّبه الضمان. و ینبغی علی القول بالتحریم أن یکون مضمونه علیه و إن أبقاها فی یده

۱- ۱ نفس المصدر، ص ۱۴۳، الفصل التاسع: فی اللقطه.

۲- ۲ تلخیص المرام، ص ۱۱۱، الفصل الأول: أحکام القرض.

۳- ۳ نفس المصدر، ص ۱۳۹، أحکام الودیعه.

۴- ۴ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۲۱، باب من الزیادات فی فقه الحج، ح ۱۰۸.

للعدوان بأخذها، لكن أطلق القول بكونها أمانه من حرّم الالتقاط و من جوّزه.

قوله: «و إن وجدها فی غیر الحرم عرّفها حولا إن کان مما یبقی کالثیاب إلی قوله: أمانه لمالکها من غیر ضمان».

إذا وجد(۱) اللقطه البالغه قدر الدرهم عینا أو قیمه أو زائده عنه المأمونه البقاء، وجب تعریفها سنه إما مطلقا أو مع نیه التملّک، کما سیأتی الخلاف فیه.

فإذا عرّفه سنه تخیّر بین ثلاثه أشیاء: یملّکها أو(۲) الصدقه عن مالکها، و یضمن للمالک فیهما.

و لا خلاف فی الضمان مع التصدّق(۳) و کراهه المالک هنا و إن اختلف فی لقطه الحرم، و من ثم اختار المصنف عدم الضمان هناک و جزم به هنا.

و الفارق [۲۰۲] النصوص(۴) الکثیره الداله علی الضمان هنا من غیر معارض و إن کان الدلیل الذی ذکره من امتثال مراد الشارع آتیا هنا، إلّا أنّه لایقابل الدلیل النقلی الصریح، کقوله صلی الله علیه و آله : و قد سئل عن اللقطه: «عرّفها حولا، فإن جاء ربها و إلّا تصدّق بها، فإذا جاء ربها فرضی بالأجر و إلّا غرمها(۵)».(۶)

و روایه الحسین بن کثیر، عن أبیه، قال: سأل رجل أمیرالمؤمنین علیه السلام عن اللقطه، فقال: «یعرفها حولا(۷)، فإن جاء صاحبها دفعها إلیه و إلّا حبسها حولا و إن لم یجئ صاحبها أو من یطلبها تصدّق بها، فإن جاء صاحبها بعد ما تصدّق بها، إن شاء أغرمها الذی کانت عنده و کان الأجر له و ان کره ذلک احتسبها و الأجر له».(۸)

و صحیحه محمد بن مسلم عن أحدهما علیهماالسلام ، قال: سألته عن اللقطه، قال: «لاترفعوها فإن ابتلیت فعرفها سنه فإن جاء طالبها و إلّا فاجعلها فی عرض مالک یجری علیها مایجری علی مالک إلی أن یجیء طالبها(۹)».(۱۰) و غیرها من الأخبار.

۱- ۱ فی المصدر: «وجدت».

۲- ۲ فی المخطوطه: «و».

۳- ۳ فی المصدر: «الصدقه».

۴- ۴ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۴۱ و ۴۴۵، باب وجوب تعریف اللقطه سنه إذا کانت أکثر من درهم، ح ۲ و ۱۴.

۵- ۵ فی المخطوطه: «عوضها»، و ما أدرجناه من المصدر.

۶- ۶ تذکره الفقهاء (طبعه حجریه)، ج ۲، ص ۲۶۷؛ المغنی لابن قدامه، ج ۶، ص ۳۲۶، جواز تملک اللقطه بعد التعریف.

۷- ۷ فی المصادر: «حولا».

۸- ۸ الاستبصار، ج ۳، ص ۶۸، باب اللقطه، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۴۱، باب وجوب تعریف اللقطه سنه إذا کانت أکثر من درهم، ح ۲.

و الثالث: أن يبقيها فی یده أمانه فی حرز أمثالها کالودیعه، فلایضـمنها إلّا مع التعدی أو التفریط، لأ نّه حینئذ محسن إلی المالک بحفظ ماله و حراسته، فلایتعلّق به ضمان لانتفاء السبیل عن المحسن.(۱)

[قول العلامه الحلی فی المختلف]

و فی المختلف فی ودیعته: مسأله إذا أودعه الظالم شیئا یعلم أ نّه غصب و لا یعرف المالک، قال الشیخ فی النهایه: یعرفها حولا کما یعرف اللقطه، فإن جاء صاحبها و إلّا تصدّق بها عنه.(۲) و تبعه ابن البراج(۳) و به قال ابن الجنید.

و قال المفیـد: فإن کان [۲۰۳] الودیعه عن أموال المسـلمین و غصـبوهم، فعرف المودع أربابهـا بأعیانهم کان له ردّ کل مال إلی صاحبه و لم یجز له ردّها إلی الظالم، إلّا أن یخاف علی نفسه من ذلک؛ و إن لم یعرف أربابها أخرج منها الخمس إلی فقراء آل محمد [علیهم السلام] و أیتامهم و أبناء سبیلهم و صرف منها الباقی إلی فقراء المؤمنین.(۴)

و قال أبوالصـلاح: و یردّ المغصوب إلی مسـتحقه، فإن لم یتعیّن له و لا من ینوب منابه، حملها إلی الإمام العادل، فإن تعذّر ذلک فی المسلمین(۵) فعلی المودَع حفـظ الودیعه إلی حین التمکّن من إیصالهـا إلی مسـتحق ذلک و الوصـیه بها إلی من یقوم مقامه فیها و لایجوز ردّها علی المودِع مع الاختیار.(۶)

و قال سلار: و إن لم یعرف أربابها جعل خمسها لفقراء أهل البیت و الباقی لفقراء المؤمنین.(۷) و هو یناسب قول المفید.

و قال ابن ادریس: إن لم یتعیّن له، حملها إلی الإمام العادل، فإن لم یتمکّن لزمه الحفظ بنفسه فی حیاته و بمن یثق إلیه فی ذلک بعد وفاته إلی حین التمکّن من المستحق.(۸) و هو

۱- ۱ فی المصادر: «طالب».

۲- ۲ الاستبصار، ج ۳، ص ۶۸ ۶۹، باب اللقطه، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۴۲، باب وجوب تعریف اللقطه سنه إذا کانت أکثر من درهم، ح ۳.

۳- ۳ مسالک الأفهام، ج ۱۲، ص ۵۱۶ ۵۱۸، القسم الثالث: فی اللقطه.

۴- ۴ النهایه و نکتها، ج ۲، ص ۲۷۵، باب الودیعه و العاریه.

۵- ۵ المهذب، ج ۱، ص ۳۴۸، حکم خدمه السلطان و أخذ جوائزه.

۶- ۶ المقنعه، ص ۶۲۶ ۶۲۷، باب الودیعه.

۷- ۷ فی المصدر: «مسألتین».

۸- ۸ الکافی فی الفقه، ص ۲۳۱ ۲۳۲، فصل فی الودیعه.

الأقوی.

لنا: إنّه أحوط.

احتج الشیخ بما رواه حفص بن غیاث، قال: سألت أباعبداللّه علیه السلام عن رجل من المسلمین أودعه رجل من اللصوص دراهم أو متاعا و اللص مسلم، هل یرد[ه] علیه؟

قال: «لایردّه، فإن أمکنه أن یردّه علی صاحبه فعل و إلاّ کان فی یده بمنزله اللقطه یصیبها(۱) فیعرفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردّها علیه و إلاّ تصدّق بها، فإن جاء [صاحبها] [۲۰۴] بعد ذلک خیّره بین الأجر و الغرم، فإن اختار الأجره فله [الأجر] و ان اختار الغرم غرمه له و کان الأجر له».(۲)

و لأ نّه مال فی یده [و] لا مالک معروف عنده، و کان حکمه حکم اللقطه.(۳)

و الجواب: الطعن فی السند، و لا نسلم مساواته للقطه، علی أنّ قول الشیخ لایخلو من قوه.

و فی اللقطه: مسأله: لایجوز تملّک لقطه الحرم إجماعا، بل یجب تعریفها حولا، ثم تخیّر بعده بین الاحتفاظ و الصدقه، فإن تصدّق بها بعد الحول، ففی الضمان قولان للشیخ:

أحدهما: ثبوته، قاله فی النهایه(۴) فی باب آخر عن فقه الحج و کذا فی المبسوط(۵) و الخلاف(۶) و به قال ابن الجنید و ابن ادریس.(۷)

و القول الثانی: فی باب اللقطه من النهایه(۸) أ نّه لا ضمان علیه و هو قول المفید رحمه الله (۹) و ابن البراج(۱۰) و سلار(۱۱) و ابن حمزه(۱۲) و والدی رحمه الله و الأقوی الأول.

لنا أ نّه تصرف فی مال الغیر بغیر إذنه و اتلفه(۱۳) علیه بغیر قوله، فکان ضامنا.

۱- ۱ فی المخطوطه: «نفسها»، و ما أدرجناه من المصدر.

۲- ۲ الکافی، ج ۵، ص ۳۰۸، باب النوادر من کتاب المعیشه، ح ۲۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۹۸، باب مایکون حکمه حکم اللقطه، ح ۴۰۶۵، مع اختلاف یسیر.

۳- ۳ مختلف الشیعه، ج ۶، ص ۶۰ ۶۱، ودیعه الظالم و أحکامها.

۴- ۴ النهایه و نکتها، ج ۱، ص ۵۵۸، باب آخر من فقه الحج.

۵- ۵ المبسوط، ج ۳، ص ۳۲۷، حکم لقطه الحرم.

۶- ۶ الخلاف، ج ۳، ص ۵۸۵، حکم لقطه الحرم.

۷- ۷ السرائر، ج ۳، ص ۱۴۱، باب اللقطه.

۸- ۸ النهایه و نکتها، ج ۲، ص ۴۶، لقطه غیر الحرم و أحکامها.

۹- ۹ المقنعه، ص ۶۴۶، باب اللقطه.

۱۰- ۱۰ المهذب، ج ۲، ص ۵۶۷، أحکام اللقیط و الآبق.

۱۱- ۱۱ المراسم، ص ۲۰۹، ذکر اللقطه.

۱۲- ۱۲ الوسیله، ص ۲۷۸، فصل فی بیان اللقطه و الضاله.

۱۳- ۱۳ فی المخطوطه: «اتلف».

و ما رواه علی بن أبی حمزه عن العبد الصالح موسی بن جعفر الحدیث.(۱)

احتج الشیخ بأ نّه فعل المأمور به من الصدقه، فلاتجب علیه عقوبه الضمان.

و الجواب: لا منافاه بین الضمان و الأمر بالصدقه، کلقطه غیر الحرم إجماعا.(۲)

[قول المحقق الأردبیلی فی مجمع الفائده]

و فی مجمع الفائده: قوله: «و تراب الصیاغه إلی آخره».

تـدلّ علی ما ذکره أیضا مع التصدّق بالثمن المجهول أربابه روایه علی بن میمون الصائغ، قال: «سألت أباعبداللّه علیه السلام عمّا یکنس عن التراب فأبیعه، فما أصنع به؟ قال: تصدّق به، فإما لک(۳) و إما لأهله، قلت: فإنّ فیه ذهبا و فضه و حدیدا، فبأی شیء أبیعه، قال: بعه بطعام، قلت: فإن کان لی قرابه [۲۰۵] محتاج أعطیه منه؟ قال: نعم».(۴)

و کأ نّه ترک بیعه بالنقدین، لبعد ذلک و ظهور جوازه و لا یضرّ عدم صحه هذا الخبر لوجود غیره کما عرفت.

و قوله رحمه الله : «لجهاله أربابه».

یدلّ علی جواز التصدّق فی کل مجهول مالکه، کما هو مضمون الأخبار.(۵)

و فی دیونه: قوله: «و یجب نیه القضاء مع غیبه المالک».

الظاهر أنّ المقصود أ نّه یجب الوفاء عند الطلب، فإن لم یکن المالک حاضرا بل غائبا، یقصد الوفاء بمعنی أ نّه یکون فی قصده، إذا خطر بباله بمعنی أن یکون جازما علی الأداء وقت الحضور عند الإمکان الشرعی.

و کأ نّه إجماعی مستندا إلی أ نّه یجب الإتیان بمهما أمکن و إلی صحیحه عبدالغفار الجازی، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «سألته عن رجل مات و علیه دین، قال: إن کان علی بدنه(۶) أنفقه من غیر فساد، لم یؤاخذه اللّه عزوجل إذا علم من نیه الأداء، إلّا من کان لایرید

۱- ۱ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۲۱، باب من الزیادات فی فقه الحج، ح ۱۰۸.
۲- ۲ مختلف الشیعه، ج ۶، ص ۸۱، حرمه التصرف فی لقطه الحرم.
۳- ۳ فی المخطوطه: «مالک»، و ما أدرجناه من المصدر.
۴- ۴ الکافی، ج ۵، ص ۲۵۰، باب الصروف، ح ۲۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۱۱۱، باب بیع الواحد الاثنین و أکثر من ذلک، ح ۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۰۱، باب استحباب بیع تراب الصیاغه من الذهب...، ح ۱.

۵- ۵ مجمع الفائده، ج ۸، ص ۳۱۷، حکم بیع تراب الصیاغه.

۶- ۶ فی بعض المصادر: «إن كان اتی علی يديه»، بدل «إن كان علی بدنه».

أن يؤدى عن أمانته، فهو بمنزله السارق، و كذلك الزكاه أيضا، و كذلك من استحل أن يذهب بمهور النساء».(۱)

و فيها تحريم الإسراف و عدمه على البدن و جواز الدين للصرف فيه و تحريمه للفساد و فوريه الأداء؛ فافهم.

و تدلّ عليه روايه زراره بن أعين، قال: «سألت أباجعفر عليه السلام لرجل يكون عليه الدين لايقدر على صاحبه و لا على ولى له و لا يدرى بأى أرض هو؟ قال: لاجناح عليه بعد أن يعلم اللّه منه أنّ نيته الأداء».(۲)

و لا يضر وجود «أبان» فيها.

و مرسله ابن فضال، عن بعض أصحابه عن أبى عبداللّه عليه السلام [۲۰۶] قال: «من استدان فلم ينو قضاءه، كان بمنزله السارق».(۳)

و هى تدلّ على العموم، و هذا يؤيّد الإثم بالقصد و النيات، فتأمل.

و الظاهر عدم الفرق بين الغائب و الحاضر، إلّا أ نّه لما كان فى الحاضر، يجب الأداء [ما] ذكر النيه و لكن قد لايتمكّن عنه هنا أيضا، فالقصد لازم كالغائب حتى يؤدّى.

قال فى شرح الشرائع(۴): إنّ وجوب نيه القضاء ثابت على كل من عليه حق، سواء كان ذو الحق غائبا أم حاضرا، إلّا أنّ ذلك من أحكام الإيمان كما قالوا فى العزم على فعل الواجب الموسع فى وقت الترك.

و فيه تأمل، إذ دليله غير ظاهر، و لو كان من أحكام الإيمان ينبغى الخروج عنه بعدمه، و ليس كذلك فقصدهم غير ظاهر، و يمكن كونه من أحكام الإيمان، إذا كان ضروريا و ليس ببعيد كونه كذلك إلّا فى النادر فيقبل عذره.

على أ نّه لو كان ينبغى قصد وجوب الأداء؛ أى اعتقاد وجوبه لا قصد الأداء أو فعل

۱- ۱ الكافى، ج ۵، ص ۹۹، باب الرجل يأخذ الدين و هو لا ينوى قضاؤه، ح ۱؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۱۹۱، باب الديون و أحكامه، ح ۳۶.

۲- ۲ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۱۸۸، باب الديون و أحكامها، ح ۲۰؛ وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۳۶۲، باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نيه القضاء، ح ۱.

۳- ۳ الكافى، ج ۵، ص ۱۹۹، باب الرجل يأخذ الدين و هو لاينوى قضاءه، ج ۲؛ وسائل الشيعه ج ۱۸، ص ۳۲۸، باب وجوب نيه قضاء الدين مع العجز عن القضاء، ح ۲.

۴- ۴ مسالك الأفهام، ج ۳، ص ۴۵۷، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.

الواجب، فإن قصد فعل الصلاه الواجبه أداء، الظاهر أ نّه ليس من أحكام الإيمان بالمعنى المذكور، لأ نّه لو اعتقد وجوبها و قصد عدم فعلها لو لم يفعل لم يكفر، فلعل قصدهم ما ذكرناه.

قوله: «و الوصيه به مع أماره الموت و عزله» وجوب الوصيه به(۱) عند ظهور علامه الموت، كأ نّه لا خلاف فيه.

و يدلّ عليه بعض الأخبار(۲) أيضا مؤيّدا بالاعتبار، فإنّه لو لم يفعل يمكن عدم علم الورثه(۳) فيضيع المال خصوصا إذا لم يكن الشهود المقبوله، و معها يمكن عدم حصول الشهاده [۲۰۷] و أ نّه يحتاج إلى اليمين، و لأ نّها غايه ما يمكن حينئذ فى ردّ مال الغير، بل يقولون: يجب عليه الوصيه بما له و بما عليه و سيجىء فى الوصيه.

و أمّا وجوب العزل فذكروه أيضا و دليله غير ظاهر، إلاّ ما يتخيّل أ نّه غايه ما يمكن، و أ نّه أقرب إلى الوفاء، و بعيد عن تصرّف الغير. و لكن الإيجاب بمثل هذا مشكل، إلاّ أن يكون إجماع أو نحوه.

و يشكل أيضا تعيّنه بذلك بحيث لو تلف يكون من مال الغريم من غير ضمان إلاّ مع التفريط و التقصير، فالقول به بعيد، نعم فائده التعيين ما مرّ و التأكيد فى الأداء و دفع وجوب المعين.

و لا يبعد وجوب الاشهاد أيضا فى الكل مع الإمكان و القول بوجوب العزل و الوصيه.

قوله: «و عزل الدين».

يمكن أن يكون تتمه للوصيه أى يجب حينئذ الوصيه و العزل، كما هو الظاهر، و يمكن كونه عطفا على «نيه القضاء»، فيكون واجبا فى الغائب مطلقا، و لكن ينبغى أن لا يكون مطلقا، بل مع طول الغيبه و اليأس من الحضور، فيعزل احتياطا و يشهد عليه و يوصى به لصاحبه؛ هذا مع معلوميه صاحبه.

و أما لو لم يكن يعرفه قيل: اجتهد فى طلبه بمعنى أن يبذل جهده على العاده باستخباره فى مواضع يمكن كونه هناك عاده إلى أن ييأس، فيتصدّق على موضع التصدّق

ص: ۱۸۱

۱- ۱ فى هامش النسخه: «أى بما فى الذمه من أموال الناس».

۲- ۲ انظر: وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۴۴۶، باب وجوب الوصيه على من عليه حق أوله و استحبابها لغيره.

۳- ۳ فى المخطوطه: «الوارث»، و ما أدرجناه من المصدر.

المندوب و إن كان واجبا عليه أو على وارثه، لأ نّه فى أصله مندوب على مالكه و ليس بواجب عليه، فالوجوب عليهما كوجوب التصدّق [۲۰۸] المندوب على الوكيل و الوصى، فيجوز على الساده و الأغنياء.

و الأحوط أن يكون على مستحق الزكاه كما هو ظاهر عبارات الأصحاب فى أمثاله لوجوبه الآن على المتصدّق.

و الظاهر من دليل(۱) وجوبه و من كلامهم التصدّق على المستحقين، و يؤيّده: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ(۲)»، و لأ نّه لرفع الاحتياج، و لأنّ المالك أرضى به، و لأ نّه أحوط.

و لكن فى وجوب التصدّق تأمل، و لهذا ما جوّزه ابن ادريس(۳) و توقّف العلاّمه(۴) فى أكثر كتبه على ما نقل فى شرح الشرائع(۵) و قال: لعدم النص، و لأنّ تصدّق مال نفسه لغيره مع عدم إبراء نفسه، غير معلوم الجواز، لأ نّهم يقولون حفظه واجب، و لأ نّه كالاسراف و التبذير المنفى(۶) و إن كان لبراءه الذمه و لحصول(۷) الثواب، فإنّه غير ظاهر مع أ نّه قد يكون غنيا.

و لا ينبغى النزاع فى الجواز إذا كان دينا، لأ نّه ماله و مال الغير فى ذمته، و قضيّه التسلط جواز التصرف فى ماله ما شاء، و الأصل و عدم ظهور المانع، لأنّ صرف المال فى وجه اللّه صحيح(۸) و براءه الذمه و لو احتياطا لايسمى اسرافا و لا تبذيرا، و لأنّ النص فى مال الغير إذا لم يعلم صاحبه كثير(۹) جدا و قد سلّمه أيضا.

۱- ۱ أنظر: وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۳۶۲، باب أنّ من كان عليه دين لغائب وجب عليه نيه القضاء؛ و ج ۲۵، ص ۴۴۱، باب وجوب تعريف اللقطه سنه إذا كانت أكثر من درهم؛ و ص ۴۵۰، باب جواز الصدقه باللقطه بعد التعريف؛ و ص ۴۶۳، باب أن ما يأخذ من اللصوص يجب ردّه على صاحبه.

۲- ۲ سوره التوبه، الآيه ۶۰.

۳- ۳ السرائر، ج ۳۵، ص ۵۵، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى و الميت.

۴- ۴ تذكره الفقهاء، ج ۱۳، ص ۱۷، حكم التصدّق بالدين عند اليأس من صاحبه؛ قواعد الأحكام، ج ۲، ص ۱۰۲، أحكام الدين.

۵- ۵ مسالك الأفهام، ج ۳، ص ۴۵۸، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.

۶- ۶ أنظر: وسائل الشيعه، ج ۲۱، ص ۵۵۰ ۵۵۴، باب استحباب الاقتصاد فى النفقه؛ و ص ۵۵۵، باب أ نّه ليس فيما أصلح البدن اسراف؛ و ص ۵۵۵، باب عدم جواز السرف و التقتير؛ و ص ۵۵۸، باب حد الاسراف و التقتير؛ و ج ۱۱، ص ۴۱۷، باب عدم تحريم الاسراف فى نفقه الحج و العمره؛ و ج ۲۶، ص ۲۹۶، باب حكم ميراث المفقود و المال المجهول المالك.

۷- ۷ فى المصدر: «و حصول».

۸- ۸ فى المصدر: «صحيح».

فلیس التوقف لعدم النص، و لا یحتاج إلی الخصوص، بل لوجود نص علی عدم التصدّق هنا بخصوصه مع تلک النصوص و هو:

صحیح معاویه بن وهب، قال: «سئل أبوعبداللّه علیه السلام ، عن رجل کان له علی رجل حق ففقد و لا یدری أحی هو أم میت؟ و لا یعرف له وارث، و لا نسب ولا بلد؟ قال: أطلبه، قال: إنّ ذلک قد طال فأصدّق به؟ قال: أطلبه».(۱) [۲۰۹]

و یمکن حملها علی عدم الیأس بالکلیه، لأنّ الأمر بالطلب معه لا یحسن من الحکیم، و هو ظاهر، و الاستحباب، و التخییر، جمعا بین الأدله.

و قال فی التذکره(۲) بعد أن قال: أیس، قیل: یتصدّق به عنه و ذکر روایه زراره(۳) و هذه الروایه صحیحه السند و تدلّ من حیث المفهوم علی منع التصدّق و وجوب الطلب دائما.

و لا یخفی بعده، لأنّ الطلب مع الیأس و عدم إمکان الوجدان عبث لایؤمر به فکأنّ مراده مع عدم الیأس و إن کان بعیدا، لأنّ الغرض معه کأنّه یرید الیأس فی الجمله کما أشرنا إلیه فی التأویل للجمع فذلک غیر بعید، و لا ینافی ما قاله الأصحاب.

و یؤیّد القول بجواز التصدّق، أ نّه إنّما تصرّف الآن فی ماله و یقصد عن المالک و حصول الثواب له و لا ضرر علیه، لأ نّه إن ظهر و رضی، و إلّا فتأخذ العوض فی الدنیا و الآخره، فهو محسن ینبغی عدم السبیل علیه فی هذا الفعل بطلب العوض عنه لا فی الدنیا و لا فی الآخره، لنفی جنس السبیل عنه، و لیس بتضییع للمال، لحصول الثواب له علی تقدیر عدم الرضا، و براءه الذمه علی تقدیره.

و ظاهر هذا الکلام و کلام الأصحاب أ نّه حینئذ لایحتاج إلی الوصیه لأ نّه قد برئ ذمته بذلک.

ص :۱۸۳

۱- ۱ أنظر: وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۹۹، باب وجوب رد المظالم إلی أهلها إن عرفهم و إلّا تصدّق بها؛ و ج ۲۵، ص ۴۴۱، باب وجوب تعریف اللقطه سنه إذا کانت أکثر من درهم؛ و ص ۴۵۰، باب جواز الصدقه باللقطه بعد التعریف؛ و ص ۴۶۳، باب حکم لقطه الحرم؛ و باب أن ما یأخذ من اللصوص یجب ردّه علی صاحبه إن عرف.

۲- ۲ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۸، باب الدیون و أحکامها، ح ۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۲، باب أنّ من کان علیه دین لغائب وجب علیه نیه القضاء، ح ۲.

۳- ۳ تذکره الفقهاء، ج ۱۳، ص ۱۷، حکم التصدّق بالدین عند الیأس من صاحبه.

و فيه تأمّل، لاحتمال أن يظهر بعده و لم يرض و يكون للمديون مال يمكن الوفاء، فلايبعد [حينئذ] وجوب الأداء فالوصيه به ينبغى، و إنّما فائده التصدق جواز التصرف فى باقى الأموال [۲۱۰] إن كان فيه عين موجوده غير ممتازه و الخروج عن عهده الواجب و عدم الضمان مع عدم ظهور الصاحب على الظاهر.

[ثم] إن كان الإيصال إلى الحاكم ممكنا ينبغى اختيار ذلك، لأ نّه وكيل الغائب و أيضا إن أراد التصدق، هو أعلم بمواقعه.

و الظاهر حينئذ حصول براءه المتصرف المديون، و أما الحاكم فهو أعرف.

و أيضا الظاهر عدم الخروج عن الضمان على تقدير العزل والوصيه و إن تعيّن دفع ذلك من جهه الوصيه، لأصل عدم صيرورته له إلاّ بقبض المالك أو وكيله و أصل عدم براءه الذمه بعد الشغل، و هو ظاهر، و إنّما الفائده ما تقدم، و اتباع قول العلماء مع عدم نص فيه، و مجرد جواز العزل بإذنهم. لا يدلّ على سقوط الضمان و إن قلنا إنّه أمانه، فتأمل.

قوله: «و لو مات المالك إلى آخره».

دليله ظاهر.(۱)

قوله: «و لو جهله تصدّق به إلى آخره».

مرّ شرحه مفصلا عن قريب(۲).(۳)

[قول العلاّمه الحلّى فى المختلف]

فى المختلف: قال الشيخ فى النهايه: من وجب عليه دين و غاب عنه صاحبه غيبه، لم يقدر [عليه] معها وجب عليه أن ينوى قضاءه و يعزل ماله عن ملكه.(۴)

و قال ابن ادريس: العزل غير واجب بإجماع المسلمين.(۵)

۱- ۱ فى المصدر: «دليل وجوب التسليم إلى الوارث و وكيلهم الذى يتفقون عليه بعد موت المالك، ظاهر».

۲- ۲ فى هامش مجمع الفائده: بقوله قدس سره ، فى شرح قول المصنف رحمه الله : و الوصيه به: و أما لو لم يكن يعرفه، قيل: اجتهد فى طلبه إلى آخره فلاحظ.

۳- ۳ مجمع الفائده، ج ۹، ص ۸۴ ۹۰، المقصد الأول: كراهه الاستدانه من دون حاجه.

۴- ۴ النهايه و نكتها، ج ۲، ص ۲۶، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى و الميت.

۵- ۵ السرائر، ج ۳، ص ۵۵، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى و الميت.

و لیس عنـدی بعیدا من الصواب حمل قول الشـیخ رحمه الله علی من حضـرته الوفاه أو حمل العزل علی استیفاء ما یساوی الدین بمعنی أنّه یجوز له التصرف فی جمیع أمواله بالصدقه و غیرها، إلاّ ما یساوی الدین، فإنّه یجب علیه إبقاؤه للإیفاء.(۱)

و فی الوسائل: محمـد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن موسـی بن عمر، عن الحجال، عن داود بن أبی یزید، عن [۲۱۱] أبی عبـداللّه علیه السـلام ، ثم قال: «قال رجل: إنّی قد أصبت مالاً و إنّی قد خفت فیه علی نفسـی و لو أصبت صاحبه دفعته إلیه و تخلّصت منه، قال: فقال أبوعبداللّه علیه السـلام : و اللّه أن لو أصبته کنت تدفعه إلیه؟ قال: إی و اللّه، قال: فأنا و اللّه مـاله صاحب غیری، قال: فاستحلفه أن یـدفعه إلی من یأمره، قال: فحلف، فقال: فاذهب فاقسـمه فی إخوانک و لک الأمن ممّا خفت منه، قال: فقسمته بین إخوانی».(۲)

و رواه الصدوق بإسناده عن الجحال، قال الصدوق: کان ذلک بعد تعریفه سنه.(۳)

محمد بن الحسن باسـناده عن الصـفار، عن محمد بن عیسـی بن عبید عن یونس بن عبدالرحمن، قال: سئل أبوالحسن الرضا علیه السـلام و أنا حاضر إلی أن قال: فقال: «رفیق کان لنا بمکه فرحی منها إلی منزله فرحلنا إلی منزلنا، فلمّا أن صرنا فی الطریق أصبنا بعض متاعه معنا، فأی شـیء نصـنع به؟ قال: تحملونه حتی تحملوه إلی الکوفه: قال: لسـنا نعرفه و لا نعرف بلـده و لا نعرف کیف نصنع؟ قال: إذا کان کذا فبعه و تصدّق بثمنه، قال له: علی من جعلت فداک؟ قال: علی أهل الولایه».(۴)

و رواه الکلینی(۵) عن علی بن إبراهیم، عن محمد بن عیسی نحوه.

و باسـناده عن الحسـین بن سعید، عن فضاله بن أیوب عن [ابن] أبی بکیر، عن زراره، قال «سألت أباجعفر علیه السلام عن اللقطه فأرانی خاتما فی یده من فضه، قال: إنّ هذا مما جاء به

۱- ۱ مختلف الشیعه، ج ۵، ۳۷۸، المقاصه من مال المدیون الجاحد للدین.

۲- ۲ الکافی، ج ۵، ص ۱۳۸، باب اللقطه و الضاله، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۵۰، باب حکم ما لو وجد المال مدفونا، ح ۱.

۳- ۳ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۹۷، باب اللقطه و الضاله، ذیل حدیث ۴۰۶۳.

۴- ۴ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹۵، باب اللقطه و الضاله، ح ۲۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۵۰ ۴۵۱، باب حکم ما لو وجد المال مدفونا، ح ۲.

۵- ۵ الکافی، ج ۵، ص ۳۰۹، باب النوادر من کتاب المعیشه، ح ۲۲.

السیل و أنا أرید أن أتصدّق به».(۱)

أقول: و تقدم ما یدلّ علی ذلک و یأتی ما یدلّ علیه.(۲)

[قول المحقق السبزواری فی الکفایه]

و فی الکفـایه: و ذکر الشیـخ(۳) و جماعه(۴) مـن الأصـحاب أ نّه یجب [۲۱۲] الخمس فی الحلاـل المختلـط بـالحرام و لا یتمیّز الحلال من الحرام و لا یعرف صاحبه و لا قدره فیحلّ الباقی بعد إخراج الخمس. و لم یذکره جماعه من القدماء.

و لعلّ مستند الأوّل روایتان ضعیفتان(۵) غیر دالّتین علی خصوص المقصود، بل أحدهما مشعره بأنّ مصرفه مصرف الصدقات. و یظهر من الشهید فی البیان(۶) نوع تردّد فیه.

قال بعض المتأخرین(۷): و المطـابق للأـصول وجوب عزل مـا تیقّن انتفـاؤه عنه و التفحص عن صاحبه إلی أن یحصل الیأس عن العلم به، فیتصـدّق به علی الفقراء کمـا فی غیره من الأـموال المجهوله المالک. و قـد ورد بالتصـدّق بما هـذا شأنه روایات کثیره مؤیّده بالإطلاقات المعلومه و أدلّه العقل، فلا بأس بالعمل بها إنشاء اللّه.

و لو عرف المالک خاصّه صالحه، و إن أبی قال فی التـذکره(۸): دفع إلیه خمسه، لأنّ هـذا القدر جعله اللّه تعالی مطهّرا للمال؛ و فیه تأمل و لا یبعد الاکتفاء بما تیقّن انتفاؤه عنه، و الأحوط أن یدفع إلیه ما یحصل به الیقین بالبراءه.

۱- ۱ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹۱، باب اللقطه و الضاله، ح ۱۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۵۱، باب حکم ما لو وجد المال مدفونا، ح ۳.

۲- ۲ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۵۱، باب حکم ما لو وجد المال مدفونا.

۳- ۳ النهایه، ص ۱۹۷، باب الخمس و الغنائم.

۴- ۴ المهذب، ج ۱، ص ۱۷۷، باب فی ذکر ما یجب الخمس فیه؛ مسالک الأفهام، ج ۱، ص ۴۶۷، الحلال المختلط بالحرام.

۵- ۵ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۶، باب وجوب الخمس فی الحلال إذا اختلط بالحرام...، ح ۱ و ۴.

۶- ۶ البیان، ص ۳۴۷، الحلال المختلط بالحرام.

۷- ۷ مدارک الأحکام، ج ۵، ص ۳۸۸، وجوب الخمس فی الحلال المختلط بالحرام.

۸- ۸ تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۴۲۲، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم یتمیز و لا عرف مقدار الحرام.

و إن مات المالک دفع إلی الورثه، فإن لم یجد له وارثا، فمصرفه مصرف میراث من لا وارث له.

و لو عرف القدر خاصّه دون المالک، قیل: یتصدّق به علی أرباب الزکاه مع الیأس من المالک، سواء کان بقدر الخمس أم لا.(۱)

و قیل: یجب إخراج الخمس، ثم التصدّق بالزائد فی صوره الزیاده.(۲)

و احتمل بعضهم کون مصرف الجمیع مصرف الخمس.(۳) و لو لم یعلم التعیین، لکن علم أ نّه زائد علی الخمس، [۲۱۳] فالأحوط أن یخرج ما یتیقّن به البراءه أو یغلب علی ظنه، و یحتمل قویّا الاکتفاء بإخراج ما یتیقّن انتفاءه عنه، و لو لم یعلم التعیین، لکن علم أ نّه أقلّ من الخمس فالأمر فیه کذلک.

و عن بعضهم احتمال الخمس فی هذه الصوره.(۴)

و لو تبیّن المالک بعد إخراج الخمس أو الصدقه ففی الضمان و عدمه وجهان، و لا فرق فیما ذکرنا [بین] کون المختلط من کسبه أو میراث کما صرّح به العلّامه(۵) و الشهید(۶). و الظاهر أنّ حکم الصله و الهدیه أیضا کذلک.(۷)

و فی صرفه: تراب الصیاغه إن علم بالقرائن المفیده للعلم أنّ صاحبه أعرض عنه، جاز للصائغ تملّکه کسایر الأموال المعرض عنها، خصوصا إذا کانت ممّا یتسامح فیها عاده، و لا یبعد الاکتفاء بالظن مع عدم قضاء العادات علی خلافه، و إلّا فإن کان أربابه معلومین استحلّهم أو ردّه إلیهم، و لو کان بعضهم معلوما فلابد من الاستحلال و إلّا فالظاهر جواز بیعه و الصدقه به.

لما رواه الکلینی عن علی بن میمون الصائغ، قال: «سألت أباعبداللّه علیه السلام عمّا یکنس من التراب فأبیعه فما أصنع به؟ قال: تصدّق به فإمّا لک و إمّا لأهله، قال: قلت: فإنّ فیه ذهبا و فضه و حدیدا فبأی شیء أبیعه؟ قال: بعه بطعام. قلت: فإن کان لی قرابه محتاج

۱- ۱ مدارک الأحکام، ج ۵، ص ۳۸۹، وجوب الخمس فی الحلال المختلط بالحرام.

۲- ۲ الدروس، ج ۱، ص ۲۵۹، فی ما یجب فیه الخمس.

۳- ۳ المسالک، ج ۱، ص ۴۶۷، الحلال المختلط بالحرام.

۴- ۴ أنظر الروضه البهیه، ج ۲، ص ۶۸، الحلال المختلط بالحرام.

۵- ۵ منتهی المطلب، ج ۸، ص ۵۴۱، الحلال إذا اختلط بالحرام.

۶- ۶ البیان، ص ۲۴۸، الحلال المختلط بالحرام.

۷- ۷ کفایه الأحکام، ج ۱، ص ۲۱۴ ۲۱۵، الحلال المختلط بالحرام.

أعطه منه؟ قال: نعم».(۱)

و روى الشيخ فى الصحيح إلى علىّ(۲) الصائغ و هو غير ممدوح ولا مجروح قال: «سألته عن تراب الصوّاغين و إنّا نبيعه؟ قال عليه السلام : أما تستطيع أن تستحله(۳) من صاحبه؟ قال: قلت: لا، إذا أخبرته [۲۱۴] اتهمنى، قال: بعه، قلت: بأى شيء نبيعه؟ قال: بطعام. قلت: فأى شيء أصنع به؟ قال: تصدق به، إما لك و إما لأهله(۴) (۵) قلت: إن كان ذا قرابه محتاجا فأصله؟ قال: نعم».(۶)

و يستفاد من هذه الروايه جواز بيعه مع علمه بأربابه عند خوف التهمه، و الظاهر أ نّه لايتعيّن عليه البيع، بل يجوز التصدّق بعينه. و لو علم الأرباب أوّلا ثم يؤخّر حتى يصير مجهولا فيأثم. و مصرفه مصرف الصدقات الواجبه على قول.

و قيل: المندوبه و إن كان عياله(۷) و فى جواز أخذه لنفسه لو كان على وصف الاستحقاق احتمال. و لو ظهر بعض الأرباب بعد الصدقه و لم يرض بها فهل يضمن؟ فيه احتمالان.(۸)

و فى ديونه: من كان عليه دين وجب أن ينوى القضاء، قالوا: إن غاب صاحبه غيبه منقطعه يجب أن يعزل ذلك عند وفاته و يوصى به ليوصل إلى أربابه، و ربما قيل بوجوب العزل عند اليأس من الوصول إليه و إن لم يحضر الوفاه.

و يظهر من المختلف(۹) أ نّه لا خلاف فى وجوب العزل عند الوفاه، و لا أعرف نصا فى هذا الباب.

و لو لم يعرفه اجتهد فى طلبه، فإذا يئس منه، قال الشيخ: يتصدّق به عنه.(۱۰) و تبعه عليه

۱- ۱ الكافى، ج ۵، ص ۲۵۰، باب الصروف، ح ۲۴؛ تهذيب الأحكام، ج ۷، ص ۱۱۱، باب بيع الواحد الاثنين و أكثر من ذلك، ح ۸۵.

۲- ۲ فى المخطوطه: + «ابن».

۳- ۳ فى المخطوطه: «تحلّه»، و ما أدرجناه من المصدر.

۴- ۴ فى المخطوطه: «لأهلك»، و ما أدرجناه من المصدر.

۵- ۵ فى هامش النسخه: «أى مصاحبك و هو صاحب المال».

۶- ۶ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۳۸۳، باب المكاسب، ح ۲۵۲؛ وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۲۰۲، باب استحباب بيع تراب الصياغه من الذهب و الفضه بهما أو بغيرهما و الصدقه بثمنه، ح ۲.

۷- ۷ أنظر مسالك الأفهام، ج ۳، ص ۳۵۲، بيع تراب الصياغه.

۸- ۸ كفايه الأحكام، ج ۱، ص ۵۰۶ ۵۰۷، الصرف و ما يشترط فيه.

۹- ۹ مختلف الشيعه، ج ۵، ص ۳۷۸، هل يجب على الزوج قضاء ما استدانته الزوجه؟.

۱۰- ۱۰ النهايه و نكتها، ج ۲، ص ۲۶، إذا غاب صاحب الدين.

جماعه من الأصحاب(۱) و توقّف فيه الفاضلان(۲) لعدم النصّ على الصدقه.

و ذهب ابن إدريس(۳) إلى عدم جوازها.

و الظاهر جواز الصدقه مع الضمان، لأ نّه إحسان محض، لأ نّه إن ظهر المالك ضمن له عوضها إن لم يرض بها، و إلّا فالصدقه أنفع من بقائها المعرض لتلفها، و أمّا الوجوب فلادليل عليه، بل ظاهر صحيحه زراره [۲۱۵] عن أبى جعفر عليه السلام (۴) و صحيحه معاويه بن وهب، عن أبى عبداللّه عليه السلام (۵) عدم الوجوب.(۶)

و فى الوديعه: و إيجاب الردّ لا يختص بالمودع المسلم، بل يعمّ الكافر مطلقا على الأشهر الأقرب، للآيه(۷) و الأخبار.(۸)

و قال أبوالصلاح:(۹) إذا كان المودِع حربيّا وجب على المودَع أن يحمل ما أودعه إلى سلطان الإسلام و لو كان المودع غاصبا لها لم يجب الردّ، بل يمنع منه و يجب الإنكار، و له أن يحلف و يردّ المغصوب منه إن علمه، و إن جهله فالمشهور أ نّه يعرّف سنه ثم جاز التصدّق بها عن المالك و يضمن المتصدّق، و مستنده روايه حفص بن غياث عن الصادق عليه السلام (۱۰) و هى ضعيفه.

و أوجب ابن إدريس(۱۱) ردّها إلى إمام المسلمين، فإن تعذّر أبقاها أمانه، ثم يوصى بها إلى العدل(۱۲) إلى حين التمكّن من المستحق. و قوّاه فى المختلف.(۱۳)

۱- ۱ منهم ابن البراج كما فى مختلف الشيعه، ج ۵، ص ۳۷۴، لوغاب المالك غيبه منقطعه.

۲- ۲ تذكره الفقهاء، ج ۱۳، ص ۱۷، حكم التصدّق بالدين عند اليأس من صاحبه؛ المختصر النافع، ص ۱۳۶، الفصل الثامن: فى السلف.

۳- ۳ السرائر، ج ۳، ص ۵۵، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى والميت.

۴- ۴ وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۳۶۲، باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نيه القضاء، ح ۱.

۵- ۵ نفس المصدر، ح ۲.

۶- ۶ كفايه الأحكام، ج ۱، ص ۵۳۳، الأحكام المعلقه بالدين.

۷- ۷ سوره النساء، الآيه ۵۸، «إِنَّ اللّه َيَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا.»

۸- ۸ انظر: وسائل الشيعه، ج ۱۹، ص ۷۱ ۷۶، باب وجوب أداء الأمانه إلى البر و الفاجر.

۹- ۹ الكافى فى الفقه، ص ۲۳۱، فصل فى الوديعه و الأمانات.

۱۰- ۱۰ من لايحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۹۸، باب ما يكون حكمه حكم اللقطه، ح ۴۰۶۵؛ وسائل الشيعه، ج ۲۵، ص ۴۶۳ ۴۶۴، باب أن ما يؤخذ من اللصوص يجب ردّه على صاحبه، ح ۱.

۱۱- ۱۱ السرائر، ج ۴، ص ۸۴، باب الوديعه.

قال فی المسالک:(۱) هو حسن و إن کان القول بجواز التصدّق بها بعد الیأس و التعریف متوجّها أیضا.

و استجود التخییر بین الصدقه بها و إبقائها أمانه و هو جیّد؛ و لکن تقیید الصدقه بالضمان کما فی الإرشاد(۲) أحوط.

قال بعض المتأخرین:(۳) یحتمل التصدّق به علی ما یدلّ علیه الأخبار الدالّه علی فعل ذلک فی المال المجهول صاحبه، لکن تلک الأدلّه خالیه عن الضمان، بل ظاهرها عدمه.

ثم الضمان علی تقدیره هل هو بمعنی أنّه لو وجد صاحبه حین حیاه القابض یجب ردّه علیه فقط أولا، بل ضمان مثل سائر الدیون حتّی یجب الإیصاء ثم علی الورثه کذلک؟ فیه وجهان، و الأوّل أنسب بالأصل.[۲۱۶]

و ذهب المفید(۴) رحمه الله إلی أ نّه یخرج خمسها إلی مستحقه و الباقی یتصدّق به و لم یذکر التعریف، و علی القول بالتعریف هل له التملّک بعد التعریف هنا، کما جاز فی اللقطه؟ فیه وجهان و إنّما یجب منع الغاصب مع إمکانه، فلو لم یمکن سلّمها إلیه، و فی الضمان إشکال.(۵)

و فی اللقطه: إذا أودعه لصّ مالا ـ و هو یعلم أ نّه لیس المال له لم یجز له الرد إلیه، فإن عرف مالکه بخصوصه أو من کان له علیه ید شرعیه دفعه إلیه و إلاّ فالمشهور أنّ حکمه حکم اللقطه فی وجوب التعریف سنه ثم التصدّق به عن مالکه.

و مستنده روایه حفص بن غیاث، قال: «سألت أباعبداللّه علیه السلام عن رجل من المسلمین أودعه رجل من اللصوص دراهم أو متاعا و اللص مسلم، هل یرده علیه؟ فقال: لا یردّه، فإن أمکنه أن یردّه علی أصحابه فعل، و إلاّ کان فی یده بمنزله اللقطه بعینها فیعرفها حولاً فإن أصاب صاحبها ردّها علیه و إلاّ تصدّق بها، فإن جاء صاحبها بعد ذلک خیّره بین الأجر و الغرم، فإن اختار الأجر فله الأجر، و إن اختار الغرم غرم له، و کان الأجر له».(۶)

۱- ۱ فی المخطوطه: «عدل».

۲- ۲ مختلف الشیعه، ج ۶، ص ۶۰، ودیعه الظالم و أحکامها.

۳- ۳ مسالک الأفهام، ج ۵، ص ۹۸ ۹۹، إذا کان المودع غاصبا.

۴- ۴ ارشاد الأذهان، ج ۱، ص ۴۳۸، أحکام متفرقه فی الودیعه.

۵- ۵ مجمع الفائده، ج ۱۰، ص ۳۴۲، وجوب ردّ الودیعه علی المالک لا الغاصب.

۶- ۶ المقنعه، ص ۶۲۷، باب الودیعه.

و الروایه ضعیفه السند، فیشکل التعویل علیه و القاعده تقتضی أن یکون مالا مجهول المالک، فلایجب التعریف، و یجری فیه حکم مال مجهول المالک.

و فی المسأله قولان آخران: أحدهما: قول المفید(۱) و سلّار(۲)، [و هو]: أ نّه یتصدّق بخمسها علی مستحق الخمس و الباقی علی فقراء المسلمین.

و ثانیهما: قول ابن إدریس(۳)، و هو أ نّه یدفعها إلی إمام المسلمین.(۴)

[قول الشهید الثانی فی المسالک]

و فی المسالک: قوله: «الحلال إذا [۲۱۷] اختلط بالحرام و لا یتمیّز، وجب فیه الخمس».

هذا إذا جهل قدر الحرام و مالکه، فلو عرفهما تعیّن الدفع إلی المالک، سواء زاد علی الخمس أم لا.

و لو علم القدر خاصه، وجبت الصدقه به علی مستحق الزکاه [بحاجته] و لو علمه من [وجه] دون [آخر] کما لو علم أ نّه یزید علی الخمس، أخرج خمسه و تصدّق بما یغلب علی ظنّه أ نّه مع الخمس قدر الحرام فصاعدا، و یحتمل کون الجمیع صدقه و کونه خمسا.

و لو علم أ نّه أوّل من الخمس اقتصر علی إخراج ما یتحقق معه براءه الذمه؛ و یحتمل الاکتفاء بالظن. و هل هو خمس أو صدقه؟ وجهان، و لا ریب إن جعله خمسا أحوط.

و لو علم المالک خاصه صالحه، فإن أبی قال فی التذکره: دفع إلیه خمسه مع الجهل المحض بقدره أو ما یغلب علی الظن إن علم زیادته عنه أو نقصه، لأن هذا القدر جعله اللّه مطهرا للمال.(۵)

و لو کان الخلیط مما یجب فیه الخمس لم یکن هذا الخمس کافیا عن خمسه، بل یخرج الخمس لأجل الحرام أو لا أو ما یقوم مقامه، ثم یخمّس الباقی بحبسه من غوص أو مکسب. و لو ظهر مالک الحرام بعد الإخراج و لم یرض به ففی الضمان له وجهان، أقربهما

۱- ۱ المقنعه، ص ۶۲۷، باب الودیعه.

۲- ۲ المراسم، ص ۲۰۹، ذکر اللقطه.

۳- ۳ السرائر، ج ۴، ص ۸۴، باب الودیعه.

۴- ۴ کفایه الأحکام، ج ۲، ص ۵۳۷، إذا أودعه لصّ مالا.

۵- ۵ تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۴۲۲، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم یتمیّز و لا عرف مقدار الحرام.

ذلک.(۱)

و فی صرفه: قوله: «و تراب الصیاغه إلی آخره» [و] قوله: «ثم یتصدّق به».

معللاـ بأنّ أربابه لایتمیّزون، محمول علی ذلک، فلو تمیّزوا بأن کانوا منحصرین ردّه إلیهم. و لو کان بعضهم معلوما فلابد من محاللته و لو بالصلح لأن الصدقه بمال الغیر مشروطه بالیأس من معرفته.

و علی هذا، فیجب التخلّص من کل غریم یعلمه و ذلک یتحقق عند الفراغ من عمل کل واحد، فلو أخّر [۲۱۸] حتی صار مجهولا أثم بالتأخیر، و لزمه ما ذکر من الحکم.

و لاـیتعیّن بیعه قبل الصدقه کما یشعر به ظاهر العباره بل یتخیّر بین الصدقه بعینه و ثمنه و إنّما ذکر البیع لینبه علی تعیین الطریق إلی بیعه، سواء أراد الصدقه أم لا.

و مصرفه مصرف الصدقات الواجبه و قیل المندوبه و إن کانوا عیاله، لاـ نفسه و إن کان بالوصف مع احتماله. و لو ظهر بعد الصدقه بعض المستحقین و لم یرض بالصدقه ضمن حصته، مع احتمال العدم.

ولو دلّت القرائن علی إعراض مالکه عنه جاز للصائغ تملکه کغیره من الأموال المعرض عنها. و الأصل فی ذلک روایه علی بن میمون الصائغ عن الصادق علیه السلام . و یلحق به أرباب باقی الحِرَف، کالحداد و الخیاط و الطحان و الخباز.(۲)

و فی الدیون: قوله: «من کان علیه دین و غاب صاحبه عنه غیبه منقطعه یجب أن ینوی القضاء و أن یعزل ذلک عند وفاته و یوصی به لیوصل إلی أربابه، إلی آخره».

وجوب نیه القضاء ثابت علی کل من علیه حق، سواء کان ذو الحق غائبا أم حاضرا، لأن ذلک من أحکام الإیمان، کما قالوا فی العزم علی الواجب فی الوقت الموسع، لا لکونه بدلا عن التعجیل. و إنّما ذکر الوجوب مع الغیبه المنقطعه تأکیدا، و لیس المراد أ نّه یجب تجدید العزم السابق حینئذ، لعدم دلیل علی هذا الوجوب.

و أما وجوب العزل عند الوفاه فهو مناسب لتمیّز الحق، و أبعد عن تصرف الورثه فیه.

و ربما قیل بوجوب العزل عند الیأس من الوصول إلیه و إن لم یحضر الوفاه. و هو أحوط.

۱- ۱ مسالک الأفهام، ج ۱، ص ۴۶۶ ۴۶۷، الحلال المختلط بالحرام.

۲- ۲ نفس المصدر، ج ۳، ص ۳۵۲، بیع تراب الصیاغه.

و أما العزل عند الوفاه [۲۱۹ [فظاهر كلامهم خصوصا على ما يظهر من المختلف(۱) أ نّه لا خلاف فيه، و إلّا لأمكن تطرّق القول بعدم الوجوب، لأصاله البراءه مع عدم النص.(۲)

قوله: «و لو لم يعرفه اجتهد فى طلبه، و مع اليأس يتصدّق به عنه على قول».

المعتبر فى الاجتهاد هنا بـذل الوسع فى السؤال عنه فى الأماكن التى يمكن كونه أو خبره بها. و يستمر كذلك على وجه لو كان لظهر، فإذا يئس منه قال الشيخ: يتصدّق به عنه.(۳) و تبعه عليه جماعه من الأصحاب.(۴)

و توقّف المصنف هنا، و العلّامه فى كثير من كتبه،(۵) لعدم النصّ على الصدقه.

و من ثَم ذهب ابن إدريس(۶) إلى عـدم جوازهـا، لأـنّهـا تصـرف فى مال الغير غير مأذون فيه شـرعا و لا شـبهه فى جوازه إنّما الكلام فى تعيّنه.

و وجه الصدقه أنّها إحسان محض بالنسبه إلى المالك، لأنّه إن ظهر ضمن له عوضها إن لم يرض بها، و إلّا فالصدقه أنفع له من بقائها، المعرض لتلفها بغير تفريط المؤدى إلى سـقوط حقه، و قد قال اللّه تعالى: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ(۷)» خصوصا و قد ورد الأـمر بالصـدقه فى نظائر كثيره لهـا. و حينئـذ فالعمـل بهـذا القول أجود، خصوصـا مع تعـذر قبض الحـاكم لها، أما معه فهو أحوط.

و حيث يمكن مراجعه فهو أولى من الصدقه بغير إذنه و إن كان جائزا، لأ نّه أبصر بمواقعها.

و مصـرفها مصـرف الصدقه المندوبه و إن وجبت على المديون أو وارثه بالعارض، فإنّه بمنزله الوكيل و الوصى الذى يجب عليه الصدقه و إن كانت فى أصلها [۲۲۰] مندوبه.

و قـد عرفت أ نّه يضـمن مع ظهور المالك و عـدم رضاه بها. و لو دفعها إلى الحاكم فلا ضـمان و إن تلفت فى يده بغير تفريط و لم يرض المالك. أما مع بقائها(۸) معزوله فى يده أو

۱- ۱ مختلف الشيعه، ج ۵، ص ۳۷۸، المقاصه من مال المديون الجاحد للدين.

۲- ۲ مسالك الأفهام، ج ۳، ص ۴۵۷، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.

۳- ۳ النهايه و نكتها، ج ۲، ص ۲۶، إذا غاب صاحب الدين.

۴- ۴ كابن البراج على ما فى إيضاح الفوائد، ج ۲، ص ۳، وجوب الاجتهاد فى طلب المديون.

۵- ۵ تذكره الفقهاء، ج ۱۳، ص ۱۷، حكم التصدق بالدين عند اليأس من صاحبه؛ قواعد الأحكام، ج ۲، ص ۱۰۲.

۶- ۶ السرائر، ج ۳، ص ۵۵، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى والميت.

۷- ۷ سوره التوبه، الآيه ۹۱.

٨- ٨ فى المخطوطه: «إبقائها».

يد وارثه فينبغى أن يكون حكمها حكم ما لو كانت فى يد الحاكم، لأنّ الإذن الشرعى فى عزلها يصيرها أمانه فى يده، فلايتبعه الضمان، مع احتماله لأنّ الأمانه هنا شرعيه لا مالكيه، و الأمانه الشرعيه قد يتبعها الضمان.(۱)

و فى الوديعه: قوله: «إلاّ أن يكون المودع غاصبا لها فيمنع منها و لو مات فطلبها(۲) وارثه وجب الإنكار و تجب إعادتها على المغصوب منه إن عرف إلى آخره».

هذا هو المشهور بين الأصحاب. و مستنده روايه حفص بن غياث عن الصادق عليه السلام (۳) و الطريق ضعيف، و لكنه عندهم مجبور بالشهره.

و أوجب ابن ادريس(۴) ردّها إلى إمام المسلمين، فإن تعذّر أبقاها أمانه، ثم يوصى بها إلى عدل إلى حين التمكّن من المستحق.

و قوّاه فى المختلف(۵) و هو حسن، و إن كان القول بجواز التصدّق بها بعد اليأس و التعريف متوجها أيضا كما فى كل مال يئس من معرفه صاحبه، لأنّ فيه جمعا بين مصلحتى الدنيا و الآخره بالنسبه إلى مالكها، فإنّه لو ظهر غرم له إن لم يرض بالصدقه، و لا ضرر عليه.

و ذهب المفيد(۶) إلى أ نّه يخرج خمسها لمستحقه و الباقى يتصدّق به، و لم يذكر التعريف، و تبعه سلار رحمه الله .(۷)

و الأجود التخيير بين الصدقه بها و إبقائها أمانه، و ليس له التملّک [۲۲۱] بعد التعريف هنا و إن جاز فى اللقطه. و ربما احتمل جوازه بناء على الروايه، فإنّه جعلها فيها كاللقطه، و هو ضعيف.

و يمكن أن يريد أ نّها منزلهً منزله اللقطه فى وجوب التعريف، لا مطلقا. و لم يذكر من عمل بالروايه جواز التملک.

فكما يجب إنكارها على الوارث يجب على المودع أيضا، لاستواهما(۸) فى عدم

۱- ۱ مسالک الأفهام، ج ۳، ص ۴۵۸، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.

۲- ۲ فى المخطوطه: «و طلبها».

۳- ۳ قد سبق ذكره.

۴- ۴ السرائر، ج ۴، ص ۸۴، باب الوديعه.

۵- ۵ مختلف الشيعه، ج ۶، ص ۶۰، وديعه الظالم و أحكامها.

۶- ۶ المقنعه، ص ۶۲۷، باب الوديعه.

۷- ۷ المراسم، ص ۱۹۷، ذكر أحكام الوديعه.

۸- ۸ فى المخطوطه: «لاستوائها».

الاستحقاق.

و تخصیص المصنف بالوارث لا وجه له و إنّما یجب منع الغاصب منها مع إمکانه، فلو لم یقدر علی ذلک سلّمها إلیه و فی الضمان حینئذ نظر.

و الذی یقتضیه قواعد الغصب أنّ للمالک الرجوع علی أیّهما شاء و إن کان قرار الضمان علی الغاصب.

قوله: «و لو کان الغاصب مزجها بماله ثم أودع الجمیع فإن أمکن المستودع تمییز المالین ردّ علیه ماله و منع الآخر و إن لم یمکن تمییزهما وجب علیه إعادتهما علی الغاصب».

هکذا أطلق المصنف و جماعه من الأصحاب(۱) و وجهه: أنّ منعه منها یقتضی منعه من ماله، لأنّ الغرض عدم التمیّز، و هو غیر جایز. و یشکل بأنّ فی الرد تسلیطا للغاصب علی مال غیره بغیر حق، و هو غیر جایز أیضا.

و الأقوی ردّه علی الحاکم إن أمکن لیقسّمه و یردّ علی الغاصب ماله، فإن تعذّر و کان مثلیا و قدر حق الغاصب معلوما، أحتمل قویا جواز تولی الودعی القسمه جمعا بین الحقین و القسمه هنا إجباریه للضروره، تنزیلا للودعی منزله المالک حیث قد تعلّق بضمانه، و للحسبه.

و لو لم یکن کذلک بأن امتزج [۲۲۲] علی وجه لایعلم القدر أصلا ففیه اشکال. و یتوجّه حینئذ ما أطلقه المصنف إن لم یمکن مدافعه الغاصب علی وجه یمکن معه الاطلاع علی الحق.

و یحتمل عدم جواز الردّ مطلقا مع إمکانه إلی أن یعترف الغاصب بقدر معین أو یقاسم، لاستحاله ترجیح حقه علی حق المغصوب منه مع تعلّق الودعی بالحقین. و لیس فی کلام الأصحاب هنا شیء منقح.(۲)

[قول السید علی الطباطبائی فی الریاض]

ص: ۱۹۵

۱- ۱ منهم المفید فی المقنعه، ص ۶۲۷، باب الودیعه؛ و الشیخ فی النهایه، ص ۴۳۶، باب الودیعه و العاریه؛ و أبوالصلاح الحلبی فی الکافی، ص ۲۳۲، فصل فی الودیعه و الأمانات.

۲- ۲ مسالک الأفهام، ج ۵، ص ۹۹ ۱۰۰، لو کان الغاصب مزجها بماله ثم أودع الجمیع.

و فی الریاض: فی صرفه: و یجب علی الصائغ أن یتصدّق به عن مالکه مع الضمان بلاخلاف فی الأول، لأنّ أربابه لایتمیّزون فی الغالب و لو بنحو من العلم بهم فی محصورین، فلایمکن التخلّص عن حقهم إلاّ بذلک فوجب. و للنصوص الوارده بذلک فی المال المجهول المالک. و للخبرین فی خصوص المقام.

فی أحدهما: عما یکنس من التراب، فأبیعه فما أصنع به؟ قال: «تصدّق به فإما لک و إما لأهله، قال: قلت: فإنّ فیه ذهبا و فضه و حدیدا، فبأی شیء أبیعه؟ قال: بعه بطعام، قلت: إنّ لی قرابه محتاجا أعطیه منه؟ قال: نعم».(۱)

و فی الثانی: عن تراب الصائغین و إنّا نبیعه، قال: «أما تستطیع أن تحله من صاحبه؟ قال: قلت: لا، إذا أخبرته اتهمنی، قال: بعه، قلت: بأی شیء أبیعه؟ قال: بطعام، قلت: فأی شیء نصنع به؟ قال: تصدّق به، إما لک و إما لأهله، قلت: إن کان لی قرابه محتاج فأصله؟ قال: نعم».(۲)

و قصور السند منجبر بالفعل و یستفاد من الأخیر توقف التصدّق علی عدم إمکان [۲۲۳] الاستحلال من الصاحب، و به صرح بعض الأصحاب، حتی ذکروا:(۳) أ نّه لو علمه فی محصورین وجب التخلص منه و لو بالصلح، مع الجهل بمقدار الحق و لا فرق فی ذلک بین ما إذا کان متعددا أو متحدا.

لکن ظاهر الخبر جواز التصدّق مع العلم بالمالک بمجرد خوف التهمه. و هو مشکل سیما مع إمکان إیصال الحق المتصدّق به إلیه أو الاستحلال منه بوجه لا یوجب التهمه.

و علی قول قوی فی الثانی، لو ظهر المالک و لم یرض به، لعموم الأدله الداله علی ضمان ما أخذت الید، خرج منه ما إذا رضی الصاحب أو استمرّ الاشتباه بالإجماع فیبقی الباقی.

و القول الثانی: العدم، لإذن الشارع له فی الصدقه، فلایتعقب الضمان.

---

۱ – ۱ الکافی، ج ۵، ص ۲۵۰، باب الصروف، ح ۲۴، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۰۱، باب استحباب بیع تراب الصیاغه من الذهب...، ح ۱.

۲ – ۲ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۸۳، باب المکاسب، ح ۲۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۰۲، باب استحباب بیع تراب الصیاغه من الذهب... ، ح ۲.

۳– ۳ الروضه البهیه، ج ۳، ص ۳۸۶، الفصل الخامس: فی بیع الصرف؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۳، ص ۵۷۶، حکم بیع تراب الصیاغه.

و فی التلازم نظر، من إشعار الخبرین بقول: «إما لک و إما لأهله» یتعقب الضمان إذا لم یرض المالک، بناء علی أنّ معناه علی الظاهر المصرّح به فی کل جماعه أنّ التصدّق لک إن لم یرض الصاحب، و له إن رضی.

و لا ریب أنّ الضمان أحوط، و مصرف هذه الصدقه الفقراء و المساکین، کما ذکره الأصحاب(۱) و لعله لانصراف الإطلاق إلیه بحکم الاستقراء.

و یجوز الدفع إلی ذی قرابته إذا کانوا بصفتهم، بنص الخبر و من عدم خلاف بین الأصحاب فیه، و فی جواز الإعطاء للعیال إذا کانوا بصفه الاستحقاق. و لعله لفحوی الجواز فی الزکاه.

و یستفاد منه جواز أخذه لنفسه مع الشرط المذکور، إن قلنا بذلک [۲۲۴] ثمه لو دفعت إلیه للصرف فی الفقراء و أهل المسکنه، و هو بصفتهم؛ فتأمل.

و یلحق بالصیاغه ما شابهها من الصنائع الموجبه لتخلف أثر المال، کالحداده و الطحن و الخیاطه و الخبازه، کل ذا إذا لم یعلم إعراض المالک عنه.

و إلاّ قالوا: جاز التملک له و التصرف من دون تصدّق عن الصاحب. فإن کان إجماع و إلاّ فللنظر فیه مجال، حیث لم ینهض حجه علی انتقال الملک، و جواز التصرف بمجرد نیه الإعراض، مضافا إلی إطلاق الخبرین بالتصدّق؛ فتأمّل.(۲)

و فی دیونه: «و لو غاب صاحب الدین غیبه منقطعه نوی المستدین قضاءه» وجوبا إجماعا، کما قیل. و کذا الحکم فی کل من علیه حق، سواء کان ذو الحق غائبا أم حاضرا و إنّما ذکر الوجوب مع الغیبه المنقطعه تأکیدا.

و وجه الوجوب بأ نّه من أحکام الإیمان، کما قالوا فی العزم علی الواجب الموسع، لا لکونه بدلا عن التعجیل. و فیه نظر، إلاّ أن یکون إجماعا.

و الأجود الاستدلال علیه فی محل الفرض بالنصوص المرویّه فی باب الدین فی الکتب الثلاثه(۳) الداله علی أنّ من استدان دینا فلم ینو قضاءه کان بمنزله السارق، و به

۱- ۱ منهم الشهید الثانی فی الروضه البهیه، ج ۳، ص ۳۸۷، الفصل الخامس: فی بیع الصرف.

۲- ۲ ریاض المسائل، ج ۸، ص ۳۳۸ ۳۳۹، الکلام فی الصرف.

۳- ۳ الکافی، ج ۵، ص ۹۹، باب الرجل یأخذ الدین و هو لا ینوی قضاءه، ح ۱ و ۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۸۳، باب الدین و القرض، ح ۳۶۸۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۹۱، باب الدیون و أحکامها، ح ۳۶.

صرّح فی الرضوی(۱) أیضا.

و قصور الأسانید منجبرٌ بالاعتبار و فتوی الأصحاب و مؤید بالصحیح: «عن الرجل یکون علیه الدین لایقدر علی صاحبه و لا علی ولی و لا یدری بأی أرض هو، قال: لا جناح علیه بعد أن یعلم اللّه تعالی منه أنّ نیته الأداء».(۲)

و فی الخبر: «من کان علیه دین ینوی قضاءه [۲۲۵] کان معه من اللّه تعالی عزوجل حافظان یعینانه علی الأداء من أمانته، فإن قصرت نیته عن الأداء قصر عنه المعونه بقدر ما قصر من نیته».(۳)

و فی آخر: «أحبّ للرجل یکون علیه دین ینوی قضاءه».(۴)

و یجب علیه عزله عند وفاته وفاقا للنهایه،(۵) بل ربما احتمل فی المسالک(۶) عدم الخلاف فیه، مشعرا بدعوی الإجماع علیه، کما فی شرح القواعد للمحقق الثانی.(۷) و لا ـ دلیل علیه، عدا ما قیل: من أ نّه مناسب لتمیّز الحق، و أبعد عن تصرف الورثه فیه.(۸)

و هو کما تری، مع أنّ فی السرائر(۹) ادعی إجماع المسلمین علی العدم. و هو أقوی للاصل و إن کان الأول أحوط و أولی.

و أحوط منه العزل مطلقا، فقد حکی فی المسالک قولا(۱۰) و لکن لایلزم منه انتقال الضمان بالعزل، بل علیه الضمان مع التلف علی الإطلاق لعدم الدلیل عن الانتقال.

و علی کل حال یجب أن یکون موصیا به عند الوفاه بلا خلاف، کما فی شرح الشرائع للمفلح الصیمری(۱۱) لأ ـ نّه مع ترک الوصیه ربما أدی إلی فوات المال و بقاء اشتغال الذمه به،

۱- ۱ فقه الرضا علیه السلام ، ص ۲۶۸، باب الدین و القرض.

۲- ۲ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۸، باب الدیون و أحکامها، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۲، باب أن من کان علیه دین لغائب وجب علیه نیه القضاء و الاجتهاد فی طلبه، ح ۱.

۳- ۳ الکافی، ج ۵، ص ۹۵، باب قضاء الدین، ج ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۲۸، باب وجوب نیه قضاء الدین مع العجز عن القضاء، ح ۳.

۴- ۴ الکافی، ج ۵، ص ۹۳، باب الدین، ج ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۲۱، باب جواز الاستدانه مع الحاجه إلیها، ح ۴.

۵- ۵ النهایه و نکتها، ج ۲، ص ۲۶، إذا غاب صاحب الدین.

۶- ۶ مسالک الأفهام، ج ۳، ص ۴۵۷، إذا غاب الدائن غیبه منقطعه.

۷- ۷ جامع المقاصد، ج ۵، ص ۱۵، حکم ما لو غاب صاحب الدین أو توفی.

۸- ۸ القائل هو الشهید الثانی فی المسالک، ج ۳، ص ۴۵۷، إذا غاب الدائن غیبه منقطعه.

۹- ۹ السرائر، ج ۳، ص ۵۵، باب وجوب قضاء الدین إلی الحی والمیت.

۱۰- ۱۰ مسالك الافهام، ج ۳، ص ۴۵۷، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.

۱۱- ۱۱ غايه المرام فى شرح شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۱۲۶، لو شرط الصحاح عوض المكسره.

فیجب من باب المقدمه.

و یدلّ علیه أیضا بعض النصوص الآتیه، بل عن ظاهر جمله من الأصحاب وجوب(۱) التوصیه بماله، و علیه تدلّ جمله من الأخبار الآتیه فی کتاب الوصیه إنشاء اللّه.

و لو لم یعرفه اجتهد فی طلبه ببذل الوسع فی السؤال عنه فی الأمکنه التی یمکن کونه أو خبّره بها، و یستمر کذلک علی وجه لو کان لظهر، بلاخلاف أجده، و به یشعر الصحیح المتقدم.

مضافا إلی صریح الصحیح: «فی رجل کان له علی رجل حق ففقده، و لایدری أین یطلبه [۲۲۶] و لا یدری أحیّ هو أم میت، و لا یعرف له وارثا و لا نسبا و لا ولدا، قال: أطلب، قال: إنّ ذلک قد طال فأتصدّق به، قال: أطلب».(۲)

و نحوه خبران آخران مرویان هما کالأول و أخبار الآتیه فی الکتب الثلاثه فی باب میراث مفقود الخبر.

فی أحدهما: أ نّه کان عند أبی أجیر یعمل عنده بالأجر ففقدناه و بقی له من أجره شیء و لا نعرف له وارثا، فقال: «فأطلبه، قال: [قد] طلبناه و لم نجد، فقال: مساکین و حرک یدیه، قال: فأعاد علیه، قال: أطلب و اجهد، فإن قدرت علیه، و إلاّ [فهو] کسبیل مالک حتی یجیء له طالب، فإن حدث بک حدث فأوص به إن جاء له طالب أن یدفع إلیه».(۳)

و مع الیأس عنه بحیث لایحتمل الوقوف علیه عاده، قیل: یجب أن یتصدّق به عنه، کما عن الطوسی(۴) و القاضی(۵) و جماعه لئلا یتعطل [المال] و یخرج عن الانتفاع و احتیاج(۶) من هو علیه إلی تفریغ ذمته و لا سبیل غیر الصدقه و هو کما تری.

نعم فی الفقیه بعد الصحیح المتقدم و قد روی فی هذا خبر آخر: «إن لم نجد وارثا علم اللّه تعالی منک الجهد فتصدّق به».(۷)

۱- ۱ فی المخطوطه: «مطلق»، و ما أدرجناه من المصدر.

۲- ۲ الکافی، ج ۷، ص ۱۵۳، باب میراث المفقود، ح ۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۱، باب میراث المفقود، ح ۵۷۱۰.

۳- ۳ الکافی، ج ۷، ص ۱۵۳، باب میراث المفقود، ح ۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۳۸۹، باب میراث المفقود، ح ۴.

۴- ۴ النهایه و نکتها، ج ۲، ص ۲۶، إذا غاب صاحب الدین.

۵- ۵ نقله عنه العلاّمه فی المختلف، ج ۵، ص ۳۷۴، الفصل الأول: فی الدین، لوغاب المالک غیبه منقطعه.

۶- ۶ فی المصدر: «لاحتیاج».

قیل: و نحوهما الخبران: فی أحدهما: «قد وقعت عندی مأتا دراهم و أربعه دراهم، فمات صاحبها و لم أعرف له ورثه فرأیک فی إعلامی حالها، و ما أصنع بها، فقد ضقت بها ذرعا؟ فکتب: أعمل فیها و أخرجها صدقه قلیلا قلیلا حتی یخرج».(۱)

و فی الثانی: کان لأبی جیران کان یقوم فی رحا و له عندنا دراهم و لیس له وارث، فقال علیه السلام : «تدفع إلی المساکین، ثم قال: ثانیه رأیک فیها، ثم عاد علیه المسأله، [۲۲۷] فقال له: مثل ذلک، فأعاد علیه المسأله ثالثه، فقال علیه السلام : تطلب وارثا، فإن وجدت له وارثا و إلّا فهو کسبیل مالک، ثم قال: ما عساک أن تصنع بها، ثم قال: توصی بها، فإن جاء طالبها و إلّا فکسبیل مالک».(۲)

و أسانیدها بالإرسال و الجهاله قاصره، و عن المقاومه للصحیحین المتقدمین سیما الثانیه و تالیها ضعیفه. و بقاعده أصاله بقاء شغل الذمه معارضه، و لذا أنکر الحلی(۳) هذا القول، فأوجب الدفع إلی الحاکم.

و هو أجود و إن کان القول بجواز الصدقه عن المالک مع الضمان له إذا لم یرض بها لا یخلو عن قوه، وفاقا لشیخنا الشهید الثانی(۴) و جماعه، لأ نّه إحسان محض، فإنّه إن ظهر المالک ضمن له العوض مع عدم الرضا بها، و إلّا فالصدقه أنفع من بقائها المعرض لتلفها؛ فتأمل.

و أما الوجوب فقد عرفت ما فیه.

و ما یستفاد من بعض الأخبار المتقدمه «من أ نّه کسبیل ماله» فشاذ. و سند الدالّ علیه ضعیف. نعم ورد مثله فی القریب من الصحیح فی الفقیه(۵).(۶)

و فی ودیعته: و لو کانت الودیعه غصبا منعه أو وارثه من أخذها و توصل فی وصولها إلی

ص: ۲۰۰

۱- ۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۱، باب میراث المفقود، ح ۵۷۱۱.
۲- ۲ الکافی، ج ۷، ص ۱۵۳ ۱۵۴، باب میراث المفقود، ح ۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۳۸۹، باب میراث المفقود، ح ۶.
۳- ۳ تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۱۷۷، باب الرهون، ح ۳۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۲، باب أنّ من کان علیه دین لغائب وجب علیه نیه القضاء، ح ۳، مع اختلاف یسیر.
۴- ۴ السرائر، ج ۳، ص ۵۵، باب وجوب قضاء الدین إلی الحی و المیت.
۵- ۵ مسالک الأفهام، ج ۳، ص ۴۵۸، إذا غاب الدائن غیبه منقطعه.
۶- ۶ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۱، باب میراث المفقود، ح ۵۷۱۰.

المستحق لها إن عرف و لو(۱) جهله عرّفها كاللقطه حولا، فإن وجدها و إلّا تصدّق بها عن المالک إنشاء و يضمن إن لم يرض على المشهور للخبر المنجبر ضعفه بعمل الأكثر «عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللصوص مالا أو متاعا و اللص مسلم هل يرد عليه؟ قال: لا يردّه فإن أمكنه أن يردّه على صاحبه [۲۲۸] فعل، و إلّا كان فى يده بمنزله اللقطه يصيبها فيعرفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردّها عليه و إلّا تصدّق بها، فإن جاء بعد ذلک خيّره بين الأجر و الغرم، فإن الاختار الأجر فله و إن اختار الغرم غرم له و كان الأجر له».(۲)

خلافا للحلبى(۳) و الحلى(۴) فأوجبا ردّها إلى إمام المسلمين عليه السلام و مع التعذر يبقى أمانه ثم يوصى بها إلى عدل [آخر] إلى حين التمكّن من المستحق و قوّاه فى المختلف(۵) معللا بأ نّه أحوط و التفاتا إلى ضعف الخبر، و فى الثانى ما مرّ و فى الأول نظر.

و للمفيد(۶) و الديلمى(۷) فأوجبا إخراج الخمس قبل التصدّق و لم يذكر التعريف.

و للفاضل فى الإرشاد(۸) و تبعه الشهيد الثانى(۹) فخيّرا بين الصدقه بها بعد اليأس و التعريف مع الضمان و إبقائها أمانه، و له وجه لولا ـ ما مرّ من الخبر المنجبر بعمل الأكثر، كما فى كل مال مجهول المالک، فقد دلّت الأخبار بأنّ حكمها ذلک، لكنها خاليه عن الضمان، بل ظاهرها عدمه.

ثم الضمان على تقديره هل هو بمعنى أ نّه لو وجد صاحبه يجب ردّه عليه فقط، أو لا، بل ضمان مثل سائر الديون حتى يجب عليه الإيصال(۱۰) ثم على الورثه كذلک؟ فيه وجهان، و الأول بالأصل أنسب.

ثم إنّ ظاهر التشبيه باللقطه فى الروايه يقتضى جواز التملک بعد التعريف، و لم يذكره أحد فى المسأله، و إنّما يجب منع الغاصب مع إمكانه و إلّا سلّمها إليه. و فى الضمان إشكال و الأقرب العدم.

ص: ۲۰۱

۱- ۱ فى المخطوطه: «إن».

۲- ۲ الكافى، ج ۵، ص ۳۰۸، باب النوادر من كتاب المعيشه، ح ۲۱.

۳- ۳ الكافى فى الفقه، ص ۲۳۱، فصل فى الوديعه و الأمانات.

۴- ۴ السرائر، ج ۴، ص ۸۴، باب الوديعه.

۵- ۵ مختلف الشيعه، ج ۶، ص ۶۰، وديعه الظالم و أحكامها.

۶- ۶ المقنعه، ص ۶۲۷، باب الوديعه.

۷- ۷ المراسم، ص ۱۹۷، ذكر أحكام الوديعه.

۸- ۸ ارشاد الأذهان، ج ۱، ص ۴۳۸، أحكام متفرقه فى الوديعه.

۹- ۹ مسالک الأفهام، ج ۵، ص ۹۹، إذا كان المودع غاصبا.

۱۰- ۱۰ فى المخطوطه: «الإيصاء»، و ما أدرجناه من المصدر.

و لو كانت الوديعه المغصوبه مختلطه بمال المودِع، ردّها عليه إن لم يتميّز إجماعا كما فى الغنيه(۱) و عن الحلى(۲) و نسبه فخرالدين(۳) إلى الأصحاب [۲۲۹] كافه و لولاه لكان الحكم على إطلاقه محل ريبه، لاستلزام الرد تسليط الغاصب على مال غيره بغير حق، و هو غير جايز أيضا.

و الأوفق بالقواعد هو ما ذكره فى المسالك(۴) من أنّ الأقوى ردّه على الحاكم مع إمكانه، ليقسّمه و يردّ على الغاصب ماله، و مع تعذره احتمل قويا جواز تولى الودعى القسمه إن كان مثليا و قدر حق الغاصب معلوما، جمعا بين الحقين.

و القسمه هنا إجباريه، للضروره تنزيلا للودعى منزله المالك حيث قد تعلق بضمانه و للحسبه.

و لو امتزج على وجه لايعلم القدر أصلا ففيه إشكال. و يتوجه حينئذ(۵) ما أطلقه الأصحاب إن لم يمكن مدافعه الغاصب على وجه يمكن معه الاطلاع على الحق.

و يحتمل عدم جواز الردّ مطلقا مع إمكانه إلى أن يعترف الغاصب بقدر معين أو يقاسم، لاستحاله ترجيح حقه على حق المغصوب منه، مع تعلق الودعى بالحقين.(۶)

و فى لقطته: فإن وجده فى غير الحرم و كان زائدا عمّا دون الدرهم يعرّف حولا واحدا بلا خلاف [فيه] فى الجمله، و النصوص به مع ذلك مستفيضه ففى الصحيح: «يعرّفها سنه فإن جاء لها طالب، و إلاّ فهى كسبيل ماله».(۷)

و فيه: «لا ترفعوها فإن ابتليت فعرّفها سنه، فإن جاء طالبها، و إلاّ فاجعلها فى عرض مالك يجرى عليها ما يجرى على مالك إلى أن يجىء طالب».(۸)

و فيه: «يعرّفها سنه، فإن لم يعرف صاحبها حفظها فى عرض ماله حتى يجىء طالبها، فيعطيها إيّاه و إن مات أوصى بها [فإن أصابها شىء] و هو لها ضامن»(۹)، فتأمّل.

ص: ۲۰۲

۱- ۱ غنيه النزوع، ص ۲۸۴، فصل فى الوديعه.

۲- ۲ السرائر، ج ۴، ص ۸۵، باب الوديعه.

۳- ۳ ايضاح الفوائد، ج ۲، ص ۱۲۲، أحكام الوديعه.

۴- ۴ مسالك الأفهام، ج ۵، ص ۱۰۰، إذا كان المودع غاصبا.

۵- ۵ فى المصدر: «و حينئذ يتوجه».

۶- ۶ رياض المسائل، ج ۹، ص ۱۶۵، لو كانت الوديعه غصبا.

۷- ۷ الاستبصار، ج ۳، ص ۶۸، باب اللقطه، ح ۳؛ وسائل الشيعه، ج ۲۵، ص ۴۴۱، باب وجوب تعريف اللقطه سنه، ح ۱.

۸- ۸ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۳۹۰، باب اللقطه و الضاله، ح ۵؛ وسائل الشيعه، ج ۲۵، ص ۴۴۲، باب وجوب تعريف اللقطه سنه، ح ۳.

و فی المرسل [۲۳۰] کالصحیح: «یعرّف سنه قلیلا کان أو کثیرا، [قال:] و ما کان دون الدرهم فلایعرّف»(۱) إلی غیر ذلک من النصوص الکثیره.(۲)

إلی أن قال: ثم إنّ الملتقط بعد التعریف تمام الحول بالخیار بین التملک مع الضمان کما فی بعض الصحاح المتقدمه و غیره من المعتبره.

ففی الخبر: «ینبغی أن یعرّفها سنه فی مجمع، فإن جاء طالبها دفعها إلیه و إلاّ کانت فی ماله، فإن مات کانت میراثا لولده [و] لمن ورثه، فإن لم یجیء لها طالب کانت فی أموالهم هی لهم و إن جاء طالبها بعده دفعوها إلیه».(۳)

و فی آخر: «خیّره إذا جاءک بعد سنه بین أجرها و بین أن تغرمها(۴) له إذا کنت أکلتها».(۵)

إلی غیر ذلک من النصوص الکثیره، المعتضده بفحوی الضمان مع الصدقه، و بالشهره العظیمه التی کادت تکون إجماعا، کما یشعر به کلام صاحب الکفایه(۶) حیث نسبه إلی الأصحاب کافّه، فاحتمال عدم الضمان و کونه علی جهه الاستحباب لا وجه له.

و الصدقه بها عن مالکها کما فی النصوص المستفیضه، ففی الخبر القریب من الصحیح بفضاله و أبان، المجمع علی تصحیح ما یصح عنهما کما حکاه بعض أصحابنا عن اللقطه، فقال: «یعرّفها سنه، فإن جاء صاحبها دفعها إلیه، و إلاّ حبسها حولا، فإن لم یجیء صاحبها و من یطلبها تصدّق بها، فإن جاء صاحبها بعد ما تصدّق بها، إن شاء اغترمها الذی کانت عنده و کان الأجر له، و إن کره ذلک احتسبها و الأجر له».(۷)

و فی آخر: «عن رجل من المسلمین أودعه رجل من اللصوص إلی أن قال علیه السلام:

۱- ۱ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹۷، باب اللقطه و الضاله، ح ۳۸، باختلاف یسیر؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۴۴، باب وجوب تعریف اللقطه سنه، ح ۱۳.

۲- ۲ الکافی، ج ۵، ص ۱۳۷، باب اللقطه و الضاله، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۴۶، باب عدم وجوب تعریف اللقطه التی دون الدرهم، ح ۱.

۳- ۳ ریاض المسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۸ ۴۰۹، فی تعریف لقطه غیر الحرم.

۴- ۴ الاستبصار، ج ۳، ص ۶۹، باب اللقطه، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۶۵، باب عدم جواز الالتقاط للمملوک و حکم ما لو مات الملتقط، ح ۱.

۵- ۵ فی المخطوطه: «تعرفها».

۶- ۶ الاستبصار، ج ۳، ص ۶۹، باب من سرق مالا ـ فاشتری به جاریه...، ح ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۴۲، باب وجوب تعریف اللقطه سنه، ح ۵.

۷- ۷ کفایه الأحکام، ج ۲، ص ۵۳۳، لقطه غیر الحرم.

[۲۳۱] و إلّا كانت فی يـده بمنزله اللقطه يصـيبها، فيعرّفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردّها عليه و إلّا تصدّق بها، فإن جاء صاحبها بعد ذلك خيّره بين الأجر و الغرم، فإن اختار الأجر فله الأجر و إن اختار الغرم غرم له و كان الأجر له».(۱)

و إبقاؤهـا أمانه موضوعا فی حرز أمثاله كالوديعه، فلايضـمنها إلّا مع التعـدّی أو التفريط، لأ نّه حينئـذ محسن إلی المالك بحفظ ماله و حراسته له، فلا يتعلّق به ضمانه، لانتفاء السبيل علی المحسنين، و هذا لم يرد به نصّ كأصل التخيير بينه و بين أحد الأولين، لظهور النصوص الوارده فيهما فی تعيين أحدهما لا التخيير مطلقا.

إلّا أ نّه قيل: يفهم الإجماع عليه فی التـذكره،(۲) فـإن تم، و إلّا كان مشـكلا، لما يأتی من وقوع الخلاف فی توقّف التملك علی النيه أو حصوله قهرا، و عليه لا معنی للإبقاء أمانه و سيأتی الكلام فيه.

و يسـتفاد من المستفيضه أ نّه لو تصدّق الملتقط بها بعد الحول، فكره المالك ذلك، ضمن الملتقط و لا خلاف فيه ظاهرا، و نفاه فی المسالك(۳) صريحا، و جعله فی المختلف(۴) إجماعا.(۵)

و فی خمسه: و زادوا أيضـا كما فی الكتابين الأخيرين أعنی المنتهی(۶) و الخلاف(۷) وجوبه(۸) فی الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميّز أحـدهما من الآخر مطلقا لا قـدرا و لا صاحبا و فی الغنيه(۹) الإجماع عليه و هو الحجه مضافا إلی الصـحيحه المروی فی الخصال: «فيما يخرج من المعادن و البحر و الغنيمه و الحلال المختلط بالحرام إذا لم يعرف

۱- ۱ الكافی، ج ۵، ص ۳۰۸، كتاب المعيشه باب النوادر، ح ۲۱، وسائل الشيعه، ج ۲۵، ص ۴۶۴، باب أن ما أخذ من اللصوص يجب ردّه علی صاحبه، ح ۱.

۲- ۲ تذكره الفقهاء، ج ۲، ص ۲۵۹، حكم التقاط ما لا بقاء له.

۳- ۳ مسالك الأفهام، ج ۱۲، ص ۵۱۷، لقطه غير الحرم إن كانت مما يبقی.

۴- ۴ مختلف الشيعه، ج ۶، ص ۸۶، حكم اللقطه بعد التعريف سنه.

۵- ۵ رياض المسائل، ج ۱۲، ص ۴۱۰ ۴۱۱، لو تصدّق الملتقط فكره المالك ضمن الملتقط.

۶- ۶ منتهی المطلب، ج ۸، ص ۵۴۱، الحلال إذا اختلط بالحرام.

۷- ۷ الخلاف، ج ۲، ص ۱۱۹، لا بأس بيع تراب المعادن و تراب الصياغه.

۸- ۸ فی المصـدر: «و زادوا أيضا كما فيهما وجوبه»، بـدل «و زادوا أيضـا كما فی الكتابين الأخيرين أعنی المنتهی و الخلاف وجوبه».

۹- ۹ غنيه النزوع، ص ۱۲۹، الفصل الثامن: فی بيان ما يجب فيه الخمس.

صاحبه و الکنوز الخمس».(۱)

و قریب منها نصوص آخر مستفیضه منها: [۲۳۲] الموثق من عمل السلطان یخرج فیه الرجل، قال: «لا إلّا أن لایقدر إلی أن قال: فإن فعل فصار فی یده شیء فلیبعث بخمسه إلی أهل البیت علیهم السلام ».(۲)

و القوی: «تصدّق بخمس مالک، فإنّ اللّه تعالی رضی من الأشیاء بالخمس و سائر المال لک حلال».(۳)

و نحوه الخبر مبدلا فیه لفظ «تصدّق بإخراج الخمس».(۴)

و المرسل: «ائتنی بخمسه فأتاه بخمسه، فقال: هو لک حلال إنّ الرجل إذا تاب تاب ماله معه».(۵)

و قصور السند أو ضعفه بالعمل منجبر و کذا ضعف الدلاله أو قصورها إن سلّم و إلاّ فهی ظاهره بعد الضم إلی الصحیحه الصریحه، فإنّ أخبارهم علیهم السلام بعضها یکشف عن بعض، مع ظهور لفظ الخمس فیها أجمع فی المعنی المصطلح. سیّما المتضمن منها للتعلیل ب«أ نّه تعالی رضی من الأموال [إلی آخره]»، إذ لا خمس رضی به منها سبحانه، إلاّ ما یکون مصرفه الذریه.(۶)

و قریب منه(۷) المرسله المتضمنه للأمر بإتیان المال إلیه علیه السلام ثم ردّه علیه، الظاهرین فی کونه له علیه السلام ؛ فتدبر.

هذا مع أنّ لفظ الخمس فیها سبیله سبیل لفظه الوارد فی نصوص باقی الأخماس، فکأ نّه صار یومئذ حقیقه شرعیه فیما هو المصطلح بیننا.

۱- ۱ الخصال، ص ۲۹۰، باب الخمسه، ح ۵۱.

۲- ۲ تهذیب الأحکام ج ۶، ص ۳۳۰، باب المکاسب، ح ۳۶؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۶، باب وجوب الخمس فی الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ۲.

۳- ۳ الکافی، ج ۵، ص ۱۲۵، باب المکاسب الحرام، ح ۵؛ المحاسن، ج ۲، ص ۳۲۱، کتاب العلل، ح ۵۹، فی بعض المصادر: «و سائر الأموال».

۴- ۴ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۸۹، باب الدین و القرض، ح ۳۷۱۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۰، باب حکم من أکل الربا بجهاله أو غیرها ثم تاب أو ورث مالا فیه ربا، ح ۵.

۵- ۵ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳، باب نوادر الزکاه، ح ۱۶۵۵؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۶، باب وجوب الخمس فی الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ۳.

۶- ۶ فی المخطوطه: + «و المرسله».

۷- ۷ فی المصدر: «منها».

و لا ینافیه لفظ التصدّق فی القوی، لشیوع استعماله فی التخمیس کما ورود فی الصحیح، مع احتمال أن یراد به مطلق الإخراج کما عبّر به، و بمعناه فیما بعده. و مع ذلک فصرفه إلی الذریه أحوط کما صرح به جماعه بناء علی اختصاص الصدقه المحرمه علیهم بالزکاه المفروضه.

و مما ذکرنا ظهر ضعف القول [۲۳۳] بعدم وجوب الخمس فیه أصلا، کما ربما یعزی إلی جماعه من القدماء حیث لم یذکروا هذا القسم أصلا.

و إن علم الحرام قدرا و صاحبا فالأمر واضح؛ و إن علم الأول دون الثانی، قیل: یتصدّق به عن المالک مطلقا و [لو] زاد عن الخمس، و عن التذکره(۱) و جماعه فیه إخراج الخمس ثم التصدق بالزائد، و وجهه غیر واضح.

و إن انعکس صولح المالک بما یرضی ما لم یطلب زائدا مما یحصل به یقین البراءه مع احتمال الاکتفاء بدفع ما یتیقّن انتفاؤه عنه، إلّا أنّ الأول أحوط و أولی.

و قیل: یدفع إلیه الخمس لو أبی عن الصلح، لأنّ اللّه تعالی جعله مطهرا للمال و لا یخلو عن إشکال.

و حیثما خمّس أو تصدّق به عن المالک، ثم ظهر، فإن رضی بما فعل، و إلّا ففی الضمان و عدمه وجهان، بل قولان، أحوطهما الأول، و إن کان الثانی أوفق بالأصل.(۲)

[قول السید محمد العاملی فی المدارک]

و فی المدارک: قوله: «الحلال إذا اختلط بالحرام وجب فیه الخمس».

هذا الإطلاق مشکل و التفصیل: أنّ الحلال إذا اختلط بالحرام، فإما أن یجهل قدره و مستحقه أو یعلم کل منهما أو یعلم أحدهما دون الآخر فالصور أربع.

الأولی: أن یکون قدر الحرام و مستحقه مجهولین. و قد قطع الشیخ(۳) و جماعه بوجوب إخراج الخمس منه و حل الباقی بذلک.

۱- ۱ تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۴۲۲، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم یتمیّز.

۲- ۲ ریاض المسائل، ج ۵، ص ۲۴۷ ۲۴۹، وجوبه فی الحلال المختلط بالحرام.

۳- ۳ المبسوط، ج ۱، ص ۲۳۶، ما یجب فیه الخمس؛ النهایه و نکتها، ج ۱، ص ۴۴۸، فی بیان أنواع ما یجب فیه الخمس.

قال فی المعتبر:(۱) و لعل الحجه فیه ما رواه الشیخ، عن الحسن بن زیاد، عن أبی عبداللّه علیه السلام.(۲) الحدیث.

و مثل ذلک روی محمد بن یعقوب باسناده عن السکونی، عن أبی عبداللّه[علیه السلام].(۳)

و فی الروایتین قصور من حیث السند، فیشکل التعلق بهما، مع أ نّه لیس فی الروایتین دلاله علی أن مصرف هذا الخمس [مصرف] خمس الغنایم، بل ربما کان [۲۳۴] فی الروایه الثانیه إشعار بأنّ مصرفه مصرف الصدقات.

و من ثَمّ لم یذکر هذا القسم المفید و لا ابن الجنید و لا ابن أبی عقیل.

و المطابق للأصول وجوب عزل ما یتیقّن انتفاؤه عنه و التفحص عن مالکه إلی أن یحصل الیأس من العلم به، فیتصدّق به علی الفقراء کما فی غیره من الأموال المجهوله المالک، و قد ورد بالتصدّق ما هذا شأنه روایات کثیره(۴) مؤیّده بالإطاقات المعلومه و الأدله العقلیه،(۵) فلا بأس بالعمل بها إنشاء اللّه.

الثانیه: أن یکون القدر و المستحق معلومین، و الحکم فی هذه الصوره ظاهر.

الثالثه: أن یعلم المالک خاصه و یجب مصالحته، فإن أبی قال فی التذکره: دفع إلیه خمسه، لأنّ هذا القدر جعله تعالی مطهرا للمال؛(۶) و هو مشکل، و الاحتیاط یقتضی وجوب دفع ما یحصل به یقین البراءه و لایبعد الاکتفاء بدفع ما یتیقّن انتفاؤه عنه. و لو علم أ نّه أحد جماعه محصورین وجب التخلص من الجمیع بالصلح.

الرابعه: أن یعلم القدر دون المالک، و الأصح وجوب التصدق به مع الیأس من المالک سواء کان بقدر الخمس أو أزید منه أو أنقص، و أوجب العلاّمه فی التذکره(۷) و جماعه فی صوره الزیاده إخراج الخمس ثم التصدق بالزائد. و الاحتیاط یقتضی دفع الجمیع إلی الأصناف الثلاثه من الهاشمیین، لأنّ هذه الصدقه لاتحرم علیهم قطعا.

ص: ۲۰۷

۱- ۱ المعتبر، ج ۲، ص ۶۲۴، فی اختلاط الحرام بالحلال.

۲- ۲ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۲۴، باب الخمس و الغنائم، ح ۱۵؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۶، باب وجوب الخمس فی الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ۱.

۳- ۳ الکافی، ج ۵، ص ۱۲۵، باب المکاسب الحرام، ح ۵؛ المحاسن، ج ۲، ص ۳۲۱، کتاب العلل، ح ۵۹.

۴- ۴ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۵ ۵۰۷، أبواب ما یجب فیه الخمس، باب ۱۰.

۵- ۵ فی المخطوطه: «بالاطلاق المعلومه و الاعتبارات العقلیه»، بدل «بالاطلاقات المعلومه و الأدله العقلیه».

۶- ۶ تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۴۲۲، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم یتمیز.

۷- ۷ نفس المصدر.

و لو لم يعلم قدره على التعيين لكن علم أ نّه أقل من الخمس مثلا اقتصر على إخراج ما يتحقق به البراءه، و يحتمل قويا الاكتفاء بإخراج ما يتيقّن انتفاؤه عنه. [۲۳۵]

و لو تبيّن المالك بعد إخراج الخمس و الصدقه، قيل: يضمن، لأ نّه تصرّف بغير إذن المالك.(۱) و يحتمل قويا عدمه، للإذن فيه من الشارع، فلايستعقب الضمان.(۲)

[قول المحقق السبزوارى فى الذخيره]

و فى الذخيره: و الخمس واجب أيضا فى الحلال المختلط بالحرام و لايتميّز الحلال من الحرام و لا يعرف صاحبه و لا قدره، ذكره الشيخ و جماعه من الأصحاب أنّه يخرج الخمس فى الصوره المذكوره و يحلّ له الباقى و لم يذكر هذا القسم ابن الجنيد و ابن أبى عقيل و المفيد.

و لعل مستند الشيخ ما رواه عن الحسن بن زياد عن أبى عبداللّه عليه السلام (۳) الحديث و ما رواه الكلينى عن السكونى فى الضعيف(۴) الحديث و سند الروايتين غير نقى، فالتعلق بهما لا يخلو عن إشكال و ليس فى الروايتين دلاله على أنّ مصرف هذا الخمس مصرف الغنائم، بل فى الروايه الثانيه إشعار بأنّ مصرفه مصرف الصدقات.

و يظهر من الشهيد فى البيان نوع تردد فيه، فإنّه قال: ظاهر الأصحاب أنّ مصرف هذا الخمس أهل الخمس.

و فى الروايه: «تصدّق بخمس مالك، فإنّ اللّه رضى من الأموال بالخمس»(۵) و هذه يؤذن أ نّها فى مصارف الصدقات لأنّ الصدقه الواجبه محرمه مستحقى الخمس(۶) انتهى.

۱- ۱ قال به الشهيد الأول فى البيان، ص ۳۴۸، الحلال المختلط بالحرام؛ و الشهيد الثانى فى المسالك، ج ۱، ص ۴۶۷، الحلال المختلط بالحرام.

۲- ۲ مدارك الأحكام، ج ۵، ص ۳۸۷ ۳۸۹، وجوب الخمس فى الحلال المختلط بالحرام.

۳- ۳ من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۸۹، باب الدين و القرض، ح ۳۷۱۳.

۴- ۴ الكافى، ج ۵، ص ۱۲۵، باب المكاسب الحرام، ح ۵، و فيه: «عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: أتى رجل أميرالمؤمنين عليه السلام فقال: إنّى كسبت مالا أغمضت فى مطالبه حلالا و حراما و قد أردت التوبه و لا أدرى الحلال منه و الحرام و قد اختلط علىّ، فقال أميرالمؤمنين عليه السلام : تصدّق بخمس مالك فإن اللّه جل اسمه رضى من الأشياء بالخمس و سائر الأموال لك حلال».

۵- ۵ لم نعثر على نصّ هذه الروايه فى كتب الروايى ولكن قريب منه روايه فيه: «رضى من الأشياء بالخمس» التى سبق ذكره آنفا فى الهامش.

قال بعض المتأخرين: و المطابق للأصول وجوب عزل ما يتيقّن انتفاؤه عنه و التفحص عن مالكه إلى أن يحصل اليأس من العلم(۱) فيتصدّق به على الفقراء كما فی غيره من الأموال المجهوله المالک و قد ورد بالتصدق بما هذا شأنه روايات كثيره مؤيده بالاطلاقات المعلومه و أدله العقل، فلا بأس بالعمل بها انشاء اللّه تعالى.(۲) انتهى. [۲۳۵]

و لو عرف المالک خاصه صالحه و إن أبى قال فی التذكره: دفع إليه خمسه، لأنّ هذا القدر جعله اللّه تعالى مطهرا للمال و فيه تأمّل ولايبعد الاكتفاء بما تيقّن انتفاؤه عنه، فالأحوط أن يدفع ما يحصل به اليقين بالبراءه.

و إن مات المالک دفع إلى الورثه، فإن لم يجد له وارثا فمصرفه مصرف ميراث من لا وارث له.

و لو علم أن المالک أحد جماعه محصورين، فالظاهر وجوب التخلص بالصلح مع الكل.

و لو عرف القدر خاصه دون المالک تصدّق به على أرباب الزكاه مع اليأس من المالک، سواء كان بقدر الخمس أو أزيد منه أو أنقص.

و عن جماعه من الأصحاب منهم المصنف فی التذكره(۳) وجوب إخراج الخمس ثم التصدق بالزائد فی صوره الزياده و احتمل بعضهم كون مصرف الجميع مصرف الخمس.

و لو لم يعلم التعيين لكن علم أنّه زائد على الخمس، فالاحتياط يقتضی إخراج ما تيقّن به البراءه أو يغلب على ظنه و يحتمل قويا الاكتفاء بإخراج ما تيقّن انتفاؤه عنه.

و لو لم يعلم التعيين لكن علم أنّه أقل من الخمس، فالأمر فيه كذلک و عن بعضهم احتمال الخمس فی هذه الصوره و لو تبيّن المالک بعد إخراج الخمس أو الصدقه ففيه وجهان: الضمان لأنّه تصرف بغير إذن المالک و عدمه للإذن فيه من الشارع، فلايستعقب الضمان.

و لا فرق فيما ذكرنا بين أنّ المختلط من كسبه أو ميراث يعلم ذلک فيه، كما صرّح به المصنف(۴) و الشهيد(۵) و الظاهر أنّ حكم الصله و الهديه أيضا كذلک.(۶) [۲۳۷]

ص: ۲۰۹

۱- ۱ البيان، ص ۳۴۸، الحلال المختلط بالحرام.

۲- ۲ فی المخطوطه: + «به».

۳- ۳ مدارک الأحكام، ج ۵، ص ۳۸۸، وجوب الخمس فی الحلال المختلط بالحرام.

۴- ۴ تذكره الفقهاء، ج ۵، ص ۴۲۲، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميز.

۵- ۵ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۵۴۸، فيما يجب فيه الخمس.

و فى الوسائل باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها و اشتراط ذلک فى التوبه منها، فإن عجر استغفر اللّه للمظلوم.

محمد بن يعقوب باسناده عن سعد بن طريف، عن أبى جعفر عليه السلام قال: «الظلم ثلاثه ظلم يغفره اللّه و ظلم لا يغفره اللّه و ظلم لايدعه اللّه، فأما الظلم الذى لا يغفره فالشرک، و أما الظلم الذى يغفره فظلم الرجل نفسه فيما بينه و بين اللّه، و أما الظلم الذى لايدعه فالمداينه بين العباده».(۱)

و رواه الصدوق فى الخصال(۲) و المجالس(۳) و زاد فى الأخير و قال عليه السلام : «مايأخذ المظلوم من دين الظالم أكثر مما يأخذ الظالم من دينا المظلوم».(۴)

ما رواه باسناده عن عبيداللّه الطويل، عن شيخ من النخع، قال: «قلت لأبى جعفر عليه السلام : إنّى لم أزل واليا منذ زمن الحجاج إلى يومى هذا، فهل لى من توبه؟ قال: فسكت ثم أعدت عليه، فقال: لا حتى تؤدى إلى كل ذى حق حقه».(۵)

و ما رواه عن على بن أبى حمزه عن أبى بصير، قال: «سمعت أباعبداللّه عليه السلام يقول: من أكل من مال أخيه ظلما و لم يرده إليه أكل جذوه من النار يوم القيامه».(۶)

ما رواه الصدوق باسناده إلى أبى عبيده الحذاء قال: «قال أبوجعفر عليه السلام : قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله : من اقتطع مال مؤمن غصبا بغير حقه لم يزل اللّه معرضا عنه ماقتا لأعماله التى يعملها من البر و الخير لايثبتها فى حسناته حتى يرد المال الذى أخذه إلى(۷) صاحبه».(۸)

۱- ۱ البيان، ص ۲۱۸، المال المختلط.

۲- ۲ ذخيره المعاد، ج ۱، ق ۳، ص ۴۸۴، حكم الأموال المختلط بالحرام.

۳- ۳ وسائل الشيعه، ج ۱۶، ص ۵۲، باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها و اشتراط ذلک فى التوبه منها، ح ۱.

۴- ۴ الخصال، ص ۱۱۸، باب الثلاثه، ح ۱۰۵.

۵- ۵ الأمالى، ص ۳۲۶، المجلس الخامس و العشرون، ح ۲.

۶- ۶ نفس المصدر، ح ۳.

۷- ۷ الكافى، ج ۲، ص ۳۳۱، باب الظلم، ح ۳.

۸- ۸ نفس المصدر، ج ۲، ص ۳۳۳، باب الظلم، ح ۱۵.

منابع تحقيق

۱ إرشاد الأذهان، العلامه الحلى، تحقيق: الشيخ فارس حسون، الطبعه الأولى، نشر: جماعه المدرسين، قم، ۱۴۱۰ ق.

۲ الاستبصار، الشيخ الطوسى، تحقيق: السيد حسن الموسوى الخرسان، الطبعه الرابعه، نشر: دارالكتب الإسلاميه، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۳ ايضاح الفوائد، فخرالمحققين، تحقيق: السيد حسين الموسوى الكرمانى، الشيخ على پناه الاشتهاردى، الشيخ عبدالرحيم البروجردى، الطبعه الأولى، المطبعه العلميه، قم، ۱۳۸۸ ق.

۴ تبصره المتعلمين، العلامه الحلى، تحقيق: السيد أحمد الحسينى، الشيخ هادى اليوسفى، الطبعه الأولى، الانتشارات الفقيه، تهران، ۱۳۶۸ ش.

۵ تذكره الفقهاء، العلامه الحلى، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، الطبعه الأولى، نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم، ۱۴۱۴ ق.

۶ تذكره الفقهاء، العلّامه الحلى، نشر: المكتبه المرتضويه لإحياء الآثار الجعفريه، طبعه حجريه.

۷ تلخيص المرام، العلّامه الحلى، تحقيق: هادى القبيسى، الطبعه الأولى، نشر: مكتب الإعلام الاسلامى، قم، ۱۴۲۱ ق.

۸ التنقيح الرائع، المقداد السيورى، تحقيق: سيد عبداللطيف الحسينى الكوه كمرى، الطبعه الأولى، نشر: مكتبه آيه اللّه المرعشى النجفى، قم، ۱۴۰۴ ق.

۹ تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسى، تحقيق: السيد حسن الموسوى الخرسان، الطبعه الرابعه، نشر: دارالكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۱۰ الجامع للشرائع، يحيى بن سعيد الحلى، اشراف: الشيخ جعفر السبحانى، نشر: مؤسسه سيد الشهداء، قم، ۱۴۰۵ ق.

۱۱ الخلاف، الشيخ الطوسى، تحقيق: السيد على الخراسانى، السيد جواد الشهرستانى،

ص: ۲۱۱

الشیخ مهدی طه نجف، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۱.

۱۲ الدروس، الشهید الأول، تحقیق: مؤسسه نشر الإسلامی، الطبعه الثانیه، قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۳ رسائل الشهید الثانی، الشهید الثانی، تحقیق: رضا المختاری، الطبعه الأولی، نشر: مکتب الإعلام الإسلامی، قم، ۱۴۲۲ ق.

۱۴ رسائل الکرکی، المحقق الکرکی، تحقیق: الشیخ محمد الحسون، الطبعه الأولی، نشر: مکتبه آیه اللّه المرعشی، قم، ۱۴۰۹ ق.

۱۵ الروضه البهیه، الشهید الثانی، الطبعه الأولی، نشر: منشورات جامعه النجف الدینیه، افست، ۱۴۱۰ ق.

۱۶ ریاض المسائل، السید علی الطباطبائی، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعه الأولی، قم، ۱۴۱۴ ق.

۱۷ السرائر، ابن ادریس الحلی، تحقیق: السید محمدمهدی الموسوی الخرسان، الطبعه الأولی، نشر: العتبه العلویه المقدسه، نجف، ۱۴۲۹ ق.

۱۸ شرائع الإسلام، المحقق الحلّی، تحقیق: السید صادق الشیرازی، الطبعه الثانیه، نشر: الانتشارات الاستقلال، تهران، ۱۴۰۹ ق.

۱۹ صراط النجاه (تعلیق المیرزا التبریزی)، السید الخوئی، الطبعه الأولی، نشر: دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۶.

۲۰ عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور الأحسائی، تحقیق: الحاج مجتبی العراقی، الطبعه الأولی، الطبعه سیدالشهداء، قم، ۱۴۰۴ ق.

۲۱ غایه المرام، الشیخ المفلح الصیمری البحرانی، تحقیق: الشیخ جعفر الکوثرانی، الطبعه الأولی، نشر: دارالهادی، ۱۴۲۰ ق.

۲۲ غنیه النزوع، ابن زهره الحلبی، تحقیق: الشیخ ابراهیم البهادری، الطبعه الأولی، نشر: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام ، قم، ۱۴۱۷ ق.

۲۳ فقه الرضا، علی بن بابویه القمی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، الطبعه الأولی، نشر: المؤتمر العالمی للإمام الرضا علیه السلام ، مشهد، ۱۴۰۶ ق.

۲۴ فقه للمغتربین، السید محمدتقی الحکیم.

۲۵ قواعد الأحکام، العلاّمه الحلّی، تحقیق: مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعه الأولی، نشر:

جماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۸ ق.

۲۶ الکافی، الشیخ الکلینی، تحقیق: علی أکبر الغفاری، الطبعه الثالثه، نشر: دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۲۷ الکافی فی الفقه، أبوالصلاح الحلبی، تحقیق: رضا استادی، نشر: مکتبه الإمام أمیرالمؤمنین علی علیه السلام ، اصفهان.

۲۸ کشف الرموز، الفاضل الآبی، تحقیق: شیخ علی پناه الاشتهاردی و الحاج آقا حسین الیزدی، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۰۸ ق.

۲۹ کفایه الأحکام، المحقق السبزواری، تحقیق: الشیخ مرتضی الواعظی الأراکی، الطبعه الأولی، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۲۳ ق.

۳۰ کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد، السید عمیدالدین الأعرج، تحقیق: مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعه الأولی، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۶ ق.

۳۱ اللمعه الدمشقیه، الشهید الأوّل، الطبعه الأولی، نشر: دارالفکر، قم، ۱۴۱۱ ق.

۳۲ لوامع صاحبقرانی، محمدتقی المجلسی، الطبعه الأولی، نشر: دار التفسیر (اسماعیلیان)، ۱۳۷۵ ش.

۳۳ المبسوط، الشیخ الطوسی، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، نشر: المکتبه المرتضویه.

۳۴ مجمع الفائده، المحقق الأردبیلی، تحقیق: مجتبی العراقی، الشیخ علی پناه الاشتهاردی، حسین الیزدی الاصفهانی، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۰۵ ق.

۳۵ المختصر النافع، المحقق الحلی، الطبعه الثانیه الثالثه، نشر: قسم الدراسات الإسلامیه فی مؤسسه البعثه، تهران، ۱۴۰۲ ۱۴۱۰ ق.

۳۶ مختلف الشیعه، العلامه الحلی، تحقیق: مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعه الأولی، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۳ ق.

۳۷ مدارک الأحکام، السید محمد العاملی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، الطبعه الأولی، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۰ ق.

۳۸ المراسم العلویه، سلار بن عبدالعزیز، تحقیق: السید محسن الحسینی الأمینی، نشر: المعاونیه الثقافیه للمجمع العالمی لأهل البیت علیهم السلام ، ۱۴۱۴ ق.

۳۹ مستدرک الوسائل، میرزا حسین النوری الطبرسی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام،

الطبعه الثانیه، نشر: موسسه آل البیت علیهم السلام ، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

۴۰ المغنی، عبداللّه بن قدامه، طبعه جدیده بالافست، نشر: دارالکتاب العربی، بیروت.

۴۱ مفاتیح الشرائع، الفیض الکاشانی، السید مهدی الرجائی، نشر: مجمع الذخائر الاسلامیه، قم، ۱۴۰۱ ق.

۴۲ المقنع، الشیخ الصدوق، تحقیق و نشر: لمؤسسه الامام الهادی علیه السلام ، ۱۴۱۵ ق.

۴۳ المقنعه، الشیخ المفید، تحقیق: مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعه الثانیه، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۰ ق.

۴۴ المهذب البارع، ابن فهد الحلی، تحقیق: الشیخ مجتبی العراقی، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۱ ق.

۴۵ المهذب، القاضی ابن البراج، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۰۶.

۴۶ النهایه، الشیخ الطوسی، نشر: انتشارات القدس المحمدی، قم.

۴۷ النهایه و نکتها، الشیخ الطوسی، تحقیق: مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعه الأولی، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۲ ق.

۴۸ وسائل الشیعه، الحر العاملی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، الطبعه الثانیه، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۴ ق.

۴۹ الوسیله، ابن حمزه الطوسی، تحقیق: الشیخ محمد الحسون، الطبعه الأولی، نشر: مکتبه آیه اللّه المرعشی، قم، ۱۴۰۸ ق.

۵۰ هدایه الأمه، الحر العاملی، الطبعه الأولی، نشر: مجمع البحوث الإسلامیه، مشهد، ۱۴۲۲ ق.

۵۱ ینابیع الفقهیه، علی أصغر مروارید، الطبعه الأولی، نشر: مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۳ ق.

۵۲ المجموع، محیالدین النووی، نشر: دارالفکر للطباعه و النشر.

رساله شریفه فی

حرمه محارم الموطوء علی الواطی

اشاره

مؤلّف: السیّد محمّدباقر بن محمّدنقی الموسویّ الجیلانیّ قدس سره

المشتهر بحجّه الإسلام علی الإطلاق (۱۱۸۰ ۱۲۶۰ ه)

تحقیق و تصحیح: السیّد مهدی الشفتی

مقدّمه التحقیق

ص :۲۲۶

بسم اللّه الرحمن الرحيم

الحمـد للّه ربّ العالمين حمـدا أزليّا بأبَـديّته و أبَـديّا بأزليّته، سَـرمدا باطلاقه مُتَجلِّيا فى مرايا آفاقِهِ، و الصـلوةُ و السـلام على سـيّدِ أنبيـائِه البشـير النـذير والسِـراج المُنيرِ، سيِّدنا أحمـد و نبيِّنـا أبى القـاسم محمَّد، و على آله الطيّبين الطـاهرين، واللَعنُ الـدائم على أعدائهم أجمعين مِن الآن إلى قيام يوم الدين .

أمّا بعد، فهذه مقدّمه وجيزه مشتمله على ثلاثه فصول:

ص :٢٣١

الفصل الأوّل: نبذه من حياه المؤلّف قدس سره

(۱)

اسمه و نسبه

هو السيّد محمّد باقر بن السيّد محمّد نقی (بالنون) الموسویّ النسب، الشفتی الرشتیّ الجیلانیّ الأصل واللقب، الغرویّ الحائریّ الکاظمیّ العلم و الأدب، العراقی، الاصفهانی البیدآبادی المنشأ و الموطن و المدفن و المآب، الشهیر فی الآفاق بحجّه الإسلام علی الإطلاق، من فحول علماء الإمامیه فی القرنین الثانی عشر والثالث عشر، و من کبار زعماء الدین و أعلام الطائفه.

و أمّا نسبه الشریف هکذا: محمّد باقر بن محمّد نقی بن محمّد زکی بن محمّد تقی بن شاه قاسم بن میر أشرف بن شاه قاسم بن شاه هدایت بن الأمیر هاشم بن السلطان السیّد

۱- ۱ جاء ترجمته فی: بیان المفاخر: المجلّد الأوّل والثانی ؛ روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۰۰؛ الفوائد الرضویّه، ج ۲، ص ۴۲۶؛ تاریخ اصفهان، ص ۹۷؛ طبقات أعلام الشیعه (ق۱۳)، ج ۲، ص ۱۹۳؛ قصص العلماء، ص ۱۳۵؛ الروضه البهیّه، ص ۱۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۹۹؛ أعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۸۸؛ ریحانه الأدب، ج ۱، ص ۳۱۲؛ الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۱۵۵؛ لباب الألقاب، ص ۷۰؛ الکرام البرره، ج ۱، ص ۱۹۲؛ معارف الرجال، ج ۲، ص ۱۹۶؛ مکارم الآثار، ج ۵، ص ۱۶۱۴؛ نجوم السماء، ص ۶؛ بغیه الراغبین (المطبوع ضمن موسوعه الإمام شرف الدین)، ج ۷، ص ۲۹۴۹؛ تکمله أمل الآمل، ج ۵، ص ۲۳۸؛ موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۳، ص ۵۳۳؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۳۷۳؛ تذکره القبور، ص ۱۴۹؛ رجال و مشاهیر اصفهان، ص ۲۵۵؛ وفیات العلماء، ص ۱۶۲؛ غرقاب، ص ۲۱۰؛ بغیه الطالب، ص ۱۷۱؛ هدیه الأحباب، ص ۱۴۰؛ مزارات اصفهان، ص ۱۶۳؛ تذکره العلماء، ص ۲۱۳؛ أعلام اصفهان، ج ۲، ص ۱۴۱.

علی قاضـی بن السیّد علی بن السیّد محمّد بن السیّد علی بن السیّد محمّد بن السیّد موسی بن السیّد جعفر بن السیّد إسماعیل بن السیّد أحمد بن السیّد محمّد بن السیّد أحمد بن السیّد محمّد بن السیّد أبی القاسم بن السیّد حمزه بن الإمام موسی الکاظم علیه السلام .(۱)

ولادته و نشأته

ولد علی أصحّ الأقوال فی سنه ۱۱۸۰ أو ۱۱۸۱ ه (۲) فی قریه من قری: « طارم العُلیا »، وانتقل إلی شفت و هو ابن سبع سنین.(۳)

ثمّ هاجر إلی العراق لطلب العلوم الـدینیّه و الکمالات النفسانیّه فی حدود سـنه ۱۱۹۷ ه أو قریبا من ذلک، و هو ابن ستّ أو سبع عشره سنه(۴)، فحضر فی أوّل أمره علی الأستاذ الأکبر الآقا محمّد باقر الوحید البهبهانی قدس سره فی کربلاء(۵)، ثمّ علی أستاذه العلاّمه المیر سیّد علی الطباطبائی قدس سره صاحب الریاض، و أجازه الروایه عنه.

ثمّ رحل إلی النجف الأشرف، و أقام فیها سبع سنین، و حضر فیها علی العلاّمه الطباطبائی بحرالعلوم قدس سره ، و الشیخ الأکبر صاحب کشف الغطاء رحمه الله ، وله الروایه عنهما.

ثمّ سافر إلی الکاظمیّه فحضر فیها علی السیّد المحقّق المحسن البغدادیّ المقدّس الأعرجی رحمه الله قلیلا، فقد قرأ علیه القضاء و الشهادات، و أقام عنده مدّه من الزمان.

و لمّا حلّت سنه ۱۲۰۵ ه و قد تمّ بها علی المترجم فی العراق ثمان سنین بلغ فیها

۱- ۱ هکذا ذکره صاحب الترجمه فی دیباجه کتابه «مطالع الأنوار، ج ۱، ص ۱».
۲- ۲ روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۰۲؛ تاریخ اصفهان، ص ۹۷.
۳- ۳ بیان المفاخر، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۵.
۴- ۴ روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۰۲.
۵- ۵ صـرّح بذلک صاحب الترجمه قدس سـره فی بعض إجازاته، حیث قال: ... عن المولی الساطع ... الذی فزنا بالإستفاده من جنـابه فی أوائـل التحصـیل فی علم الأـصول، و قرأنـا علیه من مصـنّفاته مـا هو مشـهور بالفوائـد العتیق ... مولانـا آقـا محمّـد باقر البهبهانی (کتاب الإجازات: مخطوط).

درجه سـاميه و مكانه عاليه، رجع إلى ديار العجم(۱) و توطن فى أصفهان(۲) مع الحاج محمّد إبراهيم الكلباسـى قدس سره ، و كانا صديقين رفيقين شفيقين.

ثمّ اتّفق له فى سنه ۱۲۱۵ ه الارتحال من أصفهان إلى قم أيّام زعامه المحقّق القمّى رحمه الله ، فحضر مجلسه بما ينيف على ستّه أشـهر، و كان يقول: أرى لنفسـى الترقى الكامل فى هـذه المـدّه القليله بقدر تمام ما حصل لى فى مدّه مقامى بالعتبات العاليات، فكتب له الميرزا قدس سره إجازه مبسوطه مضبوطه كان يغتنم بها من ذلك السفر المبارك .(۳)

ثمّ سافر بعدها إلى كاشان، فحضر على المولى محمّدمهدى النراقى رحمه الله و تلمّذ عليه مدّه قليله.(۴)

نقل من بعض المشايـخ أ نّه بعد وروده إلى أصـفهان ليس له شـىء من الكتب إلاّ مجلّدا واحدا من المدارك، و كان مجرّدا من الأموال، قليل البضاعه، بل عديمها، إلاّ منديلا لمحلّ الخبز و يسمّى بالفارسيه: سفره.(۵)

ص: ۲۳۴

۱- ۱ كما نصّ عليه نفسه قدس سره فى حواشـى بعض إجازاته، قال : قد حُرِمنا من شـرافه مجاوره العتبات العاليات على مشرفها آلاـف التحيّه و الصـلوات و انتقلنا منها إلى ديار العجم فى سـنه خمس و مائتين بعـد الألف، و كان مولانا مولى الكلّ آقا محمّد باقر البهبهانى فى الحيات، ثمّ انتقل إلى الفردوس الأعلى فى سـنه ستّ ومائتين بعـد الألف قدّس اللّه تعالى روحه السـعيد (كتاب الإجازات: مخطوط).

۲- ۲ قال المترجم له قـدس سـره فى حاشـيه بعض إجازاته ما هـذا كلامه: انتقل المرحوم المغفور مير عبـدالباقى إلى دار الآخره قدّس اللّه تعالى روحه فى أوائل ورودى فى إصبهان فى سنه سبع و مائتين بعد الألف من الهجره (كتاب الإجازات: مخطوط).

۳- ۳ أنظر روضات الجنّات: ج ۲، ص ۱۰۰.

۴- ۴ الروضه البهيّه، ص ۱۹.

۵- ۵ نفس المصدر.

و سكن فی مدرسه السلطان المفتوح بابه إلی چهارباغ العبّاسی المعروفه فی أصفهان بمدرسه چهارباغ، و اجتمع الطلّاب و المشتغلون عنده للتحصيل و التعليم، و أخرجه المدرّس من المدرسه و لم يتعرّض له و لم يعارضه، فإذا اطّلع علی أ نّه أمر بالخروج، خرج من غير إظهار للكراهه.

فبعد، قليل من الزمان إجتمع عليه أهل العلم و المحصّلون، و انتقلت إليه رياسه الإماميّه فی أغلب الأقطار بعد ذهاب المشايخ رحمهم اللّه فصار مرجعا للفتوی، و أقبلت له الدنيا بحيث انتهت إليه الرياسه الدينيّه و الدنيويّه، و ملكت أموالا كثيره من النقود و العروض و العقار و القری و الدور الكثيره فی محلّه بيدآباد، و كان له أموال كثيره فی التجاره إلی بلده رشت يدور من أصفهان إلی رشت، و يربح كثيرا.

و كان الباعث علی ترويج أمره فی إصفهان و فی غيره من البلاد، العالم الربّانی، و المحقّق الصمدانی ميرزا أبوالقاسم الجيلانی القمّی قدس سره ، المقبول قوله عند العوام و الخواص، و عند السلطان و الرعيّه؛ و أيضا يقدّمه العالم الزعيم الحاج محمّد إبراهيم الكرباسی رحمه الله فی المشی و الحكم و غيرهما، فكلّ هذه الأمور كانت ترفع شأنه، إلاّ أنّ يده تعالی فوق الأيدی، ترفع و تضع طبق المصالح الربّانيّه.

و كانت بينه و بين الحاج محمّد إبراهيم المذكور صله متينه و صداقه تامّه من بدء أمرهما، فقد كانا زميلين كريمين فی النجف، تجمع بينهما معاهد العلم، و شاء اللّه أن تنمو هذه المودّه شيئا فشيئا، و يبلغ كلّ منهما فی الزعامه مبلغا لم يكن يحدث له فی البال، و أن يسكنا معا بلده أصفهان، و يتزعّما بها فی وقت واحد، و لم تكن الرياسه لتكدّر صفو ذلك الودّ الخالص، أو تؤثّر مثقال ذرّه، فكلّما زادت سطوه أحدهما زاد اتّصالا و رغبه بصاحبه.(۱)

۱- ۱ الكرام البرره، ج ۱، ص ۱۹۴.

و حجّ بيت اللّه الحرام فى سنه ۱۲۳۱ ه(۱) من طريق البحر، و كان ذلك أيّام محمّدعلى باشا المصرىّ، و كانت له زياره خاصّه له، فأخذ منه «فدك» و كفّل بها سادات المدينه.(۲) و كذلك حدّد المطاف على مذهب الشيعه للمسلمين فى مكّه المكرّمه.(۳)

و فى سنه ۱۲۴۳ ه(۴) أخذ فى بناء المسجد الأعظم بأصبهان(۵)، و أنفق عليه ما يقرب من مائه ألف دينار شرعىّ تقريبا من أمواله الخالصه، و مال بقبلته إلى يمين قبله سائر المساجد يسيرا، و جعل له مدارس و حجرات للطلبه، و أسّس أساسا لم يعهد مثله من أحد العلماء و المجتهدين. و بنى فيه قبّه لمدفن نفسه.

إطراء العلماء له

۱ الفقيه المحقّق ميرزا أبوالقاسم القمّى قدس سره

هو من أساتذته و مشايخه، قال فى إجازته الكبيره له:

... فقد استجازنى الولد الأعزّ الأمجد، و الخل الأسعد الأرشد العالم العامل

۱- ۱ صرّح بذلك نفسه قدس سره فى مناسكه (مناسک الحج: مخطوط).
۲- ۲ قصص العلماء: ص ۱۴۵؛ و قد أشار بذلك الميرزا حبيب اللّه التير؛ ضمن مرثيته للمترجم قدس سره بقوله: ميراث أولاد الزهراء استرد لهم من غاصبى فدک فى طوفه الحرما(أنظر معادن الجواهر، ج ۱، ص ۲۳).
۳- ۳ تاريخ اصفهان، ص ۹۷.
۴- ۴ صرّح بهذا التاريخ معاصره الأديب الفاضل الميرزا محمّدعلى الطباطبائى الزوّارى، المتخلّص بوفا (المتوفّى سنه ۱۲۴۸ ق) فى تذكرته الموسومه بالمآثر الباقريّه، ص ۲۳۲، التى جمع فيها بعض من القصائد و المقطّعات التى أنشدها الشعراء فى مدح حجّه الإسلام قدس سره و وصف مسجده الأعظم.
۵- ۵ أنشأه فى محلّه «بيدآباد» و هى من محلّات أصفهان العظيمه.

الزکی الـذکی، و الفاضـل الکامـل الأـلمعیّ اللوذعیّ، بـل المحقّق المـدقّق التقی النقی، ابن المرحوم المبرور السیّد محمّـدنقی، محمّدباقر الموسویّ الجیلانیّ، أسبل اللّه علیه نواله، و کثّر فی الفرقه الناجیه أمثاله.(۱)

۲ الحکیم المولی علی النوری قدس سره

هو من أساتذته، قد أطری علیه بقوله:

علاّمه العهـد، فقیه العصـر، حجّه الطـائفه المحقّه، قبله الکرام البرره، الفریـد الـدهریّ، و الوحیـد العصـریّ، مطاع، واجب الإتّباع، معظّم، مجموعه المناقب و المفاخر، آقا سیّد محمّدباقر، دامت برکات فضائله الإنسیّه و شمائله القدسیّه.(۲)

۳ العلاّمه الفقیه الحاج محمّد إبراهیم الکرباسی قدس سره

أطری علی صاحب الترجمه بقوله:

... لکون السیّد ضاعف اللّه فضلـه علیه من أرکان المحقّقین، و أساطین الفقهاء الراسخین، فضلا عن مجرّد کونه من المجتهدین الذین یجب إطاعه أمرهم و امضاء حکمهم، ... و السیّد الباقر دام تأییده فوق ذلک و من أعلام الطائفه و أرکانها.(۳)

زهده و عبادته

قال المحدّث القمّی رحمه الله فی الفوائد الرضویّه، نقلا عن صاحب التکمله:

حجّه الإسلام السیّد محمّدباقر کان عالما ربّانیّا روحانیّا ممّن عرف حلال

ص: ۲۳۷

۱- ۱ بیان المفاخر، ج ۲، ص ۷.

۲- ۲ رساله فی أحکام القناه للمترجم له: مخطوط.

۳- ۳ رساله فی أحکام القناه: مخطوط.

آل محمّد علیهم السلام و حرامهم، و شیّد أحکامهم، و خالف هواه، واتّبع أمر مولاه، کان دائم المراقبه لربّه، لا یشغله شیء عن الحضور والمراقبه . و قال : حدّثنی والدی رحمه الله أنّ آماق عین السیّد کانت مجروحه من کثره بکائه فی تهجّده . وحدّثنی بعض خواصّه، قال: خرجت معه إلی بعض قراه، فبتنا فی الطریق، فقال لی : ألا تنام ؟! فأخذت مضجعی فظنّ أنی نمت، فقام یصلّی، فواللّه إنّی رأیت فرائصه و أعضائه یرتعد بحیث کان یکرّر الکلمه مرارا من شدّه حرکه فکّیه و أعضائه، حتّی ینطق بها صحیحه.(۱)

إقامته الحدود الشرعیّه

یعتقد السیّد حجّه الإسلام أنّ إقامه الحدود واجبه علی الفقیه الجامع لشرائط الفتوی فی عصر الغیبه عند التمکّن من الإقامه و الأمن من مضرّه أهل الفساد، وألّف قدس سره فی إثبات هذا الإعتقاد رساله؛ و بهذا کان یقیم الحدود الشرعیّه و یجریها بیده أو ید من یأمره بلا خشیه و لا خوف.

قال صاحب الروضات رحمه الله :

یقدم إلی إجرائه بالمباشره أو الأمر بحیث بلغ عدد من قتله رحمه الله فی سبیل ربّه تبارک وتعالی من الجناه والجفاه أو الزناه أو المحاربین اللاطین زمن رئاسته ثمانین أو تسعین، وقیل : مائه وعشرین.(۲)

أساتذته

۱ العلّامه آقا محمّدباقر الوحید البهبهانی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۰۶ ق)

۲ العلّامه میرزا أبوالقاسم الجیلانی القمّی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۳۱ ق)

۳ العلّامه الشیخ جعفر کاشف الغطاء قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۲۸ ق)

۱- ۱ الفوائد الرضویّه: ج ۲، ص ۴۲۹.

۲- ۲ روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۰۱.

۴ الآخوند ملّا علی بن جمشید النوری قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۴۶ ق)

۵ الأمیر السیّد علی الطباطبائی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۳۱ ق)

۶ العلّامه السیّد محسن الأعرجی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۲۷ ق)

۷ العلّامه السیّد محمّد بن السیّد علی الطباطبائی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۴۲ ق)

۸ العلّامه المولی محمّدمهدی النراقی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۰۹ ق)

۹ العلّامه السیّد مهدی بحرالعلوم الطباطبائی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۱۲ ق)

مشایخ روایته

یروی عن عدّه من أعلام الأمّه، و إلیک سرد ما نصّ علیه نفسه قدس سره فی بعض إجازاته أو نبّه علیه غیره:

۱ الأمیر السیّد علی الطباطبائی الحائری قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۳۱ ق)

۲ المیرزا أبوالقاسم الجیلانی القمّی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۳۱ ق)

۳ الشیخ سلیمان بن معتوق العاملی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۲۷ ق)

۴ السیّد محسن الأعرجی البغدادی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۲۷ ق)

۵ الشیخ الأکبر الشیخ جعفر کاشف الغطاء قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۲۷ ق)

۶ المیرزا محمّدمهدی الموسوی الشهرستانی قدس سره (المتوفّی سنه ۱۲۱۶ ق)

قد صدر له قدس سره من ناحیتهم إجازات کبیره مبسوطه، تدلّ علی مرتبته العلمیّه و رتبته السامیّه(۱)، لکن کان یحرم من إجازه بعض الأفاضل فی عصره کالمولی البهبهانی رحمه الله .(۲)

۱- ۱ کإجازه المحقّق القمّی رحمه الله ، فهی إجازه کبیره مبسوطه، تاریخها: لیله عید الفطر سنه ۱۲۱۵ ق، أوّلها بعد البسمله: (الحمد للّه و الصلوه علی رسول اللّه و علی آله أولیاء اللّه). طبعت مصوّرتها بتمامها فی: فهرست کتب خطّی کتابخانه های اصفهان: ج ۱، ص ۴۰۱؛ و بیان المفاخر: ج ۲، ص ۱۲۷.

۲- ۲ أنظر روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۰۰.

تلامذته

قد خرج من عالی مجلس تدریسه أكثر من مائه و خمسين مجتهد، من أكابرهم و أعاظمهم:

۱ السيّد آقا بزرگ الحسینی القاضی عسكر الإصفهانی

۲ الحاج محمّدجعفر بن محمّدصفی الآباده ای

۳ الملّا أحمد بن علی أكبر التربتی

۴ المولی علی أكبر بن إبراهيم الخوانساری

۵ الحاج ملّا عبدالباقی الكاشانی

۶ المولی عبدالوهّاب الشريف القزوينی

۷ الحاج محمّد إبراهيم الإصفهانی القزوينی

۸ السيّد محمّدباقر الموسوی الإصفهانی (صاحب روضات الجنّات)

۹ الحاج آقا محمّد بن محمّد إبراهيم الكرباسی

۱۰ المولی محمّد بن محمّدمهدی المازندرانی الشهير بالحاج الأشرفی

و غيرهم من الأعلام لم نذكرهم روما للإختصار، من أراد أن تطّلع علی أسمائهم و ترجمتهم، فليراجع الجزء الأوّل من كتاب: «بيان المفاخر» للمحقّق المرحوم السيّد مصلح الدّين المهدوی، و غيره من كتب التراجم و السير.

أولاده

له قدس سره أولاد متعدّدون، كلّهم علماء أجلّاء، و ساده فضلاء، إنتهت إليهم الرياسه الدينيّه

ص: ۲۴۰

و العلميّه بعد أبيهم فی أصفهان، و هم:

۱ السيّد أسداللّه (۱۲۲۸ ۱۲۹۰ ه)

قال الإمام السيّد عبدالحسین شرف الدين فی ترجمه والده قدس سره ما هذا كلامه:

و خَلَفَه ولده الأبرّ الأغرّ، الفقيه الأصولی، المحقّق البحّاثه، العلاّمه السيّد أسداللّه. كان رحمه الله على شاكله أبيه فی العلم و العمل و الجهاد لنفسه و المراقبه عليها آناء الليل، و أطراف النهار. و قد انتهت إليه رئاسه الدين فی إيران، و انقادت لأمره عامّه الناس و خاصّتها حتّى السلطان ناصرالدين شاه، إلخ.(۱)

۲ السيّد محمّدمهدی

۳ السيّد محمّدعلی (حدود ۱۲۲۷ ۱۲۸۲ ه)

۴ السيّد مؤمن (المتوفّى ۱۲۹۴ ه)

۵ السيّد محمّدجعفر (المتوفّى عاشوراء ۱۳۲۰ ه)

۶ السيّد زين العابدين (المتوفّى قبل ۱۲۹۰ ه)

۷ السيّد أبوالقاسم (المتوفّى ۱۲۶۲ ه)

۸ السيّد هاشم (المتوفّى قبل ۱۲۹۳ ه)

تآليفه القيّمه

له مؤلّفات كثيره، و رسائل متعدّده، كلّها تفصح عن تضلّعه فی شتّى العلوم المختلفه خصوصا الفقه و الرجال، و تظهر منها جامعيّته من المعقول و المنقول، و إليك أسماء بعضها:

(الكتب و الرسائل الفقهيّه:)

۱ مطالع الأنوار فی شرح شرائع الإسلام

۲ تحفه الأبرار الملتقط من آثار الأئمّه الأطهار

۳ المصباح الشارقه فی الصلاه

۴ السؤال و الجواب

۱- ۱ بغيه الراغبين (المطبوع ضمن موسوعه الإمام شرف الدين): ج ۷، ص ۲۹۵۰.

۵ القضاء و الشهادات

۶ مناسک الحجّ

۷ رساله فی آداب صلاه اللیل و فضلها

۸ رساله فی إبراء الولیّ مدّه المتعه عن المولی علیه

۹ رساله فی حرمه محارم الموطوء علی الواطی(۱)

۱۰ الردّ علی رساله تعیین السلام الثالث فی النوافل

۱۱ إقامه الحدود فی زمن الغیبه

۱۲ رساله فی اشتراط القبض فی الوقف

۱۳ رساله فی أحکام الغُساله

۱۴ رساله فی تطهیر العجین بتبخیره و عدمه

۱۵ رساله فی الأراضی الخراجیّه

۱۶ رساله فی أحکام الشک و السهو فی الصلاه

۱۷ رساله فی طهاره عرق الجنب من الحرام

۱۸ رساله فی صلوه الجمعه

۱۹ رساله فی حکم صلح حقّ الرجوع فی الطلاق الرجعی

۲۰ رساله فی جواز الاتّکال بقول النساء فی انتفاء موانع النکاح فیها

۲۱ رساله فی حکم الصلاه فی جلد المیته المدبوغ

۲۲ رساله فی ثبوت الزنا واللواط بالإقرار

۲۳ شرح جوابات المسائل

۲۴ رساله فی عدم جواز التقلید عن المجتهد المیّت

۲۵ رساله فی حکم الصلاه عن المیّت

ص :۲۴۲

۱- ۱ و هی هذه الرساله التی بین یدیک، و سیأتی الکلام عنها.

۲۶ رساله فی تحدید آیه الکرسی

۲۷ رساله فی زیاره عاشوراء و کیفیّتها

(الکتب و الرسائل الحدیثیّه:)

۲۸ الحاشیه علی الکافی

۲۹ الحاشیه علی الوافی

(الکتب و الرسائل الأصولیّه:)

۳۰ الزهره البارقه لمعرفه أحوال المجاز و الحقیقه

۳۱ رساله فی تقدیم الید علی الإستصحاب

۳۲ الحاشیه علی تهذیب الوصول

۳۳ الحاشیه علی أصول معالم الدین

(الکتب الرجالیه:)

۳۴ الرسائل الرجالیّه

۳۵ الحاشیه علی رجال الطوسی

۳۶ الحاشیه علی الفهرست

۳۷ الحاشیه علی خلاصه الأقوال

(الکتب و الرسائل المتفرّقه:)

۳۸ رساله فی أصول الدین

۳۹ سؤال و جواب عن بعض عقائد الشیخیّه

۴۰ الحلیه اللامعه للبهجه المرضیّه

وفاته و مرقده

عاش قدّس اللّه نفسه الزكيّه ثمانين سنه تقريبا، ثمّ أجاب دعوه الإلهيّه على أصحّ

ص :۲۴۳

الأقوال و أشهرها فی عصیره یوم الأحد، الثانی من شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۰ ه(۱) بعد صلوه الظهر بمرض الإستسقاء، و دفن بعد ثلاثه أیّام من وفاته فی البقعه التی بناها لنفسه فی جانب مسجده الکبیر بإصبهان، و هی الآن مشهد معروف و مزار متبرّک.

الفصل الثانی: ما یتعلّق بالرساله

هذه الرساله الماثله بین یدی القارئ الکریم رساله إستدلالیّه تبحث عن مسأله فقهیّه تعرّض لها الفقهاء فی کتبهم الفقهیّه، و هی: حرمه محارم الموطوء علی الواطی، و هم أمّه و أخته و بنته.

و هی رساله صغیره فی حجمها کبیره فی محتواها، تشتمل علی عبارات الأصحاب و بیان ما یفهم من کلّ واحده منها، مع الإحاطه بجمیع أطراف المسأله.

ذکر فیها مؤلّفها قدس سره حکم المسأله مع فروع حسنه تتعلّق بها، و أدرج فیها تحقیقات رشیقه و فوائد نافعه مفیده تنبئ عن دقّه نظره و غوره، و استوفی فیها انصافا حقّ الإستدلال و التحلیل، و کان هذا ممّا یدلّ علی طول باعه و تبحّره فی المباحث الفقهیّه.

۱- ۱ هذا التاریخ مطابق لما کتبه صاحب الروضات رحمه الله فی بیاضه (أنظر مقدّمه النهریّه، ص ۲۰)؛ و کذا مطابق لما کتبه العلّامه الشیخ محمّدجعفر بن محمّد إبراهیم الکرباسی (المتوفّی سنه ۱۲۹۲ ق) فی ظهر کتابه: منهج الرشاد فی شرح إرشاد الأذهان (فهرس مخطوطات مکتبه مرکز إحیاء التراث الإسلامی، ج ۶، ص ۷۹، الرقم ۹۰). و ضبطه کذلک العالم الفاضل الشاعر رضا قلیخان هما الشیرازیّ (المتوفّی ۱۲۹۰ ق)، فقال فی تاریخ وفاته: در اول حمل و دویم ربیع دویم ز دامگاه جهان شد بسوی دار سلام بلفظ تازی تاریخ رحلتش گفتم چو بشمری مأتین است و ألف و ستّین عام(دیوان هما، ص ۱۰۴).

قد عرّف هذه الرساله الشريفه المحقّق الطهرانی رحمه الله فی ذریعته بقوله:

رساله فی حرمه محارم الموطوء علی الواطی، و هم أمّه و أخته و بنته: للسیّد حجّه الإسلام الشفتی المتوفّی ۱۲۶۰ ه ، أوّلها: الحمد لمن أبدع السموات و الأرضین. مدرجه فی «السؤال و الجواب» له .(۱)

الفصل الثالث: عملنا فی التحقیق

اعتمدت فی تحقیق هذه الرساله علی أربع نسخ خطّیه، هی:

۱ النسخه الخطّیه المحفوظه فی مکتبتنا: مکتبه مسجد السیّد حجّه الإسلام قدس سره فی مدینه أصفهان، ضمن مجموعه «السؤال و الجواب» للمؤلّف رحمه الله ، تحت رقم ۱۴، والمذکوره فی فهرس مخطوطات المکتبه، ص ۱۶۸، و هی بخطّ النستعلیق، مجهوله الکاتب، کتبت فی حیاه المؤلّف. و تقع هذه النسخه فی ۵ ورقه، و کلّ ورقه تحتوی علی ۲۵ سطرا؛ و قد رمزت لها بالحرف «م».

۲ النسخه الخطّیه المحفوظه فی مکتبه الإمام الحکیم العامّه فی النجف الأشرف، ضمن مجموعه «السؤال و الجواب» للمؤلّف رحمه الله ، تحت رقم ۱۲۴۲، و هی بخطّ النسخ، مجهوله الکاتب. و تقع هذه النسخه فی ۱۱ ورقه، و کلّ ورقه تحتوی علی ۲۸ سطرا. و قد رمزت لها بالحرف «ح ۱».

۳ النسخه الخطّیه المحفوظه فی مکتبه الإمام الحکیم العامّه فی النجف الأشرف، ضمن مجموعه «السؤال و الجواب» للمؤلّف رحمه الله ، تحت رقم ۱۲۴۳، و هی بخطّ النسخ، مجهوله الکاتب. و تقع هذه النسخه فی ۱۰ ورقه، و کلّ ورقه تحتوی علی ۳۱ سطرا. و قد رمزت لها بالحرف «ح ۲».

۱- ۱ الذریعه، ج ۱۱، ص ۱۷۵.

۴ النسخه الخطّیه المحفوظه فی مکتبه کاشف الغطاء العامّه فی النجف الأشرف، ضمن مجموعه «السؤال و الجواب» للمؤلّف رحمه الله ، تحت رقم ۱۱۷۷، و المذکوره فی فهرس مخطوطات المکتبه، ص ۴۴، و هی بخطّ النسخ، مجهوله الکاتب. و تقع هذه النسخه فی ۸ ورقه، و کلّ ورقه تحتوی علی ۲۹ سطرا. و قد رمزت لها بالحرف «ک».

و کان منهج التحقیق وفق المراحل التالیه:

۱ صفّ الحروف و مقابله النسخ الخطّیه بعضها مع بعض، و تثبیت موارد الإختلاف فی الهامش.

۲ تقویم النصّ علی المنهج المتّفق علیه عند المحقّقین، و الإشاره إلی موارد الإختلاف بین النسخ فی الهامش.

۳ إستخراج الأقوال و کلمات الفقهاء التی نقلها المؤلّف من مصادرها التی ذکرها إن وجدت، و إلاّ فمن مصادر أخری.

۴ تقطیع النصّ إلی فقرات و مقاطع مع اضافه بعض العناوین المناسبه بین معقوفین [].

و لقد بذلت قصاری جهدی فی تحقیق هذه الرساله و إخراجها إلی عالم النور، فما وجد فیها من خلل أو خطأ فهو عن قصور لا تقصیر، و أسأل اللّه تعالی أن یتقبّل منّی هذا القلیل بقبول حسن، کما و أسأله سبحانه أن یوفّقنی لإحیاء سائر آثار جدّی المؤلّف حجّه الإسلام زاد اللّه فی علوّ درجته فی دار السلام جزاء لجزیل خدماته المبارکه فی إحیاء الشریعه الغرّاء.

و فی الختام أقدّم جزیل شکری إلی إخوانی الذین یسعون فی إحیاء هذه الرساله و طبعها و نشرها، فجزاهم اللّه عن الإسلام و أهله أفضل الجزاء. و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین، و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.

اصفهان

السیّد محمّد رضا الشفتی

۱۰ رمضان المبارک ۱۴۳۰ ه

ص :۲۴۶

برگ اول نسخه خطی فی حرمه محارم الموطوء علی الواطی

ص: ۲۴۷

برگ آخر نسخه خطی فی حرمه محارم الموطوء علی الواطی

ص: ۲۴۸

رساله فی

حرمه محارم الموطوء علی الواطی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه لمن أبدع السموات و الأرضین، و الصلوه علی من ختمت به الرساله و هو سیّد المرسلین، و علی ابن عمّه الذی فاق الأنبیاء و الملائکه المقرّبین، و آله الذین هم الشفعاء لقاطبه العاصین.

و بعد، یقول العبد الملتجئ إلی باب سیّده الغافر، إبن محمّد نقی الموسویّ، محمّدباقر: أطبق الأصحاب علی حرمه أمّ الموطوء و بنته و أخته علی الواطی المکلَّف، و دعوی الإجماع علیه مستفیضه، فهو ممّا لا شبهه فیه، و إنّما الکلام فی أنّ الواطی الغیر المکلَّف، هل یکون حکمه حکم المکلَّف، فتحرم علیه الأصناف المذکوره، أم لا؟

الظاهر من المقنعه و الإنتصار و النهایه و الخلاف و الوسیله و الکافی و المراسم و المهذّب و الغنیه و السرائر و الجامع و الشرایع و النافع و غیرهم هو الأوّل، وها أنا أورد عباراتهم فی المقام للإطّلاع علی حقیقه الحال.

قال فی المقنعه:

مَن فجر بغلام فأوقبه لم تحلّ له أخت الغلام و لا أمّه و لا إبنته أبدًا.(۱)

وجه الظهور هو أنّ کلمه «مَن» من أدوات العموم، فیشمل الغیر المکلَّف أیضًا.

۱- ۱ المقنعه، ص ۵۱۰.

و فی الإنتصار:

و ممّا انفردت به الإمامیّه، القول بأنّ من تلوط بغلام فأوقب، لم تحلّ له أمّ الغلام، ولا أخته، ولا بنته أبدًا، وحکی عن الأوزاعی و ابن حنبل أنّ من تلوط بغلام یحرم علیه تزویج بنته، و الطریقه فی هذه المسأله کالطریقه فیما تقدّمها من المسائل.(۱)

أشار بقوله: «و الطریقه فی هذه المسأله» إلی آخره، إلی التمسّک بالإجماع فیها.

و فی النهایه:

مَن فجر بغلام فأوقب، حرم علیه العقد علی أمّه و أخته و بنته علی جمیع الأحوال.(۲)

و فی الخلاف:

إذا فجر بغلام فأوقب، حرم علیه بنته و أمّه و أخته، و قال الأوزاعی: إذا لاط بغلام حرم علیه بنت هذا الغلام، لأنّها بنت من دخل به، دلیلنا إجماع الفرقه و أخبارهم، و طریقه الإحتیاط تقتضی تجنّب ذلک.(۳)

و فی الوسیله:

و المحرَّمات من النساء ضربان: إمّا یحرم بالنسب، أو بالسبب. ثمّ قال: و السبب ضربان: إمّا یحرم نکاحه أبدًا، أو فی حال دون حال، و الأوّل أربعون صنفا. إلی أن قال: و التی یلوط بأبیها أو أخیها أو ابنها فأوقب.(۴)

و فی الکافی:

و أمّا المحرّمات بالأسباب: أمّ المرأه المعقود علیها و ابنتها المدخول بها.

۱- ۱ الإنتصار، ص ۲۶۵.

۲- ۲ النهایه، ص ۴۵۳.

۳- ۳ الخلاف، ج ۴، ص ۳۰۸.

۴- ۴ الوسیله، ص ۲۹۲.

إلى أن قال: و أمّ الغلام الموقب و أخته و ابنته قبل العقد عليهنّ .(۱)

و فی المراسم، فی بیان شرائط النكاح:

و منهـا أن يكون الزوجه من غير المحرّمـات. إلى أن قـال: و أن تكون غير أمّ غلام قـد فجر به الناكـح فأوقبه و لا أخته و لا بنته، فإنّهنّ لايحللن له أبدًا.(۲)

و فی المهذّب لابن البرّاج:

مَن فجر بغلام فأوقب، حرم عليه العقد على أمّه و بنته و أخته.(۳)

و فی الغنيه:

يحرم العقـد على الزانيه، و هی ذات بعل، أو فی عـدّه رجعيّه فمن(۴) زنی بهـا، و على أمّ الغلام الموقَب و أخته و ابنته ممّن لاط به. إلى أن قال: يدلّ على ذلک كلّه إجماع الطائفه.(۵)

و فی السرائر:

مَن أوقب غلامـا أو رجلاـ حرم على اللائط الموقب بنت المفعول به و أمّه و أخته تحريما أبـدا، و يـدخل فی تحريم الأمّ تحريم الجدّه و إن علت، لأ نّها أمّ عندنا حقيقه، و كذلک بنت البنت، و كذلک بنت ابنه(۶) و إن سفلن، لأ نّهن بناته حقيقه، و أمّا بنت أخته فإنّها لا تحرم، لأنّ بنت الأخت ليست أختا.(۷)

و فی الجامع:

يحرم على الفاعل أخت المفعول به بالإيقاب، و أمّه و بنته و إن كانت

۱- ۱ الكافی فی الفقه، ص ۲۸۶.

۲- ۲ المراسم العلويّه، ص ۱۵۱.

۳- ۳ المهذّب: ج ۲، ص ۱۸۳.

۴- ۴ فی المصدر: «ممّن».

۵- ۵ غنيه النزوع، ص ۳۳۸.

۶- ۶ فی المصدر: «بنت ابن بنته».

۷- ۷ السرائر، ج ۲، ص ۵۲۵.

زوجته انفسخ نكاحها، و قيل: لا ينفسخ، و لا تحرمن بدون الإيقاب .(۱)

و فى الشرايع:

مَن فجر بغلام فأوقبه، حرم على الواطى العقد على أمّ الموطوء و أخته و بنته، و لا يحرم إحديهنّ لو كان عقدها سابقا.(۲)

و فى النافع:

مَن لاط بغلام فأوقبه، حرم على الواطى العقد على أمّ الموطوء و أخته و بنته، و لا يحرم إحديهنّ لو كان عقدها سابقا.(۳)

و الحاصل: أنّ المستفاد من هذه العبارات و نحوها أنّ حرمه العقد تابعه للإيقاب، سواء كان الموقِب مكلّفا أو غير مكلّف، و الأمر فى المكلّف ظاهر، و فى غير المكلّف يكون تعلّق التحريم بعد أن استجمع شرائط التكليف.

و الحاصل: أنّ الإحتمالات هنا أربعه، الأوّل: أن يكون الموقِب و الموقَب كلاهما مكلّفا. و الثانى: أن يكونا كلاهما غير مكلّف. و الثالث: أن يكون الموقِب مكلّفا و الموقَب غير مكلّف. و الرابع: عكسه.

و التحريم فى القسمين منهما ممّا لا يرتاب فيه و هو القسم الأوّل و الثالث، أى فيما إذا كان الموقِب مكلّفا، سواء كان الموقَب مكلّفا أيضا كما فى القسم الأوّل، أو غير مكلّف كما فى الثالث.

و إنّما الكلام فى القسمين الباقيين، و هما: إذا كان كلاهما غير مكلّف، أو يكون الموقِب الفاعل غيره و إن كان المفعول مكلّفا، و قد عرفت أنّ مقتضى العموم فى كلماتهم ثبوت التحريم بعنوان العموم، و هو المصرّح به فى التحرير و الإيضاح و جامع المقاصد و التنقيح و الروضه و المسالك و الكفايه و المفاتيح.

۱- ۱ الجامع للشرايع، ص ۴۲۸.

۲- ۲ شرايع الإسلام، ج ۲، ص ۲۳۶.

۳- ۳ المختصر النافع، ص ۱۷۸؛ عبارته هكذا: «حرمت عليه أمّ الغلام و بنته و أخته».

قال فی التحریر:

أمّا الزنا السابق علی العقد، فالمشـهور أنّ مَن زنی بعمّته أو خالته حرمت علیه إبنتاهما أبدا، و یلوح من کلام ابن إدریس المنع. و کـذا لو لاـط بغلام أو رجل فأوقب، فإنّه یحرم علی اللایط أمّ المفعول به و أخته و بنته، تحریما مؤبّـدا، سواء کان اللواط بإیقاب الحشفه بکمالها أو بجزئها بعد أن یتحقّق الإیقاب، و سواء کانا صغیرین أو کبیرین أو بالتفریق، و لا یحرم علی المفعول به أقارب الفاعل، و لا یحرم مع عـدم الإیقاب من الطرفین، و یحرم مع الإیقاب جـدّه المفعول و إن علت، و بناته و إن نزلن. ولو کان له أمّ أو أخت أو بنت من الرضـاع فالأـقرب تحریمهنّ أیضـا، و لاـ تحرم بنت أخیه ولاـ أخت أبیه. و لو لاط المجنون فالأقرب التحریم علیه بعد زوال عذره، ولو لاط مکرها علی إشکال أو یشتبه علیه بامرأته فکذلک.(۱)

و فی الإیضاح بعد أن عنون کلام والده: «و فی الرضاع و الفاعل الصغیر إشکال» ما هذا لفظه:

الثانی(۲): الفاعل الصـغیر من حیث العموم المتناول له، من أنّ(۳) «من» فی المجازات و الإستـفهام للعموم، و من أ نّه حال الوطی لا أثر، لأنّ التحریم تکلیف و بعده لا مؤثّر، و الحقّ عندی الأوّل، لأ نّه من باب الأسـباب و التکلیف علی الولیّ کما لو زوّجه أبوه فإنّه یحرم علیه أمّ زوجته، بمعنی(۴) أ نّه یحرم علی الولیّ إنکاحه أمّها و بعد البلوغ یتعلّق به، فحال العقد(۵) وجد الأثر.(۶)

ص: ۲۵۳

۱- ۱ تحریر الأحکام، ج ۳، ص ۴۴۶.

۲- ۲ فی المصدر: «الثانیه».

۳- ۳ فی المصدر: «لانّ».

۴- ۴ فی المصدر: «یعنی».

۵- ۵ فی المصدر: «فحال الفعل».

۶- ۶ إیضاح الفوائد، ج ۳، ص ۷۲.

و فی جامع المقاصد:

أطبق الأصحاب علی أنّ مَن لاط بغلام أو رجل فأوقبه، حرم علیه أمّ الغلام و أخته و بنته.

إلی أن قال: و کذا الإشکال لو کان الفاعل صغیرا، و منشاؤه أنّ التحریم الوارد فی النصّ دلیل علی أنّ هذا الحکم إنّما هو فی البالغ، لامتناع تعلّق التحریم بالصبیّ، و من أنّ النصّ خرج مخرج الغالب، لأنّ هذا الفعل إنّما یقع غالبا من البالغ، و لأ نّه بعد البلوغ یصدق علیه أ نّه رجل أوقب غلاما، فیتعلّق به التحریم، لعموم النصّ لمن تقدّم إیقابه علی البلوغ و من تأخّر عنه، و حینئذ فیکون الحکم بالتحریم قبل البلوغ متعلّقا بالولیّ، و لأنّ أحکام المصاهره لا یفرق فیها بین البالغ و الصبیّ، و الفرد النادر یلحق بالأعمّ الغالب، و التحریم أقوی.(۱)

و فی التنقیح:

لا فرق بین کون المفعول به غلامًا أو رجلاً أمّا الفاعل فهل یشترط بلوغه؟ یحتمل ذلک، لأ نّه تکلیف لقوله فی النصّ: «حرام علی الموقب»؛ و یحتمل العدم للعموم، لأنّ «من» فی المجازات و الإستفهام کذلک. و هو الأقرب، لأ نّه من الأسباب، فهو من باب الوضع، و لهذا لو زوّجه الولیّ فإنّه یحرم علیه أمّ زوجته، بمعنی أ نّه یحرم علی الولیّ إنکاحه إیّاها و بعد البلوغ یتعلّق به، فحال الفعل وجد الأثر.(۲)

۱- ۱ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۱۷ ۳۱۸.

۲- ۲ التنقیح الرائع، ج ۳، ص ۸۷.

و فی الروضه:

و لا فرق فیهما بین الصغیر و الکبیر علی الأقوی، للعموم، فیتعلّق التحریم قبل البلوغ بالولیّ و بعده به.(۱)

و فی المسالک:

و لا فرق فی الفاعل و المفعول بین الصغیر و الکبیر علی الأقوی، فیتعلّق التحریم قبل البلوغ بالولیّ و بعده به، جعلا للفعل من باب الأسباب التی لا- یشترط بالتکلیف، و لا یحرم علی المفعول بسببه شیء للأصل، و إنّما یحرم المذکورات مع سبق الفعل علی النکاح کالزنا، أمّا مع تأخّره فیستصحب الحلّ، و لا یحرّم الحرام الحلال.(۲)

و فی الکفایه:

و الأقوی أ نّه لا فرق فی الفاعل و المفعول بین الصغیر و الکبیر.(۳)

و فی المفاتیح:

و الظاهر عدم الفرق بین الصغیر و الکبیر فی الطرفین.(۴)

و فی شرحه:

و الظاهر عدم الفرق فیما اتّفقوا علیه بین الصغیر و الکبیر فی الفاعل و المفعول، لعموم النصّ.(۵)

و المستند فی المسأله مضافًا إلی الإجماعات المنقوله المستفیضه نصوص معتبره، منها الصحیح المرویّ فی الکافی و التهذیب عن ابن أبیعمیر، عن بعض أصحابنا، عن أبیعبداللّه علیه السلام : «فی رجل یعبث بالغلام، قال: إذا أوقب حرمت علیه بنته و أخته».(۶)

۱- ۱ الروضه البهیّه، ج ۵، ص ۲۰۳.

۲- ۲ مسالک الأفهام، ج ۷، ص ۳۴۲.

۳- ۳ کفایه الأحکام، ص ۱۶۶.

۴- ۴ مفاتیح الشرایع، ج ۲، ص ۲۴۲.

۵- ۵ شرح المفاتیح: مخطوط.

۶- ۶ الکافی، ج ۵، ص ۴۱۷، باب الرجل یفسق بالغلام فیتزوّج ابنته أو أخته، ح ۲؛ التهذیب، ج ۷، ص ۳۱۰، باب من یحرم نکاحهنّ بالأسباب دون الأسباب، ح ۴۴.

و منهـا المعتبر المرویّ فی الکـافی أیضـا عن حمّـاد بن عثمـان، قـال: قلت لأبی عبـداللّه علیه السـلام : «رجل أتی غلاما أتحلّ له أخته؟ قال: فقال: إن کان ثقب فلا».(۱)

و منها الموثّق المرویّ فی التهذیب عن حمّاد بن عیسی، عن إبراهیم بن عمر، عن أبیعبداللّه علیه السـلام : «فی رجل لعب بغلام، هل تحلّ له أمّه؟ قال: إن کان ثقب [فیه(۲)] فلا».(۳)

و منها المرسل المرویّ فی باب عقاب اللواطه، من محاسن البرقی، و فی باب عقاب اللوطی من عقاب الأعمال لشیخنا الصدوق، قالا: روی عن أبیعبداللّه علیه السلام : «فی رجل لعب بغلام، قال: إذا أوقب لم تحلّ له أخته أبدًا».(۴)

و هذه النصوص لاشتمال بعضها علی البنت و الأخت، و بعضها علی الأمّ، و بعضها علی الأخت فقط، یکون المتحصّل منها حرمه أمّ المفعول و بنته و أخته علی الموقِب، کمـا هو المصـرّح به فی کلام الأصـحاب، لکن لاشـتمالها علی الرجل لایکون المسـتفاد منها إلّا التحریم علی البالغ، لکون الرجل ظاهرا فیه، فلا ینصرف إلی الصغیر عرفا و لغه.

قال فی الصحاح:

الرجل خلاف المرأه، و الجمع رجال و رجالات، مثل جمال و جمالات، و أراجل.(۵)

و فی المغرب:

الرجال جمع رجل، خلاف المرأه.(۶)

ص: ۲۵۶

۱- ۱ الکافی، ج ۵، ص ۴۱۷، باب الرجل یفسق بالغلام فیتزوّج ابنته أو أخته، ح ۱.
۲- ۲ ما بین المعقوفین من المصدر.
۳- ۳ التهذیب، ج ۷، ص ۳۱۰، باب من یحرم نکاحهنّ بالأسباب دون الأسباب، ح ۴۵.
۴- ۴ المحاسن، ج ۱، ص ۱۱۲، بـاب عقاب اللواط، ح ۱۰۴؛ ثواب الأعمـال، بـاب عقاب اللوطی و الـذی یمکن من نفسه، ص ۲۶۶.
۵- ۵ الصحاح، ج ۴، ص ۱۷۰۵.
۶- ۶ المغرب للمطرزی، ج ۱، ص ۳۲۳.

و فی القاموس:

الرجل بضمّ الجیم و سکونه، و إنّما هو إذا احتلم و شَبَّ، أو هو رجل ساعه یولد، تصغیره رجیل.(۱)

لکن الظاهر من کلمات الأصحاب ثبوت الحکم فی کلّ من أوقب و لو لم یکن حال الإیقاب کبیرا کما عرفت.

و ممّا یؤیّد إراده العموم منهم فی کلماتهم عدولهم، إلاّ ممّن شذّ عن ظاهر النصّ فی طرف الفاعل دون جانب المفعول، حیث عبّروا فی الأوّل ب«من» الظاهر فی العموم لشموله قبل البلوغ أیضا، و فی الثانی بلفظ «غلام» کما هو المذکور فی النصّ.

و یؤیّده أیضًا ذکر الرجل بعد ذکر الغلام فی جانب المفعول فی جمله من العبارات بخلافه فی طرف الفاعل، و لایبعد أن یقال: إنّ النکته فی اختیار لفظ «الرجل» فی الأخبار فی طرف الفاعل و «الغلام» فی المفعول هو أنّ الغالب صدور الفعل من البالغ علی غیره، کما لا یخفی.

و الحاصل: هو أنّ المستفاد من العمومات کقوله تعالی: «فانْکِحُوا مَا طَابَ لَکُمْ مِنَ النِسَاءِ(۲)»، و قوله تعالی: «وَ أُحِلَّ لَکُمْ مَا وَرَاءَ ذلِکُمْ(۳)»، و إن کان جواز العقد إلاّ ما دلّ الدلیل علی خروجه و هو أمّ الموطوء و بنته و أخته فیما إذا کان الواطی بالغا لما عرفت، لکن المستفاد من کلمات الأصحاب ثبوت الحکم فی کلّ ما تحقّق فیه الإیقاب و لو کان الموقِب غیر بالغ، فهذا هو المختار؛ و المستند فی ذلک مضافا إلی استصحاب تحریم الوطی الثابت قبل العقد، هو الإجماع فی کلام الإنتصار و الخلاف و الغنیه، فلاحظ

ص: ۲۵۷

۱- ۱ القاموس المحیط، ج ۳، ص ۳۸۱.

۲- ۲ سوره النساء، الآیه ۳.

۳- ۳ نفس المصدر، الآیه ۲۴.

عباراتهم المذكوره.

قال فی الغنیه:

یحرم العقد علی أمّ الغلام الموقَب و أخته و بنته ممّن لاط به. إلی قوله: یدلّ علی ذلک کلّه إجماع الطائفه.(۱)

و شمول هذ الکلام للائط قبل البلوغ ممّا لا ینبغی التأمّل فیه، و کذلک الحال فی عباره الخلاف و الإنتصار و غیرهم من علمائنا الأخیار علیهم رضوان اللّه الملک الغفّار.

و أمّا التمسّک فی إثبات العموم بأنّ «مَن» فی المجازات و الإستفهام للعموم، کما فی کلام الإیضاح و غیره، فلا یخلو ما فیه، کالتمسّک فی کلام شارح المفاتیح بعموم النصّ لعدم وجود «مَن» فی شیء من النصوص الوارده فی المسأله، کما علمت ممّا أوردناه، نعم هو مذکور فی کلمات الأصحاب، و قد علمت الوجه فی عدول الأصحاب عمّا اقتضاه ظاهر النصّ.

[التنبیه علی أمور]

[التنبیه الأوّل]

ثمّ إنّه ینبغی التنبیه فی المقام علی أمور:

الأوّل: أنّ الإیقاب الذی هو المناط فی التحریم وجودا و عدما هو الإدخال، ولو ببعض الحشفه و لم یجب معه الغسل، و هو المصرّح به فی کثیر من کلماتهم.

قال فی السرائر:

وحدّ الإیقاب المحرّم لذلک، إدخال بعض الحشفه و لو قلیلا و إن لم یجب علیه الغسل، لأنّ الغسل لا یجب إلّا بغیبوبه الحشفه جمیعها، و التحریم لهؤلاء المذکورات یتعلّق بإدخال بعضها، لأنّ الإیقاب هو الدخول.(۲)

و فی التحریر بعد الحکم بالتحریم:

۱- ۱ غنیه النزوع، ص ۳۳۸.

۲- ۲ السرائر، ج ۲، ص ۵۲۵.

سواء كان اللواط بإيقاب الحشفه بكمالها أو بجزئها بعد أن يتحقّق الإيقاب.(۱)

و فى القواعد:

و حدّ الإيقاب إدخال بعض الحشفه و لو قليلا، أمّا الغسل فإنّما يجب لغيبوبه الجميع.(۲)

و فى المهذّب البارع:

و يتعلّق الحكم بإدخال بعض الحشفه و إن لم يجب الغسل.(۳)

و فى التنقيح:

و المراد هنا إدخال الذكر و لو ببعض الحشفه.(۴)

و فى الروضه:

مَن أوقب غلاما أو رجلا بأن أدخل به بعض الحشفه و إن لم يجب الغسل، حرمت على الموقب أمّ الموطوء، إلخ.(۵)

و فى المسالك:

يتحقّق الإيقاب بإدخال بعض الحشفه و إن لم يوجب الغسل، لأنّ أصله الإدخال و هو متحقّق بذلك.(۶)

و فى الشرح الصغير و الكبير لسيّدنا الأستاذ نوّر اللّه تعالى ضريحه:

مَن لاط بغلام أو رجل فأوقبه و لو بإدخال بعض الحشفه، حرمت عليه أمّ الغلام، إلخ.(۷)

۱- ۱ تحرير الأحكام، ج ۳، ص ۴۴۵.
۲- ۲ قواعد الأحكام، ج ۳، ص ۳۲.
۳- ۳ المهذّب البارع، ج ۳، ص ۲۸۹.
۴- ۴ التنقيح الرائع، ج ۳، ص ۸۷.
۵- ۵ الروضه البهيّه، ج ۵، ص ۲۰۳.
۶- ۶ مسالک الأفهام، ج ۷، ص ۳۴۳.
۷- ۷ الشرح الصغير، ج ۲، ص ۳۳۸؛ رياض المسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۳.

و المستند فی ذلک العموم فی النصوص السالفه لقوله علیه السلام : «إذا أوقب حرمت»، و الإیقاب هو الإدخال.

قال فی الصحاح:

وقب الشیء، یقب، وقبا، أی دخل، تقول: وقبت الشمس إذا غابت و دخلت موضعها، و وقب الغلام: دخل علی الناس، و منه قوله تعالی: «وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ(۱)»، و أوقبت الشیء إذا أدخلته فی الوقبه.(۲)

و فی القاموس:

الوَقْب: نُقْرَه فی الصخره یجتمع فیها الماء، کالوَقْبه. إلی أن قال: والوَقْبه: الکُوَّهُ العظیمه [فیها ظلّ(۳)]، و أَوقَب الشیء: أدخله فی الوَقْبه.(۴)

فنقول: إنّ معنی قوله علیه السلام : «أوقب»: أدخل آلته فیه، و إدخال الشیء فیه کما یصدق عند إدخال کلّه، یصدق عند إدخال بعضه، تقول: أدخلت إصبعی فی النهر، و لا شبهه فی صدقه عاده فیما إذا أدخل بعض إصبعه فیه، فعلی هذا یکون معنی قوله علیه السلام «إذا أوقب»: إذا أدخل ذکره فی دبره، و قد نبّهنا علیه أ نّه یصدق و لو بإدخال بعضه فیه، و هذا القدر یکفی فی المقام، سیّما بعد عدم ظهور الخلاف فی المسأله.

قال سیّدنا الأستاذ قدّس اللّه تعالی روحه الشریف فی شرحه الکبیر:

مَن لاط بغلام و لو بإدخال بعض الحشفه، لصدق الإیقاب علیه مع تأمّل فی إنصرافه إلیه، إلّا أنّ الإتّفاق فی الظاهر واقع علیه.(۵)

۱- ۱ سوره الفلق، الآیه ۳.

۲- ۲ الصحاح، ج ۱، ص ۲۳۴.

۳- ۳ ما بین المعقوفین من المصدر.

۴- ۴ القاموس المحیط، ج ۱، ص ۱۳۷.

۵- ۵ ریاض المسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۳.

[التنبيه الثانی]

والثانی: لا شبهه فی ثبوت التحریم فیما إذا کان الفجور سابقا علی العقد، فلایسوّغ له عقدهنّ، و إنّما الکلام فیما إذا کان مسبوقا به، و قد اختلفت مقاله الأصحاب فی ذلک، فالظاهر من أکثر الأصحاب اختصاص الحکم بالأوّل، فلایؤثّر فیما إذا کان مسبوقا بالعقد؛ منهم شیخنا المفید، قال فی المقنعه:

إذا لاط المسلم بغلام فأوقبه و لم تقم علیه بیّنه بذلک، و لا کان منه فیه إقرار، فیقام فیه الحدّ بالقتل، ثمّ تاب من ذلک، أو لم یتب، حرم علیه بما فعله بالغلام نکاح أخته و ابنته و أمّه بعد ذلک، و لم تحلّ واحده منهنّ له باستیناف عقد النکاح علی حال.(۱)

و فی موضعین من هذا الکلام دلاله علی اختصاص التحریم بما إذا کان الفجور سابقا علی العقد کما لا یخفی.

و منهم شیخ الطائفه فی النهایه قال:

مَن فجر بغلام فأوقب، حرم علیه العقد علی أمّه و أخته و بنته علی جمیع الأحوال.(۲)

إذ فی قوله: «حرم علیه العقد علی أمّه» دلاله علی أنّ مراده فیما إذا سبق الفعل علی العقد، کما لایخفی.

و منهم شیخنا أبو الصلاح، قال فی الکافی:

و أمّا المحرّمات بالأسباب: أمّ المرأه المعقود علیها. إلی قوله: و أمّ الغلام الموقب و أخته و بنته قبل العقد علیهنّ.(۳)

و منهم الفاضل ابن البرّاج، قال فی المهذّب:

مَن فجر بغلام فأوقب، حرم علیه العقد علی بنته و أمّه و أخته.(۴)

۱- ۱ المقنعه، ص ۷۸۷.

۲- ۲ النهایه، ص ۴۵۳.

۳- ۳ الکافی فی الفقه، ص ۲۸۶.

۴- ۴ المهذّب، ج ۲، ص ۱۸۳؛ عبارته هکذا: «علی أمّه و ابنته و أخته».

و منهم السيّد بن زهره، قال فى الغنيه:

و يحرم العقـد على الزانيه، و هى ذات بعـل أو فى عـدّه رجعيّه ممّن زنى بهـا، و على أمّ الغلاـم المـوقب و أخته و بنته ممّن لاـط به.(۱)

إذ قوله: «و على أمّ الغلام» عطف على قوله: «على الزانيه»، فيكون التقدير: يحرم العقد على الزانيه.

و منهم شيخنا المحقّق، و كلامه صريح فى ذلك، قال فى الشرائع:

مَن فجر بغلام فأوقبه، حرم على الواطى العقد على أمّ الموطوء و أخته و بنته، و لا يحرم إحداهنّ لو كان عَقَدها سابقا.(۲)

و مثله كلامه فى النافع.(۳)

و منهم العلاّمه، قال فى التحرير:

الزنا الطارئ لا ينشر الحرمه، فلو زنى بأمّ امرأته بعد العقد أو بابنتها أو لاط بأخيها أو ابنها أو أبيها، لم يحرم ابنته عليه.(۴)

و فى القواعد:

و لو سبق العقد لم تحرم.(۵)

و فى الإرشاد:

و لا تحريم لو سبق العقد.(۶)

ص: ۲۶۲

۱- ۱ غنيه النزوع، ص ۳۳۸.

۲- ۲ شرايع الأسلام، ج ۲، ص ۲۳۶.

۳- ۳ المختصر النافع، ص ۱۷۸.

۴- ۴ تحرير الأحكام، ج ۳، ص ۴۴۵.

۵- ۵ قواعد الأحكام، ج ۳، ص ۳۲.

۶- ۶ إرشاد الأذهان، ج ۲، ص ۲۷.

و فی التلخیص:

و یحرم العقد علی الأمّ؛ إلی أن قال: و أمّ من أوقبه و أخته و بنته مع التأخّر.(۱)

و المراد من قوله: «مع التأخّر» أنّ حرمه العقد علیهنّ إنّما هو إذا کان متأخّرا عن الإیقاب.

و فی التبصره:

و لو سبق عقدهنّ لم یحرمن.(۲)

و منهم الشیخان الشهیدان، قال فی اللمعه:

و لو سبق العقد لم تحرم.(۳)

و فی المسالک:

و إنّما یحرم المذکورات مع سبق الفعل علی النکاح کالزنا، أمّا مع تأخّره فیستصحب الحلّ، و لا یحرّم الحرام الحلال.(۴)

و منهم السیّد السند صاحب المدارک، قال فی شرحه علی النافع:

و إنّما یحرم المذکورات مع سبق الفعل علی العقد علیهنّ، فلو سبق العقد علی الفعل فلا تحریم، للأصل و قوله علیه السلام : «لا یحرّم الحرام الحلال».(۵)

و ذهب شیخنا السدید یحیی بن سعید إلی انتفاء التفرقه بین الصورتین و ثبوت التحریم فی الحالین(۶)، قال فی الجامع:

و إن کانت زوجته انفسخ نکاحها، و قیل: لا ینفسخ.(۷)

بل الظاهر منه ندره القائل بالإختصاص کما لا یخفی.

و وافقه فی ذلک أو(۸) مال إلیه سیّدنا الأستاد نوّر اللّه تعالی ضریحه قال فی الشرح الصغیر:

ص :۲۶۳

۱- ۱ تلخیص المرام، ص ۱۸۴.
۲- ۲ تبصره المتعلّمین، ص ۱۷۵.
۳- ۳ اللمعه الدمشقیّه، ص ۱۶۵.
۴- ۴ مسالک الأفهام، ج ۷، ص ۳۴۳.
۵- ۵ نهایه المرام، ج ۱، ص ۱۷۳؛ والحدیث فی الوسائل، ج ۱۴، ص ۳۲۶، باب ۸ من أبواب ما یحرم بالمصاهره، ح ۲.

۶- ۶ فی ح ۱: «الحالتین».
۷- ۷ الجامع للشرایع، ص ۴۲۸.

و هل تحرم المذكورات بذلك مطلقا أم بشرط سبق الوطئ على العقد عليهنّ، وإلّا لم تحرمن؟ وجهان، بل قولان، أحوطهما الأوّل، إن لم يكن أظهر.(۱)

و فی شرحه الكبير.(۲)

فعلی هذا ما يظهر من الفاضل السميّ الخراسانی و شارح المفاتيح من الوفاق و نفی الخلاف فی المسأله، فلا يخفی ما فيه؛ قال فی الكفايه:

مَن فجر بغلام فأوقبه، حرمت عليه أمّه و أخته و بنته، إذا سبق الفعل على النكاح، لأخبار متعدّده دالّه عليه، مع اعتضادها بالشهره البالغه حدّ الاتّفاق، و لا يحرم إحداهنّ لو كان عَقَدها سابقا عندهم.(۳)

و فی شرح المفاتيح:

و لو كان الإيقاب متأخّرا عن عقدهنّ، فلا يحرم كالزنا الطارئ، لاستصحاب الحلّ، و لعموم الأخبار المتقدّمه القائله بأنّ الحرام لايحرِّم الحلال.(۴)

و الظاهر أ نّه ممّا لا خلاف فيه أيضا.

و المستند فی الأوّل، أمّا فی التحريم فی صوره تقدّم الفجور على العقد، فالإجماعات المنقوله و النصوص المعتبره السالفه، و أمّا فی انتفائه فی صوره تأخّره عنه فاستصحاب الحلّيه السابقه و النصوص المعتبره الناطقه بأنّ الحرام لايفسد الحلال، كالصحيح المرویّ فی الكافی عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما عليهماالسلام : «أ نّه سئل عن الرجل يفجر بالمرأه، أيتزوّج إبنتها؟ قال: لا، و لكن إن كانت عنده امرأه ثمّ فجر بأمّها أو بنتها أو أختها لم يحرم عليه امرأته، إنّ الحرام لايفسد الحلال».(۵)

۱- ۱ فی ح ۲: «و».

۲- ۲ الشرح الصغير، ج ۲، ص ۳۳۹.

۳- ۳ هكذا فی جميع النسخ، و الظاهر أ نّه سقط هنا شیء. أنظر رياض المسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۵.

۴- ۴ كفايه الأحكام، ص ۱۶۶.

۵- ۵ شرح المفاتيح: مخطوط.

و الصحیح المرویّ فیه أیضا عن الحلبی، عن أبیعبداللّه علیه السلام : «فی رجل یتزوّج (۱) جاریه فدخل بها، ثمّ ابتلی بها ففجر بأمّها، أتحرم علیه امرأته؟ فقال: لا، إنّه لایحرّم الحلال الحرام».(۲)

و الصحیح المرویّ فیه أیضا عن زراره، عن أبیجعفر علیه السلام : «أ نّه قال فی رجل زنی بأمّ امرأته أو بابنتها [أو بأختها(۳)]، فقال: لا یحرّم ذلک علیه امرأته. ثمّ قال: ما حرّم حرام قطّ حلالاً».(۴)

و المعتبر المرویّ فیه أیضا عن زراره، عن أبیجعفر علیه السلام (۵): «فی رجل زنی بأمّ امرأته أو بابنتها [أو بأختها(۶)]، فقال: لا یحرم ذلک علیه امرأته، إنّ الحرام لایفسد الحلال و لا یحرّمه».(۷)

و المستند فی الثانی مضافا إلی عموم النصوص المذکوره، لوضوح أنّ قوله علیه السلام : «إذا أوقب حرمت علیه بنته و أخته»، یعمّ صوره سبق العقد علی الفجور أیضا خصوص الصحیح المرویّ فی الکافی عن ابن أبیعمیر، عن بعض أصحابه، عن أبیعبداللّه علیه السلام : «فی رجل یأتی أخا امرأته، فقال: إذا أوقبه فقد حرمت علیه المرأه».(۸)

و الجواب عمّا ذکر مستندا للأوّل هو أنّ الإستصحاب إنّما یعوّل علیه عند انتفاء المعارض.

و أمّا النصوص المذکوره، فأوّل ما یتوجّه علیها هو أنّ ذیلها معارض بصدرها،

۱- ۱ فی المصدر: «تزوّج».

۲- ۲ الکافی، ج ۵، ص ۴۱۵، باب الرجل یفجر بالمرأه فیتزوّج أمها أو ابنتها، ح ۳.

۳- ۳ ما بین المعقوفین من المصدر.

۴- ۴ الکافی، ج ۵، ص ۴۱۶، باب الرجل یفجر بالمرأه فیتزوّج أمها أو ابنتها، ح ۴.

۵- ۵ فی المصدر: «سألت أبا جعفر علیه السلام ».

۶- ۶ ما بین المعقوفین من المصدر.

۷- ۷ الکافی، ج ۵، ص ۴۱۶، باب الرجل یفجر بالمرأه فیتزوّج أمها أو ابنتها، ح ۶.

۸- ۸ نفس المصدر، ج ۵، ص ۴۱۸، باب الرجل یفسق بالغلام فیتزوّج ابنته أو أخته، ح ۴.

لوضوح أنّ المستفاد من ذيلها انتفاء التحريم مطلقا، للقطع بحلّيه العقد عليها قبل الفجور المحرّم، فالحكم بتحريم العقد بعده يستلزم الحكم بأنّ الحرام حرّم الحلال.

و أيضا أنّ الحكم بأنّ حراما لا يحرّم حلالا قطّ، منقوض بما إذا حصل الإختلاط و الإمتزاج بين الحرام و الحلال بحيث لا يتميّز أحدهما عن الآخر، كما إذا حصل الإمتزاج بين الشىء المغصوب و المباح على النحو المذكور، فحينئذ لا يجوز أكله و لا استعماله، فيصدق أنّ الحرام قد حرّم حلالا.

و أيضا أنّ الحيوان المحلّل الأكل يحرم بالوطى المحرّم، فيصدق عليه أنّ الحرام حرّم الحلال.

و أيضا أنّ العقد على المعتدّه بالعدّه الرجعيّه محرّم فيما إذا علم بالموضوع و الحكم، فعند وقوعه يكون ذلك موجبا لتحريمها عليه أبدا، و قد كانت محلّله عليه بعد انقضاء العدّه، و مثل ذلك كثير.

و يمكن الجواب عنه بأنّ ذلك إنّما يتوجّه إذا كان لفظا الحرام و الحلال فى النصوص باقيين على إطلاقهما، و هو ليس بلازم، فيمكن أن يقال: إنّ المراد من الحرام التصرّف فى البضع بغير محلِّل شرعىّ، أى الزنا؛ و من الحلال هو البضع الذى حلَّله محلِّل شرعىّ كالعقد و نحوه، فعلى هذا يكون حاصل المعنى: أنّ الزنا لا يحرّم البضع الذى حلَّله قبله محلِّل شرعىّ، و هذا و إن كان مخالفا لظاهر اللفظ، لا سيّما فى قوله عليه السلام : «ما حرّم حرام قطّ حلالا»، لكنّه ممّا لابدّ منه.

و لك أن تقول: إنّه بناء على ما ذكر، و إن اندفع الإيراد، لكن لا يصحّ التمسّك بالنصوص المذكوره فيما نحن فيه، إلاّ أن يحمل الحرام على أعمّ من الزنا و اللواط، فحينئذ و إن اتّجه الإستدلال، لكنّه إنّما يستقيم عند انتفاء المعارض، و صحيحه ابن أبيعمير المذكوره مقيّده لها بغير اللواط، فلا يستقيم الإستدلال؛ إلاّ أن يقال: إنّ النصوص المذكوره لاعتضادها بالإشتهار التامّ حتّى لم يظهر القائل به عدا صاحب الجامع أقوى من الحديث المذكور.

ص :۲۶۶

و لا یخفی علیک أنّ ما ذکر فی دفع الإشکال إنّما یجدی بالإضافه إلی النصوص المذکوره، للتفرقه فیهما بین قبل العقد و بعده، فقضی بالحرمه فی الأوّل دون الثانی، و أمّا ما اشتمل علی العلّه المذکوره فی مقام الإستدلال علی انتفاء التحریم و لو کان الفجور قبل العقد، فلا یجدی فیه هذا الکلام.

و منه الصحیح المرویّ فی التهذیب عن سعید بن یسار، قال: «سألت أبا عبداللّه علیه السلام عن رجل فجر بامرأه یتزوّج ابنتها؟ قال: نعم، یا سعید! إنّ الحرام لایفسد الحلال».(۱)

و منه الموثّق المرویّ فیه أیضا عن علی بن الحسن بن رباط، عمّن رواه، عن زراره قال: قلت لأبیجعفر علیه السلام : «رجل فجر بامرأه، هل یجوز له أن یتزوّج بابنتها؟ قال: ما حرّم حرام حلالا قطّ».(۲)

و منه الصحیح المرویّ فیه أیضا عن صفوان، قال: «سأله المرزبان عن رجل(۳) یفجر بالمرأه و هی جاریه قوم آخرین ثمّ اشتری ابنتها، أیحلّ له ذلک؟ قال: لایحرّم الحرام الحلال. و رجل فجر بامرأه حراما، أیتزوّج ابنتها؟ قال: لایحرّم الحرام الحلال».(۴)

فعلی هذا یقع التعارض بینها و بین النصوص فی المسأله، لوضوح أنّ مقتضی النصوص فی المسأله أنّه یحرم علی اللائط أمّ الموطوء و بنته و أخته، و مقتضی النصوص المذکوره انتفاؤه، للقطع بأنّ الإیقاب حرام، فلا یکون محرِّما للحلال.

و یمکن الجواب عنه بأنّ النصوص فی المسأله أخصّ، فلا بدّ من حمل النصوص المذکوره علی غیر ما نحن فیه.

و المتحصّل من ذلک أ نّه لا یکون الحرام محرِّما للحلال إلاّ فی الإیقاب، فإنّه حرام و یحرِّم الحلال، فتأمّل.

۱- ۱ التهذیب، ج ۷، ص ۳۲۹، باب القول فی الرجل یفجر بالمرأه ثم یبدوله فی نکاحها، ح ۱۲.
۲- ۲ نفس المصدر، ح ۱۳.
۳- ۳ فی المصدر: «عن الرجل».
۴- ۴ التهذیب، ج ۷، ص ۴۷۱، باب من الزیادات فی فقه النکاح، ح ۹۷.

[التنبیه الثالث]

و الثالث: لا شبهه فی اختصاص الحکم المذکور بأخت الموطوء، فلا یثبت فی بناتها، و هو اتّفاقیّ، لوضوح أنّ مقتضی العمومات کقوله تعالی: «فَانْکِحُوا مَا طَابَ لَکُمْ مِنَ النِّسَاءِ(۱)» و قوله تعالی: «وَ أُحِلَّ لَکُمْ مَا وَرَاءَ ذٰلِکُمْ(۲)» جواز النکاح، خرجت أمّ الموطوء بالإجماع و النصوص المذکوره، لاشتمالها علی لفظ الأخت، فبقیت بنتها مندرجه تحت العمومات، و هذا ممّا لا یرتاب فیه، وإنّما الکلام فی بنت بنت الموطوء و إن نزلت، و کذا فی بنت ابنه کذلک، و فی أمّ الأمّ و إن علت، لکنّ المقطوع به فی کلمات کثیر منهم ذلک.

قال فی السرائر:

یدخل فی تحریم الأمّ تحریم الجدّه و إن علت، لأنّها أمّ عندنا حقیقه، و کذلک بنت البنت، و کذلک بنت إبنه و إن سفلن، لأنّهنّ بناته حقیقه، و أمّا بنت أخته فإنّها لا تحرم، لأنّ بنت الأخت لیست أختا.(۳)

قال المحقّق فی نکت النهایه:

مَن فجر بعمّته أو خالته، لم تحلّ له بنتاهما(۴) أبدا، هل تدخل بنت الإبن أو بنت البنت فی ذلک، أم لا؟ نعم تدخل فی ذلک، لأنّ بنت الابن و بنت البنت بنت حقیقه(۵)، فتدخل فی عموم التحریم.(۶)

و هذا و إن ذکره فی بنت العمّه و الخاله، لکن مقتضی کلامه ثبوت الحکم فیما نحن فیه أیضا.

و فی التحریر:

ص: ۲۶۸

۱- ۱ سوره النساء، الآیه ۳.

۲- ۲ نفس المصدر، الآیه ۲۴.

۳- ۳ السرائر، ج ۲، ص ۵۳۵.

۴- ۴ فی المصدر: «ابنتاهما».

۵- ۵ فی بعض نسخ المصدر: حقیقیّه.

۶- ۶ نکت النهایه، ج ۲، ص ۲۹۱ ۲۹۲.

و يحرم مع الإيقاب جدّه المفعول و إن علت، و بناته و إن سفلن.(۱)

و فى القواعد:

و يتعدّى التحريم إلى الجدّات و بنات الأولاد دون بنت الأخت.(۲)

و فى اللمعه و شرحها:

(مَن أوقب غلاما أو رجلا، حرمت على الموقب أمّ الموطوء) و إن علت (و أخته) دون بناتها، (و بنته) و إن نزلت، من ذكر و أنثى، من النسب اتّفاقا، و من الرضاع على الأقوى.(۳)

و فى التنقيح:

تحرم الأمّ و إن علت، و البنت و إن نزلت، لا بنت الأخت، لعدم تناول الأخت لها.(۴)

و فى المهذّب البارع:

مَن أوقب [غلاما(۵)] ذكرا، حرمت عليه أمّه أبدا و إن علت، و كذلك بنته و إن نزلت، و حرمت عليه أخته خاصّه دون بناتها.(۶)

و فى المسالك:

و يتعدّى الحكم إلى الأمّ وإن علت، و إلى البنت و إن سفلت، إمّا من حيث شمولها لذلك حقيقه أو للإتّفاق عليه كالأصل، و إلّا فللكلام فى التعدّى مجال.(۷)

۱- ۱ تحرير الأحكام، ج ۳، ص ۴۴۶.
۲- ۲ قواعد الأحكام، ج ۳، ص ۳۲.
۳- ۳ الروضه البهيّه، ج ۵، ص ۲۰۳.
۴- ۴ التنقيح الرائع، ج ۳، ص ۸۷.
۵- ۵ ما بين المعقوفين من المصدر.
۶- ۶ المهذّب البارع، ج ۳، ص ۲۸۹.
۷- ۷ مسالك الأفهام، ج ۷، ص ۳۴۳.

و فی المفاتیح:

فکذا تشمل الأمّ من علت و البنت من سفلت، أمّا الأخت فلا یتعدّی إلی بنتها اتّفاقا.(۱)

و فی ریاض المسائل:

مَن لاط بغلام فأوقبه، حرمت علیه أمّ الغلام و الرجل و إن علت، و بنته و إن نزلت، من ذکر و أنثی، من النسب اتّفاقا، و من الرضاع علی الأقوی، و أخته دون بناتها اتّفاقا.(۲)

و مثله فی شرحه الصغیر.(۳)

إذا سمعت ذلک، فنقول: إنّ لفظ الأمّ و البنت و إن کانا ظاهرین فی غیر الجدّه و ولد الولد، فإطلاق الأمّ لا ینصرف إلی الجدّه، و لا البنت إلی بنت البنت أو بنت الابن؛ لکن یمکن أن یقال: إنّ فتاویهم قرینه علی أنّ المراد منهما أعمّ من غیر الواسطه و معها، فالمراد من الأمّ هو الأمّ و الجدّه و إن علت، و من البنت هو(۴) البنت و بنت البنت و بنت الابن و إن نزلت، فکأ نّه لاح علیهم هذا المعنی من الخارج، فحملوا اللفظین علیه، فعلی هذا یحرم علی اللاطی أمّ الموطوء وجدّته و کذا بنته و إن نزلت و لو کانت من ابنه، لکن لا یمکن الحکم بتحریم الجدّه من الأب علیه، لانتفاء ما یوجب العدول عن مقتضی العمومات من الکتاب و السنّه بالإضافه إلیها، کما لا یخفی علی من أحاط خبرا بما قرّرنا.

[التنبیه الرابع]

ص: ۲۷۰

۱- ۱ مفاتیح الشرایع، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲- ۲ ریاض المسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۳.

۳- ۳ الشرح الصغیر، ج ۲، ص ۳۳۹.

۴- ۴ فی ح ۲: «هی».

و الرابع: فی أنّ الحکم المذکور هل یختصّ بالأصناف المذکوره إذا کانت من النسب، أو یعمّها و الرضاع؟ فعلی هذا کما یحرم علی الموقب أمّ الموطوء و بنته و أخته فی النسب، یحرم علیه الأصناف المذکوره فی الرضاع أیضا، فیحرم علیه أمّه فی الرضاع و کذا أخته و بنته الرضاعیّتان، إشکال من أنّ المتبادر من الأمّ و البنت و الأخت مَن اتّصف بهذه الصفات فی النسب، و لهذا صحّ السلب فیما إذا ماتت أمّه النسبیّ أ نّه لا- أمّ له، و کذا الحال فی البنت و الأخت، فالنصوص المحرّمه تنصرف إلیها، فتبقی(1) العمومات من الکتاب و السنّه مقتضیه للتحلیل.

و من النصوص الناطقه بأ نّه یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب، کالصحیح المرویّ فی الکافی عن عبداللّه بن سنان، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «سمعته یقول: یحرم من الرضاع ما یحرم من القرابه».(2)

و ما رواه فیه عن أبی الصباح الکنانی، عن أبیعبداللّه علیه السلام «أ نّه سئل عن الرضاع؟ فقال: یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب».(3)

و ما رواه فیه عن داود بن سرحان، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب».(4)

و الصحیح المرویّ فی باب النوادر فی الرضاع منه، عن ابن محبوب، عن عبداللّه بن سنان، عن رجل، عن أبیعبداللّه علیه السلام قال: «سئل و أنا حاضر عن امرأه أرضعت غلاما مملوکا لها من لبنها حتّی فطمته، هل لها أن تبیعه؟ قال: فقال: لا، هو ابنها من الرضاعه، حرم علیها بیعه و أکل ثمنه. قال: ثمّ قال: ألیس رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب».(5)

1- 1 فی ح 1 و ح 2: «فیبقی».

2- 2 الکافی، ج 5، ص 437، باب الرضاع، ح 1.

3- 3 نفس المصدر، ح 2.

4- 4 نفس المصدر، ح 3.

5- 5 نفس المصدر، ص 446، ح 16.

و الصحیح المرویّ فی الفقیه عن برید العجلی، عن أبیجعفر علیه السلام قال: «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب».(۱)

و الصحیح المرویّ فی التهذیب عن الحلبی قال: «سألت أبا عبداللّه علیه السلام عن الرضاع؟ فقال: یحرم منه ما یحرم من النسب».(۲)

إعلم: أنّ کلمه «مِن» فی الأوّل إمّا للتعلیل کما فی قوله تعالی: «مِمَّا خَطِیئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا(۳)»، و قول الفرزدق فی شأن علیّ بن الحسین علیهماالسلام :

یُغضِی حَیاءً و یُغضی مِن مهابته فلا یکلّم إلاّ حین یبتسم(۴)

و منه قوله علیه السلام فی دعاء السحر فی شهر رمضان: «أللّهمّ إنّی أسألک مِن بَهائک» إلخ.(۵)

أو للظرفیّه، کما فی قوله تعالی: «إِذَا نُودِیَ لِلصَّلوهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللّه (۶)»، و کذا الحال فی الثانی.

فهنا احتمالات، مع التطابق و التخالف، منها: أن یکون «مِن» فیهما للتعلیل، و المعنی: یحرم بسبب الرضاع ما یحرم بسبب النسب. و منها: أن یکون فیهما للظرفیّه، و المعنی: یحرم فی الرضاع ما یحرم فی النسب. و منها: أن یکون الأمر فی الأوّل کالأوّل و فی الثانی کالثانی، و المعنی: یحرم بسبب الرضاع ما یحرم فی النسب. و منها: عکسه، فیکون فی الأوّل للظرفیّه و فی الثانی للتعلیل، و المعنی: یحرم فی باب الرضاع ما یحرم بسبب النسب.

۱- ۱ الفقیه، ج ۳، ص ۴۷۵، باب الرضاع، ح ۴۶۶۵.
۲- ۲ التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۲، باب من أحل اللّه نکاحه من النساء و حرم منهنّ فی شرع الإسلام، ح ۶۱.
۳- ۳ سوره نوح، الآیه ۲۵.
۴- ۴ دیوان الفرزدق، ج ۲، ص ۱۷۹؛ و البیت من قصیده قالها فی علیّ بن الحسین علیهماالسلام .
۵- ۵ مصباح المتهجّد، ص ۷۶۰.
۶- ۶ سوره الجمعه، الآیه ۹.

و فی جمیع الإحتمالات المذکوره أنّ الموصول إمّا بمعنی «مَن»، أو لا، بل یحمل علی ظاهره، فالإحتمالات ثمانیه، و المعنی علی الأوّل: یحرم بسبب الرضاع أو فی الرضاع الأصناف المحرّمه فی النسب أو بسبب النسب کالأمّ والبنت و الأخت و بنات الأخ والأخت و العمّه و الخاله؛ و علی الثانی: یحرم بسبب الرضاع أو فی الرضاع کلّما یحرم بسبب النسب.

و المحرّم علیه فی الأوّل هو الذی یتحقّق فی حقّه بالرضاع إحدی العلائق المذکوره، و هو المرتضع بالإضافه إلی الأمّ و الأخت و بنات الأخ و بنات الأخت و العمّه و الخاله، و صاحب اللبن بالإضافه إلی البنت، و المحرّم إلیهما هو التزویج، قال اللّه تعالی: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُم وَ بَنَاتُکُم وَأَخَوَاتُکُم وَعَمَّاتُکُم وَخَالاَتُکُم وَبَنَاتُ الأَخِ وَبَنَاتُ الأُخْتِ(۱)» الآیه، فکما یحرم تزویج الأمّ و البنت و الأخت و بنات الأخ و الأخت و العمّه و الخاله فی النسب، یحرم تزویجهنّ فی الرضاع أیضا.

هذا إذا کان المرتضع ذکورا، و أمّا إذا کان إناثا فالمحرّم علیها فی النسب أبوها و ابنها وأخوها و ابن أخیها و ابن أختها و عمّها و خالها؛ فکذا فی الرضاع، فأبوها فی الرضاع صاحب اللبن، و أخوها إبنه، کما أنّ أختها بنته، و ابنها فیه ما ارتضع من ثدیها فیما إذا لم تولدها مع تحقّق الشرائط المقرّره فی محلّها، و کذا الحال فی غیر ما ذکر.

و الحاصل: أ نّه علی تقدیر حمل «ما» فی الحدیث علی أن یکون معناه: یحرم بسبب الرضاع عقد التی یحرم عقدها فی النسب أی العلاقه التی أوجبت حرمه العقد فی النسب لو وجدت تلک العلاقه بسبب الرضاع یکون موجبه للتحریم أیضا، و أمّا المحرّم علیه فی الثانی فهو أعمّ منه فی الأوّل، کما أنّ المحرّم أیضا کذلک، و ستقف علی حقیقه الحال فی ذلک.

إذا علمت ذلک نقول: إنّ التمسّک بالنصوص المذکوره فی إثبات المرام فی محلّ

۱- ۱ سوره النساء، الآیه ۲۳.

الکلام، أی فی حرمه الأمّ الرضاعی للموطوء علی الموقب، إنّما یستقیم علی المعنی الثانی دون الأوّل، و کذا الحال فی بنته و أخته الرضاعیّتین؛ أمّا صحّته علی الثانی فظاهره، إذ معنی قوله علیه السلام : «بناء علیه» هو أ نّه یحرم بسبب الرضاع کلّما یحرم فی النسب، و قد عرفت أنّ من جمله المحرّمات فی النسب هو العقد علی أمّ الموطوء و بنته و أخته علی الموقب للإجماع و النصوص السالفه، فیلزم أن یکون العقد علی أمّه و أخته و بنته الرضاعیّه کذلک.

و أمّا عدم صحّته علی الأوّل، فلما عرفت من أنّ معنی الحدیث حینئذ أ نّه لو حصل بین المرتضع و غیره إحدی العلایق التی أوجبت حرمه التزویج فی النسب، یکون ذلک موجبا لحرمته بینهما، فلا دخل له حینئذ فیما نحن بصدده کما لا یخفی، لکن الظاهر هو المعنی الثانی، أمّا أوّلا فلأنّ حمل «ما» علی «مَن» مخالف للظاهر لا داعی للمصیر إلیه، و أمّا ثانیا فللصحیح السالف المروی عن علیّ بن محبوب، عن عبداللّه بن سنان، عن رجل، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «سئل و أنا حاضر عن امرأه أرضعت غلاما مملوکا لها من لبنها حتّی فطمته، هل لها أن تبیعه؟ قال: فقال: لا، هو ابنها من الرضاعه، حرم علیها بیعه و أکل ثمنه. قال: ثمّ قال: ألیس رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب».(۱)

فنقول: عقد أمّ الموطوء فی النسب حرام علی الموقب، و کلّ محرّم فی النسب محرّم بالرضاع، أمّا الأوّل فبالإجماع و النصوص، و أمّا الثانی فلقولهم علیهم السلام : «یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب».

ثمّ نقول: إنّ عدم استقامه الإستدلال علی تقدیر حمل کلمه «ما» علی «مَن»، إنّما یکون إذا حمل الکلام علی النحو السابق و هو غیر لازم، لإمکان أن یقال: إنّ معنی الکلام: یحرم بسبب الرضاع من یحرم فی النسب، أو بسبب النسب؛ و هو أعمّ من أن یکون لنفس

۱- ۱ الکافی، ج ۵، ص ۴۴۶، باب نوادر فی الرضاع، ح ۱۶.

النسب، كما فی المحرّمات السبعه النسبیّه، أو لأمر خارج كالإیقاب، و إن كان ذلك لتحقّق النسب بین المحرّم و المفعول به.

و بعباره أخری: و هو أعمّ من أن یكون النسب بین المحرّم و المحرم علیه، أو لا ـ یكون كذلك، بل یكون النسب بین المحرّم و الموطوء سببا للتحریم، فمقتضی الحدیث المذكور ثبوت التحریم بسبب الرضاع كذلك، فعلی هذا مقتضاه عدم جواز التزویج للموقب بالأـمّ الرضاعی للموطوء و لا بنته و لا أخته؛ و هو المختار، وفاقا للتحریر و جامع المقاصد و التنقیح و الروضه و ریاض المسائل.

قال فی التحریر:

و لو كان له أمّ أو أخت أو بنت من الرضاع، فالأقرب تحریمهنّ أیضا.(۱)

و فی جامع المقاصد:

هل للأمّ و الأخت من الرضاع كالنسب فی التحریم؟ فیه إشكال ینشأ من أنّ صدق الأمّ و البنت و الأخت علیهنّ إنّما هو بطریق المجاز، لأنّ الحقیقه إنّما هی مع الولاده، فلا یتناولهنّ النصّ الوارد بالتحریم، و من عموم قوله علیه السلام : «یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب». إلی أن قال: و التحریم أقوی، لعموم الأحادیث فی الرضاع.(۲)

و فی التنقیح:

لا فرق بین من ینسب منهنّ بالنسب و بالرضاع، لعموم قوله علیه السلام : «یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب».(۳)

و فی الروضه:

۱- ۱ تحریر الأحكام، ج ۳، ص ۴۴۶.

۲- ۲ جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۳۱۷.

۳- ۳ التنقیح الرائع، ج ۳، ص ۸۷.

حرمت على الموقب أمّ الموطوء و أخته و بنته و إن نزلت، من ذكر و أنثى من النسب اتّفاقا، و من الرضاع على الأقوى.(۱)

و مثله فی رياض المسائل.(۲)

و المخالف الصريح فی المسأله غير ظاهر، نعم يظهر من فخر المحقّقين فی الإيضاح مع تردّد منه فی الآخر، حيث قال بعد أن عنون كلام والده: «و فی الرضاع و الفاعل الصغير إشكال» ما هذا عينه:

منشأ الإشكال أ نّها أمّ لقوله تعالى: «وَ أُمَّهَاتُكُمُ الّتِی أَرْضَعْنَكُمْ(۳)»، فسمّاهنّ أمّهات، و الأصل فی الإستعمال الحقيقه.

إلى أن قال:

و لقوله عليه السلام : «يحرم من الرضاع ما يحرم من الولاده»(۴) و يروى: «ما يحرم من النسب»؛ و من حيث انّ الإستعمال أعمّ من الحقيقه و المجاز، و لا دلاله للعام على الخاصّ، فالمرجع الترجيح، و الحقّ ترجيح المجاز لما قرّر فی الأصول، و لهم أن يقولوا الفهم عند التجرّد عن القرائن بين أرباب اللسان من خواصّ الحقيقه، إنتهى.(۵)

و ما يظهر من كلامه: «و لهم أن يقولوا»، فغير جيّد، للقطع بأنّ المتبادر من الأمّ ما كان بحسب الولاده، فلا ينصرف إلى الرضاعه، و هكذا الحال فی البنت و الأخت.

ثمّ لا يخفى أنّ ما ذكر فی هذا المقام ينكشف منه حال المصاهره، فمَن نكح امرأه كما يحرم عليه أمّها و بنتها فی النسب، يحرم عليه أمّها و بنتها الرضاعيّتان، و كذا الحال فی

۱- ۱ الروضه البهيّه، ج ۵، ص ۲۰۳.

۲- ۲ رياض المسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۳.

۳- ۳ سوره النساء، الآيه ۲۳.

۴- ۴ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۶۸، باب النكاح، ح ۲۱.

۵- ۵ إيضاح الفوائد، ج ۳، ص ۷۲.

غيرهما، لقوله عليه السلام : «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب»، بناء على ما عرفت من معنى قوله عليه السلام : «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب».

و لك أن تقول: إنّ المعنى الثانى و إن كان معنى عامّا، لكنّه متروك الظاهر، لوضوح أنّ مقتضى الحكم بأ نّه يحرم بسبب الرضاع كلّما يحرم من النسب، أن يحكم بحرمه ترك إنفاق الأمّ الرضاعى، و كذا بنت الرضاعى، و كذا يحكم بحرمه عقوق الأب و الأمّ الرضاعيين، و غير ذلك، لثبوت حرمه ما ذكر فى النسب.

إلّا أن يقال: إنّ المراد بالإضافه إلى جميع المحرّمات النسبيّه، و ما ذكر إنّما بالإضافه إلى بعضها، فمعنى قوله عليه السلام : «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب» أ نّه يحرم بسبب الرضاع كلّما يحرم فى المحرّمات النسبيّه كالأخت و بناتها و غيرها، فالمناط المحرّم بالإضافه إلى جميع الأصناف السبعه كالأخت و بناتها، و من المعلوم أنّ الأخت ليس ممّا يحرم ترك إنفاقها و إكسائها، فلا محذور.

[تنبيه]

بقى فى المقام شىء ينبغى التنبيه عليه، و هو أنّ المحرّمات بالرضاع بأسرها هل هى مثل المحرّمات فى النسب فى المحرميّه و جواز النظر إلى ما يجوز النظر إليها، أم لا؟ فنقول: هنا مقامان، أحدهما: ثبوت المحرميّه بين المرتضع و بين من تحقّق فيه إحدى العلايق التى أوجبت المحرميّه فى النسب، فيسوّغ له النظر إلى أمّه الرضاعيّه و أخته و بنات الأخ و بنات الأخت و العمّه و الخاله الرضاعيّات و بالعكس، و كذا الحال فى الرضيعه بالإضافه إلى ابنها فى الرضاع و أخيها و ابن أخيها و أختها و عمّها و خالها و بالعكس.

و الظاهر أنّ المحرميّه فى هذا المقام ممّا لا إشكال فيه، و قد ادّعى عليه فخر المحقّقين الإجماع، قال:

لا شكّ أنّ من أحكام النسب ما لا يثبت بالرضاع بالإجماع، كالتوراث و استحقاق النفقه و الولايه و الحضانه و تحمّل العقل و سقوط القود و المنع

من الشـهاده؛ و منهـا مـا يثبت إجماعـا، و هو المحرميّه و التحريم؛ و منهـا ما اختلف فيه، و هو العتق بالملك [و سـيأتى(۱)]. و قد سمّى اللّه تعالى بالأمّ ثلاثه أصناف من النساء: الوالده، و تستوعب جميع أحكام النسب؛ و المرضعه، و هى مقصوره على التحريم و المحرميّه، و على رأى العتق؛ و أزواج الرسول صـلى الله عليه و آله ، و تشاركهمـا فى التحريم إجماعـا، و فى المحرميّه قولاـن، الإمـاميّه على عـدم المحرميّه لقوله تعالى: «وَ لاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الجَاهِلِيَّهِ الأُوْلى(۲)»، و لما ورد فى خبر ابن أمّ مكتوم و قـد تقدّم؛ و قـال قوم من الجمهور بثبوت المحرميّه لقوله تعالى: «وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ(۳)»، و المسـاوات إنّما تثبت حقيقه مع التساوى فى جميع الأحكـام الممكنه، و الأصـل فى الإطلاـق الحقيقه. و الجواب: المسـاوات فى جميع الأـحوال(۴) محال، فلايـدلّ على المطلوب، لانتفاء العموم، بل المراد التعظيم و الإجلال و التكرمه(۵)، إنتهى كلامه رفع مقامه.

و المدّعى حقّ و إن كان الكلام لا يخلو عن مناقشه.

[إلى هنا ما عثرنا عليه من النسخ الخطّيه]

ص: ۲۷۸

۱- ۱ ما بين المعقوفين من المصدر.

۲- ۲ سوره الأحزاب، الآيه ۳۳.

۳- ۳ نفس المصدر، الآيه ۶.

۴- ۴ فى المصدر: «الأحكام».

۵- ۵ إيضاح الفوائد، ج ۳، ص ۴۴.

فهرس مصادر التحقيق

۴۱ إرشاد الأذهان، العلّامه الحلّی، تحقیق: الشیخ فارس الحسّون، نشر: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۰ ه ق.

۴۲ اعلام اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، تصحیح: غلامرضا نصراللهی، چاپ اول، نشر: سازمان فرهنگی شهرداری اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۷ ش.

۴۳ اعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق: حسن امین، نشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۴۴ الإنتصار، الشریف المرتضی، تحقیق: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قم، ۱۴۱۵ ق.

۴۵ إیضاح الفوائد، محمّد بن الحسن بن یوسف المطهّر الحلّی، تحقیق: الکرمانی و الإشتهاردی و البروجردی، المطبعه العلمیه، قم، ۱۳۸۷ ق.

۴۶ أجوبه المسائل المهنّائیّه، العلّامه الحلّی، مطبعه الخیّام، قم، ۱۴۰۱ ق.

۴۷ بحار الأنوار، العلّامه المجلسی، نشر: مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۴۸ بیان المفاخر، سید مصلح الدین مهدوی، انتشارات کتابخانه مسجد سید، اصفهان، ۱۳۶۸ ش.

۴۹ تاریخ اصفهان، حسن خان جابری انصاری، انتشارات مشعل، تهران، ۱۳۷۸ ش.

۵۰ تبصره المتعلّمین، العلّامه الحلّی، تحقیق: السیّد أحمد الحسینی و الشیخ هادی الیوسفی، الطبعه الأولی، نشر: الفقیه، تهران، ۱۳۶۸ ش.

۵۱ تحریر الأحکام، العلّامه الحلّی، تحقیق: الشیخ إبراهیم البهادری، الطبعه الأولی، نشر: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام ، قم، ۱۴۲۰ ق.

۵۲ تذکره العلماء، محمد بن سلیمان تنکابنی، نشر: آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۷۲ ش.

۵۳ تذکره الفقهاء، العلّامه الحلّی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۴ ق.

۵۴ تذکره القبور، عبدالکریم گزی، تحقیق: ناصر باقری بیدهندی، نشر: کتابخانه آیه اللّه مرعشی نجفی، ۱۳۷۲ ش.

۵۵ تلخیص المرام، العلّامه الحلّی، تحقیق: مرکز الأبحاث و الدراسات الإسلامیّه، الطبعه الأولی، نشر: مکتب الإعلام الإسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق.

۵۶ التنقیح الرائع، مقداد بن عبداللّه السیوری الحلّی، تحقیق: السیّد عبد اللطیف الحسینی الکوه کمری، الطبعه الأولی، نشر: مکتبه آیه اللّه المرعشی رحمه الله ، قم، ۱۴۰۴ ق.

۵۷ تهذیب الأحکام، الشیخ الطوسی، تحقیق: السیّد حسن الموسوی الخرسان، الطبعه الرابعه، نشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۵۸ ثواب الأعمال، الشیخ الصدوق، تحقیق: السیّد محمّد مهدی، السیّد حسن الخرسان، الطبعه الثانیه، نشر: الشریف الرضی، قم، ۱۳۶۸ ش.

۵۹ جامع المقاصد، المحقّق الکرکی، نشر و تحقیق: مؤسّسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۰۸ ق.

۶۰ الجامع للشرائع، یحیی بن سعید الحلّی الهذلی، لجنه التحقیق بإشراف الشیخ السبحانی، نشر: مؤسسه سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ ق.

۶۱ جواهر الکلام، الشیخ محمّد حسن بن باقر النجفی، تحقیق: الشیخ عبّاس القوچانی، الطبعه الثانیه، نشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۶۲ حیاه المحقّق الکرکی و آثاره، الشیخ محمّد الحسّون، نشر: الإحتجاج، تهران، ۱۴۲۳ ق.

۶۳ الخلاف، الشیخ الطوسی، تحقیق: السیّد علی الخراسانی و السیّد جواد الشهرستانی و الشیخ مهدی طه نجف، نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۶۴ دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، چاپ اول، انتشارات گلدسته، اصفهان، ۱۳۸۴ ش.

۶۵ الدروس، الشهید الأوّل، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعه الأولی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۶۶ ذخیره المعاد، المحقق السبزواری، الطبعه الحجریه، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم.

۶۷ الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، چاپ دوم، نشر: دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۶۸ ذکری الشیعه، الشهید الأوّل، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۹ ق.

۶۹ رجال النجاشی، أحمد بن علی بن أحمد النجاشی الکوفی، تحقیق: السیّد موسی الشبیری الزنجانی، نشر: مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قم، ۱۴۱۶ ق.

۷۰ رجال و مشاهیر اصفهان، میر سیدعلی جناب، تحقیق: رضوان پورعصار، چاپ اول، نشر: سازمان فرهنگی شهرداری اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۵ ش.

۷۱ الرسائل الرجالیّه، السیّد محمّدباقر بن محمّدنقی الشفتی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، نشر: مکتبه مسجد السیّد، إصفهان، ۱۴۱۷ ق.

۷۲ روضات الجنات، محمدباقر بن زین العابدین موسوی خوانساری، نشر: اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۰ ق.

۷۳ الروضه البهیّه، الشهید الثانی، منشورات جامعه النجف الدینیّه، قم، ۱۴۱۰ ق.

۷۴ الروضه البهیه فی الاجازه الشفیعیه، محمد شفیع بن علی اکبر جابلقی، تحقیق: سید جعفر حسینی اشکوری، نشر: مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم، ۱۳۹۲.

۷۵ ریاض المسائل، السیّد علی بن محمّدعلی الطباطبائی، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قم، ۱۴۱۲ ق.

۷۶ ریحانه الادب، محمدعلی مدرس، نشر: کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۶۹ ش.

۷۷ السرائر، ابن إدریس الحلّی، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.

۷۸ شرائع الإسلام، المحقّق الحلّی، تحقیق و تعلیق: السیّد صادق الشیرازی، نشر: انتشارات الإستقلال، تهران، ۱۴۰۹ ق.

۷۹ الشرح الصغیر، السیّد علی بن محمّدعلی الطباطبائی، تحقیق: السیّد مهدی الرجائی، نشر: مکتبه آیه اللّه المرعشی، قم، ۱۴۰۹ ق.

۸۰ الصحاح، إسماعيل بن حمّاد الجوهری، تحقيق: أحمد بن عبدالغفور عطار، نشر: دار العلم للملايين، بيروت، ۱۴۰۷ ق.

۸۱ طبقـات اعلـام الشـيعه، الكرام البرره فی قرن الثالث بعـد العشـره، آقا بزرگ تهرانی، چاپ دوم، نشـر: دارالمرتضـی، مشـهد، ۱۴۰۴ ق.

۸۲ طرائف المقـال، السـيّد عليأصـغر بن محمّدشـفيع الجـابلقی البروجردی، تحقيق: السـيّد مهـدی الرجـائی، نشـر: مكتبه آيه اللّه المرعشی، قم، ۱۴۱۰ ق.

۸۳ غرقاب، سـيد محمدمهـدی موسوی شـفتی، تحقيق: مهـدی باقری سـيانی و محمود نعمتی، چاپ اول، نشـر: كانون پژوهش، اصفهان، ۱۴۳۰ ق.

۸۴ غنيه النزوع، ابن زهره، تحقيق: الشيخ إبراهيم البهادری، نشر: مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام ، قم، ۱۴۱۷ ق.

۸۵ فوائد الرضويه، شيخ عباس قمی، محقق: ناصر باقری بيدهندی، چاپ اول، نشر: بوستان كتاب، قم، ۱۳۸۵ ش.

۸۶ الفهرست، الشيخ الطوسی، تحقيق: الشيخ جواد القيومی، نشر: مؤسسه نشر الفقاهه، قم، ۱۴۱۷ ق.

۸۷ القاموس المحيط، مجدالدّين محمّد بن يعقوب الفيروزآبادی، تحقيق و نشر: دار العلم، بيروت، ۱۳۰۶.

۸۸ قواعد الأحكام، العلاّمه الحلّی، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.

۸۹ الكافی، ثقه الإسلام محمّد بن يعقوب الكلينی، تحقيق: علی أكبر الغفاری، نشر: دار الكتب الإسلاميّه، تهران، ۱۳۸۸ ق.

۹۰ الكافی فی الفقه، أبی الصـلاح الحلبی، تحقيق: الشيخ رضا الأستادی، نشر: مكتبه أمير المؤمنين عليه السلام ، إصفهان، ۱۴۰۳ ق.

۹۱ كشف اللثام عن قواعد الأحكام، الفاضل الهندی، تحقيق: مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسين، قم، ۱۴۱۶ ق.

ص :۲۸۲

۹۲ کفایه الأحکام، المحقق السبزواری، الطبعه الحجریه، نشر: مدرسه صدر المهدوی، إصفهان.

۹۳ لسان العرب، محمّد بن مکرم بن منظور المصری، نشر: أدب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ ق.

۹۴ اللمعه الدمشقیّه، الشهید الأوّل، تحقیق: الشیخ علی الکورانی، نشر: دار الفکر، قم، ۱۴۱۱ ق.

۹۵ مآثر الباقریه، میرزا محمدعلی، وفا زواره ای، تصحیح: حسین مسجدی، چاپ اول، نشر: سازمان فرهنگی شهرداری اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۵ ش.

۹۶ المبسوط، الشیخ الطوسی، تحقیق: محمّدتقی الکشفی، نشر: المکتبه المرتضویه، طهران، ۱۳۸۷ ق.

۹۷ مجمع البحرین و مطلع النیّرین، الشیخ فخر الدین محمّد الطریحی، تحقیق: السیّد أحمد الحسینی، نشر: مکتبه نشر الثقافه الإسلامیه، ۱۴۰۸ ق.

۹۸ مجمع الفائده و البرهان، المحقّق الأردبیلی أحمد بن محمّد، تحقیق: الإشتهاردی و العراقی و الیزدی، نشر: جامعه المدرّسین، ۱۴۰۳ ق.

۹۹ المختصر النافع، المحقّق الحلّی، تحقیق: بإشراف الشیخ القمی، نشر: مؤسسه البعثه، تهران ۱۴۱۰ ق.

۱۰۰ مختلف الشیعه، العلّامه الحلّی، تحقیق: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۲ ق.

۱۰۱ مدارک الأحکام، السیّد محمّد بن علی الموسوی العاملی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۰ ق.

۱۰۲ المراسم العلویّه، سلّار بن عبدالعزیز الدیلمی، تحقیق: السیّد محسن الحسینیالأمینی، نشر: المعاونیه الثقافیه للمجمع العالمی، قم، ۱۴۱۴ ق.

۱۰۳ مسالک الأفهام، الشهید الثانی، تحقیق و نشر: مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۰۴ مستدرک الوسائل، الميرزا حسين المحدّث النوری الطبرسی، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم، ۱۴۰۸ ق.

۱۰۵ مصباح المتهجّد، الشيخ الطوسی، نشر: مؤسّسه فقه الشيعه، بيروت، ۱۴۱۱ ق.

۱۰۶ معارف الرجال، محمد حرزالدين، نشر: كتابخانه آيت اللّه، مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۵ ق.

۱۰۷ المعتبر فی شرح المختصر، المحقّق الحلّی،، تحقيق: لجنه التحقيق بإشراف الشيخ ناصر مكارم الشيرازی، نشر: مؤسّسه سيّد الشهداء عليه السلام ، قم، ۱۳۶۴ ش.

۱۰۸ مفاتيح الشرائع، الفيض الكاشانی، تحقيق: السيّد مهدی الرجائی، نشر: مؤسسه مجمع الذخائر الإسلاميه، قم، ۱۴۰۱ ق.

۱۰۹ المقنعه، الشيخ المفيد، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.

۱۱۰ مكارم الآثار، محمدعلی حبيب آبادی، نشر: اداره كل فرهنگ و هنر استان اصفهان، اصفهان، ۱۳۶۴ ش.

۱۱۱ منتهی المطلب، العلاّمه الحلّی، تحقيق و نشر: قسم الفقه فی مجمع البحوث الإسلاميه، مشهد، ۱۴۱۲ ق.

۱۱۲ من لايحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، تحقيق: علی أكبر الغفاری، الطبعه الثانيه، نشر: جامعه المدرسين، قم، ۱۴۰۴ ق.

۱۱۳ موسوعه طبقات الفقهاء، گروه محققين مؤسسه امام صادق عليه السلام ، ناظر: جعفر سبحانی، چاپ اول، نشر: مؤسسه امام صادق عليه السلام قم، ۱۴۲۲ ق.

۱۱۴ المهذّب البارع، ابن فهد الحلّی، تحقيق: الشيخ مجتبی العراقی، نشر: جامعه المدرسين، قم، ۱۴۰۷ ق.

۱۱۵ المهذّب، القاضی إبن البرّاج، تحقيق: بإشراف الشيخ جعفرالسبحانی، نشر: جامعه المدرّسين، قم، ۱۴۰۶ ق.

۱۱۶ نجوم السماء، محمدعلی آزاد كشميری، تصحيح: ميرهاشم محدث، نشر: شركت چاپ و نشر بين الملل، تهران، ۱۳۸۷ ش.

ص :۲۸۴

۱۱۷ نکت النهایه، المحقّق الحلّی، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۲ ق.

۱۱۸ نهایه الإحکام فی معرفه الأحکام، العلاّمه الحلّی، تحقیق: السیّد مهدی الرجائی، نشر: مؤسسه إسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ ق.

۱۱۹ النهایه، الشیخ الطوسی، طبعه دار الأندلس، بیروت.

۱۲۰ نهایه المرام، السیّد محمّد بن علی الموسوی العاملی، تحقیق: آغا مجتبی العراقی، الشیخ علی پناه الاشتهاردی، آقا حسین الیزدی، نشر: مؤسّسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۲۱ الوافی، الفیض الکاشانی، تحقیق: ضیاءالدین الحسینی الإصفهانی، الطبعه الأولی: نشر: مکتبه الإمام أمیرالمؤمنین علیه السلام ، إصفهان، ۱۴۰۶ ق.

۱۲۲ وسائل الشیعه، الشیخ محمّد بن الحسن الحرّ العاملی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۴ ق.

۱۲۳ الوسیله إلی نیل الفضیله، ابن حمزه الطوسی، تحقیق: الشیخ محمّد الحسّون، نشر: مکتبه السیّد المرعشی، قم، ۱۴۰۸ ق.

رساله العشره الکامله

اشاره

تألیف: ملاّ حبیب اللّه کاشانی

تصحیح و تحقیق: سید مصطفی موسوی بخش

مقدمه تحقیق

از جمله علوم قرآنی که دانشمندان مسلمان به آن پرداخته اند علم تجوید و قرائت قرآن کریم است. تلاوت علم تجوید و قرائت قرآن بر اساس یکی از بهترین شیوه های ابلاغ کلام الهی و آشنا ساختن عقل و جان خلایق با این سخن وحیانی و کلام نورانی آسمانی است. البته در این علم از چگونگی خواندن بحث به میان می آید، زیرا کیفیت قرائت از نظر اهمیت کمتر از کمیت آن نیست، بلکه امکان دارد در مواقعی مهم تر هم باشد. همان گونه که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرمایند: «خداوند دوست دارد قرآن همان گونه که نازل شده است، خوانده شود».(۱)

بنابراین خواننده قرآن باید با قواعد و اصولی آشنا باشد که آن قواعد وی را در زیبا، نیکو، فصیح و روح بخش تر خواندن قرآن یاری نماید، تا تأثیر آیات نور بر قلب و جان مستمعین، چندین برابر شود و لذا این قواعد را «قواعد تجوید قرآن» نامیده اند.

علم قرائت به طور خلاصه دارای چهار رکن و اصل تجوید، وقف و ابتدا، صوت و لحن می باشد. رساله حاضر پیرامون تجوید قرآن سخن به میان آورده است.

۱- ۱ کنزالعمال، ج ۲، ص ۴۹، الفرع الاول: فی القراءات السبعه، حدیث ۳۰۶۹، نص روایت این است: «إن اللّه تعالی یحب أن یقرأ القرآن کما أنزل».

تجوید در لغت به معنای «تحسین، تکمیل و نیکو گردانیدن» آمده است و در اصطلاح عبارت است از: «مجموعه قواعدی که موجب ادای حروف از مخرج خود به طرز صحیح می شوند». به بیان دیگر می توان گفت که علم تجوید، علمی است که باعث صیانت حروف و کلمات از دست خوردگی و بیان نادرست آنان می گردد، که اگر آن را تنها در رابطه با قرآن که شیواترین، فصیح ترین و کاملترین کلام یا سخن است در نظر بگیریم، می توان گفت رعایت قواعد تجویدی، یگانه راهی است که می تواند ایشان را به قرائت صحیح و قرائتی شبیه به قرائت هنگام نزول آن و شکل اولیه و اصلی خواندن آن نزدیک گرداند.(۱) از همین رو تجوید به سه بخش اصلی یعنی مخارج، صفات و احکام حروف تقسیم می شود.

مخارج حروف عبارتند از: محل هایی از دستگاه تکلم که حروف از آن جاها خارج شده و ادا می گردند، مانند: مخرج «عین» که از حلق است. منظور از صفات حروف، حالتهای مختلفی است که حروف گوناگون به صورت انفرادی و بی آنکه در بین کلمات قرار گیرند، دارا می باشند و احکام حروف، صورتهایی هستند که حرف در ترکیب باحروف دیگر در کلمات و یا به خاطر داشتن حرکات گوناگون، پیدا می کند و این احکام از صفات لازمه حروف منشأ می گیرند. مانند نون ساکنه که وقتی به یکی از حروف بیست و هشت گانه عربی برسد یکی از چهار حکم «اظهار»، «ادغام»، «اقلاب» و یا «اخفاء» را می پذیرد.

لذا مؤلّف این اثر مرحوم ملا حبیب اللّه کاشانی بر آن شده اند که قواعد مربوط به این سه بخش تجوید یعنی مخارج و صفات و احکام را در ده فصل بیان کنند که به همین منظور ب«العشره الکامله» نام گرفت که این ده فصل عبارتند از: الفصل الأول: فی تفسیر الترتیل. الفصل الثانی: فی تفصیل الأسنان. الفصل الثالث: فی بیان مخارج الحروف. الفصل الرابع: فی بیان صفات الحروف. الفصل الخامس: فی ذکر بعض خواص

۱- ۱ صوت و لحن در قرائت قرآن کریم، ص ۱۹.

جمله من الحروف. الفصل السادس: فی نبذ مما یتعلق به المدّ العارض. الفصل السابع: فی بعض ما یتعلق بالإدغام. الفصل الثامن: فی الوقف. الفصل التاسع: فی الإماله. الفصل العاشر: فی إشاره إجمالیه إلی أسماء القراء و رواتهم.

قابل ذکر است در مورد زندگی و آثار این عالم وارسته چون که در مجموعه میراث های حوزه علمیه اصفهان به تفصیل سخن رفته است، لذا از آوردن شرح حال ایشان خودداری نموده و عزیزان را به آن منابع همچون رساله «لب النظر فی علم المنطق» در دفتر دهم که از همین مؤلّف می باشد و کتابشناسی آثار آن فقیه بزرگ در دفتر پنجم ارجاع می دهیم.

در پایان هم از تمامی همکاران و سروران گرامی کمال تشکر را دارم که با واسطه و بی واسطه این حقیر را در به ثمر رسیدن این اثر یاری نمودند.

و من اللّه التوفیق و علیه التکلان

سید مصطفی موسوی بخش

رمضان المبارک ۱۴۳۴ ق

ص: ۲۸۹

صفحه اول نسخه خطی العشره الکامله

ص :۲۹۰

صفحه آخر نسخه خطی العشره الکامله

ص :۲۹۱

العشره الکامله

اشاره

هذا کتاب العشره الکامله من تألیفات و تصنیفات زبده الفضلاء و نخبه العلماء

المولی المحقّق المدقّق ملا حبیب اللّه الکاشانی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه الذی نزّل الفرقان تنزیلا و الصلوه علی المخاطب ب «وَرَتِّلِ الْقُرآنَ تَرتِیلًا(۱).»

أمّا بعد، فیقول الراجی إلی اللّه الصمد، حبیب اللّه، ابن علی مدد: إنّ فضل تلاوه القرآن مما لا یدرک بالبیان و قد تظافرت، بل تواترت فیه الأخبار من الأئمه الکرام شفعاء الأنام علیهم صلوات اللّه الملک العلّام.(۲) و لکن لا یخفی أنّ الفوز بهذه المثوبه منوط برعایه شروط و هی إمّا معنویّه أو لفظیّه.

و لما رأیت أنّ من جمله القسم الأخیر التجوید فی التلاوه و تسدید الکلمات و الحروف عند القرائه أجمعتُ علی تألیف وجیزه حاویه لأکثر مهمّات هذا الفنّ، فرتّبتها علی فصول عشره و سمّیتها بالعشره الکامله.

الفصل الأوّل: فی تفسیر الترتیل

المأمور به فی الکتاب الجلیل، قد اختلفت عباراتهم فیه علی وجوه:

و منها: أ نّه التمهل فی القرائه و التأ نّی فی أداء الحروف و الکلمات.(۳)

۱- ۱ سوره المزمل، الآیه ۴.

۲- ۲ أنظر: الکافی، ج ۲، ص ۶۱۱ ۶۱۳، باب ثواب قراءه القرآن؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۵، أبواب قراءه القرآن ولو فی غیر الصلاه؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۸۶، باب فضل قراءه القرآن فی شهر رمضان.

۳- ۳ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۴۲.

و منها: أ نّه تبيين الحروف و إظهارها.(۱)

و منها: أ نّه تبيين القرآن و عدم هَذِّهِ هَذّالشّعر و نثره نثر الرمل و به روايه.(۲)

و منهـا: أ نّه حفظ الوقوف و أداء الحروف و هو مرویّ عن علی عليه السـلام ،(۳) فإن فسّـِر الأداء ببيان الحروف قدر الواجب من أدائها من مخارجها متميّزه، فالأمر بالترتيل للوجوب و إن فسّر بالزائد عنه فللندب.

و منهـا: أ نّه تبيين الحروف بالصـفات الآتيه من الهَمْس و الجهر و الاسـتعلاء و غير ذلک،(۴) و به فسّـِر ما روی من أ نّه [۳۹] هو الثانی.

و منها: أن لا يمـدّ الصوت حتی يشـبه الغناء و قـد روی عبداللّه بن سـنان، عن الصادق عليه السـلام قال: قال رسول اللّه صـلی الله عليه و آله : «اقرؤا القرآن بألحـان العرب و أصواتهـا و إيّـاكم و لحون أهـل الفسق و أهـل الكبـائر فـإنّه سـيجیء من بعـدی أقوام يرجّعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الرهبانيّه لايجوز تراقيهم قلوبهم مقلوبه و قلوب من يعجبه شأنهم»(۵) إلی آخره.

و فی روايه عنه عليه السـلام أيضا: «حسّن القرآن بأصواتكم فإنّ الصوت الحسن يزيد القرآن حسنا»(۶) إلی آخره، و فی أصحابنا من يبيح الغناء فی أعقر القرآن بل يفتی باستحبابه، فإن كان مراده تحسين الصوت كما ورد الأمر به، فهو حسن.

۱- ۱ مفتاح الكرامه، ج ۷، ص ۲۲۵، نقلا عن إرشاد الجعفريه؛ نهايه الإحكام، ج ۱، ص ۴۷۶.
۲- ۲ الكـافی، ج ۲، ص ۶۱۴، بـاب ترتيـل القرآن بالصوت الحسن، ح ۱؛ وسائل الشـيعه، ج ۶، ص ۲۰۷، باب استحباب ترتيل القرآن و كراهه العجله فيه، ح ۱.
۳- ۳ بحار الأنوار، ج ۸۱ ، ص ۱۸۸، الباب ۱۵.
۴- ۴ الألفيه و النفليه، ص ۱۱۶، سنن القراءه.
۵- ۵ الكافی، ج ۲، ص ۶۱۴، باب ترتيل القرآن... ؛ وسائل الشـيعه، ج ۶، ص ۲۱۰، باب تحريم الغناء فی القرآن؛ إعلام الدين، ص ۱۰۱، أبيات فی التوحيد.
۶- ۶ وسائل الشيعه، ج ۶، ص ۲۱۲، باب تحريم الغناء فی القرآن، ح ۶؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج ۲، ص ۶۲، ح ۳۱.

و منهـا: مـا روى عن الصـادق عليه السـلام قـال: «الترتيل هو أن تتمكّث فيه و تحسّن به صوتک»(۱) «و إذا مررت بـآيه فيها ذكر الجنّه فاسئل اللّه الجنّه و إذا مررت بآيه فيها ذكر النار، فتعوّذ باللّه من النار».(۲)

و فى مصباح الشـريعه: فرتّله ترتيلاـ و قِف عنـد وعـده و وعيـده و تفكّر فى أمثاله و مواعظه و احـذر أن تقع من إقامتک حروفه إضاعه حدوده إلى آخره فتدبّر.(۳)

الفصل الثانى: فى تفصيل الأسنان

اعلم للإنسان اثنتين و ثلثين سـنّا؛ ستّ عشر فى الحنک الأعلى و مثلها فى الأسفل و الأربع من مقدّمها ثنتان من فوق وأخريان من تحت، تسـمّى ثنايا جمع ثنيه كبقيه و بقايا و كلّ واحده ممّا يلى كلّ واحده منها رباعيه بفتح الرّاء و تخفيف الياء و يسـمّى الأربع بمجموعها رباعيات كذلک و كلّ ممّا يلى كلّا من هذه ناب(۴) و الجمع أنياب و نيوب.

و يسـمّى الأربع بعد هذه الأربع علوا و سـفلا بالضواحک والإثنتا عشره بعد ذلک طواحن و ارحاء و الأربع الأواخر نواجذ بالذّال المعجمه.

قيل: و ربما انعدمت فى بعض الناس و قد يسمّى ما بعد الأنياب مطلقا إضراسا.

و قد يقال: إنّ النواجذ هى الضواحک.(۵)

و فى بعض كتب اللغه: إنّ العوارض هى السته عشره البارزه من الشفه ثمان فى الحنک الأعلى و مثلها فى الأسفل.(۶)

ص: ۲۹۵

۱- ۱ وسائل الشيعه، ج ۶، ص ۲۰۷، باب استحباب القرآن و كراهه العجله فيه، ح ۴.

۲- ۲ الكافى، ج ۲، ص ۶۱۷، بـاب فى كم يقرأ القرآن و يختم، ح ۲؛ وسائل الشيعه، ج ۶، ص ۱۷۳، باب استحباب التفكر فى معانى القرآن، ح ۸ .

۳- ۳ مصباح الشريعه، ص ۲۹.

۴- ۴ أى: دندان نيش. (مؤلّف).

۵- ۵ النهايه فى غريب الحديث، ج ۵، ص ۲۰؛ مجمع البحرين، ج ۲، ص ۱۸.

۶- ۶ المخصص، ج ۱، ص ۱۴۷.

الفصل الثالث: فی بیان مخارج الحروف

اشاره

التی هی العمده فی هذا الباب. قیل: مخرج الحرف هو المکان الذی ینشأ منه و معرفه ذلک بأن تسکنه و تدخل علیه همزه و تنظر إلی حیث ینتهی إلیه الصوت، فثم مخرجه؛ ألا ترى إنّک تقول: اَبْ و تسکت [۴۰] فتجد الشفتین قد اطبقت إحدیهما علی الأخری إلی آخره. و أصول المخارج خمسه:

الأوّل: الحلق

و هو مخرج سته من الحروف: الهمزه و الهاء و العین و الحاء المهملتان و الغین و الخاء المعجمتان و الترتیب کما ذکر. فالهمزه من أقصی الحلق من جانب الصدر. ثم الهاء و هکذا إلی الخاء فمخرجها أوّله.

و عن أبی حیّان: أ نّه لا ترتیب بین الأولین.

و عن الأخفش: اشتراک الألف و الهمزه فی المخرج و فیه نظر. و فی الترتیب أقوال آخر لا یناسبها المختصر.

الثانی: اللسان

و هو مخرج ثمانیه عشره:

أحدها: القاف و هو من أقصی من طرف الحلق مع المحاذی من الحنک الأعلی و قیل: أنّ مخرجه قریب من الخاء المعجمه.

و ثانیها: الکاف و مخرجه القریب من الأقصی بعد القاف بفاصل ما، بل عن جماعه من أهل البادیه: إبدالها بها، و عن آخرین: العکس و یسمّیان باللهوفین.

و ثالثها: الجیم و هو من وسط اللسان مع المحاذی من الحنک الأعلی.

و رابعها: الشین المعجمه و هو کسابقه إلاّ فی اعتبار الإلصاق مع أ نّه أبعد من أصل اللسان.

ص: ۲۹۶

و خامسها: الياء المثناه من تحت المتحركه و مخرجها كما ذكر و يسمّى هذه الثلاثه بالشجريه بسكون الجيم و الشجر ما بين اللحيين.

و سادسها: الضاد المعجمه و مخرجها القريب من الأقصى من جزء من أحد جانبى اللسان من وسط الأضراس العليا و لو أديت من أصله القريب من الحلق، ثم إلى رأسه ثم إلى الأضراس كان أولى. و هل يتعيّن الأيمن أو الأيسر أو يجوز الأمران؟ أقوال. و لكن لايخفى أنّ الأيمن أيسر.

و سابعها: النون و مخرجها رأس اللسان من أصل الأنياب و الثنيتين العلويتين.

و ثامنها: الزاء و هى من ظاهر رأس اللسان مع المحاذى من الحنك الأعلى من الثنايا و الرباعيات و لايعتبر هنا الإلصاق.

و تاسعها و عاشرها و حادى عشرها: الحروف النطعيه و هى الدال و الطاء المهملتان و التاء المثناه من فوق و مخرجها رأس اللسان مع المحاذى من أصل الثنتين العلويين.

و ثانى عشرها و ثالث عشرها و رابع عشرها: الذال و الظاء المعجمتين و الثاء المثلثه و مخرجها رأس [۴۱] اللسان مع طرف الثنتين العلويّين. و فى بعض الكتب طرفه مع طرفهما و فى بعضها رأسه مع رأسهما.

و خامس عشرها و سادس عشرها و سابع عشرها: الصاد و السين المهملتان و الزاء المعجمه و مخرجها رأس اللسان مع وسط الثنتين السفلتين، و فى بعض الكتب مع رأسهما.

و ثامن عشرها: اللام و مخرجها طرف اللسان من رأسه من أصل الأنياب و الرباعيات.

الثالث: الشفه

و هى مخرج أربعه: الميم و الباء و الواو و الفاء، إلاّ أنّ الثلاث الأولى من بين الشفتين و الأخيره من وسط السفلى مع رأس الثنتين العلويتين. و يفرّق الثلاث بأن الأولى تؤدّى من جفّ الشفتين و خارجهما و الثانيه من داخلهما و رطبهما مع اعتبار قبضهما و التصاقهما و الثالثه من الداخل و الخارج معا.

الرابع: جوف الفم و فضائه

و هو مخرج ثلاثه: الألف و الواو الساكن المضموم ما قبله و الياء الساكن المكسور ما قبله و يسمّى بالهاوى.

الخامس: الخيشوم

و هو مخرج النون و الميم الساكنين حالتى الإخفات و الإدغام مع الغنّه و ربما يسقط هذا الأصل و سابقه و له وجه موجّه؛ و قيل(۱): إنّ لكلّ حرف مخرجا فيتعدّد المخارج بعدد الحروف؛ و قيل: إنّها سبعه عشر(۲)؛ و فى بعض الكتب: إنّ عليه الأكثر.(۳)

الفصل الرابع: فى بيان صفات الحروف

و هى كثيره.

منها: الإستعلاء و المتّصف به سبعه: الخاء و الضاد و الظاء و الغين المعجمات و الصاد و الطاء و القاف و قد جمعت فى (قظ خص ضغط) و تسمى بالعلويّه أيضا لارتفاع اللسان و ميله إلى الحنك الأعلى حال أدائها. فإن انطبق و لاصق به حينئذٍ فمنطبقه و هى الضاد و الظاء المعجمتان و الصاد و الطاء.

قال الشاطبى: و (قظ خص ضغط)(۴) سبع علو و منطبق هو الضاد و الظاء أعجما و إن أهملا و إلّا فمنفتحه و هى ما سوى هذه الأربع و ما سوى هذه السبع مستفله لإستفال اللسان و ميله إلى الحنك الأسفل حال التكلّم بها.

و منها: الهَمْس و الموصوف به عشره: الخاء و الشين المعجمتان و التاء المثناه من

۱- ۱ الدراسات الصوتيه عند العلماء التجويد، ص ۱۵۸؛ معجم علوم القرآن، ص ۲۴۷.

۲- ۲ خليل بن احمد و ابن الجزرى.

۳- ۳ سيبويه و شاطبى، القائلان إنّها سته عشر مخرجا.

۴- ۴ حرز الأماني و وجه التهاني، ص ۵۳؛ انظر: إبراز المعانى من حرز الأماني، ص ۷۵۳؛ مقدمات فى علم القراءات، ج ۱، ص ۱۳۵.

فوق و الکاف و السین و الفاء و الهاء و الصاد و الحاء و الثاء المثلثه و قد جمعت فی (حثه شخص فسکت) سمّیت بالمهموسه لضعف اعتمادها علی مخارجها و لذا لاینقطع النَفَس حال أدائها متحرکه بل یجری معها و ما سواها مهجوره.(۱)

و حکی ابن الحاجب عن بعض: أ نّه جعل من المهموسه الذال و الزاء و الضاد المعجمات و العین و الیاء المثناه من تحت أیضا [۴۲] و من المجهوره الکاف و التاء المثناه من فوق.

ثم المجهوره إمّا شدیده و هی ثمانیه: الألف و الجیم و الدال و الطاء المهملتان و الکاف و القاف و الباء الموحده و التاء المثناه من فوق و قد جمعت فی (اجدک قطبت)(۲) و جمعها الشاطبی فی (اجدت کقطب) قال: اجدت کقطب للشدیده مثلا.(۳)

سمّیت بذلک لشدّه اعتمادها علی المخرج و لذا ینقطع معها النفس و لا یجری الصوت عند اسکانها کما فی اَجْ و اَطْ. أو رخوه(۴) و هی ما عدا ما تقدم و ما یأتی سمّیت به لجریان النَفَس معها فی الجمله. أو متوسطه و هی خمسه: العین و الراء المهملتان و المیم و النون و اللام و هذه لایتمّ فیها الجری و لا الحبس و لذا سمّیت به و ربما ینفی الواسطه.

و منها: الذلاقه بالذال المعجمه و القاف و صاحبها سته الفاء و المیم و اللام و النون و الراء المهمله و الباء الموحده و یسمّی مذلقه لسهوله أدائها من رأس اللسان أو الشفه.

قیل(۵): و لیس فی کلمات العرب رباعی و لا خماسی إلاّ و أحدها فیه إلاّ ما شذّ کالعسجد و الدهدقه و ما سواها مصمته. قال النیسابوری: لأ نّها لثقلها کانت کالشیء

ص: ۲۹۹

۱- ۱ الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۲۴۷؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۴.

۲- ۲ التمهید فی علوم القرآن، ج ۵، ص ۲۳۳؛ التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱، ص ۲۹۷.

۳- ۳ حرز الأمانی و وجه التهانی، ص ۱۵۱؛ انظر: معجم علوم القرآن، ص ۱۷۲.

۴- ۴ نرم.

۵- ۵ شرح شافیه ابن حاجب، ج ۳، ص ۲۶۲، صفات الحروف؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۲۹۰.

المصمت الذی لاجوف له.(۱) و عن ابن الحاجب: أ نّها التی لاتوجد فی رباعی و لا خماسی(۲) فلیتأمّل. و هذه الصفات تسمّی بالذاتیه.

و منها: التفشی و صاحبه الشین لإنتشار الصوت حال أدائها فی الفم و زاد بعضم الراء المهمله و الفاء و المیم.

و منها: الصفیر و صاحبه الصاد و السین المهملتان و الزاء المعجمه. قیل: و ذات الصفیر حروف تخرج من بین الثنایا و طرف اللسان فیتوقّف الصوت و یظهر صوت کالصفیر و هو الصوت بالفمّ والشفتین.(۳) قال الشاطبی:

و صاد و سین مهملان و زائها صفیر و شین بالتفشی تعملا(۴)

و منها: القلقله و صاحبها خمسه: القاف و الجیم و الطاء و الدال المهملتان و الباء الموحده و قد جمعت فی (قطب جد)، سمیّت مقلقله بالکسر لأ نّه إذا تلفّظ بها یحصل فی اللسان قلقله؛ أی: حرکه و صوت من عصر اللسان سیّما حال الوقف.

و منها: الإنحراف و الموصوف به هو الراء المهمله و اللام سمّیتا بذلک لإنحراف اللسان إلی داخل الحنک عند التلفّظ بهما. و قیل: انحراف اللام من مخرج النون و الراء من مخرج اللام.

و منها: التکرار و صاحبه الراء المهمله، لقوّتها حال أدائها فکأ نّها تتکرّر.

و منها: الاستطاله و صاحبها الضاد المعجمه، لطول الصوت عند أدائها. و قیل: لاستطاله اللسان حینئذٍ حتّی یتّصل بمخرج اللام و قد تقدّم.

و منها: المدّ و صاحبها الواو [۴۳] و الیاء و الألف و تسمّی لینیّه. قیل: لأ نّها تخرج من

۱- ۱ شرح شافیه ابن حاجب، ج ۳، ص ۲۶۲، صفات الحروف.
۲- ۲ لم نعثر علیه.
۳- ۳ تفسیر الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۴۰۲، پاورقی.
۴- ۴ حرز الأمانی، ص ۱۵۱.

غیر کلفه علی اللسان لاتساع مخارجها و تسمّی هذه الصفات بالعارضه. و هل یجب رعایه الصفات مطلقه أو لا؟ وجهان بل قولان. و الأقوی عدم الوجوب إلّا إذا توقف الأداء من المخرج أو عدم الإشتباه علی الرعایه.

و تفصیل الکلام فی الفقه و ینبغی ترقیق الحروف المستفله إلّا ما یأتی و تفخیم المستعلیه مطلقا و هو فی المنطبقه أکدّ و أشدّ لاسیّما فی الجیم لئلّا یشتبه بالشین.

و عن القرّاء: وجوب القلقله فی حروفها إذا کانت ساکنه کما فی: «یَقْتُلُونَ(۱)» و «یَطْهُرْنَ(۲)» و فی السکون الوقفی أکدّ کما فی: «مِنْ باق»(۳) و «الْأَسْبَاطِ(۴)» قیل: و لیجتنب من تقلقل باقی الحروف سیّما النون فی: «أَنْعَمْتَ(۵)» و الغین فی: «الْمَغْضُوبِ(۶)» و لیحافظ علی الراء لئلّا یتکرّر حقیقه فیوجب بطلان الصلاه بالزیاده؛ فتأمّل.

الفصل الخامس: فی ذکر بعض خواص جمله من الحروف ففیه مقاصد

الأوّل: فی بعض ما یتعلّق باللام

و هی و إن کانت من المستفله التی من شأنها الترقیق و لکنّها تفخم و تغلظ عند الأداء

۱- ۱ سوره البقره، الآیه ۶۱. سوره آل عمران، الآیه ۲۱ و... .

۲- ۲ سوره البقره، الآیه ۲۲۲.

۳- ۳ لیس فی القرآن: «من باق» ولکن فیه: «مِنْ واق»، انظر: سوره الرعد، الآیه ۳۴ و سوره غافر، الآیه ۲۱.

۴- ۴ سوره البقره، الآیه ۱۳۶، آل عمران، الآیه ۸۴ و... .

۵- ۵ سوره الفاتحه، الآیه ۷. سوره البقره، الآیه ۴۰ و... .

۶- ۶ سوره الفاتحه، الآیه ۷.

فی لفظ «اللّه» إذا سبقها مفتوح أو مضموم كما فی: «إنَّ اللّه (١)» و «فثَمَّ وَجْهُ اللّه (٢)» و أمّا إذا كان ما قبلها مكسورا، فالترقیق علی الأصل كما فی: «وَ مَنْ یُهِنِ اللّه (٣)» و «بِسْمِ اللّه» و كذلك لفظه «اللّهم». قال الشاطبی:

و كلّ لدی اسم اللّه من بعد كسره یرققها حتّی یروق مرتلا

كما فی فحموها(۴) بعد فتح و ضمه فتمّ نظام الشمل وصلا و فیصلا(۵)

و أمّا اللام فی غیر ما ذكر فیراعی فیها الأصل إلاّ إذا كانت مفتوحه و كان قبلها صاد مهمله أو طاء كذلك أو ظاء معجمه كما فی: «إنَّ الصَّلوهَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشاءِ(۶)» و«الطَّلاقُ مَرَّتانِ(٧)» و «مَنْ اَظَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ(٨)،» هذا إذا كانت هذه الحروف ساكنه أو مفتوحه. و قد حكی ذلك الشاطبی عن ورش و هو ممّن یروی عن نافع قال:

و غلّظ ورش فتح لام لصادها أو الطّاء أو للظاء قبل تنزلا

إذا فتحت أو سكنت كصلوتهم و مطلع أیضا ثم ظلّ و یوصلا(٩)

و لكن ظاهر أكثرهم اختصاص تفخیم اللام بالجلاله علی الوجه المذكور. و ربما یعلّل بأن ذلك لتعظیم الإسم و فیه نظر.

و من أحكام اللام الإدغام و هو واجب فی ثلاث عشر: التاء المثناه من فوق و الثاء المثلثه و الدال و الراء و السین و الصاد و الطاء المهملات و الذال و الزاء و الشین و الضاد و الظاء و النون. و تسمی اللام حینئذٍ بالشمسیّه و قد یسمّی هذه [۴۴] الحروف كذلك و لا تدغم فی البواقی و تسمّی حینئذٍ بالقمریّه.

١- ١ سوره البقره، الآیه ٢٠. آل عمران، الآیه ٣٩ و... .

٢- ٢ سوره البقره، الآیه ١١۵.

٣- ٣ سوره الحج، الآیه ١٨.

۴- ۴ فی المصدر، «كما فخموه»، بدل «كما فی فحموها».

۵- ۵ حرز الأمانی، ص ۵۴.

۶- ۶ سوره العنكبوت، الآیه ۴۵.

٧- ٧ سوره البقره، الآیه ٢٢٩.

٨- ٨ سوره القصص، الآیه ۵٠.

٩- ٩ حرز الأمانی، ص ۵۴.

:(۱)

الثانی فی بعض ما یتعلق بالنون الساکنه

مطلقا سواء کانت أصلیّه و هی ما یکتب و یلفظ بها أو عارضیّه و هی ما یتلفّظ به و لا یکتب و هو التنوین. فلها حالات:

الأولی: قلبها میما و ذلک إذا وقعت قبل الباء الموحده؛ سواء کانتا فی کلمه واحده کما فی: «أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ(۲)» أو فی کلمتین کما فی: «وَ مِنْ بَعْدِهِ(۳)» و «رَؤُفٌ بِالْعِبادِ(۴)» و فی بعض الکتب(۵) أ نّها یقلب میما مع الإخفاء و لایخفی أنّ القلب مغن عنه.

الثانیه:(۶) الإدغام و ذلک إذا کان فیما بعدها حروف من الحروف السته المجتمعه فی (یرملون) و علّل بقرب المخرج و لشدّته بالنسبه إلی الراء و اللام لم یجوزوا فی إدغامها فیهما الغنّه؛ بخلاف الأربع البواقی.

نعم عن خلف و هو راوی همزه: أ نّه لاغنه فی الواو و الیاء(۷) أیضا و فی بعض الکتب(۸): أنّ الغنه فی الیاء و الواو أفصح کعدمها فی اللام و الراء و فی المیم و النون واجبه و یستثنی من هذه القاعده ما لو اجتمعت النون مع الواو و الیاء فی کلمه واحده، فلایجوز الإدغام کما فی: «قِنْوانٌ(۹)» و «صِنوان(۱۰)». و الدنیا و بنیان إذ لو ادغمت فیهما لزم الإلتباس بالمضاعف و إلی هذا کلّه أشار الشاطبی فقال:

و کلّهم التنوین و النون ادغموا بلا غنه فی اللام و الرا لیجملا

و کلٌّ بینمو ادغموا مع غنهٍ و فی الواو و الیا دونها خلف تلا

۱- ۱ أی: مقصد الثانی.

۲- ۲ سوره البقره، الآیه ۳۳.

۳- ۳ سوره البقره، الآیه ۵۱ و الانعام، الآیه ۵۴، بدون واو فیهما.

۴- ۴ سوره البقره، الآیه ۲۰۷ و سوره آل عمران، الآیه ۳۰.

۵- ۵ تجوید قرآن کریم، ص ۱۵۰.

۶- ۶ أی: حاله الثانیه.

۷- ۷ مجموعه مهمه فی التجوید و القراءات و الرسم، ص ۱۳۲.

۸- ۸ شرح شافیه ابن حاجب، ج ۳، ص ۲۷۳.

۹- ۹ سوره الأنعام، الآیه ۹۹.

۱۰- ۱۰ سوره الرعد، الآیه ۴.

و عندهما للكل اظهر بكلمه مخافه اشباه المضاعف اثقلا(۱)

مثال ذلک و «إِن يَعِدُ(۲)» و «مِن رَّبِّ(۳)» و «مِن مَّآءٍ(۴)» و «مِن لَّدُنْهُ(۵)» و «مِن وَاقٍ(۶)» و «فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ(۷)».

قوله: بينمو، أی بحرف من الياء و النون و الميم و الواو: دونها؛ أی: بدون الغنه. قوله: و عندهما؛ أی: عند الواو و الياء.

الثالثه: تمام الإظهار و هذا إذا وقع بعدها حرف من حروف الحلق المذكوره كما فی: «رَضِيَ اللّه ُعَنْهُم(۸)» و«أَنْعَمْتَ(۹)» و «عَذَابٌ أَلِيمٌ(۱۰)» و «مِنْ خَيْرٍ(۱۱)» و «أجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ(۱۲)» و «مِنْ حَيْثُ(۱۳)» و «مِنْ غِلٍّ(۱۴)» و «الْمُنْخَنِقَهُ(۱۵)» فلا فرق فی ذلک بين الكلمه و الكلمتين.

الرابعه: الإخفاء المتوسط و ذلک إذا وقع بعدها حرف غير ما ذكر من الحلق

ص: ۳۰۴

۱- ۱ حرز الأمانی، ص ۴۵.

۲- ۲ سوره فاطر، الآيه ۴۰.

۳- ۳ سوره الأعراف، الآيه ۶۱ و سوره يونس، الآيه ۳۷ و... .

۴- ۴ سوره البقره، الآيه ۱۶۴ و سوره إبراهيم، الآيه ۱۶ و... .

۵- ۵ سوره النساء، الآيه ۴۰ و سوره الكهف، الآيه ۲.

۶- ۶ سوره الرعد، الآيه ۳۴ و سوره غافر، الآيه ۲۱.

۷- ۷ سوره النور، الآيه ۴۰.

۸- ۸ سوره المائده، الآيه ۱۱۹ و سوره التوبه، الآيه ۱۰۰ و... .

۹- ۹ سوره الفاتحه، الآيه ۷ و سوره البقره، الآيه ۴۰ و... .

۱۰- ۱۰ سوره البقره، الآيه ۱۰ و سوره الاعراف، الآيه ۷۳ و... .

۱۱- ۱۱ سوره المزمل، الآيه ۲۰ و سوره القصص، الآيه ۲۴.

۱۲- ۱۲ سوره فصلت، الآيه ۸ و سوره الانشقاق، الآيه ۲۵و ... .

۱۳- ۱۳ سوره البقره، الآيه ۱۴۹ و سوره الأعراف، الآيه ۱۹.

۱۴- ۱۴ سوره الأعراف، الآيه ۴۳ و سوره الحجر، الآيه ۴۷.

۱۵- ۱۵ سوره المائده، الآيه ۳.

و يرملون، كما فى: «بِخَلْقٍ جَدِيدٍ(۱)» و «مَاءٍ دَافِقٍ(۲)» و«أَ أَنْذَرْتَهُمْ(۳)» و «مَنْضُودٍ(۴)» و الكلمه و الكلمتان هنا سواء أيضا و ينبغى رعايه الغنه، كما قال الشاطبى:

و قلبهما ميما لدى البا و اخفيا على غنهٍ [۴۵] عند البواقى ليكملا(۵)

(۶):

الثالث فى بعض ما يتعلّق بالميم الساكنه

فإن تلاها ميم فالإدغام بلا خلافٍ للتماثل، كما فى: «وَ مِنكُم مَنْ يَعْبُدَ اللّه »(۷) و «خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ(۸)» و إن كان بعدها باء موحده، فالمشهور الإخفاء مع الغنه.(۹) و قيل: الإدغام و المثال «يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ(۱۰)» و «أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ(۱۱)» و لاتخفى و لا تدغم مع سائر الحروف، بل تظهر و يتأكّد الإظهار فى الواو و الفاء، كما فى: «أَنَّما أمْوَالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ.(۱۲)»

الرابع: فى بعض ما يتعلّق بالراء المهمله

و هى و إن كان الأصل فيها الترقيق لكونها من المستفله و لكن قد تفخم و تفصيله أنّ

۱- ۱ سوره إبراهيم، الآيه ۱۹ و سوره فاطر، الآيه ۱۶.

۲- ۲ سوره الطارق، الآيه ۶.

۳- ۳ سوره البقره، الآيه ۶ و سوره يس، الآيه ۱۰.

۴- ۴ سوره هود، الآيه ۸۲ و سوره الواقعه، الآيه ۲۹.

۵- ۵ حرز الأمانى، ص ۴۵.

۶- ۶ أى: مقصد الثالث.

۷- ۷ ليس فى القرآن: «منكم من يعبد اللّه» و لكن فيه: «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ»، سوره النحل، الآيه ۷۰ و «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيْدُ» سوره آل عمران، الآيه ۱۵۲.

۸- ۸ سوره الروم، الآيه ۵۴.

۹- ۹ غيث النفع فى القراءات السبع، ص ۵۵؛ تفسير الصراط المستقيم، ج ۲، ص ۴۴۱.

۱۰- ۱۰ سوره الانبياء، الآيه ۴۹ و سوره فاطر، الآيه ۱۸.

۱۱- ۱۱ سوره البقره، الآيه ۳۳.

۱۲- ۱۲ سوره الانفال، الآيه ۲۸ و سوره التغابن، الآيه ۱۵.

الراء إن كانت متحرّكه بفتحه أو ضمه كما فى: «وَ مِمّـا رَزَقْناهُمْ(۱)» و «رُزِقُوا(۲)» فتفخم و بكسره كما فى: «رِحْلَةَ الشِّتاء(۳)» فالترقيق و كذلك لو كانت ساكنه مع كسر ما قبلها كسره أصليه كما فى: «فِرْعَوْنَ(۴)» و «يَوْمٌ عَسِرٌ(۵)» قال الشاطبى:

و لابد من ترقيقها بعد كسره إذا سكنت يا صاح للسبعه الملا(۶)

أو سكونه بشرط عدم كون سابقه من المستعليه كما فى: «بِهِ السِّحْرُ(۷)» أو سكونه مع فتح السابق كما فى: «مِنْ خَيْرٍ(۸)». و تفخم أيضا فيما إذا كان ما قبل الساكنه فتحه أو ضمه كما فى: «النُّذُرُ(۹)» و«الْقَمَر(۱۰)» أو كسرهٍ عارضيهٍ و هى الزائله فى الوصل كما فى: «ارْجِع(۱۱)» أو كسره مع كون ما بعد الراء من السبعه الإستعلائيه كما فى: «فِرْقَهٍ(۱۲).»

هذا إذا لم يكن حرف الإستعلاء مكسورا و لا ما قبل الراء كذلك و إلاّ فالوجهان كما فى: «كُلُّ فِرْقٍ(۱۳).» و تفخم أيضا إذا كانت الكسره السابقه عليها فى غير كلمتها كما فى: «رَبِّ ارْجِعُونِ(۱۴).»

الخامس: فى بعض ما يتعلّق بالهاء

و هى إمّا سكت أو جزء للكلمه أو ضمير و كنايه. و الأوّلان لايشبعان مطلقا، كما فى:

ص: ۳۰۶

۱- ۱ سوره السجده، الآيه ۱۶ و سوره الشورى، الآيه ۳۸ و... .

۲- ۲ سوره البقره، الآيه ۲۵.

۳- ۳ سوره قريش، الآيه ۳.

۴- ۴ سوره الانفال، الآيه ۵۴ و سوره يونس، الآيه ۷۵ و... .

۵- ۵ سوره القمر، الآيه ۸.

۶- ۶ حرز الأمانى، ص ۵۳.

۷- ۷ سوره يونس، الآيه ۸۱.

۸- ۸ سوره النساء، الآيه ۱۲۷ و سوره القصص، الآيه ۲۴ و... .

۹- ۹ سوره الأحقاف، الآيه ۲۱ و سوره النجم، الآيه ۵۶ و ... .

۱۰- ۱۰ سوره الانعام، الآيه ۷۷ و سوره الأعراف، الآيه ۵۴ و ... .

۱۱- ۱۱ سوره يوسف، الآيه ۵۰ و سوره النمل، الآيه ۳۷.

۱۲- ۱۲ سوره التوبه، الآيه ۱۲۲.

۱۳- ۱۳ سوره الشعراء، الآيه ۶۳.

۱۴- ۱۴ سوره المؤمنون، الآيه ۹۹.

«لَمْ(۱) يَتَسَنَّهْ(۲)» و «اقْتَدِهْ(۳)» و «حِسابِيَهْ(۴)» و «كِتابِيَهْ(۵)» و «مالِيَهْ(۶)» و فی: «ما نَفقَهُ(۷)» و «لَمْ تَنْتَهِ(۸)» و الأوّل منهما ساكن أبدا و الثانی تابعٌ للعوامل و أمّا الثالث فحكمه بحسب الحركه أن يضمّ إذا كان ما قبله مفتوحا أو مضموما، كما فی: «يَدْعُونَهُ(۹)» و «يَضُرُّهُ(۱۰)» و يكسر إذا كان مكسورا، كما فی: «مِنْ بَعْدِهِ(۱۱)» أو ساكنا، كما فی: «فيهِ(۱۲)» و «عَلَيْهِ(۱۳)،» و أمّا «عليه» و «اللّه»، فلوصل الهاء بالجلاله فلوحظ التعظيم. و قيل: يضمّ عند الوصل مطلقا و لايفتح هذه الهاء أصلا.

و أمّا حكمه بحسب الإشباع و عدمه؛ فتفصيله أ نّه إذا كان ما قبله و ما بعده متحرّكين، وجب إشباع ضمّته واوا و كسرته ياء و إن كانا لايكتبان و يسمّى الحاصل من الإشباع حينئذٍ بالصله، فلا إشباع مع سكون ما بعد الهاء و ما قبله، كما فی: «لَهُ الْمُلْكُ(۱۴)» و «فيهِ هُدَىً(۱۵)،» و كذا إذا كانا ساكنين، كما فی: «اِلَيْهِ الْمَصيرُ(۱۶).»

هذا على مذهب الكثير و قد حكى الإشباع مطلقا حتّى فی هذه المواضع عن ابن

۱- ۱ فی المخطوطه: «و لم».

۲- ۲ سوره البقره، الآيه ۲۵۹.

۳- ۳ سوره الانعام، الآيه ۹۰.

۴- ۴ سوره الحاقه، الآيه ۲۰ و ۲۶.

۵- ۵ نفس المصدر، الآيه ۱۹.

۶- ۶ نفس المصدر، الآيه ۲۸.

۷- ۷ سوه هود، الآيه ۹۱، فی المخطوطه: «لا نفقه».

۸- ۸ سوره مريم، الآيه ۴۶ و سوره الشعراء، الآيه ۱۱۶ و ۱۶۷.

۹- ۹ سوره الأنعام، الآيه ۷۱.

۱۰- ۱۰ سوره الحج، الآيه ۱۲.

۱۱- ۱۱ سوره البقره، الآيه ۵۱ و سوره النساء، الآيه ۱۶۳ و... .

۱۲- ۱۲ سوره البقره، الآيه ۲ و سوره آل عمران، الآيه ۹ و... .

۱۳- ۱۳ سوره الانعام، الآيه ۸ و سوره الاعراف، الآيه ۱۷۶ و... .

۱۴- ۱۴ سوره فاطر، الآيه ۱۳ و سوره الزمر، الآيه ۶ و... .

۱۵- ۱۵ سوره البقره، الآيه ۲ و سوره المائده، الآيه ۴۶.

۱۶- ۱۶ سوره المائده، الآيه ۱۸ و سوره غافر، الآيه ۳ و... .

کثیر [۴۶] و فی: «فِیهِ مُهاناً(۱)» خاصه عن حفص و لا إشباع أیضا فی نحو: «یَرضَهْ(۲)» مما کان قبل الهاء فیه ساکن بحسب الأصل.

السادس: فی بعض ما یتعلّق بالواو

فهی إمّا یکتب و لایقرء أو لا یکتب و لکن یقرء و هی الحاصله من إشباع الضمه کما تقدّم و من إشباع الواو و إمّا یکتب و یقرء من دون إشباع.

و الأوّل کما فی: «هؤلآءِ(۳)» و «أُوْلاءِ(۴)» و «أولئِکَ(۵)» و «أَوْلاتِ الْاَحْمال(۶)» و «أُوْلُو الْاَرْحام(۷)» و «أُولو الْقُرْبی(۸)» و «أَبْناؤُکُمْ(۹)» و «آباؤُکُمْ(۱۰)» و «جَزاؤُ(۱۱)» و «قالَ الْمَلَؤُ(۱۲)» و «أَوْلِیآءَ(۱۳)» و «یَبْدَؤُا الْخَلْقَ(۱۴)» و «اُصَلِّبَنَّکُمْ(۱۵)» و «قالُوا

۱- ۱ سوره الفرقان، الآیه ۶۹.

۲- ۲ سوره الزمر، الآیه ۷.

۳- ۳ سوره الأعراف، الآیه ۳۸ و سوره الأنفال، الآیه ۴۹ و... .

۴- ۴ سوره آل عمران، الآیه ۱۱۹ و سوره طه، الآیه ۸۴.

۵- ۵ سوره البقره، الآیه ۵ و سوره النساء، الآیه ۱۸ و... .

۶- ۶ سوره الطلاق، الآیه ۴.

۷- ۷ سوره الأنفال، الآیه ۷۵ و سوره الأحزاب، الآیه ۶.

۸- ۸ سوره النساء، الآیه ۸.

۹- ۹ سوره النساء، الآیه ۱۱ و سوره التوبه، الآیه ۲۴.

۱۰- ۱۰ سوره النساء، الآیه ۱۱ و سوره الأنعام، الآیه ۹۱.

۱۱- ۱۱ سوره البقره، الآیه ۸۵ و سوره المائده، الآیه ۲۹ و... .

۱۲- ۱۲ سوره الأعراف، الآیه ۶۰ و سوره المؤمنون، الآیه ۳۳.

۱۳- ۱۳ سوره آل عمران، الآیه ۲۸ و سوره النساء، الآیه ۷۶ و... .

۱۴- ۱۴ سوره یونس، الآیه ۴ و سوره النمل، الآیه ۶۴ و... .

۱۵- ۱۵ سوره الأعراف، الآیه ۱۲۴ و سوره طه، الآیه ۷۱.

الْاٰ ءآنَ(۱) و «نِساؤُكُمْ(۲)» و «لا يُؤاخِذُكُمْ(۳)» و «ضُعَفاءُ(۴)» و «أحِبّائُهُ(۵)» و «أَنْباؤُ ما كانُوا(۶)» و «شُرَكاؤُهُمْ(۷)» و «تَفْتَؤُ(۸)» و «يَتَفَيَّؤُ ظِلالُهُ(۹)» و «ما دُعاؤَهُ(۱۰)» و «مُؤْمِنٌ(۱۱)» و «نَقْرَؤُهُ(۱۲)» و «تَؤُزُّهُمْ(۱۳)» و«أَتَوَكَّؤُا(۱۴)» و «يَكْلَؤُكُمْ(۱۵)» و «ماؤُها(۱۶)» و «يَدْرَؤُا(۱۷)» و «ما يَعْبَؤُ بِكُمْ(۱۸)» و «الْعُلَماؤُ(۱۹)» و «أَساؤُ السُّوئ(۲۰)» و«إبْتِغاؤُكُمْ(۲۱)» و «عَطاؤُنا(۲۲)» و «يُنَشَّؤُ فِي الْحِلْيَهِ(۲۳)» و «اللُّؤْلُؤ(۲۴)» و «بَرآؤٌ(۲۵)» و «هَآؤُمُ(۲۶)» إلى غير ذلك مما لايخفى و الوجه فى ذلك مفصّل فى فنّ الحظّ.

ص: ۳۰۹

۱- ۱ سوره البقره، الآيه ۷۱.

۲- ۲ سوره البقره، الآيه ۲۲۳.

۳- ۳ سوره البقره، الآيه ۲۲۵ و سوره المائده، الآيه ۸۹ .

۴- ۴ سوره البقره، الآيه ۲۶۶.

۵- ۵ سوره المائده، الآيه ۱۸.

۶- ۶ سوره الأنعام، الآيه ۵.

۷- ۷ سوره النحل، الآيه ۸۶ و سوره الانعام، الآيه ۱۳۷ و... .

۸- ۸ سوره يوسف، الآيه ۸۵ ، فى المخطوطه: «لا تفتؤ».

۹- ۹ سوره النحل، الآيه ۴۸.

۱۰- ۱۰ سوره الإسراء، الآيه ۱۱.

۱۱- ۱۱ سوره البقره، الآيه ۲۲۱ و سوره النساء، الآيه ۹۲ و... .

۱۲- ۱۲ سوره الإسراء، الآيه ۹۳.

۱۳- ۱۳ سوره مريم، الآيه ۸۳.

۱۴- ۱۴ سوره طه، الآيه ۱۸.

۱۵- ۱۵ سوره الأنبياء، الآيه ۴۲.

۱۶- ۱۶ سوره الكهف، الآيه ۴۱.

۱۷- ۱۷ سوره النور، الآيه ۸.

۱۸- ۱۸ سوره الفرقان، الآيه ۷۷، فى المخطوطه: «ما يعبؤكم».

۱۹- ۱۹ سوره فاطر، الآيه ۲۸.

۲۰- ۲۰ سوره الروم، الآيه ۱۰.

۲۱- ۲۱ سوره الروم، الآيه ۲۳.

۲۲- ۲۲ سوره ص، الآيه ۳۹.

۲۳- ۲۳ سوره الزخرف، الآيه ۱۸.

۲۴- ۲۴ سوره الواقعه، الآيه ۲۳ و سوره الرحمن، الآيه ۲۲.

۲۵- ۲۵ سوره الزخرف، الآيه ۲۶.

۲۶- ۲۶ سوره الحاقه، الآیه ۱۹.

والثانی کما فی: «داوُد(۱)» و «ما وُرِیَ عَنْهُما(۲)» و «الغاوُوْنَ(۳)» و «لایَسْتَوُون(۴)». و الثالث کما فی: «جاؤُا(۵)» و «فاؤُا(۶)» و «فَادْرَؤا(۷)» و «یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفّار(۸)» و «لِیَسوؤا(۹)» و «السّوی(۱۰)» و «إقْرَؤا ما تَیَسَّرَ(۱۱)» إلی غیر ذلک. و ربما یکتب الیاء و لا یقرء، کما فی: «رِئَآءَ النّاسِ(۱۲)» و کذا الألف فی: «ذاقَا الشَّجَرَةَ(۱۳)» و الیاء فی: «مُهْلِکِی الْقُری(۱۴)» و لایشبع کسره الألف فی: «إیّاکَ نَعْبُدُ(۱۵)» و لا کسر الباء فی نحو: «ربی الأعلی»(۱۶) علی ما قیل للزوم زیاده الحرف الممنوع منها.

السابع: فی بعض ما یتعلّق بالهمزه

قد شاع بین أهل الحجاز سیّما قریش تخفیفها حتّی روی عن علی علیه السلام أ نّه قال: «لولا أنّ جبرئیل نزل بالهمزه علی النبی صلی الله علیه و آله لَما همزنا»(۱۷). و ذلک بأحد وجوه ثلاثه:

أحدها: الإبدال و هذا إذا کانت ساکنه فتبدل إلی الحرف المجانس لحرکه ما قبلها. فإن کانت فتحه فإلی الألف و ضمه فإلی الواو و کسره فإلی الیاء. فیقال فی: «یَدْعُونَهُ إلَی

۱- ۱ سوره النساء، الآیه ۱۶۳ و سوره المائده، الآیه ۷۸.

۲- ۲ سوره الأعراف، الآیه ۲۰.

۳- ۳ سوره الشعراء، الآیه ۹۴ و ۲۲۴.

۴- ۴ سوره التوبه، الآیه ۱۹ و سوره النحل، الآیه ۷۵ و... .

۵- ۵ سوره آل عمران، الآیه ۱۸۴ و سوره الاعراف، الآیه ۱۱۶.

۶- ۶ سوره البقره، الآیه ۲۲۶.

۷- ۷ سوره آل عمران، الآیه ۱۶۸.

۸- ۸ سوره التوبه، الآیه ۱۲۳.

۹- ۹ سوره الإسراء، الآیه ۷.

۱۰- ۱۰ سوره الروم، الآیه ۱۰.

۱۱- ۱۱ سوره المزمل، الآیه ۲۰.

۱۲- ۱۲ سوره البقره، الآیه ۲۶۴ و سوره النساء، الآیه ۳۸.

۱۳- ۱۳ سوره الاعراف، الآیه ۲۲.

۱۴- ۱۴ سوره القصص، الآیه ۵۹.

۱۵- ۱۵ سوره الفاتحه، الآیه ۵.

۱۶- ۱۶ من الأذکار السجده فی الصلاه.

۱۷- ۱۷ شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۳، ص ۳۲؛ و انظر هامش بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۶۴.

الْهُدَاتْنا(۱)»: إلى الهداتنا و فى: «مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَن لِى(۲)»: يقولوذن و فى: «و الَّذِى ائْتُمِنَ(۳)»: و الذيتمن و كذلك لو كانت متحركه قبلها واو أو ياء بشرط سكونهما و زيادتهما لغير الإلحاق فتبدل إليهما فتدغم. ففى: «خَطِيئَهٍ(۴)»: خطيّه وفى مقروء: مقروّ.

و هـذا مستحسن لا واجب إلاّ فى لفظ النبى، لورود النهى عن أصـله و هو النبىء و لكن عن نافع: الهمز فى جميع [۴۷] القرآن و كذا البريه. و ابن ذكوان وافق نافع فى همزها.(۵)

و أمّا نحو «شىء» و «سوءآ» مما الواو و الياء فيه أصليّان، فلا إبدال و لا إدغام فى الأشهر الأفصح.

و ثانيها: التسـهيل و هو أداء الهمزه بينها و بين الحرف المجانس لحركتها؛ ففى: «سُـئِلَ(۶)» بينها و بين الياء هذا على المشـهور؛ و قـد يقال: إنّها تؤدّى بينها و بين الحرف المجانس لحركه ما قبلها ففى: «سُـئِلَ» بينها و بين الواو و يتعذّر ذلك فى الهمزه المتطرفه إذا وقـف عليهـا بالسـكون و تعيّن فى: «الرُّومُ(۷)» و إذا كـانت الهمزه مضـمومه مع كسـرما قبلهـا كمـا فى: «مُسْـتَهْزِئُونَ(۸)» أو بالعكس، كما فى: «سُئِلَ» فهل يسهل بالمشهور أو بغيره؟ قولان.

و جاز فى نحو: «أَئِمَّهَ(۹)» ممّا اجتمع فيه همزتان متحرّ كتان تحقيق الثانيه على الأصل و تخفيفها بالتسهيل.

و يجوز بل يجب قلبها ياء مع الإدغام على القاعده الصـرفيه و لكن لم يسمع به قرائه على ما قيل و لا فرق فى ذلك بين الكلمه و الكلمتين كما فى قوله: «يَهْدِى مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْـتَقِيمٍ(۱۰)» و قرء الثانيه بين الهمزه و الواو كما يقتضـيه التسـهيل على غير المشهور.

۱- ۱ سوره الأنعام، الآيه ۷۱.

۲- ۲ سوره التوبه، الآيه ۴۹.

۳- ۳ سوره البقره، الآيه ۲۸۳.

۴- ۴ سوره النساء، الآيه ۱۱۲.

۵- ۵ مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۴۱۲.

۶- ۶ سوره البقره، الآيه ۸.

۷- ۷ سوره الروم، الآيه ۲.

۸- ۸ سوره البقره، الآيه ۱۴.

۹- ۹ سوره التوبه، الآيه ۱۲.

۱۰- ۱۰ سوره البقره، الآيه ۱۴۲ و سوره يونس، الآيه ۲۵.

و ثالثها: الحذف و موارده مفصّيله فی الصرف و قد قرء فی نحو: «فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها(۱)» مما اتّفق فیه حرکه الهمزتین فی کلمتین بحذف إحدیهما و إن اختلف فی المحذوفه و قرء أیضا بقلب الثانیه حرفا مجانسا لحرکه الأولی.

و اعلم أنّ وصل الهمزات القطعیه لحن کقطع الوصلیه. نعم یقطع فیما لو وقف علی ما قبلها و قد صرّحوا باستحباب وصل المیم من «الرَّحِیمُ(۲)» بالحمد و کذا فی: «الرَّحْمنُ(۳)» و «الْقَمَرُ(۴)» و «الحاقَّهُ(۵)» و «الْقارِعَهُ(۶)» و «اقْتَرَبَ(۷)».

الفصل السادس: فی نبذ ممّا یتعلّق بالمدّ العارض

إذ الطبیعی لاینفکّ عن الحرف عند أدائه کما فی: «قاضٍ» و «یقول» و «غیض»؛ فلا فائده فی الکلام فیه. و الکلام إمّا فی الحروف المقابله للمدّ فهی الألف و الواو المضموم ما قبلها و الیاء المکسور ما قبلها.

فالیاء فی «شیء» و الواو فی «سَوْء» بالفتح لَیسا من ذلک فی هذا الفنّ و إمّا فی سبب المدّ إذ لا یمدّ الحروف المذکوره حیثما وقعت، بل له شرط و سبب و هو أحد أمران:

الأوّل: أن یقع همزه بعد هذه الحروف کما فی: «جاءَ(۸)» و «تَبُوءَ(۹)» و «سِیئَ(۱۰)».

ص: ۳۱۲

۱- ۱ سوره محمد، الآیه ۱۸؛ فی المخطوطه: «و قد...».

۲- ۲ سوره السجده، الآیه ۶ و سوره القصص، الآیه ۱۶ و... .

۳- ۳ سوره البقره، الآیه ۱۶۳ و سوره مریم، الآیه ۶۱ و... .

۴- ۴ سوره الحج، الآیه ۱۸ و سوره فصلت، الآیه ۳۷ و... .

۵- ۵ سوره الحاقه، الآیه ۱ و ۲ و ۳.

۶- ۶ سوره القارعه، الآیه ۱ و ۲ و ۳.

۷- ۷ سوره الأعراف، الآیه ۱۸۵ و سوره الأنبیاء، الآیه ۱ و... .

۸- ۸ سوره النساء، الآیه ۴۳ و سوره المائده، الآیه ۶ و... .

۹- ۹ سوره المائده، الآیه ۲۹.

۱۰- ۱۰ سوره هود، الآیه ۷۷ و سوره العنکبوت، الآیه ۳۳.

والثانى: أن يقع بعدها سكون كما فى: «دابَّهُ(۱)» و «صآ(۲)» و «يسآ(۳)» و غير ذلک.

و عن نافع عدم اعتبار البعديّه و لا فرق بين السكون الأصلى و الوقفى كما فى: «أُولُو الْأَلْبابِ(۴)» و «نَسْتَعينُ(۵)» و «يُؤْمِنُونَ(۶)» فى الوقف و قد يمدّ لا بسبب قصدا للتعظيم كما فى «اللّه». [۴۸]

و إمّا فى أقسامه: فمنها: المتّصل و هذا إذا كان حرف المدّ و سببه فى كلمه واحده كما فى: «جاءَ بِالصِّدْقِ(۷).»

و منها: المنفصل و هذا إذا كانا فى كلمتين أو فى كلمه مع السكون العارضى كما فى: «يا أَيُّهَا النّاسُ(۸)» و «نَسْتَعينُ.»

و منها: مدّ الإشباع و هذا إذا كان السبب موجودا و لم يكن الحرف مكتوبا، بل كان حاصلا من إشباع الضمه أو الكسره كما فى: «مالَهُ أَخْلَدَهُ(۹)» و «مِنْ أَحَدٍ(۱۰).»

و منها: مدّ العدل و هذا إذا كان السبب هو الساكن المدغم، كما فى: «وَلاَ الضّالّينَ(۱۱)» و«الْحاقَّهُ(۱۲).»

و منها: مدّ البدل و هذا إذا كان حرف المدّ منقلبا عن غيره و لم يكن بعده مدغم، كما

۱- ۱ سوره سبأ، الآيه ۱۴.

۲- ۲ سوره ص، الآيه ۱.

۳- ۳ سوره يس، الآيه ۱.

۴- ۴ سوره الرعد، الآيه ۱۹ و سوره إبراهيم، الآيه ۵۲ و... .

۵- ۵ سوره الفاتحه، الآيه ۵.

۶- ۶ سوره البقره، الآيه ۳ و سوره الانعام، الآيه ۱۵۴ و... .

۷- ۷ سوره الزمر، الآيه ۳۳.

۸- ۸ سوره البقره، الآيه ۲۱ سوره النساء، الآيه ۱ و... .

۹- ۹ سوره الهمزه، الآيه ۳.

۱۰- ۱۰ سوره مريم، الآيه ۹۸ و سوره النور، الآيه ۲۱ و... ، فى المخطوطه: «به أحد».

۱۱- ۱۱ سوره الفاتحه، الآيه ۷.

۱۲- ۱۲ سوره الحاقه، الآيه ۱ و ۲ و ۳.

فی: «الأنَ(۱)» و «قَدْ عَصَیتَ(۲)» فی سوره یونس و «آلـذّکَرَیْنِ(۳)» فی سوره الأنعـام و«آللّه(۴)» بهمزتین فی سـورتی یونس و النمل فالأصل «ءالان» و «ءالذّکرین» و «ءاللّه» بهمزتین أوّلهما استفهامیّه و هذا أحد موضعی جواز إلتقاء الساکنین علی غیر حدّه.

و ثانیهما ما کان سـکون المـدّ عارضـیا، کما فی: «نَسْتَعینُ(۵)» و یسـمّی إلتقـاء السـاکنین فی نحو: «وَ لاَ الْضَّالِّینَ(۶)» ممـا کان الساکن الأوّل فیه من حروف المدّ و الثانی مدغما فیه به علی حدّه.

و منها: العارض و هذا إذا کان السکون للوقف کما مرّ.

و منها: اللازم و یسـمّی بالمشـبع و مدّ الفواتح أیضا و قد خصّصوه بالحروف المقطّعه التی تتثلث عند التلفظ بها مع کون وسطها من حروف المـدّ، کمـا فی اللاـم و المیم من: «الآمآ(۷)» بخلاـف الألف و بخلاف: «طه(۸)» و قـد حکـوا الوجهین فی العین من: «کآهیعآصآ(۹)» مع أنّ ما قبل الیاء مفتوح و صرّح الشاطبی بأفضلیّه المدّ فیه. قال:

و مدّ له عند الفواتح مشبعا و فی عین الوجهان و الطول فضّلا

و فی نحو «طه» القصر إذ لیس ساکن و ما فی الف من حرف مدّ فیمطلا(۱۰)

و منها: الجائز و هـذا إذا وقع الیاء أو الواو بین الفتحه و الهمزه و هما حینئـذٍ و إن لم یکونا من حروف المـدّ لما ذکر و لکن جوّز الشاطبی الوجهین: المدّ و القصر. و ظاهره أ نّه لا رجحان فی شیء منهما. قال:

۱- ۱ سوره البقره، الآیه ۷۱ و سوره النساء، الآیه ۱۸ و... .

۲- ۲ سوره یونس، الآیه ۹۱.

۳- ۳ سوره الانعام، الآیه ۱۴۳ و ۱۴۴.

۴- ۴ سوره یونس، الآیه ۵۹ و سوره النمل، الآیه ۵۹.

۵- ۵ سوره الفاتحه، الآیه ۵.

۶- ۶ سوره الفاتحه، الآیه ۷.

۷- ۷ سوره البقره، الآیه ۱ و سوره آل عمران، الآیه ۱ و... .

۸- ۸ سوره طه، الآیه ۱.

۹- ۹ سوره مریم، الآیه ۱.

۱۰- ۱۰ حرز الأمانی، ص ۳۲.

و إن تسكن اليا بين فتح و همزه بكلمه أو واو فوجهان جملا

بطول و قصر وصل وريش و وقف و عند سكون الوقف للكلّ اعملا(۱)

إشاره إلی أنّ جمیع القرّاء حکموا بجواز الوجهین فیما إذا کان ما بعد [۴۹] الواو، الیاء ساکن بالوقف فی غیر الهمزه، کما فی: «وَ اللَّیْلِ(۲)» و «اَرِنَا اللَّذَیْنِ(۳).»

و منها: مدّ التفخیم و هو فی کلمه التهلیل و ما یجری مجراها.

و منها: مدّ المبالغه و هو فی لاء نفی الجنس و لایخفی أنّ السبب فی هذین الموضعین أمر معنویّ.

و إمّا فی حکمه فظاهر القرّاء، بل صریح أکثرهم وجوبه فی المتّصل و ما یجری مجراه و أکثر الفقهاء لایوجبونه. و أمّا المنفصل فالظاهر أ نّه لاخلاف فی عدم وجوبه، حتّی من القرّاء.

و إمّا فی قدره فالطبیعی لایزاد علی ألف واحده و فی العارضی أقوالٌ. فقیل: ألفات أربع أو خمس مطلقا و قیل: هذا فی الواجب و فی المستحب ثلاث أو إثنتان و یسمّی قدر الثلاث بالمدّ المنطبع و الإثنین بالمتوسط و الواحد بالقصر.

و إمّا فی علامته فی المصاحف فهی و هل هی بعینها لغیر الواجب أیضا أو یترک بدونها أو یعلم بالحمره وجوه.

الفصل السابع: فی بعض ما یتعلّق بالإدغام

و هو بتشدید الدال کما عبّر به البصریّون؛ و بتخفیفها کما عبّر به الکوفیّون لغه مطلق الإدخال و فی صناعه أهل هذا الفنّ علی ما قیل(۴): إدخال حرف فی آخر بینهما مناسبه من المناسبات الآتیه و ذلک بأن یؤتی بحرفین ساکن و متحرّک من غیر فصل بینهما من مخرج

۱- ۱ نفس المصدر.

۲- ۲ سوره المدثر، الآیه ۳۳ و سوره التکویر، الآیه ۱۷.

۳- ۳ سوره الفصّلت، الآیه ۲۹.

۴- ۴ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۰۳.

واحد؛ فإن كان الساكن فی أصله متحرّكا و قد سكن لإدغامه فی الثانی، فالإدغام كبير كما فی: «الرَّحِيْم * مالِكِ(۱)» بإسكان الميم من: «الرَّحِيْم» و ادغامه فی الميم من: «مالِكِ»، كما هو قرائه أبی عمرو البصری و حمزه و مثله: «ما مَكَّنّی(۲)» فإنّ الأصل «ما مكننی» و «لا تَأمَنّا(۳)» فی: «لاتأمننا».

و عن عاصم انحصار الكبير فی القرآن فی هذين و حكی عن بعض جوازه فی: «مَناسِكَكُمْ(۴)» و «ما سَلَكَكُمْ(۵)» و لا خلاف فی عدم وجوبه إلّا فی الموضعين لعدم وجوب إسكان الأوّل المعتبر فيه، فتدبّر.

و هل يستحب فی الصلوه أم يمنع منه؟ قولان. و قد يعلّل للثانی بنقص الحرف الموجب لنقص الثواب و إن كان الساكن بأصله فصغير. و أقسامه ثلاثه:

الأوّل: إدغام المتقاربين فی المخرج كالدال فی السين من: «قَدْ سَمِعَ اللّه(۶)» و فی الجيم من: «قَدْ جاءَ(۷).»

و الثانی: إدغام المتجانسين فيه مع اختلافهما ذاتا و وصفا كالذال فی الظاء من: «اِذْ ظَلَمُوا(۸)» و التاء فی الطاء من: «قالَتْ طائفَةٌ(۹).»

و الثالث: إدغام المتماثلين فی الذات و الصفه كما فی: «قُلْ لَهُمْ(۱۰)» و «يُدْرِكْكُمْ(۱۱)» و«اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ(۱۲)» و «رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ(۱۳)» و «اِذْ ذَهَبَ(۱۴)» و «قَدْ دَخَلوُا(۱۵).»

۱- ۱ سوره الفاتحه، الآيه ۳ و ۴.

۲- ۲ سوره الكهف، الآيه ۹۵.

۳- ۳ سوره يوسف، الآيه ۱۱.

۴- ۴ سوره البقره، الآيه ۲۰۰.

۵- ۵ سوره المدثر، الآيه ۱۴.

۶- ۶ سوره المجادله، الآيه ۱.

۷- ۷ سوره هود، الآيه۷۶.

۸- ۸ سوره النساء، الآيه ۶۴.

۹- ۹ سوره آل عمران، الآيه ۷۲ و سوره الاحزاب، الآيه ۱۳.

۱۰- ۱۰ سوره النساء، الآيه ۶۳.

۱۱- ۱۱ نفس المصدر، الآيه ۷۸.

۱۲- ۱۲ سوره الشعراء، الآيه ۶۳.

۱۳- ۱۳ سوره البقره، الآيه ۱۶.

۱۴- ۱۴ سوره الأنبياء، الآيه ۸۷.

۱۵- ۱۵ سوره المائده، الآیه ۶۱.

و الصـغير [۵۰] بأقسـامه واجب عنـد جميع القرّاء إلاّـ مـا يأتى اسـتثنائه و قـد صـرّح جمع الفقهاء ببطلان صـلوه المخلّ به لخروج الكلمه عن القرآنيه، فيكون من كلام الآدميّن.

و حكى فى بعض الكتب اتفاقهم على إدغام الـذال فى الذال و الظاء، و الدال فى الدال و التاء، و التاء فى التاء و الدال و الطاء، و اللام فى اللام و الراء، و الطاء فى التاء، و القاف فى الكاف.

و قـد تقـدّم وجوب إدغام لام التعريف فى حروف مخصوصه و عـدم جوازه فيما عـداها و قـد اختلفوا فى إدغام الذال فى التاء و الجيم و الدال و الزاء و السين و الصاد.

فعن عاصم عـدمه و كذا فى إدغام الدال فى الجيم و الذال و الزاء و السـين و الشـين و الصاد و الضاد و الطاء، و كذا فى الزاء فى السين و العكس، و كذا فى الهاء فى الحاء المهمله.

قـال الرضـى: و تركـه أحسـن و كـذا فى العين المهمله فى الحـاء، و فى الحـاء، فى الهـاء و الغين، و فى الغين المعجمه فى الخـاء كذلك، و عن أبى عمرو إدغام الشين المعجمه فى المهمله و عن بعض العكس و عن البصريين المنع مطلقا.

و لاـيجوز الإدغام فى نحو: «سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ(۱)» لإلتباس الفعل بضـمّتين بالفعل بالضم فالسـكون و كـذا فى: «وتـد»، لإلتباسه بمادّه أخرى و هى «وَدَّ(۲)» و عن بنى تميم جوازه.

و كذا لايجوز إدغام الهمزه فى مثلها مطلقا سواء كانا فى كلمه واحده أو فى كلمتين و لا إدغام حرف المدّ كما فى: «فِي يَوْمٍ(۳)» لفوات الغرض و هو المدّ و لما إدغام الحروف المجموعه فى (ضوى مشفر)(۴) إلاّ مع التماثل كما فى «سيّد».

۱- ۱ سوره الغاشيه، الآيه ۱۳.

۲- ۲ سوره البقره، الآيه ۱۰۹ و سوره النساء، الآيه ۱۰۲.

۳- ۳ سوره إبراهيم، الآيه ۱۸ و سوره السجده، الآيه ۵ و... .

۴- ۴ حروف التى لا تدغم فيما يقاربها.

و عن حفص إظهار اللام فی: «بَلْ رَانَ(۱)» و النون فی: «مَنْ راقٍ(۲)» مع السکت فیهما و هو الوقف إلاّ فی قطع النَّفَس و فی: «اَوْ وَزَنُوهُمْ(۳)» قولان و الأولی ترک الإدغام فیه لما تقدّم.

واختلفوا أیضا فی إدغام النون من: «یسآ(۴)» فی الواو من: «وَالْقُرانِ(۵)» و کذا فی: «نآ وَالْقَلَمِ(۶)» هذا فی الوصل؛ و أمّا فی الوقف، فلابدّ من إظهار النون و یخفی النون من عین «کآهیعآصآ(۷)» و من سین «طسآ(۸)» و «حمآ * عآسآقآ(۹)» و ربما یدّعی أ نّه لاخلاف فیه.

الفصل الثامن: فی الوقف

و الکلام إمّا فی حدّه أو فی أقسامه أو فی حکمه.

أمّا حدّه: فهو قطع الکلمه بالنفس عمّا بعدها و لو فرضا مع اسکان آخرها أو ما یجری مجراه مما یأتی و یسمّی الوقوف عن التلفظ بالکلمه بالقدر المعتدّ به، ثم الشروع فیما بعدها بالوقفه و بغیره بالسکته.

و هل یجوز الوصل بالسکون [۵۱] أو الوقف بالحرکه؟ خلاف مفصّل فی الفقه؛ و الأحوط ترکهما و إن کان فی بطلان الصلوه بهما نظر.

و أمّا أقسامه: فمنها: التامّ و هو الوقف علی ما لا تعلّق له بما بعده مطلقا لا بحسب اللفظ و لا بحسب المعنی کما فی: «أولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(۱۰)» و کما فی أواخر السور.

۱- ۱ سوره المطففین، الآیه ۱۴.

۲- ۲ سوره القیامه، الآیه ۲۷.

۳- ۳ سوره المطففین، الآیه ۳.

۴- ۴ سوره یس، الآیه ۱.

۵- ۵ سوره یس، الآیه ۲.

۶- ۶ سوره القلم، الآیه ۱.

۷- ۷ سوره مریم، الآیه ۱.

۸- ۸ سوره النمل، الآیه ۱.

۹- ۹ سوره الشوری، الآیه ۱ و ۲.

۱۰- ۱۰ سوره البقره، الآیه ۵ و سوره آل عمران، الآیه ۱۰۴ و... .

و فی منهاج النشر فی القرات العشر(۱): أنّ التام ما یحسن کلّ من الوقف به و الإبتداء بما بعده مع عدم تعلّق لما بعده بما قبله؛ مثل قوله: «مالِکِ یَوْمِ الدّین(۲)» إلی آخره.

و فی بعض الکتب إن لم یوجد فیما وقف علیه تعلّق بما بعده لا لفظا و لا معنا، فالوقف تامّ مثل: «إیّاکَ نَسْتَعِینُ(۳)» و أکثر ما وجد فی الفواصل و رؤس الآی و قد یوجد قبل انقضاء الفاصله نحو: «جَعَلوُا اَعِزَّهَ اَهْلِها اَذِلَّه(۴)» و قوله: «أَذِلَّه» آخر کلام بلقیس و «یَفْعَلُونَ» هو رأس الآیه.

و قد یوجد بعد انقضائها نحو: «لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِم مُصْبِحینَ * وَ بِاللَّیْل(۵)» إذ رأس الآیه «مُصْبِحِینَ» و تمام الکلام و باللیل فإنّه معطوف علی المعنی؛ أی: بالصبح و باللیل؛ و کذا «عَلَیها یَتَّکِئُونَ * و زُخْرُفاً» فإنّ رأس الآیه «یَتَّکِئُونَ و زُخْرُفاً» معطوف علی «سُقُفا(۶)» إلی آخره.

و منها: الکافی و هو الوقف علی کلمه تعلّقت بما بعدها معنی لا لفظا کما فی: « لا رَیْبَ فیهِ(۷)» و فی منهاج النشر:(۸) أنّ الکافی هو ما یحسن کلّ من الوقف به و الإبتداء بما بعده و لکن کان ما بعده متعلّقا بما قبله، مثل قوله: «اُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِهِّمْ وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(۹)» حیث إنّ الجمله الثانیه متعلّقه بما قبلها من حیث المعنی و اللفظ إلی آخره. فلیتأمّل.

ص: ۳۱۹

۱- ۱ لم نعثر علیه و لکن انظر: موسوعه القرآنیه، ج ۵، ص ۲۷.

۲- ۲ سوره الفاتحه، الآیه ۴.

۳- ۳ سوره الفاتحه، الآیه ۵.

۴- ۴ سوره النمل، الآیه ۳۴.

۵- ۵ سوره الصافات، الآیه ۱۳۷ و ۱۳۸.

۶- ۶ سوره الزخرف، الآیه ۳۳ و ۳۴ و ۳۵.

۷- ۷ سوره البقره، الآیه ۲ و سوره آل عمران، الآیه ۹ و... .

۸- ۸ لم نعثر علیه و لکن انظر: الموسوعه القرآنیه، ج ۲، ص ۹۷.

۹- ۹ سوره البقره، الآیه ۵.

و منهـا: الحسن و هـو الوقف علی کلمه یُفْهم معناهـا بـدون مـا بعـدها، فلم یکن تعلّق به إلاّـ بحسب اللفـظ کمـا فی الوقف علی «الْحَمْدُ للّه ِ» و «بِسْمِ اللّه ِ»، فإنّ المفهوم من کلّ منهما کلام تامّ یصحّ السکوت علیه و «رَبِّ الْعالَمِینَ» و «الرَّحْمنِ» صفتان متعلّقان بهما.

و فی المنهاج(۱): إنّ الحسن هو ما یحسن الوقف به و لکن یقبـح الإبتـداء بما بعـده کالوقف علی کلّ من «رَبِّ العالَمِینَ» و علی «الرَّحِیمِ»، فإنّ الوقف علی کلّ منهما حسن و لکن لایحسن الإبتداء بما بعده، لکونه صفه لما قبله إلی آخره.

و منهـا: القبیـح و هو کما فی المنهاج(۲): مـا لا یحسن الوقف به و لا الإبتـداء بما بعـده کالوقف علی «بِسْمِ» والإبتـداء ب«اللّه» و علی «مالِکِ» و الإبتداء ب«یَوْمِ الْدِّیْنِ.»

و أمّا حکمه، فلا یجوز القبیـح لخروج الکلام معه عن الأسـلوب العربی و قـد [۵۲] صـرّح جماعه بأ نّه لایجب شیء من الوقوف بـالوجوب الشـرعی الموجب للمعصـیه بـالترک؛ و لکن ربمـا یفسـد به المعنی، کمـا فی قوله: «وَ لاـ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ اِنَّ الْعِزَّهَ للّه ِ جَمیعًا(۳)» و یسمّی هذا الوقف باللازم.

و ربما یقال بوجوبه شـرعا أیضا، نظرا إلی لزوم اللحن بدونه و فیه نظر. و صـرّح بعضـهم بلزوم الوقف فی تسـعه و تسعین موضعا من القرآن، یوجب ذکرها التطویل.

و ربمـا یفسـد المعنی بـالوقف، فیسـمّی بوقـف الکفران و هـو مخصـوص بمـا أوجب کفرا بقصـده و منه مـا وعـد علیه الثواب و المغفره، فیسّمی بالغفران و منه ما ثبت من النبی صلی الله علیه و آله ، فیسمّی بوقفه کوقف جبرئیل.

۱- ۱ لم نعثر علیه و لکن انظر: موسوعه القرآنیه، ج ۲، ص ۹۷.

۲- ۲ لم نعثر علیه و لکن انظر: موسوعه القرآنیه، ج ۵، ص ۲۸.

۳- ۳ سوره یونس، الآیه ۶۵.

و قـد يجوز الوقف و الوصل فى كلمه مع أولويه الوقف لثبوته بالدليل، فيسـمّى بالجائز و قد يرجح الوصل لذلك فبالمجوز و قد يجوز الوقف لضيق نَفَس القارى، فيسمّى بوقف الرخصه و قد لايقيّد بشىء من ذلك، فمطلق و هذا فى آخر الكلام مع استحسان الوقف.

و امّا طرفه؛

فمنهـا: الإسـكان المجرّد عن الروم و الاشـمام و محلّه المتحرّك مطلقـا، سواء كـان بحركه إعرابّيه أو بنائيّه، و سواء كان اسـما أو فعلا أو حرفا، و سواء كان ما قبل الآخر ساكنا أو متحرّكا، و سواء كان منوّنا أو غير منوّن و لذا كان السـكون هو الأصل فى طرق الوقف.

و قـد يقـال: إنّ المنوّن لايسـكن و هو ضـعيف؛ نعم فى المنوّن المنصوب يبـدّل التنوين ألفـا، كمـا يـأتى و أمّـا فى غيره، فيسـقط التنوين و الحركه مطلقا.

و منهـا: الروم و هـو أداء الحركه خفيّه بحيث لايسـمعها إلاّـ القـارى و من يقرب منه و لـذا قيل(1): إنّ مقـداره أداء ثلث الحركه ولايجوز فى المفتوح كما فى: «أين» و لا فى المنصوب كما فى: «عليماً.»

و لكن عن سيبويه نقله فيه عن بعض العرب و حكى عن بعض القرّاء لزومه فى المشدّد المفتوح كما فى: «بِهِنَّ(2)» و «عَلَيْهِنّ(3)» نظرا إلى أنّ فى الإسكان حذفا للمدغم فيه و لكنّ المشهور المنع مطلقا، بل فى بعض الكتب أ نّه خلاف إجماعهم و عن بعضهم أ نّه مذهب الجهّال.

و منها: الإشـمام و هو ضمّ الشـفتين بعد الإسكان من غير صوت جلىّ يسمع، و لاخلاف فى جوازه فى المضموم و كذا فى عدمه فى غيره. و قد اختلفوا فى جواز الإشمام و الروم و عدمه فى هاء التأنيث ك«رَحْمَهٍ» حال الوقف و ميم الجمع كما فى:

ص: 321

1- 1 تفسير الصراط المستقيم، ج 2، ص 406.

2- 2 سوره النساء، الآيه 23 و سوره الاحزاب، الآيه 52.

3- 3 سوره يوسف، الآيه 31 و سوره النور، الآيه 60 و... .

«إلَيْكَمْ» و فی نحو: [۵۳] «قُلِ ادْعُوا اللّه (۱)» مما الحرکه فیه عارضیّه لإلتقاء الساکنین و الأکثرون علی الثانی، کما قیل، نظرا إلی اختصاص هما بالمتحرّک بالحرکه الأصلیّه و هی مفقوده فیما ذکر.

و قد یقال: الجواز اعتبارا بحال المبدل منه فی الأوّل و الإشباع فی الثانی.

و منها: الإبدال بالألف و لا شبهه فی جوازه فی کلّ منصوب منوّن، فیقال فی «رَحیمًا»: رحیما بالألف ولایجوز فی المرفوع و المجرور للإلتباس. و لکن ربما یبدل فی الأوّل بالواو و فی الثانی بالیاء و لیس بفصیح کترک الإبدال بالألف فی المنصوب. و فی الوقف علی النون من «إذن» وجهان: الإبدال بالألف و الإسکان و کذا فی المفرد المذکّر من الأمر المؤکّد بالنون الخفیفه.

و عن المازنی(۲): تعیّن الثانی فی الأوّل. و عن أبی حیّان(۳): دعوی الإجماع علی تعیّن الأوّل فی الثانی و فی «لن» و «ان» الضمیر للمتکلّم و فی قرائه ضعیفه قلب الألف المبدّله من التنوین همزه و فی أخری کذلک قلبها واوا أو یاء و کذلک ألف التأنیث. و کلّما کان آخره ألفا فالوقف علیها بلاخلاف، بل علیه ادّعی الإتفاق. و هل الألف حینئذ مبدّله من التنوین مطلقا أو باقیه علی حالها کذلک أو مبدّله من التنوین حال النصب خاصه؟ أقوالٌ.

و منها: الإبدال بالهاء و هذا شایع فی الوقف علی تاء التأنیث الإسمیّه و قد یوقف علی التاء أیضا و هذا ضعیفٌ إلّا فی الجمع المؤنث و لایوقف بالهاء فی «هَیْهاتَ»(۴) إلّا فی قرائه ردّیه.

و منها: الحاق هاء السکت و هو واجب فی نحو: «قآ(۵)» و جائز فی نحو: «لم یرمه» و فی نحو: «کِتَابِیَهْ(۶)» و «لمه» و «هِیهُناه(۷)» و «هؤُلاء(۸)» علی لغه القصر.

۱- ۱ سوره الإسراء، الآیه ۱۱۰.

۲- ۲ لم نعثر علیه.

۳- ۳ لم نعثر علیه.

۴- ۴ سوره المؤمنون، الآیه ۳۶.

۵- ۵ سوره ق، الآیه ۱.

۶- ۶ سوره الحاقه، الآیه ۱۹ و ۲۵.

۷- ۷ سوره آل عمران، الآیه ۱۵۴ و سوره المائده، الآیه ۲۴ و... .

۸- ۸ سوره البقره، الآیه ۳۱ و سوره المائده، الآیه ۵۳ و... .

و منهـا: حـذف اليـاء و هو جـائز فى الوقف على مـا آخره ياء مكسور ما قبلها. و لا فرق بين كونها أصـليه كما فى: «القاضـى» أو للضمير كما فى: «غلامى» و «ضربن». هذا فى غير حاله النصب؛ و أما فيها فلايجوز الحذف اتفاقا، كما قيل، بل عدمه مطلقا أكثر، إلّا فى نحو: «قاضٍ» بالحذف أكثر و قيل(۱): لزم لحوق هاء السكت فى نحو: «رأيت القاضى».

و منهـا: إثبـات الواو و اليـاء و حـذفهما فى كـلّ معتـلّ بهمـا مع وقوعه فى آخر الفواصـل و القوافى، و لا يجوز حـذفهما إذا كانا ضميرين و يجوز حذف الياء من نحو: «ضربه» و «ضربهم» و «عليكم» فى لغه من ألحق الواو فى الوصل بذلك.

قال الطبرسـى فى مجمع البيان(۲): قرء حمزه «عليهم» بضم الهاء و سـكون الميم و كـذلك «لـديهم [۵۴] و إليهم». و قرء يعقـوب بضمّ كـلّ هاء قبلها ياء ساكنه فى التثنيه و الجمع المـذكّر و المؤنّث نحو: «عليهما و فيهما و عليهم و فيهم و عليهن و فيهن». و قرء البـاقون «عليهـم» و أخواتهـا بالكسـر. و قرء فى الشـواذ «عليهمـوا» و قرء ابن أبى إسـحق و عيسـى الثقفى «علَيهِمى» و قرء الحسـن البصرى و عمرو بن قائد «عليهم» مكسوره الهاء مضمومه الميم.

و قـال أيضا: ثمّ اختلف القرّاء فى الميم، فأهل الحجاز وصـلوا الميم بواو و انضـمت الهاء قبلها أو انكسـرت قالوا: «عليهموا و على قلوبهموا و على سَمْعِهِمُوا و منهموا» و الباقون بسكون الميم.

و أمّا إذا لقى الميم حرف ساكن، فإنّ القرّاء اختلفوا، فأهل الحجاز و عاصم و ابن عامر يضـمّون على كسـر الهاء و يضمّون الميم نحو: «عَلَيْهِمُ الذِّلَّهُ(۳)» و «مِنْ دُونِهِمُ(۴)» و «امْرَءَتَيْنِ(۵)»، و ابوعمرو يكسر الهاء و الميم و حمزه، و الكسائى يضمّان الهاء و الميم معا و كلّ هذا الاختلاف عن أهل البيت عليهم السلام إلى آخره.

۱- ۱ التبيان فى تفسير القرآن، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲- ۲ مجمع البيان، ج ۱، ص ۶۷.

۳- ۳ سوره البقره، الآيه ۶۱ و سوره آل عمران، الآيه ۱۱۲.

۴- ۴ سوره الأنفال، الآيه ۶۰ و سوره مريم، الآيه ۱۷ و... .

۵- ۵ سوره القصص، الآيه ۲۳.

و منها: التضعیف و هو جائز فی نحو: «جعفر» و لتفصیل هذه الطرق مقام آخر.

و أمّا علاماته: ف«ط» للمطلق، و «م» للّلازم، و «ص» للرخصه، و «ج» للجائز، و «ز» للمجوّز، و «ق» علامه لقد قیل: إنّه بالوقف و إن کان الوصل أولی، و «قف» للوقف المشهور، و «وفقه» للأمر بالوقف عندالمتأخرین و قد یبدل ب«قف»، و «قلا» لعدم الوقف، و «صل» للوصل مع جواز الوقف، و «صلی» لأولویه الوصل، و «ک» لکذلک أی: حکم هذه الکلمه ماسبق من الوقف و غیره.

و ربما وقع الخلاف فی ذلک بین القرّاء فیجمع بین ما ذکر، مثلا یکتب «ز صلی» و «ق صلی» و هکذا.

و إعلم: أنّ «ه» علامه لخمس آیات عند الکوفیین و البصریین و «ع» لعشر کذلک و قد تکتب للأوّل «خ» و للثانی «ی» و قد یصرّح بالخمس و العشر و «خب» لخمس علی مذهب البصریّین و «عب» لعشر علی مذهبهم و «تب» لکونه آیه علی مذهبهم و «لب» لکونه لیس بآیه علی مذهبهم.

الفصل التاسع: فی الإماله

و هی أن یشرب الفتحه و الألف شیئا من صوت الکسره و الیاء و هی شائعه عند بنی تمیم و بنی أسد و قیس و أهل نجد؛ و منعها الحجازیّون و المقتضی لها عند الأوّلین أحد [۵۵] أمور:

منها: الکسره الأصلیّه إذا کانت قبل الألف بفاصل حرف کما فی: «عماد» أو حرفین أوّلهما ساکن کما فی: «شملال» و إنّما جازت فی: «درهمان» لخفاء الهاء، فکان الفاصل حرفان، و کذا إذا کانت بعدها بلافاصل، و لا فرق فی ذلک بین کونهما فی کلمه و کلمتین و لکن قد ادعی الإتفاق علی عدم الإماله فی: «مالِکِ یَوْمِ الدّینِ(۱)» مع أن المقتضی موجود، نعم قرء «ملک» بإسقاط الألف.

۱- ۱ سوره الفاتحه، الآیه ۴.

و منها: تقدم الیاء علی الألف أو تأخّرها عنها کما فی: «البنیان» و «البائع» و لو فصل بینهما بشیء لم تجز إلاّ إذا کانت الیاء ساکنه، فتجوز حینئذ مع وحده الفاصل و ربما یمنع من الإماله فی صوره تأخیر الیاء.

منها: کون الألف منقلبه عن الواو و المکسوره کما فی «خاف». قیل: هذا مخصوص بالفعل.

و منها: کونها منقلبه عن الیاء، کما فی: «ناب و الرحی و سال و رمی».

و منها: صیرورتها یاء فی بعض الأحوال، کما فی: «دعی و حبلی»، إذ یقال فی المجهول «دعی» و فی التثنیه «حبلیان».

و منها: کونها فی الفواصل، کما فی: «و الضحی(۱).»

و منها: کونها منقلبه عن التنوین، کما فی: «رأیت زیدا» فی الوقف حکاه سیبویه و موانع الإماله أمور:

منها: أن تقع قبل الألف حرف من المستعلیه، کما فی: «غالب» و کذا لو وقع بعدها بلا فاصل أو بحرف، کما فی: «ناصِحٌ(۲)» و «واثِقٌ»، هذا إذا لم یکن الألف مقلوبه من واو مکسوره و إلاّ جازت الإماله.

و منها: أن یقع قبلها أو بعدها راء غیر مکسوره ک«کِرامٍ(۳)» و «کافِرٍ(۴)». نعم تجوز فی «بَلْ رانَ(۵)» لإنقلاب ألفها عن الیاء و کذا فی: «تَتْری(۶)» إذ یقال: «تتریان».

و منها: کون الکلمه مبنیه إلاّ إذا سمّی بها.

فائده: قیل لو کان قبل هاء التأنیث حرف من حروف (حثت زینب لزود شمس) یوقف علیها مع الإماله نحو: «خَلیفَه(۷)» و کذا لو کان حرف من حروف (اکهو) و کان قبل

۱- ۱ سوره الضحی، الآیه ۱.

۲- ۲ سوره الأعراف، الآیه ۶۸.

۳- ۳ سوره عبس، الآیه ۱۶.

۴- ۴ سوره البقره، الآیه ۴۱.

۵- ۵ سوره المطففین، الآیه ۱۴.

۶- ۶ سوره المؤمنون، الآیه ۴۴.

۷- ۷ سوره البقره، الآیه ۳۰ و سوره ص، الآیه ۲۶.

الحرف کسره أو یاء ساکنه نحو: «مَلائکةُ(۱)» فلو کان قبل فتحه أو ضمه فالإماله ضعیفه و کذا لو کان قبلها حرف من حروف (حق ضغاط عص خظ).

الفصل العاشر: فی إشاره إجمالیّه إلی أسماء القرّاء و رواتهم

فاعلم أنّ المشهورین من القرّاء الماهرین فی فنّ القرائه و التجوید، عشره و لکلّ منهم من یروی عنه إمّا بواسطه أو بدونها.

فمنهم: نافع المدنی یروی عنه عیسی الملقب ب«قالون» و عثمان الملقب ب«ورش» و علامه الأوّل «ا» و الثانی «ب» و الثالث «ج».

و منهم: [۵۶] عبداللّه بن کثیر المدنی و علامته «د»، یروی عنه أحمد البزّی بلا واسطه و علامته «ه» و محمد الملّقب ب«قنیل» و علامته «ز».

و منهم: أبوعمرو المازنی البصری و علامته «ح»، یروی عنه یحیی الیزیدی المکنی بأبوعمر الدوری و علامته «ط» و أبوشعیب السوسی و علامته «ی».

و منهم: عبداللّه بن عامر الدمشقی الشامی و علامته «ک»، یروی عنه هشام و عبداللّه بن ذکوان بواسطه و علامه الأوّل «ل» و الثانی «م».

و منهم: أبوبکر عاصم بن لَهْدله بنت أبی النجود الکوفی و علامته «ن» و قد أخذ قرائته من سعد بن أیاس الشیبانی و غیره ممن أخذ عن علی بن أبیطالب علیه السلام و هو من أفاضل القرّاء و فصحائهم و قد أمضی علی قرائته فی هذه الأزمنه و کتب المصاحف علیها بالسواد و کتب القرّات من غیره بالحمزه توفّی فی کوفه سنه ثمانی و عشرین و مأه من الهجره النبویّه.

و روی عنه أبوبکر شعبه بن عیاش بن سالم الأسدی الکوفی و علامته «ص» و کان ماهراً فی النحو و سائر العلوم الأدبیه و الحدیث و التجوید.

ص: ۳۲۶

۱- ۱ سوره الإسراء، الآیه ۹۵ و سوره التحریم، الآیه ۶.

و روی عن عاصم بلا واسطه و حکی أنّه قرء القرآن ثمانی عشر ألف مرّه، توفّی بکوفه سنه ثلاث و تسعین و مأه؛ و أبوعمر و حفص بن سلیم بن مغیره الأسدی الکوفی و علامته «ع».

و روی عن عاصم بلا واسطه أیضا. قیل: و روایته منه أصح من روایه شعبه.

و منهم: همزه الکوفی و علامته «ف»، روی عنه خلف و علامته «ض» و خلاد و علامته «ق».

و منهم: علی الکسائی الکوفی و علامته «ر» سمّی بالکسائی لأ نّه أحرم فی کساء، روی عنه أبوالحارث و علامته «ش» و حفص و علامته «ت» و هؤلاء السبعه من أجلّاء و القرّاء و قرائتهم أشهر من سائر القرّات.

و قد صرّح جماعه من الفقهاء بجواز القرائه بها و استدلّوا علیه بجمله من الروایات الداله علی أنّ القرآن نزل علی سبعه أحرف(۱) و تحقیق المسأله فی الفقه. و قد أشار الشاطبی إلی هؤلاء السبعه و رواتهم بقوله:

فمنهم بدور سبعه قد توسطت سماء العلی و العدل زهرا و کمّلا

لها شهب عنها استنارت فنوّرت سواد الدجی حتی تفرق و انجلا(۲)

و منهم: أبوجعفر الکوفی و علامته «ث» یروی عنه ابن جمّاز و علامته «خ» و ابن ذروان و علامته «ذ».

و منهم: یعقوب یروی عنه إدریس و علامته [۵۷] «ش» و روح علامته «ف».

و منهم: خلف بن وردان یروی عنه إسحق و إدریس.

و اعلم أ نّه ینبغی الاقتصار علی القرّات المشهوره و الاحتراز عن الشواذ و إن کانت مرویّه، فقد روی الکلینی فی الکافی بسنده المذکور فیه عن هاشم بن أبی سلمه. قال:

۱- ۱ الخصال، ج ۲، ص ۳۵۸، نزل القرآن علی سبعه أحرف.
۲- ۲ حرز الأمانی، ص ۲۱.

«قرء رجل على الصادق عليه السلام و أنا استمع حروفا من القرآن ليس على ما يقرء [ها] الناس فقال عليه السلام : كفّ عن هذه القرائه، إقرء كما يقرء الناس حتى تقوم(۱) القائم عليه السلام ، فإذا قام القائم قرء كتاب اللّه على حدّه و أخرج المصحف الذى كتبه على عليه السلام »،(۲) إلى آخره.

و عن محمد بن سليمان عن بعض أصحابه عن أبى الحسن عليه السلام قال: قلت له: «جعلت فداك! إنّا نسمع الآيات من القرآن ليس هى عندنا كما نسمعها و لا نحسن أن نقرأها كما بلغنا عنكم فهل نأثم؟ فقال: لا، إقرؤا كما تعلّمتم، فسيجيئكم من يعلّمكم»(۳) إلى آخره.

تمّت الرساله مكتوبه بيد مؤلّفها و بيد كاتبها الراجى من اللّه، أضعف خلق اللّه اللطيف حسن الشريف ابن على الكاشانى سنه ۱۳۰۹.

۱- ۱ فى المصدر: «يقوم».

۲- ۲ الكافى، ج ۲، ص ۶۳۳، كتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۲۳.

۳- ۳ نفس المصدر، ج ۲، ص ۶۱۹، باب أنّ القرآن يرفع كما أنزل، ح ۲.

منابع تحقیق

۱ إبراز المعانی من حرز الأمانی فی القراءات السبع، أبو شامه عبدالرحمن بن اسماعیل، نشر: دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲ أعلام الدین، حسن بن محمد الدیلمی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۰۸ ق.

۳ أعیان الشیعه، السید محسن الأمین، تحقیق: حسن الأمین، نشر: دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.

۴ الألفیه و النفلیه، الشهید الأول، تحقیق: علی الفاضل القائینی النجفی، الطبعه الأولی، نشر: مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۸ ق.

۵ بحار الأنوار، العلامه المجلسی، نشر: مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

۶ تجوید قرآن کریم، محمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.

۷ التحقیق فی کلمات القرآن، حسن المصطفوی، الطبعه الأولی، تحقیق و نشر: مؤسسه الطباعه و النشر، وزاره الثقافه و الإرشاد الإسلامی، تهران، ۱۴۱۷ ق.

۸ تفسیر الصراط المستقیم، السید حسین البروجردی، الطبعه الأولی، نشر: مؤسسه معارف الإسلامی، قم، ۱۴۱۹ ق.

۹ تفسیر جوامع الجامع، الشیخ الطبرسی، تحقیق و نشر: مؤسسه نشر الإسلامی، الطبعه الأولی، ۱۴۲۱ ق.

۱۰ التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی المعرفت، مرکز مدیریت حوزه های علمیه قم، قم.

ص: ۳۲۹

۱۱ الجامع لأحکام القرآن، القرطبی، تحقیق: أحمد عبدالعلیم البردونی، نشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت.

۱۲ حرز الأمانی و وجه التهانی فی القراءات السبع، الشاطبی قاسم بن فیره، نشر: مکتبه الأزهر، قاهره.

۱۳ الخصال، الشیخ الصدوق، تحقیق: علی أکبر الغفاری، نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۰۳ ق.

۱۴ الدراسات الصوتیه عند العلماء التجوید، حمد غانم القدوری، نشر: دار العمار، عمان.

۱۵ شرح شافیه ابن الحاجب، رضیالدین الإسترآبادی، تحقیق: محمد نورالحسن، محمد الزفزاف، محمد محیی الدین عبدالحمید، نشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۹۵ ق.

۱۶ صوت و لحن در قرآن کریم، ترجمه: محمدحسین ملک زاده، انتشارات حضور، قم، ۱۳۷۷ ش.

۱۷ عیون أخبار الرضا علیه السلام ، الشیخ الصدوق، انتشارات جهان، ۱۳۷۸.

۱۸ غیث النفع فی القراءات السبع، إبراهیم بن محمد الصفاقسی، نشر: دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۹ الکافی، الشیخ الکلینی، تحقیق: علی أکبر الغفاری، نشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۲۰ کنزالعمال، المتقی الهندی، تحقیق: الشیخ بکری حیانی، نشر: مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۲۱ لسان العرب، ابن منظور، نشر: أدب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ ق.

۲۲ مجمع البحرین، الشیخ فخرالدین الطریحی، تحقیق: سید احمد حسینی، نشر: مکتب النشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.

۲۳ مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، مقدمه: السید محسن امین العاملی، نشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

ص :۳۳۰

۲۴ مجموعه مهمه فی التجوید و القراءات و الرسم، محمد عبدالوهاب الدسوقی، نشر: مکتبه ابن تیمیه، قاهره.

۲۵ المخصص، ابن سیده، تحقیق: لجنه إحیاء التراث العربی، نشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت.

۲۶ مصباح الشریعه، منسوب به امام صادق علیه السلام ، الطبعه الأولی، نشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۲۷ معجم علوم القرآن، إبراهیم محمد الجرمی، نشر: دار القلم، دمشق.

۲۸ مفتاح الکرامه، السید محمدجواد العاملی، تحقیق: محمدباقر الخالصی، الطبعه الأولی، نشر: موسسه نشر الإسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق.

۲۹ مقدمات فی علم القراءات، محمد أحمد مفلح القضاه، أحمد خالد الشکری، محمد خالد منصور، الطبعه الأولی، نشر: دار العمار، ۱۴۲۲ ق.

۳۰ الموسوعه القرآنیه، جعفر شرف الدین، نشر: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف أهل بیت علیهم السلام .

۳۱ النهایه فی غریب الحدیث، ابن الأثیر، تحقیق: محمود محمد الطناحی، نشر: مؤسسه إسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ش.

۳۲ وسائل الشیعه، الشیخ حر العاملی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، الطبعه الثانیه، قم، ۱۴۰۹ ق.

رساله آب نیسان و قمر در عقرب

اشاره

مؤلّف: محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی

تحقیق و تصحیح : محمّد جواد نورمحمّدی

بسم اللّه الرحمن الرحیم

مقدمه تحقیق

اشاره

آنچه پیش روی مبارک اهل تحقیق قرار دارد، یکی از آثار کوتاه مرحوم ملا محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی اصفهانی است. مرحوم خاتون آبادی درباره دو موضوع زیبا و ارزنده در این رساله به تحقیق پرداخته و هرکدام را به اجمال تحقیق و اظهار نظر پرداخته است. آب نیسان هم در روایات به آن توجه شده است و هم در آموزه های طب اسلامی به آن توصیه و سفارش شده و درباره آن تأکید گردیده است. همچنین درباره قمر در عقرب و مذهب ازدواج در آن از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام روایت رسیده است. در این مقدمه در چند بخش نکاتی را به محضر اهل ادب و تحقیق تقدیم می کنیم.

الف) آشنایی با مؤلّف رساله

میر محمدباقر بن میر محمداسماعیل بن میر محمدباقر بن میر اسماعیل بن میر عمادالدین از علمای معروف زمان شاه سلطان حسین است که به سمت ملاباشی منصوب گشته بود، وی در علوم معقول و منقول استاد و نسبت به بسیاری از فحول

علمای آن زمان مقدم بوده است و اول کسی است که پس از اتمام بنای مدرسه سلطانی چهارباغ اصفهان به سمت مدرسی آن مدرسه انتخاب گردید.س

مؤلّف کتاب وقایع السنین و الأعوام در وقایع سال ۱۱۲۲ ه درباره افتتاح مدرسه چهارباغ که خود در آن حضور داشته می نویسد:

«در ماه مبارک رجب المرجب سنه هزار و یکصد و بیست و دو، در روز جمعه دهم شهر مذکور، اهل علم را در مدرسه جدید سلطانی که در جنب چهارباغ اصفهان است، جا دادند و علاّمه العلمائی مجتهدالزمانی امیر محمد باقرا، خلف مرحمت پناه، عمّ امجد امیر اسماعیل، در روز مذکور شروع به مباحثه کردند در آن مدرسه.... در وقت شروع به جهت رعایت آداب عالی حضرت مجتهدالزمان تکلیف کرده علاّمه العلمائی آقا جمال را تا اوّلاً ایشان شروع نمودند و بعد از آن خود شروع کردند و به بیانی فصیح در کمال تنقیح درس گفتند و حضّار آن مجلس عالی از فضلا آقا جمال(۱) و امیرمحمدصالح شیخ الاسلام و ملا بهاءالدین، مشهور به فاضل هندی و ملا ـ محمدجعفر و ملا ـ محمدهادی، اولا ـ د ملامحمدباقر خراسانی علیه الرحمه و ملا محمدرضا، ولد ملا محمدباقر شیخ الاسلام و ملا محمدحسین، ولد ملا شاه محمد تبریزی و شیخ زین الدین، نواده شیخ زین الدین صاحب شرح لمعه و سایر اهل فضل و از نجبا و سادات میرزا باقر صدر خاصه و سادات سلسله خلیفه سلطان مرعشی و میرزا سید محمد قاضی، نواده میرزا مهدی اعتمادالدوله و میرزا داود، متولی مشهد مقدس و از امراء محمدسلیم خان ایشک آقاسی باشی دیوان و محمدزمان خان قورچی باشی و موسی خان تفنگچی باشی و شاه وردی خان توپچی باشی و میرزا ابراهیم واقعه نویس و میرزا ربیع مستوفی

۱- ۱ مقصود آقا جمال الدین خوانساری، فرزند آقا حسین خوانساری، حکیم و دانشمند بزرگ اصفهان است.

مرحوم خاتون آبادی از مؤلّفان پراثر مکتب اصفهان به شمار می رود و برخی موضوعات بدیع و زیبا را در رساله ای مستقل پرداخته است که نشان از سلیقه خوش و حسن انتخاب ایشان دارد. از جمله این آثار ترجمه اناجیل اربعه، تعیین اول سال شرعی و روز نوروز و رساله آب نیسان است.

از این رساله شش نسخه در کتابخانه های زیر موجود است: مجلس به شماره ۲/۶۸۹۰، ملی به شماره ۴/۲۵۹۹، دانشگاه تهران به شماره ۳/۱۲۶۶، سپهسالار به شماره ۳/۱۸۴۴، فهرست کتابخانه محمدحسین مفتاح، تهران، به شماره ۱۷/۱۲۸۹ و قم مرکز احیاء به شماره ۲/۴۰۶۵.

ما این رساله را براساس نسخه مرکز احیاء که حسب الامر فقیه بارع حاج آقا منیر بروجردی احمدآبادی به نگارش درآمده تصحیح و تحقیق کرده ایم. امید است این اثر مورد توجه و نظر صاحب شریعت قرار گیرد.

والسلام

محمّدجواد نورمحمّدی

ص: ۳۳۷

صفحه اول نسخه خطی آب نیسان

ص :۳۳۸

صفحه آخر نسخه خطی آب نیسان

ص :۳۳۹

رساله آب نیسان و قمر در عقرب

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم

اَلْحَمدُ للّه ِ وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذینَ اصْطَفی

و بعـد؛ چون امر اشـرف اعلی و فرمـان عـالم مطیع جهـان پیمـا صـادر شـد که داعی دوام دولت قاهره، محمّـد باقر بن اسـمعیل الحسینی الخاتون آبادی را در باب آب نیسان و سبب شرافت نیسان ماه رومی و در باب اینکه آنچه در احادیث وارد شده است در منع کردن از نکـاح و غیر آن در وقـتی کـه قمر در عقرب باشـد، آیـا مراد بـودن مـاه اسـت در برابر کـواکب عقرب یـا در محاذات قطعه[ای] از فلك اطلس که آن را منجّمان برج عقرب می نامنـد؟ آنچه به خواطر ناقص رسد، بر سبیل اختصار بعرض رسانم:

لهـذا بعرض می رساند که نیسان نام ماه هفتم(۱) است از ماههای تاریـخ رومیان(۲)، و ماههـای ایشان دوازده است و به جهت هر ماهی اسمی وضع کرده اند به این تفصیل:

ص: ۳۴۱

۱- ۱ برخی نیسان را ماه هشـتم از ماههای رومی دانسـته اند و علت آن نیز آن است که شروع ماههای رومی را از ایلول دانسته اند که بنابراین نیسان ماه هشـتم سال می شود. ...دهخدا نیز در لغت نامه آن را ماه هفتم برشـمرده، ابونصـر فراهی نیز آن را ماه هفتم دانسـته است، وی در نصاب در شـعری ماههای رومی را چنین برشمرده است: دو تشرین و دو کانون و پس آنگه شباط و آذر و نیسان، أیار است حزیران و تموز و آب و ایلولسنگه دارش که از من یادگار است

۲- ۲ در نسخه: «در میان».

ماه اوّل را تشرین الاول می نامند، و ماه دویّم را تشرین الآخر و سیّم را کانون الاوّل و چهارم را کانون الآخر و پنجم را شباط و ششم را آزار و هفتم را نیسان و هشتم را ایار و نهم را حزیران و دهم را تموز و یازدهم را آب و دوازدهم را ایلول.(۱)

و چیزی که دلالت کند بر خوبی و بدی، سعادت و نحوست و حال این ماهها، در احادیث ائمّه معصومین صلوات اللّه علیهم بنظر حقیر [۲] نرسیده است، سوای دو حدیث در باب ماه حزیران و یک حدیث در باب ماه نیسان.(۲)

۱- ۱ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۴۸، الباب الثالث عشر، الرابعه: التاریخ الرومی، مبدؤه بعد اثنتی عشره سنه شمسیه من وفات الإسکندر بن فیلقوس الرومی، و سنوه شمسیه اصطلاحیه، هی ثلاثمائه و خمسه و ستون یوما و ربع تام، و کذا شهورهم اصطلاحیه شمسیه، و أسماء شهورهم و عددها هکذا: تشرین الأول (لا) تشرین الآخر (ل) کانون الأول (لا) کانون الآخر (لا) شباط (کح) آذار (لا) نیسان (ل) أیار (لا) حزیران (ل) تموز (لا) أب (لا) أیلول (ل).

۲- ۲ علاوه بر آنچه مؤلّف در باب ماه نیسان ذکر می کند، در بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۱۹۶، ح ۵۲، آمده: أقول: روی السید فی کتاب سعد السعود أ نّه رأی فی صحف إدریس علیه السلام: «... ثم قال اللّه لهما: قد بتما لیلتکما هذه لا یعرف أحدکما مکان صاحبه و أنتما بعینی و حفظی، أنا جامع بینکما فی عافیه، و إنّ أفضل أوقات العباد، الوقت الذی أدخلتک و زوجتک الجنه عند زوال الشمس، فسبحتمانی فیها فکتبتها صلاه و سمّیتها لذلک الأولی، و کانت فی أفضل الأیام یوم الجمعه، ثم أهبتکما إلی الأرض وقت العصر، فسبحتمانی فیها فکتبتها لکما أیضا صلاه و سمیتها لذلک بصلاه العصر، ثم غابت الشمس، فصلیت لی فیها فسمّیتها صلاه المغرب، ثم جلست لی حین غاب الشفق فسمّیتها صلاه العشاء، و قد فرضت علیک و علی نسلک فی کل یوم و لیله خمسین رکعه فیها مائه سجده، فصلها یا آدم أکتب لک و لمن صلاها من نسلک ألفین و خمسمائه صلاه، و هذا شهر نیسان المبارک فصمه لی، فصام آدم ثلاثه أیام من شهر نیسان». و نیز در بحار الأنوار، ج ۵۴ ، ص ۱۰۲ ، ح ۸۱ از سعد السعود، ص ۳۳ نقل می کند که: قال: وجدت فی صحف إدریس علیه السلام من نسخه عتیقه: و قال: «أنا اللّه لا إله إلاّ أنا خالص کل شیء، خلقت السماوات و الأرض و ما بینهما و ما تحت الثری فی سته أیام من شهر (نیسان) و هو أول شهر من شهور الدنیا».

حدیث اوّل: مرویست که در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مذکور شد ماه حزیران، پس آن حضرت فرمودند که: «آن ماهیست که در آن ماه نفرین کرد حضرت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل، پس سیصد هزار کس از ایشان در یک روز و یک شب بمردند».(۱)

حدیث دوّم: منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: «پروردگار تعالی شأنه، آفرید ماهها را و خلق کرد حزیران را و نزدیک بهم گردانید اجلهای مردمان را در آن ماه».(۲) و ظاهر آنست که مراد از نزدیک به هم بودن اجلها، چنانکه بعضی از علما نیز گفته اند اینست که در آن ماه مردمان بسیار می میرند.(۳)

حدیث سیّم: مرویست که جمعی از صحابه روزی نشسته بودند که حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله داخل شد و بر ایشان سلام کرد و ایشان جواب دادند؛ پس آن حضرت فرمود که: «می خواهید که تعلیم کنم به شما دعائی را که جبرئیل علیه السلام به من تعلیم

۱- ۱ مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۳۵۷، فصلٌ فی ما نذکره من الشفاء بماء المطر فی نیسان و الدعاء فی حزیران: أما حدیث حزیران فإنّنا رویناه فی کتاب عبداللّه بن حماد الأنصاری من الجزء الخامس، عن أبی عبداللّه علیه السلام و ذکر عنده حزیران، فقال: «هو الشهر الذی دعا فیه موسی علی بنی إسرائیل، فمات فی یوم و لیله من بنی إسرائیل، ثلاثمائه ألف من الناس». أقول: و إنّما فعل ذلک لما فتنوا بحیله بلعم بن باعوراء و غیره من الأوقات.

۲- ۲ همان، ص ۳۵۸، نص روایت این است: عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «إن اللّه خلق الشهور و خلق حزیران و جعل الآجال فیه متقاربه».

۳- ۳ علّامه مجلسی در بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۷۳، ذیل روایت فرموده اند: بیان: تقارب الآجال کنایه عن کثره الموت، إما لأنّ أجل بعضهم یقرب من بعض، أو لأنّ أجل کل منهم یقرب من ابتدائه. و فی القاموس: (إذا تقارب الزمان لم تکد رؤیا المؤمن تکذب) المراد آخر الزمان و اقتراب الساعه، لأنّ الشیء إذا قلّ تقاصرت أطرافه؛ [القاموس المحیط، ج ۱، ص ۱۱۵، ماده «قرب»].

کرده تا محتاج به دوای طبیبان نباشم، پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان فارسی رضی الله عنه و دیگران گفتند که: آن دوا چیست یا رسول اللّه؟ پس آن حضرت خطاب کرد به حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه و فرمود که: در ماه نیسان آب باران می گیری و سوره «فاتحه الکتاب» و «آیه الکرسی» و «قل هو اللّه أحد» و «قل أعوذ بربّ الفلق» و «قل أعوذ بربّ الناس» و «قل یا أیّها الکافرون» هریک را هفتاد مرتبه [۳[می خوانی».

و در روایتی دیگر: «سوره «إنّا انزلناه فی لیله القدر» را نیز هفتاد مرتبه و هفتاد مرتبه «اللّه أکبر» و هفتاد مرتبه «لا إله إلاّ اللّه» می گوئی و هفتاد مرتبه صلوات بر محمّد و آل محمد می فرستی و هفت روز پی در پی در صبح و پسین از آن آب می آشامی.

قسم به آن خدائی که مرا به حق فرستاده که جبرئیل علیه السلام گفت که: حق تعالی رفع کند از هرکسی که این آب را بیاشامد، هر دردی را که در بدنش باشد و عافیت بخشد او را و بیرون کند دردها را از رگهای بدن او و استخوانهای او و همه اعضای او و اگر دردی برای او و استخوانهای او در لوح محفوظ ثبت شده باشد، محو نماید.

و به حق پروردگاری که مرا به راستی فرستاده که هرکه فرزند نداشته باشد و فرزند خواهد و آب نیسان را به این نیت بیاشامد او را فرزند روزی گردد و اگر زن عقیم باشد و فرزند نیاورد و از این آب به این قصد بیاشامد، فرزند از او به وجود آید و اگر مرد عِنّین(۱) باشد و قادر بر جماع نباشد از این آب بیاشامد، عیب او زایل شود و قادر شود بر مجامعت.

و اگر مرد و زن پسر خواهند یا دختر و از این آب بیاشامند، مقصود ایشان به عمل

۱- ۱ القاموس المحیط، ج ۴، ص ۲۴۹، ماده «عنن» و در آن آمده است: العنین کسِکّین: مَن لایأتی النساء عجزا أو لایریدهنّ؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۳۳، رجلٌ عِنّین: لایقدر علی إتیان النساء أو لایشتهی النساء.

آیـد؛ چنانکه پروردگار تعالی شأنه فرموده که:« یَهَبُ لِمَن یَشاءُ اِناثاً و یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذّکُورَ اَوْ یُزَوِّجُهُم ذ کراناً و اناثاً و یَجْعَلُ مَنْ یَشاء عَقیماً (۱)» یعنی: خدای تعالی می بخشد هرکه را خواهد دختران، و می بخشد هرکه را خواهد پسـران و دختران را، و هرکه را خواهد عقیم و بی فرزند می گرداند.

و آن حضـرت فرمود که: هرکه [دردِ] سر(۲) داشته باشد [۴] و از این آب بیاشامـد صداع او ساکن شود به اذن خدا و اگر درد چشم داشـته باشد و در چشمهای خود قطره ای از این آب بچکاند و بیاشامد و چشمهای خود را به این آب بشوید، شفا یابد به اذن خـدا. و آشامیـدن این آب بُن دندانها را محکم سازد و دهان را خوشـبو کند و سـبب آن شود که لعاب بُن دندانها نریزد و بلغم را از بدن قطع کند.

و از این آب به سبب خوردن طعام و آشامیدن آب امتلا بهم نرساند و از بادهای قولنج و غیر آن آزار نبیند(۳) و مرض فالج به او نرسـد و درد پشت و درد شـکم بهم نرسانـد و از زکام و درد دنـدان ایمن باشـد و درد معـده و کرم معـده را زایل گرداند و محتاج به حجامت نگردد و از مرض بواسـیر و خارش بدن و آبله و دیوانگی و خوره و پیسی و رعاف و قی نجات یابد، و کور و کر و لال و زمین گیر نشود و آب سیاه به چشم او نزول نکند و دردی که به نماز و روزه او نقص رساند او را عارض نشود و از وساوس جنّیان و شیاطین آزار نبیند.

پس حضـرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله فرمودنـد که: جبرئیل علیه السـلام گفت که: هرکه از این آب بیاشامـد بعد از آنکه به جمیع دردهایی که در مردمان می باشد، مبتلا باشد از جمیع آن دردها شفا

۱- ۱ سوره مبارکه شوری، آیه ۴۹.
۲- ۲ مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۳۵۶، فصلٌ فیها نذکره من الشـفاء بماء المطر فی نیسان، در روایت چنین آمده است: «و إن کان به صداعٌ فشرب من ذلک، یسکن عنه الصداع بإذن اللّه».
۳- ۳ در نسخه: «نه بیند».

یابد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: گفتم به جبرئیل که: آیا این آب نفعی دیگر می بخشد؟ جبرئیل گفت که: قسم به خدائی که تو را به حق فرستاده که هرکه [۵] این آیات را بر آب بخواند، حق تعالی پر کند دل او را از نور و روشنی، و الهام خود را در دل او اندازد و حکمت را بر زبان او جاری گرداند و پر کند دل او را از فهم و بینائی و به او عطا کند از کرامتها آنچه به کسی از عالمیان عطا نکرده باشد و هزار مغفرت و هزار رحمت برو فرستد و غش و خیانت و غیبت و حسد و بغی و تکبّر و بخل و حرص و غضب را از دل او بردارد و از عداوت و دشمنی مردم و سخن چینی و بدگوئی ایشان نجات یابد و باعث شفای جمیع امراض گردد».(۱)

۱- ۱ در کتاب مهج الدعوات و منهج العبادات، سید بن طاووس، ص ۳۵۵ ۳۵۷، فصلٌ فیما نذکره من الشفاء بماء المطر؛ چنین آمده است: قرأناه فی کتاب «زاد العابدین» تألیف حسین بن أبی الحسین بن خلف الکاشغری، الملقب بالفضل ما هذا لفظه: حدیث نیسان و قال و أخبرنا الوالد أبو الفتوح رحمه الله ، حدثنا أبوبکر محمد بن عبداللّه الخشانی البلخی، حدثنا أبونصر محمد بن أحمد بن محمد الباب حریری، أخبرنا أبونصر عبداللّه بن عباس المذکر البلخی، حدثنا أحمد بن أحید، حدثنا عیسی بن هارون عن محمد بن جعفر عن عبداللّه بن عمر، قال: حدثنا نافع عن عمر قال: کنّا جلوسا إذ دخل علینا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، فسلم علینا، فرددنا علیه السلام ، فقال: «ألا أعلمکم دعاء علمنی جبرئیل صلوات اللّه علیه حیث لا أحتاج إلی دواء الأطباء؟ قال علی و سلمان و غیرهم، رحمه اللّه علیهم و ما ذاک الدواء؟ فقال النبی لعلی: تأخذ من ماء المطر بنیسان و تقرأ علیه فاتحه الکتاب سبعین مره و آیه الکرسی سبعین مره و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» سبعین مره و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» سبعین مره و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» سبعین مره و «قُلْ يَآ أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» سبعین مره، و تشرب من ذلک الماء غدوه و عشیه سبعه أیام متوالیات. قال النبی صلی الله علیه و آله : و الذی بعثنی بالحق نبیا، أنّ جبرئیل علیه السلام قال: إن اللّه یرفع عن الذی یشرب من هذا الماء، کل داء فی جسده و یعافیه و یخرج من عروقه و جسده و عظمه و جمیع أعضائه و یمحو ذلک، من اللوح المحفوظ. و الذی بعثنی بالحق نبیا إن لم یکن له ولد و أحب أن یکون له ولد بعد ذلک فشرب من ذلک الماء کان له ولد. و إن کانت امرأه عقیما و شربت من ذلک الماء رزقه اللّه ولدا. و إن کان عنینا و المرأه عقیما و شربت من ذلک الماء، أطلق اللّه ذلک و ذهب ما عنده و یقدر علی المجامعه. و إن أحبت أن تحمل بابن حملت و إن أحبت أن تحمل بذکر أو أنثی حملت. و تصدیق ذلک فی کتاب اللّه تعالی « یَهَبُ لِمَن یَشاءُ اِناثاً و یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذّکُورْ اَوْ یُزَوِّجُهُم ذکراناً و اناثاً و یَجْعَلُ مَنْ یَشاء عَقیماً .» و إن کان به صداع فشرب من ذلک، یسکن عنه الصداع بإذن اللّه و إن کان به وجع العین، یقطر من ذلک الماء فی عینیه و یشرب منه و یغسل عینیه، یبرأ بإذن اللّه و یشد أصول الأسنان و یطیب الفم و لا یسیل من أصول الأسنان اللعاب و یقطع البلغم و لا یتخم إذا أکل و شرب و لا یتأذی بالریح و لا یصیبه الفالج و لا یشتکی ظهره و لا یتجع بطنه و لا یخاف من الزکام و وجع الضرس و لا یشتکی المعده و لا الدود و لا یصیبه قولنج و لا یحتاج إلی الحجامه و لا یصیبه الناسور و لا یصیبه الحکه و لا الجدری و لا الجنون و لا الجذام و البرص و الرعاف و لا القلس و لا یصیبه عمی و لا بکم و لا خرس و لا صم و لا مقعد و لا یصیبه الماء الأسود فی عینیه و لا یفسده داء یفسد علیه صوما و صلاه و لا یتأذی بالوسوسه و لا الجن و لا الشیاطین. قال النبی صلی الله علیه و آله : قال جبرئیل: إنّه من شرب من ذلک کان ثم کان له جمیع الأوجاع التی تصیب الناس فإنّه شفاء له من جمیع الأوجاع. فقلت: یا جبرئیل هل ینفع فی غیر ما ذکرت من الأوجاع؟ قال جبرئیل: و الذی بعثک بالحق نبیا، من یقرأ بهذه الآیات علی هذا الماء، ملأ

اللّه تعـالی قلبه نورا و ضـياء و يلقى الإلهـام فى قلبه و يجرى الحكمه على لسـانه و يحشو قلبه من الفهم و التبصـره و لم يعط مثله أحـدا من العـالمين و يرسـل عليه ألف مغفره و ألف رحمه و يخرج الغش و الخيانه و الغيبه و الحسـد و البغى و الكبر و البخل و الحرص و الغضب من قلبه و العـداوه و البغضـاء و النميمه و الوقعيه فى النـاس و هو الشـفاء من كل داء». همچنين اين روايت در بحارالأنوار، ج ۶۳، ص ۴۷۶ ۴۷۸، ح ۱، باب فضل ماء المطر فى نيسان از مهج الدعوات نقل شده است.

این بود حدیث سیم و مخفی نیست که بهتر و احوط آن است که سوره ها و آیات و اذکار مذکوره را هریک هفتاد نوبت یک کس بخوانـد و اگر جمعی باشـند، هریک اگر خواهنـد همه اذکار را بخواننـد، بلکه اظهر آنست که هرکسـی که خواهد فواید مذکوره را از

ص: ۳۴۷

آب نیسان استفاده کند، باید که اذکار مذکوره را خود بخواند و به خواندن دیگری اکتفا ننماید.

و بعضی از علما نقل کرده اند که: به خط شیخ سعید، شهید محمد بن مکی رحمه اللّه علیه دیدم که این روایت را از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه را روایت کرده به همین خواص و سوره ها، لیکن آیات و اذکار را به این طریق روایت کرده و گفته است که: «می خوانی بر آب باران نیسان «فاتحه الکتاب» و «آیه الکرسی» را و «قل یا أیّها الکافرون» و «سبّح اسم ربّک الاعلی» و «قل اعوذ بربّ الفلق» و «قل اعوذ بربّ النّاس» و «قل هو اللّه احد» هریک را هفتاد بار و می گوئی هفتاد مرتبه: «لا إله إلاّ اللّه» و هفتاد مرتبه «اللّه اکبر» و هفتاد مرتبه [۶] «اللّهمّ صَلِّ عَلی مُحمَّد وَ الِ مُحَمَّدٍ» و هفتاد مرتبه «سُبحانَ اللّه وَ الْحَمْدُ للّه وَ لا اِله اِلاَّ اللّه و اللّه أکبر»».(۱)

[و] در خواص آن ذکر کرده که: اگر در زندان باشد و از آن بیاشامد از حبس نجات یابد و شرّی بر طبع او غالب نگردد، و اکثر آن خواص که مذکور شد در این روایت نیز مذکور است؛ این بود آنچه از خط شهید رحمه اللّه علیه نقل کرده اند و عمل به آن می نموده اند و از پروردگار تعالی شأنه طلب شفا به وسیله آب می کرده اند و خط شیخ شهید رحمه اللّه علیه نیز مؤیّد است و چون خواندن سوره ها و آیات و اذکار مذکوره در هر

۱- ۱ در بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۴۷۸، چنین آمده است: و أقول: وجدت بخط الشیخ علی بن حسن بن جعفر المرزبانی و کان تاریخ کتابته سنه ثمان و تسعمائه، قال: وجدت بخط الإمام العلاّمه الشهید السعید، محمد بن مکی رحمه الله ، روی عن جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : «علمنی جبرئیل علیه السلام : یؤخذ بنیسان یقرء علیه «فاتحه الکتاب» و «آیه الکرسی» و «قل یا أیها الکافرون» و «سبح اسم ربک الأعلی» سبعین مره و «المعوذتان و الاخلاص» سبعین مره، ثم یقرء «لا إله إلاّ اللّه» سبعین مره و «اللّه أکبر» سبعین مره و «صلی اللّه علی محمد و آل محمد» سبعین مره و «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلاّ اللّه و اللّه أکبر» سبعین مره، ثم یشرب منه جرعه بالعشاء و جرعه غدوه سبعه أیام متوالیات».

وقتی که پیش آید بد نیست و به وسیله آب باران طلب شفا نمودن از پروردگار در احادیث معتبره وارد شده است،(۱) پس هرگاه کسی به مقتضای حدیث سیّم عمل نماید دور نیست که نیک باشد، هرچند حدیث مذکور ضعیف السند است.

و از جمله احادیثی که در باب آب باران وارد شده، حدیثی است که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه مروی است که آن حضرت فرمودند که: «بیاشامید آب آسمان را که پاک کننده بدن شما است و دردها را دفع می کند، چنانکه حق تعالی می فرماید که: « وَ یُنَزِّلُ عَلیْکُم مِنَ السَّمآءِ مآءً لِیُطَهِّرَکُم وَ یُذهِبَ عَنْکُم رِجزَ الشَّیطانَ وَ لِیَرْبِطَ عَلی قُلُوبِکُم وَ یُثَبِّتُ بِهِ الاَقْدامَ (۲).»»

یعنی: می فرستد حق تعالی بر شما از آسمان آبی را برای آنکه پاک گرداند شما را و ببرد از شما وسوسه شیطان را و دلهای شما را محکم گرداند و ثابت سازد به آن قدمهای شما را.(۳) این بود مضمون حدیث.

۱- ۱ در دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۵۲۸، روایت چنین آمده است: و عن علی علیه السلام أنه، قال: «أیعجز أحدکم، إذا مرض، أن یسأل امرأته فتهب له من مهرها درهما، فیشتری به عسلا، فیشربه بماء السماء، فإن اللّه عز و جل، یقول فی المهر: «فَإِن طِبْنَ لَکُمْ عَن شَیْ ءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَکُلُوهُ هَنِیئًا مَّرِیئًا[»سوره مبارکه نساء، آیه ۴]. و یقول فی العسل: فیه شفاء للناس، و یقول فی ماء السماء: «وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً مُّبَارَکًا[»»سوره مبارکه ق، آیه ۹]. و در وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۶۵، باب استحباب قراءه الحمد و الإخلاص... سبعین مره علی ماء السماء، آمده است: الحسن بن الفضل الطبرسی فی (مکارم الاخلاق)، عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله أ نّه قال: «علّمنی جبرئیل دواء لا أحتاج معه إلی دواء، قیل: یا رسول اللّه و ما ذلک الدواء؟ قال: یؤخذ ماء المطر قبل أن ینزل إلی الأرض، ثم یجعل فی إناء نظیف و یقرأ علیه «الحمد» إلی آخرها سبعین مره و «قل هو اللّه أحد» و «المعوذتین» سبعین مره، ثم یشرب منه قدحا بالغداه و قدحا بالعشی، فوالذی بعثنی بالحق، لینزعن اللّه بذلک الداء من بدنه و عظامه و مخخته و عروقه».

۲- ۲ سوره مبارکه انفال، آیه ۱۱.

۳- ۳ الکافی، ج ۶، ص ۳۸۷ ۳۸۸، باب ماء السماء و المحاسن، ح ۲ و ج ۲، ص ۵۷۴، باب ماء السماء، ح ۲۵. متن روایت چنین است: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن القاسم بن یحیی عن جدّه الحسن بن راشد عن أبی بصیر عن أبی عبداللّه علیه السلام ، قال: قال أمیر المؤمنین علیه السلام : «اشربوا ماء السماء فإنّه یطهّر البدن و یدفع الأسقام قال اللّه عزوجل: «وَ یُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِیُطَهِّرَکُمْ بِه وَ یُذْهِبَ عَنْکُمْ رِجزَ الشَیْطانِ و لِیَرْبِطَ عَلی قُلُوبِکُمْ و یُثَبِّتَ بِه الأَقْدَامَ.»

و مخفی نیست که از [۷] حدیث سیّم ظاهر می شود که باران ماه نیسان را بر باقی بارانها شرف و زیادتیست، لیکن از حدیث مفهوم نمی شود که سبب شرف و زیادتی چیست و سرّ آن را پروردگار و رسول او و ائمّه طاهرین صلوات اللّه علیهم می دانند.

و ممکنست که یکی از اسباب شرافت این باشد که چون ماه نیسان در عمده عهد اسلام در فصل بهار واقع است و باران آن فصل زیاده بر باران های دیگر، سبب رویانیدن گیاهها و نمو فرمودن درختان و رسانیدن میوه هاست و بدین جهات مبارک و نافع است، پس در بدن آدمی نیز تأثیری در رفع بیماریها و شفای از امراض می کند، زیاده بر باران های دیگر.

و باید دانست که تاریخ رومیان مقدمست بر تاریخ هجری اهل اسلام، به نهصد سال و دستور ایشان در تاریخ اینست که سال را سیصد و شصت و پنج روز و ربعی قرار داده اند و ماه دویّم و هفتم و نهم و دوازدهم را سی روز و ماه اوّل و سیّم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و یازدهم را سی و یک روز می گیرند و ماه پنجم را که شباطست در سه سال متوالی بیست و هشت و در سال چهارم ربعها را جمع می نمایند و یک روز می گیرند و بر ماه شباط اضافه نموده، آن را بیست و نه روز حساب می نمایند و آن سال را سال کبیسه می نامند.

و چون موافق رصد جدید گورکانی و بعض ارصاد دیگر حرکت وسط شمس که بنای سال شمسی بر آن است کمتر است از سیصد و شصت و پنج روز و ربع به قدر [۸

ص: ۳۵۰

[یازده دقیقه تخمیناً و رومیان یازده دقیقه مزبوره را منظور نداشته اند و سال را سیصد و شصت و پنج روز و ربع تمام منظور داشته اند. پس لازم آید که در هر صد و سی و یکسال اوّل سال و ماههای ایشان به قدر یک شبانه روز تخمیناً پس افتد و بر این نسبت در فصول سال دایر باشد.(۱)

و بدین جهت اشکالی در این مقام ایراد می تواند شد و آن اینست که چون می تواند بود که بنای حکمی از احکام شرعیّه بر ماهی باشد که نسبت به ماههای شرعی عربی و نسبت به فصول و مراسم هیچ یک مضبوط نباشد؛ و دفع این اشکال به چند وجه می توان نمود:

یکی آنکه: در تکالیف شرعیّه استبعاد مسموع نیست و عدم ضبط مزبوره مفسده نیست.

۱- ۱ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۴۸؛ عبارت در بحار الأنوار به این صورت است: و مستعملو هذا التاریخ یعدون أربعه منها ثلاثین، و هی: تشرین الآخر، و نیسان، و حزیران، و أیلول و السبعه البقیه غیر شباط أحدا و ثلاثین، و شباط فی ثلاث سنین متوالیه ثمانیه و عشرین، و فی الرابعه و هی سنه الکبیسه تسعه و عشرین، فالسنه عندهم ثلاثمائه و خمسه و ستون و ربع کامل، مع أن السنه الشمسیه أقل من ذلک عندهم، لکسر فی الرابع کما عرفت، و وجدوا الکسر مختلفا فی أرصادهم، ففی رصد التبانی ثلاثه عشره دقیقه و ثلاثه أخماس دقیقه، و فی رصد المغربی اثنتا عشره دقیقه، و علی رصد مراغه إحدی عشره دقیقه، و علی رصد بعض المتأخرین تسع دقائق و ثلاثه أخماس دقیقه، و علی رصد بطلمیوس أربع دقائق و أربعه أخماس دقیقه. و الفرس من زمان جمشید أو قبله و الروم من عهد إسکندر أو بعده، کانوا یعتبرون الکسر ربعا تاما موافقا لرصد (أبرخس)، فالشهور الرومیه مبنیه علی هذا الاعتبار و هذا الرصد، و علی ما وجده سائر أصحاب الأرصاد، فلا یوافق هذه السنه الشمسیه. و بمرور الأزمان تدور شهورها فی الفصول. و قال بعضهم: فی کل ثلاثین سنه تقریبا تتأخّر سنتهم عن مبدأ السنه الشمسیه بیوم، و أول سنتهم و هو تشرین الأول فی هذه الأزمان یوافق تاسع عشر المیزان، و أول نیسان فی الدرجه الثالثه و العشرین من الحمل.

دویّم آنکه: چون دوران مزبور بطی ء است و در سه هزار سال به یک ماه نمی رسد و به این جهت در اعصار متوقعه از موسم بهار بیرون نمی رود، شارع آن را منظور نداشته و می تواند بود که مراد از نیسان وارد در حدیث ماه نیسان رومی نباشد، بلکه ماه دویّم بهار باشد که آفتاب در برج ثور است.

چنانکه بعضی گفته اند که: نیسان در لغت سریانی ماه دویّم است از جمله سه ماه موسم بهار. و در میان بعضی از یهود این اصطلاح شایع است و بنابراین اصلا اشکالی باقی نمی ماند و تفصیل کلام در این مقام و توضیح اجوبه مذکوره و ذکر باقی جوابها مناسب این مختصر به نهجی که فرمان همایون صادر شده، نیست و در سال تحریر این کلمات که سال یکهزار و صد و [۹] سیزده هجریست، مطابق دو هزار و سیزده رومی، اوّل ماه نیسان چهارشنبه چهاردهم ذی القعده الحرام است و آفتاب در دقیقه چهل و یکم از درجه بیست و دویم حمل است و اوّل حزیران سال مزبور رومی، دوشنبه پانزدهم محرّم الحرام یک هزار و صد و چهارده هجریست، آفتاب در آن روز در دقیقه سی و ششم از درجه بیست و یکم جوزاست.

قمر در عقرب

آنچه در احادیث وارد شده است که هرگاه قمر در عقرب باشد، بعضی از کارها نباید کرد،(۱) پس بعضی گفته اند که: مراد از عقرب صورت عقربست به جهت آنکه بعید است که بنای حکم شرعی بر تقویم و رصد و حساب باشد و عوام النّاس مکلف باشند به اینکه از تقویم، وقت کارهای خود را معلوم کنند.

ص: ۳۵۲

۱- ۱ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۲۴۰۲، روایت این است: روی محمد بن حمران، عن أبیه عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «من سافر أو تزوّج و القمر فی العقرب، لم یر الحسن».

پس مناسب آنست که مراد از عقرب صورت عقرب باشد و آن را به دیدن و مشاهده معلوم می توانـد کرد و بر عوام النـاس دشوار نیست و دیگر آنکه اجزاء فلک متشابهند و تفاوتی در آنها نیست، مگر به سبب کواکب پس باید که خاصیتهای مختلف بر کواکب مترتب شود و باید که صورت عقرب معتبر شود.

و مشهور میان علما آنست که مراد از عقرب، برج عقربست، چنانکه منجمان می گویند و حکم به بطلان قول مشهور، مشکلست، به جهت آنکه از بعضی از اخبار ظاهر می شود که مکالمه ائمّه معصومین صلوات اللّه علیهم(1) منقولست در مواضع استعمالات لفظ عقرب و اسامی باقی بروج منطبق بر اصطلاح اهل نجوم بوده؛ مثل حدیثی که از حضرت امام [۱۰] رضا صلوات اللّه علیه منقولست که آن حضرت فرمودند که: «مجامعت با زنان در وقتی که ماه در برج حمل یا دلو باشد، بهتر است و بهتر از این نیست که ماه در برج ثور باشد، به سبب اینکه ثور خانه شرف ماه است»(2) این بود مضمون حدیث.

و از سیاق کلام، مفهوم و از خارج، معلوم است که ثور را بیت الشرف قمر گفتن، مبتنی است بر سخنانی که منجمان در این باب می گویند و اصطلاحاتی که در میان ایشان دایر است.

در نهایت چیزی که از احادیث مستفاد می شوند، مذمت اشتغال به علم احکام

۱- ۱ در نسخه: «صلوات اللّه علیه».

۲- ۲ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۶۸، ح ۵۲ الباب العاشر: الرساله الذهبیه: عن الرضا علیه السلام : «اعلم أنّ جماعهن و القمر فی برج الحمل أو الدلو من البروج أفضل، و خیر من ذلک أن یکون فی برج ثور، لکونه شرف القمر». و مستدرک سفینه البحار، ج ۸ ، ص ۵۸۸، باب فی قسمه الأرض إلی الأقالیم؛ ایضاً به مانند این روایت از پیامبر اکرم خطاب به حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهما و آلهما آمده است ؛ و نیز در بحارالأنوار، ج ۵۹، ص ۳۲۷، باب التاسع و العشرون آمده است: «و اعلم یا أمیرالمؤمنین أنّ جماعهن و القمر فی برج الحمل أو الدلو من البروج أفضل، و خیر من ذلک أن یکون فی برج الثور، لکونه شرف القمر».

و مذمّت جماعتی است که نجوم را مؤثّر دانند و گمان ایشان این باشد که هرگاه طالع و اوضاع فلک اقتضای چیزی [کنند، این اوضاع فلک] علت مستقله حدوث حوادثند.

و نیز مذمّت جماعتی که گمان ایشان این باشد که هرگاه طالع و اوضاع فلک اقتضای چیزی کنند، قدرت الهی مانع آن نمی شود یا نمی تواند شد. و البتّه آن چیز واقع می شود و تخلّف نمی کند و پروردگار تعالی شأنه تغییر آن نمی دهد و به این سبب اهتمام زیاد در احکام نجوم کنند و رغبت به تصدّق کردن و دعا نداشته باشند و توکل و اعتماد ایشان بر حق تعالی کامل نباشد.

و امّا بطلان اصل علم نجوم و سخیف بودن آن، پس، از احادیث مستفاد نمی شود، بلکه بعضی از احادیث مشعر است بر اینکه علم نجوم اصیل و معتبر است،(۱) لیکن کامل آن بر مردمان معلوم نیست و نیز از احادیث ظاهر نمی شود، مذمّت دانستن هیئت و حساب حرکات کواکب [۱۱] به قدری که بودن کواکب در بروج یا معرفت سمت قبله و مثل آن از آن معلوم شود.

و چه بُعد دارد که بعضی از احکام شرعیّه مبتنی باشد بر این قدر از معرفت علم ریاضی؛ و وجوه دیگر نیز برای ترجیح قول مشهور از اخبار مستفاد می شود و به جهت امتثال در اختصار ترک ذکر آنها و ترک تفصیل قول در این مسئله نمود و اگر کسی رعایت هر دو قول نماید، یقین که به احتیاط اقربست.

باید دانست که در این زمان کواکب صورت عقرب از برج عقرب بیرون رفته اند،

---

۱ - ۱ بنگرید: فرج المهموم سید بن طاووس، ص ۸۵ ۱۱۴، باب سوم، فی أحادیث تدلّ علی صحه النجوم. از باب نمونه، ص ۱۱۲، ح ۳۰، آمده است: «إیّاکم و التکذیب فی علم النجوم، فإنّه علم من علوم النبوه؛ و عن علی علیه السلام : «من اقتبس علما من علم النجوم من حمله القرآن، ازداد به إیمانا و یقینا، ثم تلا: «إِنَّ فِی اخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِی السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ»».

سوای شش کوکب از جمله صورت عقرب که آنها را جبهه العقرب نامند و شش کوکب مزبور در برج عقربند.

واللّه یعلم حقایق الاحکام و حججه الکرام علیهم الصلوه و السلام علی من اتبع الهدی.

حسب الامر حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاجی آقا منیر، دامت عزه

بید اقل الطلاب و المعلمین آقا میرزا محمّدعلی الکاتب.

التماس دعا از ناظرین دارد فی دوم شعبان ۱۳۳۵

ص: ۳۵۵

منابع و مصادر تحقیق

۱ بحـار الأنوار ، العلاّمه المجلسی ، تحقیق : محمـدتقی المصباح الیزدی ، محمـدباقر البهبودی ، الطبعه الثالثه، نشـر: دار إحیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۴۰۳ ق .

۲ تهذیب الأحکام ، للشیخ الطوسی ، إعداد : السید حسن الموسوی الخرسان ، الطبعه الرابعه ، نشر: دارالکتب الإسلامیّه ، تهران، ۱۳۶۵ ش .

۳ الخصال ، الشیخ الصدوق ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، نشر: جماعه المدرسین ، قم ، ۱۴۰۳ ق .

۴ دعائم الإسلام، القاضی النعمان المغربی، تحقیق: آصف بن علی أصغر فیضی، نشر: دارالمعارف، القاهره، ۱۳۸۳ ق.

۵ سعد السعود، سید بن طاوس، نشر: الرضی، قم، ۱۳۶۳ ش.

۶ فرج المهموم، سید بن طاووس، نشر: منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ ش.

۷ القاموس المحیط ، مجدالدین الفیروزآبادی ، نشر: دارالعلم، بیروت .

۸ الکافی ، الشیخ الکلینی ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، الطبعه الخامسه، نشر: دارالکتب الإسلامیه ، تهران ، ۱۳۶۳ ش .

۹ المحاسن ، أبیجعفر البرقی ، تحقیق : المحدّث الأرموی ، نشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۳۰ ش.

۱۰ مستدرک سفینه البحار، علی النمازی الشاهرودی، تحقیق: حسن بن علی النمازی، نشر: جماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۸ ق.

۱۱ المصباح المنیر ، للفیومی ، نشر: دار الهجره ، قم، ۱۴۰۵ ق .

ص :۳۵۷

۱۲ من لایحضره الفقیه ، الشیخ الصدوق ، الطبعه الثانی، نشر: جماعه المدرسین ، قم ، ۱۴۰۴ ق .

۱۳ مهج الدعوات و منهج العبادات، السید بن طاووس، نشر: مکتبه السنائی.

۱۴ وسائل الشیعه، الحر العاملی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، الطبعه الثانیه، قم، ۱۴۱۴ ق.

۱۵ وقایع السنین و الاعوام، سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، تحقیق: محمدباقر بهبودی، نشر: کتابخانه اسلامیه، تهران، ۱۳۵۲ ق.

ص :۲۵۸

شرح ابیات دهدار

اشاره

مؤلّف: ملا محمدجعفر لاهیجی

تحقیق و تصحیح: محمدمسعود خداوردی

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد لواهب العقل و الحکمه و الصلاه علی محمّد و آله الأئمّه

و اللعنه علی أعدائهم الأذلّه.

مقدمه تحقیق

همواره یکی از مسائـل مورد نظر در عرفان نظری و عملی، حروف، اعـداد و ارتباط آن ها با یکـدیگر بوده است. اصـحابِ این علم برای رسیدن به نتایج مورد نظر، از دوایرِ حروف، تکسیر اسامی، زبر و بیّنه و سایر طرق، استفاده می نمودند.

علمِ اعـداد علمی مسـتقل می باشـد و فهم آن به تأمّـل و تفکّر بسـیار نیـاز دارد. اکثرِ کتاب هایی که در این زمینه نوشـته شـده، دارای رمز و معمّا است، زیرا معتقد بودند این علم نباید به دست نا اهل برسد، و تنها از طریق استاد و ریاضت فهمیده می شود.

رونقِ این علم بـدانجا کشـید که موجب پیدایش برخی از مکاتب عرفانی شد، از آن جمله می توان از فرقه حروفیه که معتقد به بنای عالم بر اساس حروف می باشند، نام برد.

البتّه علمِ اعداد تافته ای جدا بافته از عرفان نظری و عملی نیست، چنانکه در بسیاری از مبانی متّحد هستند.

مجموعه پیش رو منظومه ای در شناختِ بعضی از اسرار حروف و اعداد از مرحوم

محمود دهـدار عیانی شـیرازی رحمه الله ، و شـرح آن از حکیم و عارفِ الهی ملّا محمد جعفر لاهیجی رحمه الله را در بر دارد. این رساله نمونه بارزی از یگانگیِ عرفان، حکمت و اعتقادِ راسخ مذهبی می باشد.

ترجمه ناظم

صـاحب مثنویِ حاضـر محمود بن محمّـد دهـدار شـیرازی قـدس سـره متخلّص به عیـانی می باشـد. او از عارفان شـیعی قرن ۱۰ هجری بوده و در تصوّف، عرفان، ریاضـیات و علم اعداد، بسـیار تبحّر داشـته است. وی دارای فرزندی به نام محمّد است که او نیز صاحب کمالات است، تخلّصش «فانی» می باشد.

صاحب «طبقات أعلام الشیعه» در ترجمه حالِ جناب محمود دهدار شیرازی رحمه الله چنین می نگارد(۱):

محمود دهـدار هو أبو محمّد محمود بن محمّد المدفون فی الحافظیه بشـیراز، کما ذکر فی «فارس نامه»، و هو المتخلّص «عیانی» المتبحّر فی علم الحروف و الجفر و الأعداد. و له فیها تصانیف رأیت منها: «مفاتیح المفالیق» و «جامع الفوائد» ... .(۲)

همچنین جناب آقای احمد گلچین معانی در پاورقی کتاب «کاروان هند» در مورد جناب عیانی قدس سره می نویسد(۳):

ص: ۳۶۰

۱- ۱ طبقات أعلام الشیعه، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲- ۲ ترجمه: محمود دهدار: وی ابو محمّد محمود فرزند محمّد می باشد. همانگونه که در کتاب فارس نامه مذکور است، وی در حـافظیه شـیراز مـدفون می باشـد. تخلّصـش «عیانی» و متبحر در علم حروف، جفر و اعـداد است. وی در این علوم تصانیفی دارد، آن هایی که به نظر من رسیده عبارت است از: «مفاتیح المفالیق» و «جامع الفوائد».

۳- ۳ کاروان هند، ج ۲، ص ۹۸۶.

وی ابو محمّـد محمود دهـدار عیـانی است. و تقی اوحـدی گویـد: «مولـد و مضـجعش خـاک شـیراز است، و وی به غـایت در ریاضـیات، خصوص اعـداد و اخواتش ریاضت کشـیده بود، و ذوقِ تصوّف عالی داشت، و کلام صوفیانه را اکثر مطالعه نموده بود، به اصـطلاحات طبقه رسـیده بود و قریب بود بـالکلیه از موهومات بگـذرد، و با ارادت تام به خـدمت بابا رجب می گفت: اگر ارادت تو نسـبت به من از صـمیم قلب است، تو نیز اقتـدا به من کن، و الاّـ آزار من مـده و برو کلّه ای بیار، لهـذا هر روز به معـذرت تقصـیر تابعیّت، کلّه ای به دست خود خریـده پیش او می برد و کلّه بر زمین می گـذاشت، مع هذا با علمای ظاهری و باطنی در گلستان سر و کلّه می زد...» .

علمای این فن نحله های مختلفی دارنـد. نکته اساسـی موردِ بررسـی در آثار بسـیاری از اهلِ این علم ارتباطِ یک با سایر اعداد می باشد.

در این منظومه نیز علاـوه بر ارتبـاط اسـماء و اعـداد، برای شـناختِ جهـان پیش رو و ارتباطِ کثرات با مبـدأ هستی، اعـداد مثالِ روشـنی دانسـته شده است؛ همانگونه که جمیعِ اعداد غیر از یک نیست، عالمِ هستی نیز چیزی جز نمودِ حضـرت باری عزّ شأنه نمی باشد.

و این همـان است که حضـرت حقّ تعالی فرمایـد: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ(۱)» در همین بیـان فرموده جناب حافظ رضوان اللّه علیه است:

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

در واقع بایـد گفت: اساسِ این تمثیل روشن ساختنِ حکومتِ وحدت در عالم است، یعنی همان توحید که مطلوبِ شـرایع الهی است.

۱- ۱ سوره مبارکه بقره، آیه ۱۱۵.

البته هر قلب سلیم و روح پاکی به حاکمیتِ وحدت در عالم اعتراف خواهد نمود، چه خوش فرمود شیخ شبستری أعلی اللّه مقامه:

دلی کز معرفت نور و صفا دید ز هر چیزی که دید اوّل خدا دید

بدون شکّ غایتِ تحصیلِ معرفت، هر چه غیر از رسیدن و متحقّق شدن به این حقیقت باشد، خسران است. به فرموده آخوند صدر المتألّهین قدس سره : «فإيّاک أن تحبّ لما لا وصول لک إلیه، أو تعلم لما لا تحقّق له فی الآخره».(۱)

ترجمه شارح

شارحِ این منظومه جناب حکیم و عارفِ ربّانی ملاّ محمّد جعفر لاهیجی رحمه الله می باشد. وی از شاگردان حوزه آخوند ملاّ علی نوری قدس سره می باشد. شخصیّت این حکیم متالّه مجهول است و تا کنون اطلاع اندکی از احوال ایشان به دست آمده است.

مرحوم استاد همایی رحمه الله در مقدمه شرح المشاعر ایشان می نویسد:

حاج ملاّ محمّدجعفر فرزند ملاّ محمّدصادق لاهیجی از مشایخ حکما و مدرّسان فلسفه است که در اصفهان می زیست، و معاصر با فقیه مجتهد معروف حاج محمّدابراهیم کرباسی متوفای جمادی الاولی سنه ۱۲۶۱ ه.ق، و از اساتید آقا علی مدرّس زنوزی و آقا محمّدرضا قمشه ای بود.

اطلاعی که این حقیر از سرگذشت احوال وی دارد، زاید بر آنچه در مواضع مختلف کتاب «الذریعه» آمده و در «ریحانه الادب» نقل شده، این است که وی در فلسفه شاگرد میرزا ابوالقاسم مدرّس خاتون آبادی، متوفای ۱۲۰۲ه.ق و ملاّ محراب گیلانی، متوفای ۱۲۱۷ه.ق، و افضل الحکماء و المدرّسین آخوند ملاّ علی بن جمشید نوری مازندرانی، متوفای رجب ۱۲۴۶ه.ق بوده، علی التحقیق پیش از سنه ۱۲۹۴ه.ق فوت شده است.

۱- ۱ الحکمه العرشیه، ص ۲۸۷، ختم و وصیه.

وی فرزندی به نام حاج میرزا محمّدکاظم داشت که با دختر حاج محمّدابراهیم کرباسی ازدواج کرد و داخل جرگه فقها و علمای شریعت شده بود و از میراث فلسفی پدر چیزی عاید او نشد یا از وی بروز نکرد.(۱)

مرحوم آقا علی مدرّس قدس سره در «رساله وجود رابط» چنین از استاد خود نام می برد:

فخر الحکماء المعاصرین المترقّی إلی مدارج الحقّ و الیقین، أستادنا و سندنا الحاج ملّا محمّدجعفر اللاهیجی.(۲)

کنت دو گوبینو درباره این حکیم می نگارد:

حاجی محمّدجعفر لاهیجی که نزدیک به چهل سال درس خوانده و سی سال تمام تدریس کرده است. آثار او توسط آقا علی که فعلاً استاد حوزه سپه سالار است، مورد شرح و تفسیر قرار می گیرد. او نیز شاگرد ملّا علی نوری بوده است.(۳)

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز در ذریعه چنین می نویسد:

شرح الحکمه العرشیه للحاج محمّدجعفر اللنگرودی الإصفهانی، تلمیذ المولی علی النوری، و أستاذ المیرزا محمد التنکابنی، کما ذکره التلمیذ فی «قصص العلماء» و هو موجود عند الشیخ أحمد الشیرازی الناشر و کان عازما علی طبعه.(۴)

۱- ۱ شرح المشاعر، ص ۱۸ ۱۹.

۲- ۲ مجموعه مصنّفات حکیم مؤسّس آقا علی مدرّس طهرانی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- ۳ مقاله ای با عنوان: فلسفه های ایرانی اسلامی به روایت کنت دو گوبینو از دکتر کریم مجتهدی.

۴- ۴ الذریعه، ج ۱۲، ص ۳۶۸. به نظر می رسد صاحب ذریعه، شرح المشاعر ایشان را شرح الحکمه العرشیه ضبط نموده باشد.

مرحوم سیّد جلال الدین آشتیانی رحمه الله در مقدمه شرح المشاعرِ حکیم لاهیجی، چنین توضیح می دهد:

شارح علاّمه علاوه بر تبحّر در فلسفه، از عرفان و تصوّف نیز بی بهره نبوده است و از موارد مختلف شرح، معلوم می شود که بر فلسفه ملاّصدرا و حکمت متعالیه تسلّط کامل داشته است، و آن قسمتی را که مربوط به مبنای عرفاست، و صدر المتألّهین از کلمات محقّقان از اهل توحید استفاده نموده است، کاملاً شرح و بسط داده است.

شارح محقّق این کتاب(۱) ملاّ محمّد جعفر لنگرودی از اعاظم تلامذه مرحوم آخوند نوری قدس سره بوده است. شرح حال او را در جایی ندیده ام و آنچه که درباره وی اطلاع دارم، از افواه اساتید شنیده ام.(۲)

اساتید

۱. میرزا ابوالقاسم مدرّس خاتون آبادی(۳)

۲. ملاّ علی نوری

۳. ملاّ محراب گیلانی

شاگردان

۱. آقا علی مدرّس حکیم

۲. آقا محمدرضا قمشه ای

۳. آقا محمدمهدی کلباسی

۴. میرزا محمد تنکابنی

ص: ۳۶۴

۱- ۱ رساله مشاعر.

۲- ۲ شرح المشاعر، ص ۵۹.

۳- ۳ تتلمذ حکیم لاهیجی نزد او مورد تردید است، چنین امری مستلزم آن است که حکیم لاهیجی بیش از ۷۵ سال عمر کرده باشد.

فرزنـدِ حکیم لاهیجی به نـام محمـدکاظم، دامادِ مرحوم محمّدمهـدی کلباسـی می شود. وی طریق فقاهت را پیش گرفته، ولی شاید بعید نباشد نزد پدر نیز تتلمذ کرده باشد.

فرزند او میرزا عبد الرزاق رشتی بوده که جدّ خاندان رشتی در اصفهان می باشد.

تألیفات

۱. شرح رساله مشاعر ملّاصدرا (مطبوع)

۲. مفتاح الخزائن در تفسیر قرآن به روش عرفانی (مخطوط)(۱)

۳. حاشیه بر شرح جدید تجرید (مخطوط)(۲)

۴. حاشیه بر حاشیه دوانی بر تهذیب المنطق تفتازانی(۳)

۵. حاشیه بر حاشیه لوامع الاسرار در شرح مطالع الانوار(۴)

۶. شرح ابیات محمود دهدار (رساله حاضر)

۷. رساله در اصالت وجود(۵)

وفات و مدفن

مرحوم لاهیجی در ۹ ربیع الثانی ۱۲۶۰ وفات می یابد، نماز وی را مرحوم حاجی کلباسی خوانده است.

پیکر او به نجف اشرف منتقل و در قبرستان وادی السلام، نزدیک مقبره حضرت هود و صالح دفن شد.(۶)

۱- ۱ نسخه ای از این کتاب نزد نگارنده موجود است.

۲- ۲ نسخه ای از این کتاب نزد نگارنده موجود است.

۳- ۳ فهرستواره دنا، ج ۴، ص ۱۲۵.

۴- ۴ همان، ج ۴، ص ۱۸۳.

۵- ۵ منقول از مرحوم شیخ محمّدحسین رشتی از نوادگان مرحوم لاهیجی.

۶- ۶ این مطالب منقول از شیخ محمّدحسین رشتی است که در مصاحبه با آقای نصراللهی ابراز داشته است. اعلام اصفهان، ج ۲، ص ۳۰۶.

رساله حاضر

مرحوم لاهیجی به درخواست طلاّب و به نام معتمد الدوله منوچهرخان، با توجّه به داشته های عرفانی حکمیِ خود، ابیاتِ مرحوم دهدار را شرح می دهند؛ متنِ این شرحِ فارسی خصوصیاتِ نوشتاری دوره قاجار را به خود می بیند، حذفِ افعال بدون قرینه دلیل روشنی بر این مدّعی است.

مرحوم آشتیانی در مقدمه «شرح المشاعر» متذکر می شود که با وجود تسلّط شارح بر حکمت متعالیه، عبارات نارسای او حاکی از قلّت تألیف وی می باشد. در این شرح نیز اغلبِ موارد، مقصودِ نویسنده دیر یاب است.

نکته ای مهم این است که منوچهرخان، مشهور به معتمد الدوله گرجی سال ۱۲۵۳ به حکومت اصفهان می رسد، اما با توجه به آنچه از آخرِ نسخه «صد» بر می آید، شارح این رساله را در سال ۱۲۴۴ تحریر کرده است، در این صورت بعید است ابتداءاً این کتاب به نام او نوشته شده باشد، مخصوصاً که نسخه «صد» فاقد نام وی است.

شاید مرحوم شارح خود این نام را به کتاب اضافه کرده است و برای بار دیگر به شکلی زیبا نوشته شده و به معتمد الدوله تقدیم شده است.

مشهور است قبل از حکومت این شخص، لوطیان در اصفهان به آزار و اذیت می پرداختند، ولی او با قدرت آنها را سرکوب می کند، عبارتِ شارح در مورد او که می فرماید: «دافع ضرر مارقین» می تواند شاهدی بر این واقعه باشد.

نسخ و تصحیح

از این شرح دو نسخه به دست آمد:

۱. رساله سوم از نسخه شماره «۳۹۸» نسخِ مدرسه صدر بازار. تاریخ کتابتِ آن سال ۱۲۷۸ ه.ق است. این نسخه را با رمز «صد» مشخص کردم.

۲. نسخه شماره «۱۴۶۳۴» موجود در کتابخانه ملّی. این نسخه فاقد تاریخ کتابت است. رمز این نسخه «مل» قرار داده شد.

با توجه به تاریخ وفاتِ منوچهرخان معلوم می شود، نسخه کتابخانه ملی با این که بدون تاریخ است قدیم تر از نسخه مدرسه صدر است.

در تصحیحِ این متن از روش تلفیقی استفاده شد.

کلمات به رسم الخط متداول تغییر یافت، همانند جایگزین کردن «بجز» با «به جز».

مواردی که لازم بود کلماتی داخل قلاب اضافه شد.

استخراجِ مصادر آیات، روایات و اشعار تا آنجا که مقدور بود انجام گرفت.

لازم است از همه عزیزانی که این بنده را در به انجام رسیدن این رساله یاری کردند کمال تشکر را داشته باشم.

در پایان از حضرت باری تعالی خواهانم به حقّ سیّد العارفین أمیر المؤمنین علیه السلام به کام این بنده و جمیع طالبانِ حقیقت، نوشِ معرفت بچشاند، آمین.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین.

محمّدمسعود خداوردی

جمادی الثانی ۱۴۳۴ه.ق

فروردین ۱۳۹۲ه.ش

اصفهان

ص :۳۶۷

صفحه اول نسخه خطی شرح ابیات دهدار «صدر»

ص :۳۶۸

صفحه آخر نسخه خطی شرح ابیات دهدار «صدر»

ص: ۳۶۹

صفحه اول نسخه خطی شرح ابیات دهدار «ملی»

ص: ۳۷۰

صفحه آخر نسخه خطی شرح ابیات دهدار «ملی»

ص :۳۷۱

رساله شرح ابیات دهدار

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم

باسمک اللّهم یا واحد یا صمد و یا قل هو اللّه أحد.

سپاسِ بی قیاس، جمیلی را سزاست که انسان را نسخه جامعه جمیع عوالم نمود و آیینه سراپا نمای آدم را مظهر تجلّیات جمال و جلال فرمود.

و صلاه و سلام بر بهترین أنام، مرکز دایره جود، فرمانْ فرمای عالم وجود، مظهر اسم جامع الهی، جامع جوامع مقامات غیر متناهی، سلطان سریر اصطفاء، احمد و محمود و مصطفی صلوات اللّه علیه إلی یوم الطامه(۱) الکبری و بر آل أطهار آن بزرگوارِ برگزیده کردگار، خصوصاً حیدر کرّار، و از سوره مبارکه إنّا فتحنا تاج دار، گوینده أنا خالق السماوات(۲)، صدرنشین مسند ولایت و مباهات، آنکه بی او مدینه علم را نیست در(۳)، و با حبّ او

۱- ۱ مل: «التامه».

۲- ۲ اشاره به کلام أمیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه البیان می باشد؛ مرحوم حافظ رجب برسی قدس سره در کتاب شریف «مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیرالمؤمنین»، ص ۲۶۸، این خطبه را نقل فرموده است.

۳- ۳ اشاره به حدیث مشهور «أنا مدینه العلم و علی بابها، فمن أراد العلم فلیأت الباب» است که از نبی مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده؛ این حدیث در مصادر مختلف روایی مندرج است، از جمله رجوع کنید به تفسیر قمی رحمه الله ، ج ۱، ص ۶۸.

نیست بیم سقر(۱)، آنکه علی شناسان حقّ نشناس به خداوندیش اعتراف نموده، و حضرت رسول «أنا و علی من نور واحد»(۲) در اوصافش فرموده، و سلّم تسلیما.

و بعد حسب الخواهش(۳) أخلّاء دین، و طلّاب معارف یقین، این نیازمندِ بی نیاز ضعیف جانی و فقیر(۴) فانی، محمّدجعفر بن محمّدصادق اللاهیجانی(۵) وفّقه اللّه لما یحبّه و یرضاه، و حشره اللّه مع من تولاّه من الأئمّه الأطهار شرحی بر ابیات محمود دهدار بر صفحه تحریر به عبارتی شکسته بسته، تسطیر نمود؛ و به نامِ نامی و اسم گرامی نوّاب مستطاب، جلالت مآب، مناعت پناه، امارت دستگاه، ستاره فلک عزّت، و اقبال آفتاب آسمان رفعت و اجلال، نادره دهر، و بوذرجمهر عصر، ناصر احکام شریعت، و مروّج قوانین حقیقت و طریقت، مصلح امور مسلمین، و دافع ضرر مارقین، معتمدالدوله منوچهرخان أدام اللّه أیّام عمره و زید شوکته و دام عزّه مزیّن و محلّی کرد تا به اقبال...(۶) آن ستوده خصال رفع شکستگیش شود(۷)؛ امید که ناظران به نظر انصاف ملاحظه نموده، وجود این بی بضاعت را در میان نبینند.

بدان ای سالک خاص ره حق که از خلوت سرای غیب مطلق

چو(۸) ذات پاک بیچون جلوه گر شد هویت جلوه اش را پرده در شد

بدان که سلوک به زبان این طائفه توجّه قلب است به سوی حضرت حق، و از برای سالک از عرفا و أولیا چهار سفر می باشد به ترتیب:

۱- ۱ احادیث بسیاری به این مضمون نقل شده است؛ برای نمونه رجوع کنید به کتاب فضائل الشیعه از شیخ صدوق رحمه الله .

۲- ۲ از جمله مصادری که مضمون این روایت شریفه در آن موجود است، أمالی صدوق رحمه الله ص ۲۳۶ می باشد.

۳- ۳ نسخه همین گونه است.

۴- ۴ صد: «جانی و فقیر».

۵- ۵ صد: «اللاهجانی».

۶- ۶ نسخه ناخوانا است.

۷- ۷ صد: «و به نام نامی ... شود».

۸- ۸ صد: «چه».

اوّل: سیر إلی اللّه است(۱) از صفات نفس و منازلش به سوی اوّل تجلّیات و ظهور عالم اسماء، و این آخر مقام قلبست.

و سفر ثانی: سیر فی اللّه است و متّصف شدن به صفات حقّ، و متحقّق شدن به اسماء ربّ.

و سفر ثالث: از حق به سوی خلق به حق از برای تکمیل خلق.

و سفر رابع: سیر در خلق است به حق؛ و از برای هر نبیّ این سفر لازم است، به جهت آنکه ولیّ به اعتبار ولایت عالِم است به حقایق اشیاء، و به اعتبار نبوّت علم به خواص اشیاء باید داشته باشد؛ زیرا که انبیاء اطبّاء انفس اند و ایشان را از امراض مُهلِکه نجات می دهند، لهذا لازم است که سیر در عالم خلق بکنند، و از حقیقت و خاصّیّت هر چیز و مناسبت بین امراض و افعال و اعمال که در حقیقت از ادویه جات و ممزجات و مسهلاتِ امراض نفسانیّه اند، علیم و خبیر باشد، تا تکلیف و شریعت به قانون حکمت قرار داد نموده باشند.

و غیبِ مطلق گاهی می گویند و مقابلِ غیب مضاف می خواهند، و آن عبارت است از حقائق و اعیان ثابته اشیاء در علم خدا که به فیض أقدس گفته می شود، و مجلای آن نور اللّه است، و مفردات عالم غیب مضاف عقول و نفوس مجرّده اند.

و گاهی هم غیبِ مطلق می گویند، مطلق از مطلق و مضاف، و از تقیّد و اتّصاف می خواهند.

و معنی چنان است: بدان ای سالک خاصّ، ای سفر کننده از خلق به سوی حق، و ای طالب شناسائی معبودِ مطلق که از مقام غیب الغیوبی ذات بی اسم و رسم جلوه گر شده، یعنی اراده ظهور و جلوه گری نمود، هویّت مطلقه فیض خود را آشکار فرمود؛ زیرا که شناسائیِ ذات معبود و کنهِ واجب الوجود به جز آن خالق احدِ صمد لایق احدی نباشد.

۱- ۱ صد: «است».

پس ظهور به نحوِ امکان ظهور وجه و فیض اوست، یعنی ظهور او است بوجهٍ در مظاهر به قدرِ تاب هر یک.

نه علّت بود و نه معلول پیدا کزو های هویّت شد هویدا

تجلّی از مقام لا تعیّن پی اظهار نام لا تعیّن

مقامِ صرف، وجود مقامیست بیرون از ملاحظه علّت و معلول؛ زیرا که معنیِ علّیّت تأثیر شی ء است در غیر، و مادامی که وجود از مرتبه کمال نزول نفرماید و به درجه[ای] از درجاتِ قصور نرسد، حاصل نمی شود از برای وجود خصایص عقلیّه و تعیّنات ذهنیّه که مسمّی اند به ماهیّات؛ و تا ملاحظه ماهیّت نشود غیریّت اعتبار کرده نمی شود، و علیّت و معلولیّت دیده نمی شود به حسب حقیقت، به این جهت در مبحث تقدّم، تقدّمِ(۱) وجود(۲) بر وجود را(۳) از اقسام تقدّم بالعلیّه و تقدّم بالطبع نمی شمرند، بلکه تقدّم ماهیّت به اعتبارِ وجود داخلِ اقسام خواهد بود.

به این جهت می فرماید که: در مقام لاتعیّن علّیّت و معلولیّت نبود، و از او به نحو تجلّیِ های هویّت یعنی هاء هو(۴) که عبارت از نسبت عرفانیِ ذات حق است به ذات عقل که الف و باء ابجد اشاره است به این دو ذات [تعبیر فرمود]، و مراد از آن نسبت، وجود لا بشرطتست. و می تواند مراد از «ها»، پنج عالم شئونی که از تجلّی علمی و عینی ظاهر می شود(۵) باشد.

و تفصیل بدین نحو می فرماید که تجلّی از مقام احدی لا اسم و لا نعت در مقام واحدی، مظهر اسماء و صفات گردید، یعنی اظهارِ ذات به اسماء و صفات نمود، چه اظهار ذات به کنه ذات چنانچه هست، ممکن نمی باشد.

۱- ۱ مل: + «و».

۲- ۲ مل: + «را».

۳- ۳ مل: «را».

۴- ۴ صد: «هوز».

۵- ۵ مل: + «و».

مسمّی شد به نام وحدت ذات هویدا شد قیام وحدت ذات

ز حرف های هو شکلی عیان شد که محور با محیط کن فکان شد

«مسمّی شد به نام وحدت» می تواند که مراد از نام و اسم، اسمِ عینی باشد که وجود لا بشرطی و متعیّن به تعیّن انبساطی است(۱)، و اوّل چیزی است که ناشی می شود از وجودِ

۱- ۱ به نظر رسید نقل قسمتی از کلامِ اسفار در توضیحِ وجود مطلق، برای روشن شدن مطلب مفید باشد. «ج ۲، ص ۳۲۷»: فإنّه حقیقه منبسطه علی هیاکل الممکنات و ألواح الماهیات لا ینضبط فی وصف خاصّ، و لا ینحصر فی حدّ معیّن من القدم و الحدوث، و التقدّم و التأخّر، و الکمال و النقص، و العلّیّه و المعلولیه، و الجوهریّه و العرضیّه، و التجرّد و التجسّم، بل هو بحسب ذاته بلا انضمام شیء آخر یکون متعیّنا بجمیع التعیّنات الوجودیه، و التحصّلات الخارجیه، بل الحقائق الخارجیه تنبعث من مراتب ذاته و أنحاء تعیّناته و تطوّراته. و هو أصل العالم، و فلک الحیاه، و عرش الرحمان، و الحقّ المخلوق به فی عرف الصوفیه، و حقیقه الحقائق. و هو یتعدّد فی عین وحدته بتعیّن الوجودات المتّحده بالماهیات؛ فیکون مع القدیم قدیما، و مع الحادث حادثا، و مع المعقول معقولا، و مع المحسوس محسوسا، و بهذا الاعتبار یتوهّم أ نّه کلّی و لیس کذلک؛ و العبارات عن انبساطه علی الماهیات، و اشتماله علی الموجودات قاصره، إلاّ إشارات علی سبیل التمثیل و التشبیه؛ و بهذا یمتاز عن الوجود الذی لا یدخل تحت التمثیل و الإشاره، إلاّ من قبل آثاره و لوازمه، و لهذا قیل: نسبه هذا الوجود إلی الموجودات العالمیه نسبه الهیولی الأولی إلی الأجسام الشخصیه من وجهٍ، و نسبه الکلّی الطبیعی، کجنس الأجناس إلی الأشخاص و الأنواع المندرجه تحته، و هذه التمثیلات مقرّبه من وجه مبعّده من وجوه. و أوّل ما ینشأ من الوجود الواجبی الذی لا وصف له و لا نعت إلاّ صریح ذاته المندمج فیه جمیع الحالات و النعوت الجمالیه و الجلالیه بأحدیته و فردانیته، هو الوجود المنبسط الذی یقال له العماء، و مرتبه الجمع، و حقیقه الحقائق، و حضره أحدیه الجمع، و قد یسمّی بالحضره الواحدیه، کما قد یسمّی الوجود الحقّ باعتبار إضافته إلی الأسماء فی العقل، و إلی الممکنات فی الخارج، المرتبه الواحدیه، و الحضره الإلهیه.

حق، و اصـل عـالم، و فلـک حیـات، و عرش رحمان، و حقّ مخلوقٌ به است در عرف صوفیّه؛ زیرا که حقّ اضافیست و متقوّم به حقّ حقیقی است، و خلق اشیاء به واسطه او است، و مشیّت است، چنانکه می فرماید: «خدا خلق اشیاء را به مشیّت کرده است، و مشیّت را بنفسه بلا واسطه خلق کرده است».(۱)

و بنابراین می فرمایـد که: در عالم خلق و انشاء به مضـمون «یا من ربط الوحـده بالوحـده و الکثره بالکثره» به ازاء حقّ حقیقی و وحـدت حقّه احـدیّه، حـقّ اضـافی و حقّ مخلوقٌ به را نـام و علامـت و منـاط ظهور فرمود، و به ازاء عـالم واحـدی و(۲) کثرت اسـمائی، عالم تعیّناتِ خلقی و مظاهرِ خاصّه آثار ربوبی آفرید، و هر خلقی را مربوب ربّی و مظهر اسمی، چنانکه مناسب بود به منصه ظهور در آورد.

پس «هویدا شد قیام»، یعنی آشکار گردید و به پا شد مناط ظهور وحدت ذات.

«ز حرف هـای هو»، بیـان ربـط کثرت به کثرت، و تحقّق مظهر اسم و صـفت است، یعنی از تعیّن هو و هویّت اضـافی شـکلی و عـالم تعیّن، ظـاهر و موجـود شـد، و محیـط مجمـوع عـالم به محـور تعیّن به دو نصف منقسم [شـد] و به دو اسم: امری و خلقی مسمّی و ممتاز گردید، و در هر عالمی تعیّناتِ متکثّره و اسامیِ متعدّده و از هر اسمی حرفی پیدا شد.

به خط ها نهان شد واو وحدت ز لفظ ها عیان شد واو وحدت

«به خط ها» یعنی به مکتوبی «ها» که «ه» است، که اشاره به پنج عالم است:

[اوّل]: غیب مطلق، که عبارتست از حقایق و اعیان ثابته در علم خدا.

و [دویّم]: غیب مضاف، و موجودات آن عقول و نفوس مجرّده اند.

و سیّم: شهادت مطلق، و اصولِ آن اجسام و مجلای آن حواس ظاهره است.

و چهارم: مثال و شهادتِ مضاف، و مجلای آن خیال و حسّ مشترک است.

۱- ۱ الکافی، ج ۱، ص ۱۱۰، باب الإراده أ نّها من صفات الفعل، حدیث ۴، نص روایت این است: «خلق اللّه المشیئه بنفسها، ثمّ خلق الأشیاء بالمشیئه».

۲- ۲ مل: «و».

پنجم: عالم انسانی، که جامع این عوالم است.

و عـالمِ وحـدت که واوِ وحـدت اشـاره است به او، از این پنـج عالم بیرون [است]، و این پنـج عالم اشـتمال بر او و برابری به او ندارد(۱)؛ چنانکه صورت «ها» که پنـج است، ناقص است از واو که شـش است و برابری با او نـدارد، و چنانچه یک عالم فوق این عالم ملاحظه شود واو وحدت که شش است و اشاره است به عالمِ شش که عالم لا تعیّن(۲) واحدی است حاصل آید.

و از لفظ «هاه» و «ا»(۳) خواسته است که شش است، برابر صورت واو است، چون یک بر «ه» پنج افزودی مرتبه شش که مرتبه لا تعیّنی است، و عالم وحدت که واو وحدت اشاره است به آن، عیان خواهد گشت.

چو(۴) ها و واو هو شد ظاهر از غیب عیان شد جلوه های ذات بی عیب

خط وهمی شد آن ها را در اوسط که ظاهر شد دو چشم ها از آن خط

یعنی از عالم هویّت مطلقه و غیب الغیوبیِ «ها» و «واوِ» هو که به لحاظ جمعی هویّت ساریه از او مرموز، و به لحاظ فرقی، عوالم مترتّبه مذکوره از او مکشوف [است]، به عالمِ ظهورِ اسـمی، و به عوالمِ ظهورِ عینی عقلی و نفسی و مثالی و عالم اجسام و عالم برزخ البرازخ در آمد، و به تعیّنی از تعیّنات پرده حجاب پوشید.

و نورِ صـرفِ بعیدِ غایت بُعد از ادراک خلایق از شدّت ظهور به واسـطه نزول از عالم غیبی و لا تعیّن و بی رنگی، به عالم تقیّد و رنگ و پستی، مظهر و مجلی از برای آن نور به هم رسـید، و ظاهر شد جلوه های تفصیلی آن ذات پاک و آن نور صرف بی قید و عیب، و بی نقص و رنگ.

۱- ۱ صد: «ندارند».

۲- ۲ مل: «تعیّنی».

۳- ۳ هر دو نسخه به همین صورت است.

۴- ۴ صد: «چه».

و چون از عـالم وجوبِ بحت، تجلّی به عـالم امکان فرمود(۱)، خط وهمیِ تعیّنیِ(۲) امکانی که مناط تفرّق و تشعّب است، از حرکت نقطه مرکز در وسط عالم خلقی پدید آمد، و مظهر اسماء الهی را به دو قسم منقسم ساخت، چنانکه می فرماید:

ز یک چشمش تجلّی شد جمالی ز دیگر چشم آثار جلالی

تجلّی ذات و ذاتی سرمدی اجمالی در مرتبه ذات به خودی خود ازلی و ابدی است، و ظاهر و(۳) مَظهر، و مُظهر و ظهور یکیست، و نیست در دار سرمدی ذاتی غیر هو دیّار.

تجلّیِ فرقیِ اسمائی و اعیانیِ تفصیلی به واسطه تفرّقِ اعیان و مجلی به ظهور می رسد، و چون علم عنایتی بر آن بود و می خواست معروفیت به نحو تفصیلی را، لهذا خلق کرد خلق را، یعنی حجاب کثرت در پوشید و از مرتبه امتناع ادراک ما سوی به منزل ما سوی در آمد، و تعدّد و کثرت عکوس به جهت یگانه احدی به حسب(۴) تکثّر و تعدّدِ مجلی به حصول پیوست؛ و به آیینه خانه جمال و جلال ذاتِ بی چون، آثارِ صفاتِ کمال بی حدّ و حصر و گوناگون دیده ور شد، و از یک چشمِ حرف «ها» عالم ما سوی [پدید آمد] که به واسطه خط وهمی امکانی که تفرّق و تخصّص را لازم دارد، صاحب دو چشم و دو قسم گشته.

و بعض از موجودات عالمِ امکان که به منزله چشم یمنای(۵) عالم مقیّدند، مظهر تجلّی جمالی می باشند، و بعضِ دیگر از موجودات مظهرِ تجلّی جلالی که آثارِ صفاتِ جلال از(۶) ایشان دیده می شود [می باشند].

و انسان مظهر هر دو تجلّیِ جلالی و جمالی می باشد، هر چند بعضی از انبیاء را

۱- ۱ مل: «فرموده».

۲- ۲ صد: «تعیّن».

۳- ۳ صد: «و».

۴- ۴ مل: «سبب».

۵- ۵ نسخ «یمنی» است.

۶- ۶ صد: «نور».

صاحب عین یمنی می خوانند، و بعضی را صاحب عین یسری، و ذو العینین انسان کامل و ختمی، چون نبیّ ما(۱) را می دانند.

و این اطلاقات به اعتبار غلبه است، و آنکه هیچ طرف غلبه نکند و وحدت و کثرت هیچ یک مانع از هم نباشند اصلاً غایت کمال است، و از برای انسان کامل است، و الاّ از برای انسان رتبه جامعیّت فی الجمله می باشد؛ بلکه وجود منبع همه کمالات هست، هر جا که رفته است همه کمالات رفته است، لکن بناء تقسیم بر این ملاحظه نمی باشد.

ز ها واو و ز واو اسم احد شد ز هاء واو واحد را رصد شد

بیانِ صعود می فرماید که: «ها» اسمی از مرتبه حرفی «ه» به الف موصول شد به واو حرفی واحدی که اشاره است به عالم اسماء برابری گرفت، و واو حرفی ششمی چون به اسمی مبدّل [شد] و قوّت گرفت، با احد و عالم فوق برابر شد.

و چون عالم واحد بین عالمین امکانی و احدی است، می فرماید: «ز ها و واو» یعنی از جمع اسم «ها» و اسم «واو»، «واحد را رصد شد»، یعنی اسمِ واحد با جمع هر دو اسمِ «ها» و «واو» مقابل آمد، یعنی به اعتبار وحدتِ وجودی و کثرتِ عنوانی و مفهومی، بکلاـ طرفین از عالمِ فوق احدی و عالمِ تحت امکانی مناسبتی [یافته]، و از این دو عالم در او حقیقتی و اثری ظاهر [شده]، و از هر یک رصد گرفته [است].

و فرقِ بین واحد و احَد آنست که واحِد از برایش جزء می باشد، مثلِ صفات در عالمِ شهادت، و احد از برایش جزء نمی باشد، مثلِ ذات در عالم غیب الغیوب.

واحدیّت، نفی شریک است، و احَدیّت، نفی ترکیب، و نفی ترکیب لازم دارد نفی شریک را البتّه، امّا نفی شریک لازم ندارد نفی ترکیب را ظاهرا، فتأمّل.

تو ره گر جانب اعداد داری در این دستان سرا استاد داری

و گر زان غافلی بر توست مشکل طریق رمز حلّ این مسائل

۱- ۱ مل: + «علیه السلام».

بگویم با تو رمزی چند از اعداد که در اعداد زان گردی تو استاد

ز رمز آن مشو غافل که عاقل نباشد از رموز حال غافل

معنیِ کلام ظاهر است، می فرماید و(۱) وصیّت می کند که هرگاه قابلیّت در خود نمی بینی و صاحبِ قلب نباشی، و به لاف و گزاف بدون ریاضت، و تصفیه باطن نکرده خواهی که اسرار اعداد بدانی، تمنّی بی جا است، و مشکل است حلّ این مسائل؛ پس مر تو راست در کشیدن مشقّت و حاصل نمودن استعداد و داشتن گوش با حضور و عدم غفلت، تا بگویم و بشنوی رمزی چند که تو را فائده بخشد در مقصود، و غافل مشو و منافیِ مقصود به عمل میاور که عاقل منافیِ مقصود نمی کند، و فائده نمی برد از این شخصِ غافل و پلید، و اختصاص دارد فائده اش به «مَن لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۲)» چنانکه گفتیم.

در بیان رموز اعداد(۳) می فرماید(۴):

چنین دان کین عددها اعتباریست احد در جمله اعداد ساریست

مراد از اعتباری بودن نه آنست که کثرتْ امری وهمی [همانند] نیشِ غول است، بلکه مراد آنست که اعیان موجوداتِ عالمِ کثرت بر سه نحو ملاحظه می شوند:

ملاحظه وجود، و ملاحظه تعیّن، و ملاحظه وجود با تعیّن.

بنا بر اوّل ملاحظه، ملاحظه وحدت است، و بنا بر ثالث عالمِ کثرت ظاهر و موجود می شود به وجود، بنابر ملاحظه ثانی که نفسِ تعیّن که مناط تکثّر است ملاحظه شود بدون وجود اعتباریست، یعنی تعیّنات و ماهیّات بدون وجود، محض اعتبار است، لهذا گفته: «عددها اعتباریست»، یعنی عالمِ کثرتْ عالمِ نمود، و عالمِ بودْ و هستی عالَمِ احدیست.

ص: ۳۸۲

۱- ۱ صد: «و».

۲- ۲ سوره مبارکه ق، آیه ۳۷.

۳- ۳ مل: «اعدادی».

۴- ۴ صد: «می فرمایند».

و در کلّ اعیان و اعداد واحد نزول اجلال می فرماید، و تجلّیِ ظهوری و شعوری می نماید، و به احتجابِ تعیّنات محتجب گشته، به صفتِ اعداد بروز نموده در مراتب اعداد سر بر آورده، به جزر و مدِّ نزول و صعود کاشفِ اسرار خاصّه گردیده است.

چون از محضِ ظهور و شدت نور و بُعد از عالم زور محتجب و به غیب الغیوب موسوم و مرسوم بود، حجابِ تنوّعات عالمِ کثرت او را نقاب و مظهر آمد، و در تحت نقابِ تماشاگرانِ مهجورِ عالمِ کثرت که از غایتِ حضور و ظهورِ او سر به گریبانِ نا امیدی فرو برده بودند، خفّاش وار سرِ تمنّای ادراک آن حقیقت پاک از چاک گریبان کشیده تا هر یک به عالم خود اثری از آن وحدت حقّه دریافت کرده، و بوجهٍ نفسِ اثر گشته، و مناطِ تعدّد آثارِ آن دلبرِ فیض گستر، و(۱) مجلی و منصه ظهور(۲) آن نور تامّ [شده]، تمام تر شوند.

پس می فرماید: چنان ندان که این کثرت و عدد که تو می بینی مناط تکثّرش ناتمامی و قصور و ظلمتِ عدم است؛ پرتو نور را قطعه قطعه کرده عالم نورِ بودِ احدیِ وجود را به عالمِ دیجورِ کثرتِ عددیِ نمود، متطوّر ساخته است.

غافل مشو که نور وجودِ احد در همه اشیاء ساری و مقوّم(۳) و مُظهر همه اشیاء او است؛ اینکه(۴) گفته اند که: «ظهور تو به من است و وجود من از تو»، مراد نحویّت ظهور شاید(۵) [باشد] نه اصلِ ظهور، چه اصلِ ظهور به وجود بلکه عینِ وجود است، و نسبتِ اصل ظهور و اظهار به جز نورِ کردگار به دیّاری سزاوار نباشد، مگر به حسب تعیّن و نحو تقیّد که گفته شد؛ فهم من فهم، و من لم یذق لم یعرف.

۱- ۱ صد: «و».

۲- ۲ مل: «ظهور».

۳- ۳ مل: «متقوّم».

۴- ۴ مل: «اینکه».

۵- ۵ به نظر می رسد اینجا «شاید» به معنای «ممکن است» باشد. این کلمه اگر به معنای «ممکن است» باشد، به فعلی مانند «باشد» نیاز است، ولی اگر فعل از مصدر «شایستن» باشد، محتاج به نشانه مفعولی «را» خواهیم بود.

یکی را دان الف یک با یکی ب ز یک با دو بجو از جیم معنی

چون نورِ صفات در تُتُق(۱) نور ذات مستور و مخفی بود به مقتضی: «فخلقت الخلق لکی أعرف»(۲) تجلّی فرمود، و از پرتوِ آن تجلّی نوری هویدا شد که اوّل فیض و نورِ محمّدی صلی الله علیه و آله اطلاقی، و نقطه اوّل در اطلاقات، کنایه از آن باشد.

و چون آن نقطه نور به خود نگرید خود را منظورِ نظرِ الهی دید به شکر گزاری معبود در سجود شد و از شکر گزاری نعمت افزود، نقطه دیگر در وجود آمد، و چون سر از سجود برداشت، لمعان تجلّی صمدی مشاهده(۳) نمود به شکر گزاری افزود، نقطه دیگرش بخشیده شد؛ نقطه[ای] که در سجود افاضه شد نقطه ولایتست که باطن نبوّتست، و افاضه شدن در سجود اشعار بر آن بود، و از هیأتِ مجموعیِ سه نقطه طولیِ الف احدیت که مفتاح اسم شریف حضرت احمدیست به عالم تجلّی پدید آمد، و آن نقطه را نقطه ذات و دو نقطه دیگر را نقطه صفات جلال و جمال می گویند.

و بعضی این سه نقطه را به نقطه اسودیّه و ابیضیّه و احمریّه تعبیر کرده اند؛ و اسودیّه اشاره است به وحدت مطلقه، و در مقام تجلّی چون مذکور شوند مناسب آن است(۴) بگوییم که: نقطه اوّل اشاره به نور حضرت رسالت پناه محمّدی صلی الله علیه و آله ، و نقطتین صفتین اشارت به ولایت مطلق(۵) آن حضرت و نبوّت او دارد.

و چون الف بر لوحِ وجود نقش بست متفرّعاتِ عالمِ خلق به آن نور شکفتن گرفت، و از آن رو است که می فرماید: «یکی را دان الف یک با یکی ب»، یعنی بدان که از سریان و نزولِ حرفِ احد و تکرّر و تعیّنِ اوّل او حرفِ «ب» که اوّل مرتبه عدد و اوّل تغیّر(۶)

۱- ۱ تُتُق به معنای سراپرده است.

۲- ۲ «کنت کنزا مخفیا، فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لکی أعرف» بحار الأنوار، ج ۸۴، صص ۱۹۹ و ۳۴۴.

۳- ۳ مل: «مشاهد».

۴- ۴ مل: + «که».

۵- ۵ مل: «مطلقه».

۶- ۶ مل: «تعیّن».

واحدِ مطلق است نمودار گشته است، و چون مکرّر ملاحظه شود، یا ملاحظه مکرّر شود، ثالث و رابع و هکذا [نمودار گردد]، و به اعتبار ثلث و اربع و هکذا، به اعتبار[ی] از انحاء تکرّرات و تخصّصاتِ آن مبدأ اطلاقی به ظهور رسند.

ز یک تا سه تو حرف واو بردار کز این جمعت کند واجب خبر دار

مادامی که مرتبه[ای] از مراتب عدد به ظهور نرسیده [باشد] به غیر از تکرّرِ مبدأ منظوری شایسته نظر نمی باشد، به این سبب از جهتِ تحصّل با همان تکرّر نفسِ الف بدون اعتبارِ اسمی از اسماءِ مراتب اعداد کفایت کرده [است]؛ و چون از تکرّر «الف» با هویدا گشت از ملاحظه «با» و «الف»، «جیم»، و از ملاحظه «الف» و «جیم»، «دال»، و از ملاحظه «با» و «جیم»، «ها»(۱)، و از ملاحظه «الف» و «با» و «جیم»، واو حاصل شود.

و چون درست ملاحظه شود به جز نمایشِ واحد که مبدأ است چیزی در تحصیل(۲) اعداد و غیری در وجودِ کثرات مدخلیّت ندارد، و «با» و «جیم» و «دال» و هکذا عنواناتِ نمایشاتِ الفند.

و نظرِ اعتبار از صورتِ حرفیِ کتاب و عددِ اهلِ حساب بردار و به عالمِ وجود نظر کن تا حقّ حقیقتِ وجود و(۳) وحدت حقّه او و سریان نورش بر قوالب ماهیّات، و نیستی و هلاکتِ(۴) ما سوی به حسبِ ذات چنانچه هست بر تو ظاهر شود(۵)، و هر حرفی را

۱- ۱ مل: «و از ملاحظه با و جیم، ها».

۲- ۲ صد: «تحصیل».

۳- ۳ صد: «و».

۴- ۴ مل: «هلاک».

۵- ۵ جناب کمال الدین خوارزمی قدس سره شعری در این معنا دارد که درج آن سودمند است؛ [جواهر الاسرار، ج ۲، ص ۲۱۲]: همه عالم پر است از این دلدار لیس فی الدار غیره دیّار نیست پوشیده آفتاب رخش دیده ای جوی در خور دیدار از خودی خود کناری گیر تا ببینی نگارِ خود به کنار چون تو از خویشتن فنا گشتی گشت عالم پر از تجلّی یار اصل اعداد جز یکی نبود به اسامی اگر چه شد بسیار بی عدد زان سبب شدست عدد که یکی را همی کنی تکرار قطع تکرار بایدت کردن تا به جز یک نیایدت به شمار بگذر از بارنامه هستی تا در آن بارگاه یابی بار کشف اسرار بس دراز کشید به همین مختصر کنم گفتار

مصدوقه اسمی بشناسی و ظهورِ آثار هر اسمی در عالمِ صورت از حرفی طلب کنی، چنانچه طریقه بعضی از اصحاب علم حروف و صناعت علم عدد است.

و اصحابِ علمِ حروف و اصنافِ علمِ عدد به دو نوع منقسم می شوند: اهلِ خاصّیّت، و اهلِ حقیقت؛ و قسم اوّل را(۱) ظهور آثارِ اسماء در عالم حدثان به جهت دوستان و دشمنان به وسیله حرفی(۲) از حروف منظور [است]، لهذا دانستنِ مناسبت خاصّه بین هر حرف و اسم او را در کار است چنانچه می فرماید:

ز یک تا چار از ابجد سخن سنج ز یک تا پنج از ابدج بنه گنج

ز جمع هر دو از روی قواعد طلب کن اسم هو با اسم واحد

ابجد چهار حرف است: مکتوبیِ «الف» یک، و مکتوبیِ «با» دو، و «جیم» سه، و «دال» چهار، مجموع ده [می شود]، و چون چهار که عدد حروفش است بر او اضافه کنی چهارده شود که اشاره است به چهارده معصوم که غرض و وسیله افاضه حروفست، و چون حروفی(۳) ملفوظیِ او را جمع نمایی یازده شود برابر است با اسمِ هو.

و از یک تا پنج، پنج عقد است از «الف» تا «ها»، و چون از یک و دو تا پنج جمع کنی پانزده شود که ابدج اشارت به او است، حوّا و هود و داود حاصل آید؛ و از اجتماع چهار تا پنج، نُه حاصل آید که از یکی جمعش تا نُه چهل و پنج است مطابق(۴) به عددِ آدم است و لوط.

«ز جمع هر دو، اسم هو با اسم واحد» یعنی از ابجد که به حسب مقطّعاتِ حروف

۱- ۱ مل: «را».

۲- ۲ نسخ «حرف» است.

۳- ۳ مل: «حرفی».

۴- ۴ صد: «مطابق».

یازده است جمع کنی از یکی تا یازده شصت و شش شود و با عدد اسم ذات اللّه مقابل آید، و ملفوظیِ ابجد ۲۰۲(۱) با اسم ربّ(۲) مناسب است، و حروفِ ملفوظی «واحد» هم یازده است با عددِ حروفِ مکتوبیِ «هو» برابر است، چنانکه عددِ حروف ملفوظیِ «هو» با عددِ حروفِ مکتوبیِ «واحد» برابر است، و حروفِ ملفوظیِ یک تا چهار یعنی «الف» تا «دال» یازده، و تا پنج یعنی «ها» سیزده، و مجموع بیست و چهار [می شود که] با عددِ مکتوبیِ حروف «هو» و «واحد» بعد از حذفِ تکرّر برابر است.

و از اوّلِ ابجد که حرف(۳) «الف» است تا پانزدهم که حرفِ «سین» است جمع کنی به این طریق: اوّل دو بر یک(۴) اضافه کنی پس سه و هکذا تا پانزدهم، پانزده اضافه کنی(۵) همان عددِ «سین» ملفوظی حاصل آید، و چون صورتِ حاصل را بی صفر از مجموع با ملاحظه صفر حذف کنند، یکصد و هشت شود که مطابقِ اسم حق است، و سیزده که از جمع حروفِ «الف» تا «ها» حاصل آید، مطابقِ اسم احد باشد.

و بر این قیاس بسیاری(۶) از اسماء عظیم استخراج شود چنانچه:

ز یک تا شش ز طیّب رو خبر گیر وحید از روی یک تا هفت بر گیر

بجو اسم اله از هشت تا یک که از یک تا نُه است آدم بلاشک

ز یک تا عقد ده در طرز این کار بجو اسم مجیب ای مرد هوشیار

از ارقامِ آحادیِ ابجد از «الف» تا «طا» مدلولِ حرفی هر یک با شمارِ مراتبش اوّل و دوّم و سیّم و هکذا تفاوت ندارد ملاحظه عددِ هر حرف از(۷) حروفِ ارقامِ آحادی و اجتماعِ او با حرفِ دیگر، چنانچه در رعایت کردن خوب است ملاحظه نفسِ مرتبه

۱- ۱ نُسَخ «۲۲» نگاشته اند، ولی نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا ملفوظیِ ابجد ۲۰۲ می شود نه ۲۲.

۲- ۲ ربّ برابر است با ۲۰۲.

۳- ۳ مل: «حروف».

۴- ۴ صد: «یکی».

۵- ۵ صد: + «به».

۶- ۶ صد: «بسیار».

۷- ۷ صد: + «هر».

و اجتماع مرتبه[ای] با مرتبه دیگر یکی تا بیشتر همان فائده را دارد، لکن از ده چون گذشتی تفاوت می کند، مثلاً «ل» در مرتبه دوازدهم است و مـدلولِ حرفیِ او «سی» است، لهذا در این مدّعا یعنی تحصـیل و اسـتخراجِ اسـماء در مراتب آحاد از جمع(۱) اعداد ملاحظه عددِ نفس مرتبه را نموده تا در همه مراتب بر یک نحو سخن رانَد و واماندگان وادی حرمان عطشان را آسان به ماء الحیاهِ عنوانِ آن جانِ جانان و به اسمی از اسماء حضرت منّان دلالت فرماید و در هدایتْ ایصالِ طالب به مطلوب [نماید].

ملاحظه مرتبه و دوریِ او از مرتبه الف اشارت اسـت(۲) به اتّحاد مـدرِک و مـدرَک و بودنِ هر دو از یک عالم، تا لباسِ دنس در بر است ادراکِ عـالم نـور کجـا میسّـِر است، لهـذا به ازاء هر اسـمی مظهری، و به هر مرتبه تفکّری، گوهری لا ـیق و سـزاوار است.

پس نبایـد که مطلوبِ تو از عـالم نور باشـد و تو از عـالم ظلمت باشـی که این معنی از جمله محالا ـتست، چه ظلمت منافیِ نور است، چگونه ظلمت طالب نور می شود، «نوریان مر نوریان را طالبند»(۳).

اگر تو را شوقِ وصول در سر و طلبِ وصـال به عـالمِ کمـال در بر است، چنـانچه حمـلِ امانت کرده[ای] ردّ امانت بکن، یعنی آنچه از عـالمِ نور در خود به تدریـج مشاهـده کرده[ای] و خود را دارا دانستی، بـدان که امانت است و از کجا است و مالکش کیست.

چنانچه اوّلْ وجود، و بعـد علم، و بعد اراده، و قدرت آخر گرفتی، پس اوّل قدرت را به صاحبش ردّ کن، پس اراده و علم را و آخر وجود را بده و به نیستی ذات تن در ده که

توئیّ تو ترا نامحرم آمد تو بی تو شو که آدم آندم آمد

ص: ۳۸۸

۱- ۱ صد: «جمیع».

۲- ۲ هر دو نسخه اینجا «بلکه» دارد که باعث نارسایی معنا می شود.

۳- ۳ مثنوی معنوی دفتر دوم.مصرع قبلش چنین است: ناریان مر ناریان را جاذب اند

و به عالمِ هستیِ سرمدی داخل شو

موم و هیزم چون فدای نار شد ذات ظلمانی او انوار شد(۱)

و از منازعه اَنّیّه خود فارغ باش(۲) و باقی به بقاء باش تا ابد

چون نماند شیشه های رنگ رنگ نور، بی رنگت کند آنگاه رنگ(۳)

«از یک تا شش» یعنی از جمع مرتبه یک تا مرتبه شش که مجموعِ [آن [بیست و یکست با حروفِ طیّب برابر است، و بر اسماء طیّبه دیگر هم بنابر قاعده دلالت می کند که رقمِ افرادی طیّب چون جمع کنی دوازده است، اشاره است به اسماءِ طیّبه دوازده گانه؛ و چون عددِ مجموع دوازده بر حروف طیّب قسمت کنی هر قسمی(۴) چهار(۵) شود، اشاره است به چهار حرفِ(۶) غیر مکرّر که مفتاح این دوازده اسم می باشند.

و این بنابر ملاحظه مرتبه است و اگر زبر و بیّنه(۷) اعتبار شود کثرت بی شمار و اسماء بسیار حاصل آید.

«وحید از روی یک تا هفت بر گیر» و چون عددِ هفت بر بیست و یک افزوده شد، بیست و هشت می شود که وحید است و در اسرار چند(۸)، به جهتِ اشتمال بر دو حرف زوج زوج، و دو زوج فرد، و اشتمالِ او بر مفتتحِ وکیل و حسیب و مانندِ آن، و بر یک چهارده؛ و در مقامِ تفصیل خواصِّ جلیل برای اسماء مشموله مرموزه ذکر شده به ملاحظه حرفی و اسمی، و زبر و بیّنه ترکیبی و تقطیعیِ او [وجود دارد].

ص: ۳۸۹

۱- ۱ مثنوی معنوی دفتر اوّل.

۲- ۲ صد: «باشی».

۳- ۳ مثنوی معنوی دفتر پنجم.

۴- ۴ مل: «قسمتی».

۵- ۵ صد: «چهارده».

۶- ۶ بالای چهار حرف چنین نوشته: م خ ح ج.

۷- ۷ مراد از زبر، حرفِ اوّل از اسمِ هر حرفی می باشد، و مراد از بیّنه حروفِ ما بعد می باشد. برای نمونه حرف «س» که اسمِ آن «سین» است زبرش «س» و بیّنه اش «ین» است. برای تفصیلِ بیشتر در مورد اصطلاحات این علم به مقدّمه استاد همایی رحمه الله بر کتاب کنوز المعزمینِ شیخ الرئیس رجوع کنید.

۸- ۸ یعنی «وحید» است به معنای یکتا ولی دارای اسرار بسیاری است.

و اثر از برای حروف مقطّعه بیشتر است، به جهت آنکه ملفوظیِ حروف، غیرِ ترکیب دلالتش به اعتبار زبر و بیّنه بیشتر [بوده]، و حرفیِ کتبیِ او به حسب صورت تمام تر است.

مربّیِ هر فردی از افرادِ موجودات و اسمِ اعظم در حقّ او، اسم الهی است که در عدد با او مطابق باشد.

و چون از یک تا هشت مراتب جمع کنی، سی و شش شود با اِله در عدد برابر است، و چون تا مرتبه نُه جمع کنی، نُه بر سی و شش افزوده چهل و پنج شود که با عددِ حروف آدم مساوی و علامت او باشد، و مظهرِ جمیع اسماء و صفات، و آیینه تمام نمایِ حضرت ذات، و مجلای درست اداءِ فیض حق، و برزخِ امکان و وجوب مطلق است، و قلب عالم کبیر و نسخه جامعه و امام ائمه است در خداشناسی؛ یعنی هیچ صفتی(۱) از صفاتِ حضرتِ منّان نیست که در نسخه منیر انسانِ صغیر ظاهر و نمایان نباشد.

و چشمِ خفّاشیِ شیطان از وصولِ آن منبع لؤلؤ و مرجان محروم، و از خلقتِ او مغموم بوده، از دوری و پستیِ وجود از فیضِ سجود سر پیچیده، و از کوری و نادانی تمییز(۲) بود از نمود [نداده]، به لفافه سجّیت رجیمیّتِ خود پوشیده [شده و [واقفِ اسرار نگردیده؛ [این هنگام] نقصان در تمامیتِ خلقتِ آدم و در بودنِ او اصلِ اصولِ عالم حاصل نمی شود.

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونقِ بازار آفتاب نکاهد(۳)

و همه صفاتِ معبود چنانچه شاعر گفته است:

هم علیم است و هم سمیع و بصیر متکلم مرید و حیّ قدیر(۴)

۱- ۱ صد: «صفت».

۲- ۲ صد: «تمیّز».

۳- ۳ گلستان سعدی حکایت دهم.

۴- ۴ مثنوی هفت اورنگ نور الدین عبد الرحمن جامی.

که(۱) در آن نخبه مسجود تعبیه شده بود در حقیقتِ آدم، یعنی در حضرتِ خاتم به کمال و تمام، بل تمام تر به منصه ظهور رسیده [است]، و به مرتبه «أو ادنی» پیغمبر ما سیّد رسل مخلّع گردید.

مرتبه نه هر چند از آدم است لکن آدم همان خاتم است

بیانِ اجمال آنکه: خاتم لفظ حروفش ده است، و ده نُه است، و جمعِ مرتبه اش هم همین است؛ و جامعِ جمیعِ مراتبِ اعدادِ وجودی نُه است، و او علامتِ ختم است، و جمیعِ اشیاء و تمامِ ماسوی طفیلِ حضرتِ ختمی [است]، چنانچه تمامِ کثراتِ اعدادیِ نسبی فرعِ اعداد وجودیند که جامع همه نُه است که رقمِ آدم و سِرّ خاتم است، و در نود و نُه که عددِ اسماء حقّ است، جلوه ظهور و اظهار بیشتر، و دایره شعور و استشعار تمام تر است.

و حضرتِ احدی از خفاخانه غیبی در تماشاخانه جمال و جلال تجلّیِ علمی و عینی و نزولِ اجلال فرموده، تماشای ظلال و صفاتِ کمال خود در آیینه بی مثال صغیر و کبیر به نحوی که شایسته حقّ قدیر و آن مبدأ علیم و خبیر است نمود، و مصدوقه «کنت کنزا مخفیا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لکی یعرف»(۲) به ظهور پیوست؛ زیرا که این نحو معروفیّت مراد باید باشد و الاّ ـ کشفِ تفصیلِ اسماء و صفات و اعیانِ ممکنات در مرتبه ذات به نحوِ اجمال بوده، چنانچه قولِ محقّقین حکماء: «بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء» مفسّرِ این معنا می باشد.

و چون عقدِ دیگر که ده است بر چهل و(۳) پنج عقد نُه زیاد کرده شود، پنجاه و پنج که عدد اسم مجیب است حاصل آید.

ص: ۳۹۱

۱- ۱ صد: «که».

۲- ۲ بحار الأنوار، ج ۸۴، صص ۱۹۹ و ۳۴۴، در بحار: «لکی أعرف» آمده است.

۳- ۳ صد: «و».

بجو اسمُ وکیل از عقد اعداد ز یک تا پانزده گر داری ارشاد

به این طرز که ذکر شد، ملاحظه جمعُ مراتب و افزودن مرتبه[ای] بر جمع و فذلکه مراتبِ دون آسان(۱) باشد، لهذا(۲) یازده که(۳) بر پنجاه و پنج افزودی شصت و شش شود که با اسم وکیل در عدد و حساب برابر است، و همچنین با اسم ذات اللّه در نصاب مقابل است.

ز یک بشمار تا عقد ده و دو که از اسم حکیم آگه شوی تو

چون بر شصت و شش، عقد دیگر که دوازده است افزودی، هفتاد و هشت شود که عددِ اسم حکیم است، و عدد رقومی هندسیّه این اسمِ شریف بی ملاحظه صفر و نحو آن یعنی(۴) ملاحظه ذات هر یک از ارقام هندسیّه حروف حکیم بانفراده شود پانزده حاصل آید، و از جمعِ جمیع مراتبِ پانزده «حبّ علی» که لازمِ ذات حکیم است ظاهر گردد، و قلبِ زکی به او مطمئن شود.

و مراد از خیرِ کثیر که به صاحبِ حکمت یعنی به بخشیده شده حکمت بخشیده شد، اطاعت و محبّت است، به این جهت مداومتِ ذکر حکیم در کشف مهمّات و رفعت، اثر عظیم دارد، و رش آبِ مغسول او به زرع، باعث برکت و محفوظیّت از آفت می شود.

ز یک تا سیزده اعداد بشمار که اسم مالک آید زو پدیدار

دگر اسم کمال او را زین نام ببین پس اکمل و کامل در او تام

یعنی اعداد سیزده گانه این مراتب را به حسبِ مرتبه جدا جدا تعیین کن، پس آنگاه ملاحظه جمعِ اعداد این مراتب با هم بنما تا از اجتماعِ ایشان، اسمی [که] مربّی انسان [است [حاصل [آید]، چون مالک و کامل، و چون کمال و اکمل که به نظرِ دقیقِ محصّل و با محصولِ عددِ تمام مراتب مقابل است.

و به نظرِ اعتبار اسامیِ بی شمار[ی] از ملاحظه تألیف و تمزیق، و ترکیب و تفریق

ص: ۳۹۲

۱- ۱ صد: «انسان».

۲- ۲ صد: + «که».

۳- ۳ صد: «که».

۴- ۴ مل: «آن یعنی».

حرفیِ کتـابی، و لفظیِ کلامی، و اعتبارِ زبر و بیّنه، و ترفّع و تنزّل چنانکه می کننـد در هر مرتبه، و از هر جمعیّتی تحصـیل تواند شد، و از هر اسمی اثری و در ذکر و فکرش فایده ایست.

ز یک تا چهارده در این مداخل طلب کن تا بیابی اسم عادل

بدان کین عقد صد با پنج دارد که از صد کم یکی او گنج دارد

صد و پنج است شش در شکل(۱) اعداد به حذف صفر وی ای صاحب استاد

همین شش را تو از این عقد بردار که بخشد تسعه و تسعینت آثار

به عقد هر عدد میدان که اسمیست نهان گنجی به زیر هر طلسمیست

یعنی از اعتبـارِ مراتب چهـارده گـانه جـدا جـدا، و پس از او ملاحظه اجتماع و اخـذ محصولِ آن در این طرز و طور، بی ظلم و جور اسمِ عادل حاصل آیـد که رقمِ مجموعِ او یک صورتِ الف و یک صـفر و یک صورت پنج [است]، که به ملاحظه هیئتِ ترتیبی و اعتبارِ صفر، یکصد و پنجش خوانند که از اسم عادل خبر می دهد.

و چون همین صورتِ الف و صورتِ پنج را بدونِ اعتبار ترتیب و بی ملاحظه صـفر بما هو صـفر اخذ کرده شود، به غیر از یک و پنـج چیزی نیست، و یک و پنج بی ملاحظه ترتیب شـش است، یعنی یک را که با پنج جمع کنی(۲) شش می شود، نه آنکه در شـکلْ شش باشد؛ لهذا در شکلِ اعداد که فرموده مسامحه کرده است، و اگر شطر به ازاء شکل باشد بهتر است، چنانچه در بعضی نسخست.

ص :۳۹۳

۱- ۱ شطر خ ل.

۲- ۲ صد: «ممکن».

و عـددِ این اعتبارِ بی صـفری و بی ترتیبی که شـش است از عـددِ مجموعِ آن اعتبار یعنی با ملاحظه و اعتبارِ ترتیب و صـفر که یکصد و پنج است کم کنی نود و نه باقی بماند، و بخشد آنرا آثار نود و نه.

و مراد از آثارِ نود و نُه، آثارِ نود و نُه اسم از اسماء حسنای(۱) الهی باشد، خوب است و ظاهرتر است، و فواید و آثارش بیشتر، بلکه لا یعـد و لا یحصـی است، چنانچه در خواص اسـماء حسـنی در کتاب های ادعیه ذکر شـده است؛ چنانچه می فرمایـد: «به عقد هر عدد میدان که اسـمیست نهان گنجی به زیر هر طلسمیست» طلسمِ(۲) گنجینه جواهر حکمت و دانش، و مارِ دربان خم خـانه ذخـایر از علم و بینش، شواغـل و خواهش هـای نفسـانیِ حجـابِ ظلمـانی، و مـارِ نفسِ امّـاره و متابعتِ مادرِ هواست، که شخص را از جواهرِ مـذخوره در خودش که در اصلِ فطرت و بـدوِ خلقت در او ودیعت گـذارده و به رسم امانت در وی پنهان کرده [بود] مـانع می شود، و(۳) او را از گوهرِ شب چراغِ رفعتِ عـالمِ افلاـکِ آبائی بر می گردانـد، و به کرمِ شب تابِ دنائتِ عالمِ خاکِ امّهاتی مائل و مخلّد می سازد.

و شکسـتنِ صـفحه طلسمِ پر خطوطِ درهمِ شیطانی عبرانی و نصرانی، و گسستن ریسمانِ اژدهانمای قبطی فرعونی، و کشتنِ مارِ سیاهِ خوش خط و خالِ نفسانی، و کنـدنِ ریشه های درخت شورِ شـهوانی، که در سـرِ راهِ عبور به عالمِ نور مسـتحفظ و پاسـبان [هسـتند] و مانـندِ حاجب و دربان ساکنین از اشـخاص انسان را به عالم حضور راه نمی دهند؛ و شاه نشـینِ قصـرِ دلدار به چهار حصـارِ مشاغل طبیعت محصور] است]، و(۴) درهای مسـتحکم بر آن دیوارها منصوب [می باشـد]، و تا از آن درها نگـذرد، به قرب محبوب نمی رسد.

۱- ۱ نسخ «حسنی» است.

۲- ۲ صد: «طلسم».

۳- ۳ صد: «و».

۴- ۴ صد: «و».

لهذا از درِ اوّل گذشتن به تخلیه و پاک کردنِ لباس و ظاهر بدن از ارجاس می شود؛ چنانچه در صلاهِ ظاهرِ شرع که اوّل درجه قرب است، معتبر است.

و از درِ ثانی به تخلیه باطن از معاصی و دنسِ مخالفتِ شریعت می توان گذشت.

و از درِ ثالث به تحلیه که تهذیب اخلاق می نامند، گذشتن شاید.

و گذشتن از این درها به موافقت و متابعت شریعت و طریقت است، اگر به این دو مرتبه از شریعت و طریقت پابند نشوی و به تخلیه سِر از درِ حقیقت و منیّت مائیِ خود بیرون روی، و از حجابِ خودْ بینی که درِ چهارم است خلاص شوی، و تعیّن خود را که منازع تو است از رفتن به آستان ملک پاسبانِ قربِ حضورِ حضرتِ ربّ غفور از خود دور کنی، طلسم طبیعت شکسته و زنجیر سفاهت گسسته و به عالم حقّ حقیقت آنگاه رسیده طرح کونین شده امین سِر خواهد بود؛ عالم، عالم بقاء و حال، حال وصال با معشوق(۱) حمیده خصال است.

و می تواند معنی چنین باشد که «تسعه و تسعین ببخشد به تو آثار را» یعنی اسمی از اسماء که به عددِ تسعه و تسعین باشد، مثلِ(۲) باسط که رقمِ با دو است و الف یک و سین شش(۳) که عددِ جمعِ دو و یک و شش نُه [می شود]، و رقمِ «ط» هم نُه [است]، به ملاحظه ترتیبِ دو نُه، نود و نُه حاصل آید.

نمی گویم عدد را زین عقد بیش نمی پویم طریق از چهارده بیش

یعنی چون از عقدِ چهارده بگذری، احتیاج از پیش کمتر و طولش در حساب بیشتر [است]؛ بدین جهت می گوید و یا به جهت ضیق وقت و یا به جهتِ دیگر می گوید: «نمی پویم طریق از چهارده بیش»؛ و ما که نیز از عقدِ پانزده(۴) سخن گفتیم و بعضی از دلالات و آثارش را بیان کردیم به همان اکتفا می رود.

۱- ۱ مل: «معشوقه».

۲- ۲ مل: «میل».

۳- ۳ رقمِ سین ۶۰ می باشد، منظورِ مصنّف بدون ملاحظه صفر است.

۴- ۴ صد: + «پاره».

در این عقدم بسی اسرار دَرجست ولی او را به اینجا روی خرجست(۱)

اگر مشروح سازم این بیان را بباید یک کتاب دیگر آن را

یعنی در این چهارده عقد یا در عقد چهاردهم، لکن تخصیص خلافِ ظاهر است؛ زیرا که در هر یک از عقود می توان چندین نحو ملاحظه نمود، از اعتبارِ حرف و لفظ، و ترکیب و تفریق، و تنزّل و ترفّع، و کم کردن و زیاد کردن، و همچنان اعتباراتِ دیگر که اصحاب این فنّ می کنند، و به هر اعتبار اسمی [پدید می آید].

و از اسمِ مجموع زبر و بیّنه حساب می کنند گاهی، و گاهی بیّنه، و از بینه بینه بالغاً ما بلغ، اسامیِ بسیار و آثارِ بی شمار در این انحاء اعتبار به ظهور می رسد؛ مثلاً هر گاه مرتبه[ای] تا ده ملاحظه شد و اسمِ مجیب حاصل آمد، و از مجیب به ملاحظه تمامِ ارقام حروفش اسم هو [شکل گرفت]، و از ملاحظه جمیع عددِ ارقام با عددِ مدلولِ جمعِ این مراتب که با اسم مجیب برابر است، اسمِ ذات و اسمِ وکیل استخراج شود(۲)، محصولِ جزیلِ لا یقف متصوّر است.

و همچنین از عقودِ تا سیزده که اسمِ مالك ظاهر می شود و از عددِ ارقامِ مالك ده، و از ده به نحوی که گذشت اعتبارِ بسیار می توانند شد، و از ده به نُه، و از نُه هم فوایدِ کثیر، مانند و نظیرِ آنچه مذکور شد از اسمِ اعظم و احکامِ آدم که نخبه عالمِ فیض [است [و او را با اصلش لا فرق و لا میز(۳)، چنانچه می فرماید: «خلق اللّه الآدم علی صورته»(۴) بنابر آنکه ضمیر راجع به خدا باشد نه به آدم؛ زیرا که او آیینه تمام نمایِ ذات و مظهرِ تمام اسماء و صفات است.

نه فلك راست مسلّم نه ملك را حاصل آنچه در سِر سویدای بنی آدم از اوست(۵)

ص :۳۹۶

۱- ۱ ترتیب این دو مصرع در نسخه «مل» به عکس می باشد.

۲- ۲ هر دو نسخه اینجا «و» دارد که به نظر صحیح نباشد.

۳- ۳ مل: «میض».

۴- ۴ الکافی، ج ۱، ص ۱۳۴، باب الروح، حدیث ۴، با کمی اختلاف.

۵- ۵ بیتی از غزل سعدی شیرازی.

و عالَمِ صغیر است، آنچه در مجموعِ عالم باشد در وی جمعست، بلکه او است اکبر از عالمِ کبیر، به جهتِ آنکه در عالم آنچه هست در وجودِ او نمونه دارد، و ادراکِ او احاطه به اشیائی دارد که در عالَم نیست، و این(۱) همچو(۲) جزء است که زیادتی بر کل دارد.

و همان نقطه نورِ اوّل که به اوّل تجلّی ظاهر شده، حقیقتِ محمّـدی اطلاقی است که در آدمِ ابو البشر تجلّی کرده، و بدین(۳) سبب مسجودِ ملایک گشته [است]، و در خاتم به نحوِ تمام سر بر آورده، حقیقتِ آدمیّت و مظهریّت به او کامل و اکمل شده، کلمه تامّه صمدی به حدّ لا ینبغی لا حدّ بعده رسیده، و آخر عین اوّل گشته [است]، تمام در او می باشد، و بر همین قیاس است سایر مراتب.

و می تواند معنی چنان باشد که می فرماید: «در این عقدم»، یعنی از عقدِ بیش از چهارده بسی اسرار درج است، نپوئیدنِ من نه به جهت آنست که خالی از اسرار است، بلکه از جهتِ اختصار [می باشد] و محلّ، محلّ انتظار است.

به شرح اسم هو باز آورم حرف کنم اوقات را در این بیان صرف

کزین بهتر نمی باشد کمالی که باشد بر زبان نام الهی

مراجعت کردن به اسمِ هو، اوّلاً ـ دون سایرِ اسماء الهی به جهت قربِ او است به حضرتِ ذات، به سببِ آنکه این اسم به ازاء ذاتست بی ملاحظه صفت از صفات، به خلافِ باقیِ اسماء که دلالت و اسمیّتِ ایشان از برایِ ذات به ملاحظه صفاتست، لهذا در شهادتِ حضرت هویّت نظرِ دقیق می خواهد و توحیدیست خاصّی و لایق اهلِ علمست، و مُفادِ «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ(۴)» است به معنیِ دقیق، چنانچه در نظرِ ادقِّ اهلِ تحقیق این معنی لطیف تر از معانی دیگر است.

و عرفا شهادت به حضرت(۵) هویّت را از توحیدِ ابرار، و رسیدن به این مرتبه را حال

۱- ۱ صد: «و این».

۲- ۲ صد: «همچه».

۳- ۳ مل: «به این».

۴- ۴ سوره مبارکه شوری، آیه ۱۱.

۵- ۵ مل: «حصر».

احرار می دانند، و در اذکار به آخرِ کار به ذکر «لا۔ هو إلاّ۔ هو» گویا [می شوند]، و خود را به صورتِ امناء حمل امانت می دارند، تا از صورت به معنی و حقیقت، و از قال به حال به خواستِ قادرِ متعال مبدّل شده باشند.

معنیِ کلام ظاهر است، یعنی بر می گردم و اوقات را در گفتگوی اسمِ هو صرف می کنم؛ و می تواند مراد از حرف، حرفِ ابجدیِ اسمِ هو که در تأویلِ اسم و تکثیرش، و استخراجِ اسامی و معانیِ متعدّده که در نظرِ ناظم است، ملاحظه آن حروف به حسب عدد و مرتبه، و زبر و بیّنه، و نحوِ دیگر لازم است، باشد.

شرح اسمِ اعظم الهی

بدانکه عقد اسم هو در این راه گشاید عقده عقد اسم اللّه

یقین میدان که اسم اعظم اینست خرد بخشای جان آدم این است

بدانکه انعقادِ اسمِ هو از دو حرف است: یک «ها» و یک «واو»؛ و عددِ حرف «ها» پنج است، و عددِ حرفِ «واو» شش است، و پنج و شش یازده است، و از جمعِ عددِ مراتب از یک تا یازده شصت و شش حاصل آید که عددِ حروفِ اسمِ(۱) اللّه است.

و در اسمِ اعظمِ حضرتِ کردگار و خداوندِ مختار اقوال بسیار است، و از آن اقوالِ پسندیده، قولِ مشهور به شصت رسیده، و اوّل اقوال مذکوره در کتب، قولیست که اسمِ اللّه را اعظم دانسته و قولِ: «یا هو یا هو یا من لا۔ یعلم ما هو الاّ هو» را در آخر اقوال ذکر کرده؛ صاحبِ این رأیِ پسندیده احمد بن فهد است در «عدّه».(۲)

و مرادِ ناظم از اسم اعظم و مدلول اشاره او، اسم هو می باشد؛ و می تواند که اسمِ اللّه مدلول اشاره بود، و لیکن بعید از عبارت بود، امّا به حسب معنا و واقع بد نیست؛ چه اسمِ اللّه و اسمِ هو به بیانی که می فرماید قریب به اسم [اعظم] می باشند، و اسمِ اللّه را اشخاصِ بسیار از علماء کبار به جهاتِ بی شمار اسمِ اعظم گرفته اند، و این قول و این اعتقاد را

۱- ۱ مل: «اسم».

۲- ۲ عده الداعی، ص ۵۸.

احسنِ اقوال و اقومِ آراء شمرده اند؛ و بعضی از وجوهِ آن ذکر کرده می شود تا جبرِ خلاف ظاهر شود و عذر از محتمل بخواهد.

و می گویند که اللّه اسم است از برای ذات با جمله صفات الهی، و در وقتی که اللّه گفته شود معنیِ او ذاتِ موصوفه به جمیعِ صفات کمال و نعوتِ جلال می باشد، چنانچه از هر بچه مکتبی بپرسی که اللّه یعنی چه؟ می گوید: یعنی ذاتِ مستجمعِ جمیعِ صفات؛ از زیادتیِ شهرت چنان می نماید که گویا دلالت کردنِ اسمِ اللّه بر این معنی به نحوِ ضرورتست، و باقیِ اسماءِ خدا دلالتشان بر صفاتِ حسنی دلالتِ آحاد بر آحاد است؛ یعنی هر یک اسمی بر یک صفتی دلالت می کند.

و اسمِ اللّه را امامِ سایر اسماء گفته اند، و نسبتِ مجموعِ اسماء من حیث المجموع به اسمِ اللّه نسبت حدّ است به محدود، پس دلالت می کند و مشتمل است بر جمیعِ اسماء.

و به مقتضی علمِ حروف نیز دلالت می کند اسمِ جلاله اللّه بر نود و نُه، کانّه اسماء حسنی؛ زیرا که عددِ حروفِ جلاله شصت و شش است، و نصفش سی و سه، و حروفِ جلاله سه است بعد از حذف مکرّر، و [از] ضربِ سی و سه در حروفِ ثلاثه، نود و نُه حاصل می شود.

و نیز دو طرفِ جلاله که شش است جمع شود و(۱) بر حروف جلاله که چهار است قسمت شود، یکی و نیم می ماند، و یکی و نیم را بر شصت و شش [که [عددِ اسمِ جلاله [است] ضرب شود به نود و نُه می رسد.

و در تکثیرِ اسماء و تعیینِ اسماء حسنی، کفعمی ذکر کرده است از کتاب توحید از حضرت امام به حقّ ناطق حضرت صادق علیه السلام که آن جناب فرمودند چیزی که ملخّصش این است که: «حضرت عزّت، گردانید اسم خود را چهار جزء، و ظاهر ساخت از آن اجزاء سه جزء را از جهت فاقه و احتیاج خلق، و حجب کرد و پوشید اسم مکنون مخزون را،

۱- ۱ مل: «حروف ثلاثه... شود و».

و گردانید از برای هر یک از اسماء ظاهره[1] ارکان اربعه، و گردانید از برای هر رکن سی اسم، پس ارکان دوازده اند و اسماء سیصد و شصت اسمند، و از این اسماء نود و نُه اسم اسماء حسنی می باشند.»[2]

و روایت می فرماید حضرت رضا علیه السلام از پدرش از آباء کرامش از حضرت مولای متّقین امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند: «از برایِ او نود و نُه اسم است، کسی که بخواند به آن اسماء اجابت می شود از برای او، و کسی که احصاء بکند آن اسماء را داخل می شود در جنّت»[3]؛ و معنیِ احصاء که در حدیث فرموده اند، نه آن است که بشمارد، بلکه معنیِ

۱- ۱ صد: + «و».

۲- ۲ توحیدِ صدوق رحمه الله ، ص ۹۰ و ۹۱: «عن أبی عبداللّه علیه السلام ، قال: إنّ اللّه تبارک و تعالی خلق أسماء بالحروف و هو عزّ و جلّ بالحروف غیر منعوت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غیر مجسَّد و بالتشبیه غیر موصوف و باللون غیر مصبوغ منفیّ عنه الأقطار مبعد عنه الحدود، محجوب عنه حسّ کلّ متوهّم، مستتر غیر مستور، فجعله کلمه تامَّه علی أربعه أجزاءٍ معاً، لیس منها واحد قبل الآخر، فأظهر منها ثلاثه أسماء لفاقه الخلق إلیها و حجب واحدا منها، و هو الاسم المکنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثه التی أظهرت، فالظاهر هو اللّه تبارک و تعالی و سخَّر سبحانه لکلِّ اسم من هذه أربعه أرکان، فذلک اثنا عشر رکنا، ثم خلق لکل رکن منها ثلاثین اسما، فعلا منسوبا إلیها فهو الرحمن الرحیم، الملک، القدوس، الخالق، الباریٔ، المصوِّر، الحیُّ، القیُّوم، لا تأخذه سنه و لا نوم، العلیم، الخبیر، السمیع، البصیر، الحکیم، العزیز، الجبَّار، المتکبّر، العلیّ، العظیم، المقتدر، القادر، السلام، الموءمن، المهیمن، الباریٔ، المنشیٔ، البدیع، الرفیع، الجلیل، الکریم، الرزّاق، المحیی، الممیت، الباعث، الوارث، فهذه الأسماء و ما کان من الأسماء الحسنی حتی تتمّ ثلاثمائه و ستّین اسما، فهی نسبه لهذه الأسماء الثلاثه، و هذه الأسماء الثلاثه أرکان و حجب للاسم الواحد المکنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثه، و ذلک قوله عزَّ و جلَّ: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَیًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی»» [سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۱۰].

۳- ۳ توحید صدوق رحمه الله ص ۹۵: «عن علی علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : للّه عزّ و جلّ تسعه و تسعون اسما، من دعا اللّه بها، استجاب له و من أحصاها دخل الجنّه».

احصاء آن است که احاطه به آن اسـماء(۱) بکنـد، و به حقیقتِ معنیِ آن اسـماء برسد، و مظهریّت از برای ایشان به هم رساند، همچه(۲) کسی البتّه از اهل جنّت است.

و معنیِ کلامِ معجز نظامِ حضـرت صادق علیه السـلام آنکه: «خداونـدِ عالم اسم را چهار جزء گردانیـد» ممکن است و خدا دانا است که مراد از سه جزء که ظاهر گردانیـده، جبروت و ملکوت و ملک [باشـد]، و [از] اسمِ مخزون مراد مشـیّت بوده باشـد که خلق را بما هو خلق از آنجا بهره نمی باشد.

و «از برای هر اسـمی از اسـماء ظاهره چهار رکن قرار داد(۳)» مراد از چهـار رکن، چهار ملك باشـند که موکّل به چهار چیزند کـه در هر یکی از ایـن سـه عـالم در کـار دارد: خلـق، و رزق، و حیـات، و ممـات؛ به جهت آنکه هر یـک از عـالمِ جـبروت و ملکوت و ملك عالم تامّ می باشد، و جامعِ این چهار باید باشند.

و چهار ملكِ موکّل به این چهار: جبرئیل است و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل؛ و جبرئیل موکّل به خلق است، و میکائیل موکّل به رزق است، و اسرافیل موکّل به حیات است، و عزرائیل موکّل به موت(۴)؛ و هریك از ایشان در هریك از این سه عالم عملِ فعلِ خود به نحوی که لائق آن عالمست می کنند.

و گـاهی تعبیر می کننـد از این چهـار رکن به چهار نور: نورِ ابیض و اصـفر و احمر و اخضـر؛ و از برای هر یکی سـی اسم [می باشـد]، به اعتبارِ آنکه افلاك(۵) نُه [است [و یکی هم ارض، و این چهـار ارکـان در این دَه، سه دورِ تکوین دارنـد: جمـادی و بعد نباتی و بعد حیوانی، سه دَه سی می شود؛ و دوازده رکنِ هر یک(۶) از این سـی، تاثیری و مُعینی دارند، و لهذا از برای هر رکنی سی اسم و مُعین می باشد.

۱- ۱ مل: «اسم».

۲- ۲ مل: «همچو».

۳- ۳ مل: + «و».

۴- ۴ صد: + «است».

۵- ۵ صد: «افلاکش».

۶- ۶ مل: «یکی».

چون از طور بحث این کتاب بیرون می رویم، اکتفا می کنیم به همین قدر و می گوییم: از این بیان معلوم می شود که اسمِ اعظمِ خدا را خدا می داند و آنکس که رفته است.

آنچه گفتیم قلیل است از خواصّ و مرجّح بسیار گفته اند، لکن دلالت بر حجیتِ او می کند نسبت به سایرِ اسماء حسنی، امّا نسبت به اسم هو محلّ تأمّل و توقّف است؛ زیرا که اسمِ هو به ازاء ذات و غنی از ملاحظه صفات است، و مُشعر بر فناء تعیّنات است، لهذا او را در مرتبه خود ریاستی هست، و در منزله پیشوائی ممتاز است.

اگر خواهی که دانی این رصد را ز یک تا یازده بشمر عدد را

مکن در کثرت این ره خرد صَرف دو یک دان یازده در صورت حرف

بیانِ معنیِ کلامِ اوّل و سخنی که گفته است می خواهد کرده باشد؛ پس می فرماید: اگر بخواهی که عالِم و دانا باشی به آن سخن(۱) که من گفتم که عینِ صدق می باشد و خلاف ندارد، ملاحظه کن و بشمار از یک تا یازده تا سریان یک در همه مراتب بر تو مشخص شود، و بفهمی که به غیرِ احَد در عالَمِ وجود، هستی و بودی نمی باشد، هر چه هست او است و از او است.

که سراسر جهان و هر چه در اوست عکس یک پرتوست از رخ دوست(۲)

و در یازده هم ملاحظه کن تا کثرتِ اعتباریِ عالمِ کثرت بر تو ظاهر گردد، و از ملاحظه یازده، مشخص می شود که چیزی نیست در عالمِ وجود، به جز تکرّر و نمودِ حضرت ودود، چنانکه به حسبِ تکرّر «الف» در عالَمِ تکثّر و اعداد، مقصود و مرادی

۱- ۱ مل: «سخنی».

۲- ۲ شاه نعمت اللّه ولی قدس سره که سراسر جهان و هر چه در اوست عکس یک پرتویست از رخ دوست

نمی باشد، و به تکرّر «الف» یازده، و به تکرّر دیگر یکصد و یازده، و بدین گونه بشناس عالِم اعداد را و مانند آن بدان و ملاحظه کن عالم ایجاد را، و بدان که نفی کثرت از عالم وجود یا از عالِم موجود که می کنند مراد چه چیز است، نه آن است مرادْ که اشخاصِ بی فکر می گویند: عالم سرابِ محض و اعتباریِ صرفست، این مذهب از عقل دور و این سخن از سخنان زور است؛ بلکه عالِم ایجاد، عالَمی است پر فایده و صاحب آثار متعدّده، و از بدیهیاتِ اولیّه است که مبنی این همه اثر، وهمِ محض و از اغلاط حسّ نمی تواند باشد و بیانی نمی خواهد.

و آنکه می گویند: عالِم ما سوی کلّش اعتبار است، مراد آنست که دارایی عالَم ما سوای حق به ذات حقست، و خود در وجود تاصّلی ندارد، بلکه همه اَحیاء به حیّ مطلق حیّ و همه عالِم ها به او عالِم و همه قادرها به او قادرند و هکذا.

پس، بباید دانست در عالم هر صفتِ کمال که به نظرِ اوّل، ذاتِ مستقلّ و امری برای خود به نظر می آید، نه چنان است که می نماید، بلکه از برای هر یک یک، مبدأ ذاتی هست که او در آن کمال متقرّر است به ذات خود، و این کمالات دیگر متقرّرند به او و عکس و پرتوی اند از او، و آثارِ(۱) وجود همه داده او است.

مرو در بحر اثنینیّت ای جان دو را یک دان و آن یک را احد دان

بدان این معنی از روی اشارات که التوحید إسقاط الإضافات

یعنی خود را در دریای غیرِ متناهیِ عالَم کثرتِ اعتباری فرو مبر(۲) و(۳) از مبدأِ عالَم غافل مباش که کارِ بی خِرَدانست ای جان؛ زیرا که عالَمِ اعداد از جانبِ(۴) کثرت بی نهایت و بی شمار، و بر هر اعتبارش اعتبار دیگر رواست؛ از اینجا است که عالم کثرتْ

ص: ۴۰۳

۱- ۱ صد: + «آثار».

۲- ۲ صد: «برده».

۳- ۳ صد: «و».

۴- ۴ مل: «جانت».

بی غـایت و بی اعتبـار هستی نمـا است، هر چه در مراتبِ او فرو میروی(۱) و از مرتبه کمـتر به مرتبه بیشتر داخـل می شوی، از عالمِ هستیِ مطلق و مبـدأِ حق دورتر می گردی، لهـذا می گویـد و وصـیّت می کنـد که در عالمِ کثرت نَظَرَت بر زیادتیِ اعداد نباشد که تو را چنان به دریای حرمان می اندازد که هرگز به کنار نرسی، و به وصالِ یارِ عالی تبار خرّم نگردی.

پس به مبدأِ عالمِ اعداد نظر کن، و از کثرت به وحدت سفر کن تا به کنارِ یارْ برخوردار(۲)] بوده] و از دریای حزن و اندوه در کنار باشی.

پس، «دو را یک دان»، یعنی آن نسـبتی که به سـببِ آن نسـبت یک دو می نماید از نظر بینداز، یکی ببین و همچه(۳) بدان که آن یک احـد است، شـریک و ترکیب نـدارد؛ و از روی اشاره بدان که عالمِ کثرت حاصل از اضافات و نتیجه ملاحظه نسب و اعتبارات می باشد.

و بـدان از روی اشارت که در توحیدِ احدی که از اسـقاط اضافات معلوم و هویدا می گردد، چگونه احد مبدأِ جمیعِ اشـیاء می شود.

اشارتِ عقل و هدایت او ضـرور [است]، چه توحیدِ واحدی که نفیِ شـریک می کند گاهی از او نفی شریکِ ذاتی می خواهند و مسـمّی به توحیدِ عامّی می کنند، یعنی عامّه مسلمین در فهم او شریک [هستند] و اذعان به صدقِ او یعنی اعتقاد به آنکه خدا یکیست دارند.

و گاهی او را توحیدِ خاصّی می گویند، توحیدِ صفات می خواهند؛ یعنی شریک در صفات ندارد و صفاتش تمام یکست.

و توحید خاصّ الخاصّی می گویند و توحیدِ افعال می خواهند؛ یعنی به جز او فاعلی نیست و افعالش یکیست، و تکثّرِ صفات و افعال به مفهوم و اضافاتست.

ص :۴۰۴

۱- ۱ صد: «بروی».

۲- ۲ نسخ «برخردار» است.

۳- ۳ مل: «همچو».

و به نحو دیگر می گوینـد: توحیـدِ عامّی یعنی خداوندِ عالَم(۱) یکیست، و توحیـدِ خاصّیِ وجودی می گویند و وحدت وجود می خواهند؛ یعنی همه هستیها یک هستی است، امّا با حفظ مراتب، که «گر حفظ مراتب نکنی زندیقی».

و آنچه این فقیر از کلامِ محقّقین فهمیـدم و اعتقـاد نمودم از وحـدتِ وجود که همـان مقصودِ ایشـانست، این است که: هر چه وجود است، یعنی هر چیزی را که وجود بر او صـادق می آیـد، یـا او است که حضـرت هو است، یـا از او است؛ مبـاین از او به بینونتِ عزلت نیست چیزی، نه آنست که مفهومِ وجود یک مصداق بیشتر ندارد و آن وجود حقیقت واجبست، و مفهوم موجود مصداقِ بسیار و افرادِ بی شمار دارد که ماهیاتی اند موجود به انتساب به حضرت وجود، چنانکه مذهبِ بعضی است.(۲)

و توحیـدِ خـاصّ الخاصّی می گوینـد، یعنی موجود یکیست؛ و توحیـدِ احـدی که از اسـقاطِ اضافات دیـده می شود به حسبِ نخست و فهم درست توحیـدِ خـاصّ الخـواصّ است؛ پس اگر می گوئی دیگر اشـیاء دیـدن، واحـدْ مبـدأِ اشـیاء بودن چه معنی دارد؟! چه مبدأ بودن از برای اشیاء فرعِ اشیاء است.

بـدان که توحیـد خاصّ الخواصّ که وجود و هم موجود می گوینـد یکیست، نه آنست که عالَمِ کثرت اعتباریِ محض و کذب بحت است، حاشا و کلاّ.

پس بباید دانست صـحیح همان است که امام علیه السلام می فرماید که: «توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونه صفته لا بینونه عزلته»(۳)؛ یعنی تصـدیق به وحـدانیت و لا شـریک له بودن و یکتائیِ ذات مقـدّس الهی وقتی به وضوح می پیونـدد و به ظهور می رسد که: داند هر چه غیر او است مخلوق او است، و هستی هر کسـی از او است و به او است، و کمال و فضـیلتی که نه او باشد و نه از او، غیر موجود است؛ و داند که غیریّتِ مخلوق

ص :۴۰۵

۱- ۱ صد: «عام».

۲- ۲ این نظر به «ذوق التأ لّه» مشهور است.

۳- ۳ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۱، مصدر: «صفه» و «عزله» می باشد.

نفیِ استقلال و عدمِ مشابهتِ او است در کمال با حقّ متعال، بلکه هستیِ اصلی و حقّی، لایقِ ذات ذو الجلال و مختصِّ خالقِ بی مثل و مثال است.

همه عالَم صدایِ نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز؟(۱)

و تخصیصِ تمییز به خلق اشاره است به آنکه ما سوای ذاتِ مستجمعِ صفات هر چه هست مخلوق او است، و هستی هر شیئی(۲) به او است، و این اشاره دلیل است بر بودن تمییز(۳) و بینونت، تمییز و بینونتِ صفتی نه عزلتی.

و امّا راهِ دانستنِ [این] که هر چه غیر او است مخلوق او است، بسیار است، بلکه از برای صاحبانِ قلب تصدیق به اللّه ِاحد کمال وضوح را دارد، بلکه این قضیه مشهوره در نزدِ طائفه محقّه از جهتِ کمالِ شهرت و وضوح به اوّلیّات مشتبه می شود و بدیهیش می پندارد؛ و به این فقیر، این حالت مکرّر روی داده است.

و امّا وجهِ دانستنِ آنکه بینونتِ مخلوق، بینونت صفتی است، آنست که مغایرِ شی ء به مغایرِ عزلتی علّتِ موجده(۴) و فاعلِ موجب آن شی ء نمی تواند شد، و نسبتِ معلول به علّتِ موجبه و فاعلِ واقعی، نسبتِ ضعف است به کمال، و نقص است به تمام، و معلول حکایتِ علّت است، و معلوم است که مغایر به مغایرِ عزلتی حکایتِ مغایرِ خود نمی کند، و مغایرِ او فاعل و موجب او نمی شود، بلکه معدّ و از متمّمات قابل است اگر باشد، و به فاعل کاری ندارد، و به معدّ شی ء مستغنی نمی شود، بلکه محتاج به فاعل است، و ممکن بی موجد موجود نمی شود؛ و هر چه نه اصلِ شی ء و حقیقتِ او است متمّم و مکمّل و مغنی او نخواهد بود.

و توحیدِ عامّی ظاهر است؛ و هر شی ء یک اصلی و حقیقتی جداگانه نمی تواند داشت، پس همه اشیاء به یک حقیقت منتهی می شوند، و او حقیقتِ حقایق و مقوّمِ

۱- ۱ فخرالدین عراقی قدس سره .

۲- ۲ صد: «شی ء».

۳- ۳ صد: «تمیز».

۴- ۴ مل: «موجوده».

خلایق، و اصلِ اصول، و مظهر اشیاء، و خالق ما سوی است؛ بی انتساب به آن جناب تقرّر[ی [نمی باشد، حقیقتِ هستی او است و باقی از او است، «كُلُّ شَيْ ءٍ هَالِكٌ إِلاّ وَجْهَهُ(۱).»

توحیدِ عامّی عنوانِ توحید خاصّی است، و توحیدِ خاصّی برهانِ توحیدِ عامّی است و در حقیقت از هم جدا نمی شوند؛ در این لفظِ موجز اکثر مطالبِ حقّه منطوی است، و این کلام مبیّن اصلِ اصول دین است، و آنچه ذکر شد یک نکته است از این دفتر، و مطالب عالیه حقّه دیگر در او است مستّر.

دیده باید که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس(۲)

امّا بینونتِ عزلتی، چون نم و دریا ملزومِ سنخیّت است، و این سنخیّت باطل است، و برهانش در کتب مسطور، و دلیلش مشهور و ظاهر است، و قائلش نیست و یا نادر است.

بگویم باز شرحی عاری از عیب که جانت تازه گردد بی شک و ریب

بیانی آورم تا گردی آگاه ز سرّ لفظ و حرف اسم اللّه

که آن هم یازده حرفست در کار موافق با حساب هو در اطوار

بیانِ جامعیتِ اسم اللّه و امام الائمه بودن او را می کند و می گوید(۳) که: حروفِ ملفوظیِ اسم اللّه که «الف و لام و لام و ها»می باشد، یازده است، و عددِ حرفِ «ها» و حرفِ

۱- ۱ سوره مبارکه قصص، آیه ۸۸.

۲- ۲ در منطق الطیر عطّار نیشابوری قدس سره این بیت چنین است: مرد می باید که باشد شه شناس گر ببیند شاه را در صد لباس

۳- ۳ صد: «می گویند».

«واو» که یک پنج و یک شش است، جمعش یازده می شود، و این دو بزرگوار و این دو اسمِ عالی تبار در حساب و شمار و در اطوارِ بسیار مانند هم اند، یعنی حروفِ ملفوظیِ تمامِ اجزاء اسم اللّه یازده، و تمام عددِ حرفیِ اسمِ هو هم یازده است، و هر یک به این جهت اشاره به آن دیگر دارند؛ و به ملاحظاتِ دیگر هم نظیر یکدیگر می باشند، چنانچه می فرماید(۱):

دو حرفِ هو اضافه بر عدد کن و زان پس فکر در اسمِ احد کن

دگر ملفوظیِ «ها» با «واو» بشمر که اسم واحدت گرددت میسر

چون دو حرفِ هو اضافه بر یازده رقمی کردی سیزده شود، عددِ حروفِ احد هم سیزده است با او برابر شود و دلالت بر او کند.

و بدان که عددِ حروفِ احد، یعنی ارقامِ این سه حرف، بعد از اسقاط مخرج نصف، با حروفِ الفاظِ اجزاءِ اسمِ واحد برابر است.

و ملفوظیِ «های» هو شش است، و ملفوظیِ «واو» سیزده، چون هر دو جمع شود نوزده شود با عددِ ارقامِ حروفِ واحد که نوزده است، برابر گردد.

و عددِ اجزاءِ ملفوظیِ حروفِ واحد با اضافه دو چون بشمری سیزده بود، با عددِ ارقامِ حروفِ احد برابر شود، چنانکه برابر است با عددِ ارقامِ هو به غیر از اضافه دو.

و باید دانست که واحدیِ عالم حقّ صمد با واحدی عالَمِ عدد مانند نیستند؛ زیرا که بر حقّ صمد صدق نمی کند. وحدتِ عددی یا ابهامی ثانی دارد، زیرا(۲) که متوحّد است در توحید، چنانکه حضرت جواد علیه السلام در جوابِ سائل فرمودند: «توحّد بالتوحید فی توحّده»(۳)؛ یعنی احدیّتِ حضرتِ احد، حقّ احدیّت و احدیّتِ حقّه است، مثل و مانند، و شریک و شبه از برای او در احدیّت نمی باشد، چنانچه در الهیّت شریک ندارد.

۱- ۱ مل: «می فرمایند».

۲- ۲ دلیل برای عدمِ صدقِ این دو وحدت بر حضرتِ حق می باشد.

۳- ۳ الکافی، ج ۱، ص ۱۲۳، ÷باب تأویل الصمد، حدیث ۲.

و غیرِ او در توحّـد متوحّـد نیستند؛ زیرا که یافت می شود از برای هر یک در توحّـد، مثلِ موجود یا مفروض، به سببِ آنکه وحدت در هر شی ء، عین وجود او است، حکمِ وحدت، حکمِ وجود است؛ چنانچه وجودِ معبود صرفِ وجود است و ثانی ندارد، وحدتِ او حق و محض وحدتست، ثانی ندارد، به جهتِ آنکه «صرف الشيء لا يتعدّد»، و هر چه صرف نیست، چنانچه در وجود ثانی برای او فرض می شود، در وحدت نیز همچنان است، ثانی از برایش متصوّر است.

توقّف کن مرو از این عدد دور که سرّ وجهه اینجا است مسطور

یعنی از برای خداشناسی و علم به سریان نورِ حضرت سبحان و اعتبارِ بی اعتبار(۱) این جهان، و دانستنِ بی اصالتیِ عالمِ امکان و نحو تحقّق ایشان، نظیری در عالمِ ایجاد بهتر و نزدیکتر از اعداد و دانستن نحوِ حصولش از یک که مبدأ عدد است، نمی باشد؛ لهذا می فرماید که: توقّف کن و به تأمّل ملاحظه نما در واحدِ مبدأ عدد و سریانِ او در کلِّ مراتب، تا به ملاحظه درست در هر مرتبه، بدانی که به جز سریانِ همان واحد غیری نبوده و نیست، و این آثارِ عجیبه نمودار، و این مراتبِ کثرت(۲) بی اعتبارِ بی پا، از کجا پای گرفته، تا از این عالمِ عکس و ظلال به عالمِ محصّل، و از این شبه و مثال به عالم اصل و ممثّل سفر کنی، و حقیقتِ سریانِ حق بر تو ظاهر گردد، و به نمودِ بود نمایِ خود، و به هلاکتِ کلّ اشیاءِ ما سوای خدا عالِم شوی، و بدانی سرّ «كُلُّ شَيْ ءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ(۳)» را.

و معنیِ این کلام به مذاقِ اهلِ ظاهر چنان است که هر چیزی که غیرِ ذات حق است فانی خواهد شد، و آنچه فانی نمی شود و نمی میرد ذاتِ حق است، و این معنی حقّ است لا ریب فیه؛ لکن معنیِ دیگرِ او که اکمل، و در حقیقت برهان و حجّتِ معنیِ اوّلست،

ص: ۴۰۹

۱- ۱ صد: «بی اعتباری».

۲- ۲ صد: «کثیره».

۳- ۳ سوره مبارکه قصص، آیه ۸۸.

اینست که: هر چه غیرِ ذات حقّ است، هلاکتِ ذاتی و نیستیِ مرتبه[ای [مر ایشان را لازم [است]، و به فقر و سیه روئی، چنان مبتلا شده اند که هرگز ازلاً و ابداً از آن جدا نمی شوند، چنانچه جمله اسمیّه(۱) هم اشعار بر دوام هلاکت دارد.

و معنیِ ثالث که حقّ معانی است، آنست که: مراد از وجه، وجهِ ذات باشد نه ذات، و(۲) می فرماید که: هر چیزی غیرِ ذات و وجهِ ذات که متصوّر می شود به اقتران به وجهِ ذات بودی، و به سریانِ نورِ ذات نوری و ظهوری به نحو عاریه در او پیدا می شود؛ و امّا هلاکتِ ذاتی از او سلب نمی گردد، زیرا که ممکن، واجب بالذات نمی شود؛ یعنی مرتبه ذاتش از نداری، مبدّل به دارایی نمی شود، چه وجوبِ ذاتیِ غیری، محال است.

و از برای ربّ الارباب، و مالکِ یوم الحساب دو مقام است: مقامِ وجوبِ ذاتی احدیِ غیب الغیوبی، و مقامِ وجه و تجلّی و فیضِ اطلاقی و سریان و نمایشِ کمالات در قوالبِ کثرات.

و مقامِ ثانی نسبت به مقامِ اوّل، نسبتِ ضوء است به شمس، و مقامِ ثانی ازلی و ابدیست به ازلیّت و ابدیّت اوّلِ صمدی، و سرمدی است به سرمدیّت او، چنانچه ضوءِ شمس، دایم است به دوام به شمس، و به غیر از ذات و وجهش هر چه پنداری نمودیست بی بود، و به هلاکت ذاتی مستقرّ و برقرار، و از(۳) دارِ هلاکتِ ذاتی و نیستی و افتقار، به دارِ بقا و هستی مبدّل گشته، آثارِ تجلّیست که از او ظاهر شده، و وجود و موجودی نیست به غیرِ ذات و وجه ذات، و به جز حضرتِ وجود و ظلّه الممدود.

و این کلام حق، دلالت بر توحیدِ خاصّ الخاصّی به نحوِ صحیح می کند؛ چنانچه بیان شد.

وجود از این عدد هم می شود فاش چه دانستی، دمی با این عدد باش

ز سرّ این عدد، گر پرسی از من جوابت را بگویم پاک و روشن

۱- ۱ مل: «اسمیّت».

۲- ۲ مل: «و».

۳- ۳ مل: «از».

یعنی وحدتِ وجود و سریانِ او در عالَمِ امکان و شهود از ملاحظه واحد و عدد، و سریانِ این واحد در وحدات فاش و ظاهر می گردد به اندک تدبّری، چنانکه بیان شد در معنیِ بیت سابق.

و چون اتمّ از این مثال از برای ذاتِ ذو الجلال در عالمِ تبع و ظلال، مثل و مثال نمی باشد، و البتّه هر چه در مثالِ چیزی تفکّر، و در ظلّ شخصی تدبّر بیشتر شود و در سوادِ اصلی، تدقیق نظر زیادتر گردد، به خصوصیّاتِ اصل و ممثّل داناتر، و به عالمِ قرب معرفتش نزدیکتر می شود.

می فرماید: در این عدد دمی تفکّر کن و بی تفکر و کورانه از او مگذر، و اگر محتاج باشی و بخواهی که حقیقتِ این کثرت بفهمی که از کجا پیدا شد و این همه تعدّد و نموداری، از چه حاصل آمد، با آنکه به غیرِ واحد چیزی نیست، می گویم فاش و روشن با آنکه به نحو اشاره گفته شده و به جواب روشن می فرماید:

نُه و یک را تو یک دان در اشارت به حذف صفر او در این عبارت

می فرماید که: عددِ حروفِ مکتوبیِ واحد، نوزده است، و رقمِ نوزده، یک نُه است و یک یک، چون جمع کنی ده شود، و رقمِ ده «الف» است با صفر، و چون ملاحظه صفر ننمائی به غیر از یک «الف» دلالتی ندارد.

چنانکه در عالم اعداد حکم یک و نُه ملاحظه شد، در عالمِ اعیان هم این ملاحظه می توان کرد، که نُه اشاره باشد به حقیقتِ آدم و حضرتِ خاتم، و یک اشاره باشد به ذاتِ یکتای بی همتا؛ اصلِ اصولِ عوالم که به جلوه های گوناگون در عالمِ دون به اطوارِ غریب [ظاهر]، و از اعلی به نشیب مبدّل [گشته]، و از بساطت ترکیب متحصّل [است]، از جماد به نبات، و از نبات به حیوان، و از حیوان به انسان سر برآورد، چنانچه گفته اند:

از جمادی مُردم و نامی شدم از نما مُردم به حیوان سر زدم(۱)

ص: ۴۱۱

۱- ۱ مثنوی معنوی دفتر سوم.

پس آن یک را بلا شبهه احد خوان احد بین و احد خوان و احد دان

می توان یک را احـد خوانـدن به جهتِ آن باشد که علاوه بر آنکه یکِ فارسـی احد است، علامتِ یک «الف» است، و «الف» سه حرفست، احـد هم سه حرفست، و حروفِ ملفوظیِ «الف» هشت است، حروفِ ملفوظیِ احـد هم هشت؛ یعنی چنان باش که در هر مرتبه(۱) بنگری به جز او نبینی، و در هر چه نظر کنی، سیمای او ببینی، احد بینی و احد خوانی و احد دانی.

چون دیدن، منوط است به نظر و متعلّق است به رقمی و بس(۲)، و خواندن، منوط است به فهم، و سمع، متعلّق است به الفاظ و اسم، و دانسـتن و اعتقاد، منوط به قلب و متعلّق است به خواصّ و آثار، لهـذا حروف را سه نحو جلوه و ظهور، و سه قسم مجلی و مدرک(۳) می باشد:

اوّل: رقمی کتابی، دوّم: لفظی کلامی، سیّم: معنویِ لبابی.

و این سه قسم، ظهور سه نحو مجلی دارنـد: مجلاـی اوّل: بصـر است، چه در آیینه ادراکِ صور و حسِّ ظاهر(۴) حروفِ رقمی ظهـور [دارد]، و از حـالتِ کتمـان بـه حـالتِ عیـان مبـدّل گشـته [اسـت]، از برای صاحبـانِ فهـمِ ایـن مرتبـه کـه اولی الایـدی و الابصارند(۵) هویدا و آشکار می گردند.

و مجلاـی دویم: به حسبِ دورِ آخر سـمع است، چه قسمِ ثـانی لفظی در اوّل حـال به نحوی از عرضـیّت قائم به نفس و به هواء خـارج [است]، و از آنجا به هوای داخل سـماخ و به مجلای سـمع در می آیـد، و هویـدا می گردد از برای کسانی که لایقِ این ادراک می باشند، و بیانِ معانی و مرادات می کنند از برای ایشان که اهل ذکرند.

ص: ۴۱۲

۱- ۱ مل: «چه».

۲- ۲ صد: «به شی ء»، بدل «بس».

۳- ۳ مل: «مدارک».

۴- ۴ صد: «ظاهری».

۵- ۵ اشاره به آیه ۴۵ سوره مبارکه ص می باشد.

مجلای سیّم: لبابی روح و قلب معنوی است، که حقیقت و خاصیّت هر شی ء چنانچه هست به آن آیینه محقّق شود، و اهلِ این ادراک از دنسِ طبیعت پاک، و لبابِ عالَمِ اولو الالباب می باشند.

و ادراکِ هر یکی از این احوالِ ثلاثه، مخصوص به یک شِعر از مشاعر انسان(۱)، که آن قلب و سمع و بصر است، می باشد؛ پس می فرماید: ببین جلوه رقمی کتابی را به مجلی و آیینه بصر و تکرّر از میان بردار، همه را احد و یک امر ببین؛ و در کلامیِ لفظی، این الفاظ و اصوات را باز یک صوت دراز ببین، مقطّعات و اسبابِ کثرات [را] از نظر بینداز.

و در حقیقی و لبّی می فرماید که: از اهلِ یقین باش که احد یکیست به اطوار و نمایش بی شمار؛ این کثرت و اعداد به مرتبه شمار می رسند، لکن حقیقت نیست مگر یک واحد.

و سریانِ احد را در همه مراتب آگاه می باید شد، و باید دانست که در هیچ جا و در هیچ مرتبه و در هیچ دار نیست غیر هو و او(۲) دیّار؛ و از عالمِ کثرتِ عدد و نسبتِ آن با واحدِ مبدأ عدد چون آگاه شدی از کثرتِ عالم وجود، و آن نمودِ بی بودِ او، و هستی و یگانگیِ ودود، و نسبتِ خالق و مخلوق، و عابد و معبود، عارف و دانا خواهی شد.

و مثالِ حضرت باری عزّ اسمه و حال آنکه نه مثل دارد و نه مثال در ترتیبِ خلق، مثالِ واحد است بی ترتیبِ اعداد، و ناشی شدنِ اعداد از واحد؛ و سریانِ واحد در اعداد، بهترین دلیلست بر وحدانیّت حضرت حق و پیدا شدن مخلوقات از تجلّیِ او به اسماء و صفات؛ چنانکه واحد هر چند متصوّر می شود، وجودِ عددش و ترکیبش از او به سببِ ملاحظات و تصوّرات در ذاتش تفاوت و تغیّری حاصل نمی شود؛ چه این همه اعداد و کثرات به ملاحظه نسب و محضِ اعتبار پدیدار شده اند، یکی و واحد به وحدتِ خود باقی، و در ذات از این کثرات متبدّل و متغیّر نمی گردد.

و همچنین وحدتِ احدی و نورِ صمدی به اعتبارِ نشو کثرات از تجلّیاتِ آن بسیط

۱- ۱ صد: «انسانی».

۲- ۲ صد: «را»، بدل «و او».

الذات به هیچ نحو تغیّر و تکثّر، و به هیچ وجه تبدّل از کمال وحدتِ ذات نمی یابد، به عینِ وحدتِ احدی و یکتائیّتِ سرمدیِ خود باقی می باشد(۱)، و چنانچه واحد، اصلِ اعداد و مبدأِ اعداد است و با همه مراتب اعداد می باشد، بدون آنکه با ایشان مخلوط و ممزوج باشد، همچنین حضرتِ پروردگار، اصل و مبدأِ موجوداتِ بی شمار که مشاهده می شود می باشد، و مقوّم همه و با همه هست، و مخلوط و ممزوج با هیچ یک نمی باشد.

و چنانچه واحد هرگاه فرضاً نباشد، عددی موجود نخواهد بود، همچنین هرگاه حضرتِ واحدِ احد نباشد، دیّاری وجود نخواهد داشت؛ و تمثیلی از برای مراتبِ خلق و صدورش از حضرتِ حق در عالَم اقرب از مراتبِ اعداد، و حاصل شدنِ این همه کثرات از نفسِ واحد(۲) نمی باشد، با آنکه چه نسبت خاک را با عالم پاک.

حضرتِ خالقِ قدیر را مثل و نظیری نمی باشد، البتّه(۳) و مثال هم از برای او نمی باشد اگر مراد از مثال، مثالِ تامّ تمام باشد، و مثالِ به وجهی که از راهی مقرّب باشد، کو از جهات دیگر فارق و مبعّد باشد، به جهت تنگی و ناچاری گفته می شود؛ «دیده باید که باشد شه شناس» تا مثال را از آن راه که مقرّب است، درست ملاحظه کند و بشناسد تا به هلاکت نیفتد.

مدان اعداد را غیر از یکی تو مبین مانند احول، تو یکی دو

می فرماید: نوکر عقلِ راست بین باش و درست ملاحظه کن و اعتقاد مدار که در مراتبِ عدد به جز واحد، یک ذات ملحوظ بالذات و یک شی ء مستقلّ در شیئیّت متحقّق نمی باشد(۴)، بلکه اعداد و کثرات که دیده می شود، نمایشات واحدند؛ به جز واحد

۱- ۱ صد: «می باشند».

۲- ۲ نسخ چنین بود: «از نفسِ واحد این همه کثرات».

۳- ۳ صد: «البته».

۴- ۴ سختی و نارسایی این قسمت از عبارت بر اهل علم پوشیده نیست، تصحیحِ آن نیاز به تغییر زیاد داشت.

در عالمِ کثرت تأصّلی نمی باشد، اگر صاحب دیده باشی و راست بینی، در هر مرتبه[ای[از اعداد که نظر می کنی ما به یتحقّق را، یعنی اصل و منشأِ او را، بدان که همان یکیست و جز نسب و نمایش چیزی در میان نیست؛ نه چون احول دو واقعی ببینی که این دیدن از ناقصی دیده و نقصان بیننده باشد.(۱)

عدد گر صد بگیری ور هزارش به غیر از یک نباشد اعتبارش

چه آرم شرح آن یک را ازین بیش طریقی در معمّی آورم پیش

می فرماید: عدد اگر یکیست صورت و رقمِ یک الفست، و اگر صد است، صد «الف» است و دو صفر، و اگر هزار است، «الف» است و سه صفر؛ پس به جز سریانِ واحد در مراتبِ ده و صد و هزار چیزی نمی باشد، دو دو یکیست و صد صد یکیست و همان یکیست(۲) که در مراتب و مرایای متعدّده ظهور یافته و در هر مرتبه[ای] مسمّی به اسمی شده [است].

و نشانِ یک که(۳) خطِ «الف» است، مرکّب از سه نقطه(۴) است، نقطه اول: کنایه از جلوه حقّست که از او نقطه ثانی که به منزله عقل اوّل است [پدید می آید]، و تسمیه اسماء در این مقام است ظاهر؛ و از این نقطه نقطه ثالث که به منزله نفس کلّ و لوح محفوظ است، هویدا گشت.

چنانچه یک، در مراتبِ اعداد ساری است، «الف» نیز که نشانِ یکست در مراتب اعلام اعداد که حروفست، ساریست، بلکه همان «الف» است که در هر مرتبه مسمّی به اسمی شده [است] با حفظِ مراتب.

چون به «الف» یک نقطه از سه نقط خود همنشین شود ده است، و دو نقطه صد است، و سه نقطه هزار است، و در حروف غین هزار است، و هزار به عربی اَلْف است، و اَلْف

۱- ۱ صد: «می باشد».

۲- ۲ صد: «یکست».

۳- ۳ صد: «که».

۴- ۴ صد: «نقط».

«اَلِف» است، و «اَلِف» یکیست؛ گر نویسم شرح این بی حدّ شود. فهم من فهم و من لم یذق لم یعرف.

برو حرف یکی را در جمل آر که حرف میم از او آید به پرگار

پس آنگه، میم در حدّ احد نه یکی را با یکی در هم رصد نه

یعنی حروفِ یکی، که دو «یا» و یک «کاف» است، به حسابِ ابجدی چهل می شود، «میم» که در مرتبه چهارم عشراتست، از سه حرفِ یکی حاصل می گردد، پس آنگاه «میم» را در حدّ احد، یعنی در میان «حا» و «دال» احد قرار بده.

و «یکی را با یکی در هم» یعنی به نحوِ اجتماع که اسمِ احمد از او حاصل آید بنویس، نه آنکه دو صورتِ «الف» نوشته شود.

که تا از اسمِ احمد ضو بیابی ز خورشید، رخش پرتو بیابی

می فرماید: «که تا از اسم احمد ضو بیابی» یعنی از ملفوظِی این چهار حرف که یازده است ضوء و عکس و رهنما، یعنی هادی را که ارقامِ او هم یازده است به ملاحظه آحاد، و به ملاحظه یک صفر و ده می شود که رقمِ اسمِ شریف هادی سبل بعد از ختم رسل می باشد، چنانچه مصرع دیگر همین افاده را می کند؛ زیرا که می تواند [مراد] از پرتوِ رخ، بیّنه حرفِ مبدأ که «الف» است، باشد که آن «لام» و «ف» که صد و ده است که رقم اسم مبارک اسد اللّه الغالب است، باشد.

و از بیّناتِ سه حرفِ دیگر هم، اگر مراد باشد، هادی حقیقی، یعنی اسمِ امام از مجموعش حاصل گردد، چنانچه ناظم خود بعد می فرماید:

بدانی سرّ نحن السابقون را بیابی نکته الآخرون را(۱)

بدانی کیست اصل آفرینش جز او فرعست در آیین بینش

ص: ۴۱۶

۱- ۱ اشاره به روایت امام جعفر صادق علیه السلام می باشد که می فرمایند: «... و نحن السابقون، و نحن الآخرون...»؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۰۵.

و چون معلوم شد که از یکی «میم» و از اعتبارِ «میم» با اسمِ احد و حضرتِ صمد اسمِ غایتِ ایجاد کلّ ما سوی چنانچه می فرماید: «لولاک»(۱) حاصل شد، «بدانی سرّ نحن السابقون را»، چه علّت غائی هر شی ء از جهتِ غایت بودن، موءخّر است، و از جهتِ آنکه باعثِ فاعلیّتِ فاعل است، مقدّم است؛ لهذا از برای علّت غائی، دو مقام و دو نحو وجود می باشد، به حسبِ وجودی مترتّب می شود بر فعلِ فاعل، پس مقدّم بر سایر می باشد، و موخّر نیز [هست].

لکن در افعالِ خدا چونکه می گویند: معلّل به اغراض نیست، و همچنین می گویند: «واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهاتست»، یعنی هر چیزی که وجودش واجب بالذات است، جمیع صفاتش واجب است و فعلیّتِ محض می باشد و در هیچ صفتِ کمال محتاج و بالقوّه نمی باشد، پس چگونه می گوییم غایت از برای فعلش و هم چنین باعث از برای فاعلیّتش می باشد؟

می گوییم که: مقصود آن است که آن ذات، مبدأِ جمیع اشیاء و غایتِ مجموع اشیاء است، فعلش لاجل غیر نیست تا استکمال لازم بیاید، ذاتش غایت الغایاتست و غایات متوسّطه، مؤدّی می شوند به غایتِ اخیره؛ پس حقیقتاً(۲) غایتِ کلّ، حضرت ذات و مبدأ کلّ است، چنانکه فواعلِ مترتّبه، منافی با وحدتِ در فاعل نیست، [و [سلسله مبادی(۳) به وحدت [منتهی] می شود، غایاتِ مترتّبه(۴) هم چُنین می باشد.

پس ذاتِ احد بلا واسطه، مبدأ و غایت از برای نورِ محمّد [است]؛ و ذاتِ احمدی، غایت و واسطه از برای ما بقی [می باشد]، یعنی وجودِ ما سوای آن نورِ پاک و آن علّتِ ایجاد افلاک، از اشعه وجود و در نمودِ بودِ آن اختر [است]، چنانکه آن وجود و نورِ

۱- ۱ اشاره به حدیث مشهور «لولاک لما خلقتُ الافلاک» است. وافی، ج ۱، ص ۵۲؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶.

۲- ۲ صد: «حقیقت».

۳- ۳ صد: «مادی».

۴- ۴ مل: «منافی با ... مترتّبه».

محمّـدی، شعاع و پرتو وجودِ حضـرت صـمدی می باشـد، ترتّب به نحوِ لزوم و مؤدّی به وحـدتست، نه در فاعلیّت معطّل، و نه فعلش به غیر معلّل [است].

و چنانکه طبیعتِ وجود و ذات و حقیقتِ معبود، مقدّم بر همه اشیاء و با همه اشیاء و بعد از همه اشیاء، به نحوی که لایق کبریاء او است می باشد، فیضِ حضرت کبریاء و وجودِ خاتم انبیاء هم نسبت به ما سوی، مقدّم بر همه و با همه و غایتِ همه[است]، به نحوی که به ملاحظه درست، بی عیبی و درستی و صحّتش ظاهر است.

و چون بیان کردیم مقصود از پرتو و ضوء را، معلوم شـد لزوم و عـدمِ انفکاکِ وجودِ رهبر و امام کلّ بشـر از وجودِ آن سـرور؛ پس معنی «نحن السابقون» به صیغه جمع و نکته «نحن الآخرون» و مقصود و مراد دانسته و علم و اعتقاد پدید آمده خواهد بود.

ولی این اصل را معنی و صورت بیان باید در اینجا بالضرورت

که گردد سرّ جان بینت هویدا ز معنی بیان راحت افزا

و چـون درست رسـیدن به معنیِ مقصـود در سـریانِ نور وجود به نحوی که منـافی با(۱) شـریعت و غیر ملاـیم با طریقت نبوده [باشـد]، حقّ حقیقت و قرت العین اهـل معرفت و لبّ لبـاب اولو الالبـاب و مقرون به صـدق و صواب باشـد، صـعوبتی دارد می فرمایـد: آنچه گفتم، فهمش محتاج به بیان و تأمّل در میان است، که تا سِرّ و روح معنی بر(۲) تو ظـاهر گردد، از شکّ و ریب خلاص شده به راحت باشی.

بدان کاوّل ز معبود حقیقی عیان شد نور مقصود حقیقی

محمّد کافرینش را غرض بود غرض او بود، باقی بالعرض بود

چنانکه ذاتِ خالقِ اکبر احدی و یکتایی و بی شریکی را در بر [دارد]، و نفیِ شریک و نفیِ ترکیب، لازم بیّنِ حضرت رحمن و خداوند عالم و عالمیان است، مظهرِ ذات و فیضِ اوّل و آیینه سراپا نما، و واسطه کلّ ما سوی نیز همسری ندارد، و آیینه سراپا

۱- ۱ مل: «با».

۲- ۲ صد: «از برای»، بدل «بر».

نمای حق صمد، جز آن یگانه سزاوار کسی نیست؛ مظهرِ ذات و مجلای تمامِ صفاتِ خالقِ احد، فیض یابِ بلاواسطه معبودِ ودود در عالمِ وجود می باشد.

و غرض و غایتِ ایجاد، بعد از حضرتِ ذات، غیر حضرتِ احمد و آل امجاد آن برگزیده احد(۱) نیست کسی، و باقیِ عالم بالعرض و جودِ آن اشرف بنی آدم می باشند.

چه نورش گشت قبل از خلق لامع ولایت با نبوّت داشت جامع

مهیّا بودش از حق در حوالت ولایت معنی و صورت رسالت

در آن مشهد که نور او جلی بود محمّد صورت و معنی علی بود

چون در تجلّی اوّل ظاهر شد، نورِ محمّدی و نقطه فیض اوّلِ احدی اضافی، همه وجودات و کمالات را به نحو بساطت و شرافت دارا بود، و هیچ خیری(۲) غیر مرتبه حقّ حقیقی را فاقد نبود، و جامع صفتین ولایت و نبوّت، و مظهرِ جامع تمام اسماء و صفات، و صاحبِ ولایت عامّه و نبوّت کامله بوده؛ و در آن مرتبه وجود ولی و وجود نبی و حضرت محمّد و علی یک نور پاک و غایتِ ایجاد افلاک بودند.

نبوّت ظاهر و باطن ولایت، زیرا که [در] نبوّت اضافه به خلق در ملاحظه اقدم است، چنانچه در(۳) ولایت ملاحظه به حقّ تقدّم دارد.

«محمّد صورت» و این به حسب ملاحظه وصف نبوّتست و الاّ مقام محمّدی حق و حقیقت ولایت است، و نسبتِ سایرِ اولیاء به او نسبتِ تبع و فرع است، بعضی تامّ و بعضی غیر تامّ.

و باید دانست که همه اشیاء در نزول شریک، و از فیوضات و نزولاتِ نورِ محمّدیّه و نقطه وجود احمدی در مرتبه ظهور اوّل [است]، و در مقامِ نزولْ مقدّم بر سایرِ

۱- ۱ برگزیده احد: بزرگوار احدی، مل: «بزرگوار احدی»، بدل «برگزیده احد».

۲- ۲ صد: «چیزی».

۳- ۳ مل: «در».

نزولاتِ(۱) موجودات مع جمیع کمالات، و مظهر و مجلای تمام نمایِ حضرت حق و مبناء وجودات همه خلق است.

و در صعود، کسی که خود را به او رسانید و متخلّق به اخلاقِ حمیده و صفاتِ پسندیده او گشت، و در معنی و صورت قرین او گردید، علی و اولاد او می باشند؛ و مناط و معتبر در نسبتْ قوسِ صعود می باشد، و به این جهت می گویند که عقلِ کل و نفس کل می باشند.

پس خوشا حالِ کسی که خلود بر ارضِ طبیعت دامن گیر او نشود، و صعود به عالمِ تجرّد و روح کرده، از اشعه جلال و جمالِ آن نورِ بی مثالِ مصطفوی و از شیعیانِ پاک مرتضوی گشته، به سعادت ابدی و رحمت رحیمی فایز شده باشد.

مسمّی بود نور یک معلّی دو اسم آمد نشان آن مسمّی

علی جان محمّد بود بی عیب محمّد جان حیدر بود بی ریب

بیانی گر عنانی(۲) هست این است که اسم این دو شه با هم عجین است

حقیقتِ مسمّی حقیقتِ وجود است، حقیقتِ نبوّت و ولایت در مرتبه مشیّت بی رنگ و به نحوِ وحدت مسمّای نبوت و ولایت بوده، و از آن نقطه نورِ محمّدی، دو نقطه صفتی ولایتی و نبوّتیِ مظهریِ جلال و جمال، هویدا گردید، و آن سه(۳) نقطه مجلای ذات و صفات جمال و جلال بوده.

و امتیاز وجودی از برای صفات جلال و جمال در آن مبناء کمال نبود، و مناط انتزاع

۱- ۱ مل: «نور محمّدیّه ... نزولات».

۲- ۲ مل: «عیانی».

۳- ۳ مل: «این»، بدل «آن سه».

کل نور بسیط ختم رسل می بود، و مسمّای هر یک از رسالت و ولایت جانِ اسم آن دیگر بودند، و در کلّ مراتب نازله چنین است؛ و معنیِ عجین همین است، مگر در عالمِ خلق که در این عالم اسمَین به دو وجود نمود یافته، به عکسِ عالمِ بود، نمودِ ولایت تابعِ نمودِ نبوّت گشته؛ پس ولایت و نبوّت به حسبِ باطن عالم حقیقت و بود و به حسب ظاهرِ عالمِ ماهیّت و نمود و در ملاحظه اصل و فرع متعاکس می باشد.

نگوئی تا(۱) عیانی این بیان کرد که لفظ نور و واحد این عیان کرد

یعنی لفظِ نورِ واحد نوزده است، نور هشت و واحد یازده، و علی و محمّد نیز نوزده، علی هشت و محمّد یازده، و مجموعِ علی و محمّد نور واحدند.

و سرّ دیگر این که نوزده لفظ محمّد و علی(۲) ارقام واحد است.

الف از اسم احمد گر شکافی بگوید بیّناتش با تو صافی

اگر «الفِ» احمد را سوی ملاحظه کنی، بیّنه اش که «لام و فا» است صد و ده است، موافق اسم شریف علی است، و بیّنه سه حرفِ دیگر، حرفِ «الف و یا و میم و الف و لام»، که مجموع دو «میم» و دو «الف» [است] امام حاصل آید، و از جمعِ هر دو بیّنه به ظهور رسد که علی امام است.

بدانی کین مسمّی غیر یک نیست دو اسم او را اگر شد جای شکّ نیست

از آنجا که زبر به منزله ذات، و بیّنه به منزله صفت [است]؛ و چنانکه از ملاحظه ذات مع صفت اسم [حاصل می شود]، نیز از ملاحظه زبر و بیّنه اسم ظاهر [می گردد]؛ و صفت و ذات در بسیط و واحدِ حقیقی دوئی به حقیقتِ ذات و وجود ندارند، و مدلول زبر و بیّنه دو اسمند از یک مسمّی، و حقیقتِ هر دو در غیر عالم فرقی خلقی یکی است، و جامع صفت رسالت و امامت است.

۱- ۱ مل: «با».

۲- ۲ مل: «علی و محمد و»، بدل «محمد و علی».

بدانی این که بعد از شاه مختار علی باشد امامت ای نکوکار

به جهت آنکه در عالم خلقی، ملاحظه خلق که مناط اعتبار نبوّتست، اظهر و اقدم است، و ملاحظه ولایت در این مرتبه فرع رسالت است، چنانکه دانستی امامتِ مراتبِ سابقه خاصّه علیست، می دانی که امامتِ فرعیِ این عالم هم خاصّه او است و بس؛ بعد از شاه مختار و سیّدِ ابرار جز علی سلطان اولیاء، امام و رهنما نخواهد بود، چنانچه رقمیِ علی بعد از حذفِ صفر، با ملفوظی «إنّ الحقّ هو علی» که مطابق است، شاهد است.

و همچنین رقمیِ علی با رقمیِ هو و ملفوظی اللّه مطابق است، و جمعِ رقم حروف محمّد صلی الله علیه و آله ، پس از حذف صفر، با رقمِ علی علیه السلام پس از حذف موافق است.

از تأمّل در این کلمات بر اصحاب فطانت بی عصبیت، ظاهر می شود که امام به حق و خلیفه بلا فصل، علی علیه السلام است، و دلیلی که اهل سنّت اقامت می کنند اجماع است، و اجماع با آن که متحقّق نشد، در امرِ خلافت مدخلیت ندارد و موقوف به نص است؛ چه آنکه نبیّ و وصیّ برازخ جامع بین حضرتی حق و خلق، و حد مشترک بین وجوب و امکان، و وسایط بین قدم و حدثانند، و طاهرند از دنس شک و ریب، و سفیرند از عالمِ غیب، و توسیط سفراء از لوازم است؛ چه آنکه ما بین حق و خلق نسبت بینونت است.

پس باید کسانی باشند که از خودیِ خود رسته و به عالمِ حضور حضرت غفور پیوسته باشند، چنانکه معنیِ واسطه و سفیر همین است که بایست مناسبت با طرفین داشته، مُخبر از عالمین باشد تا هدایتِ سرگشتگان بادیه غوایت نماید؛ و خلق خبر از مقامِ چنین شخصی نمی توانند دهند(۱)؛ چه آنکه بینهما مباینت است.

پس این اجماع که تحقّقش از میل جنسیّت است، برهانی است واضح بر عدم قابلیّت و سنخیّت ایشان.

و وفورِ منکرین دالّ بر حقیت ائمّه معصومین است؛ چه آنکه ادراکِ مقام ایشان نمی کنند، چنانچه ساداتِ انبیاء را شاعر و کاهن(۲)، و مجنون و ساحر می پنداشتند.

۱- ۱ مل: «دهد».

۲- ۲ مل: «کائن».

پس وضع خلیفه موقوف به نص است، چنـانچه آیه: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَآئِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاٴَرْضِ خَلِیفَهً قَالُوآا أَ تَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَ یَسْفِکُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّیآ أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (۱)»، حاکی است.

و به همین دلیل ظاهر می شود که با وجودِ افضل، مفضول لایق این مرتبه ستیّه نیست.

و اهل سنّت بر نص خم غـدیر و سایر مواطن قائلنـد، و بر عدم نص بر نصب حضـرات مذعن، و حضـرتِ امام همام را افضل از جمیع صحابه می دانند.(۲)

۱- ۱ سوره مبارکه بقره، آیه ۳۰.

۲- ۲ آخر نسـخه «صد» چنین نگاشته: و قد وقع الفراق من تألیف هذا الکتاب، بعون اللّه الملک الوهاب، فی سبع و عشرین شهر رجب من شـهور سـنه ربع و اربعین و مأتین بعـد الألف و من کتابته أقلّ الراجی میرزا حسـین بن احمد الکرجی فی ۱۲۷۸. آخر نسخه «مل»، چنین نوشته: قد وقع الفراغ من تکتیب هذا الکتاب بعون اللّه الملک الوهاب.

منابع تحقیق

۱ الإحتجاج علی أهل اللجاج، أحمد بن علی طبرسی، تحقیق: محمّد باقر خرسان، نشر: مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق.

۲ الاسفار الأربعه، صدرالدین محمد شیرازی، نشر: مکتبه المصطفوی، قم.

۳ اعلام اصفهان، مصلح الدین مهدوی، تصحیح و اضافات: غلام رضا نصراللهی، نشر: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۶ ش.

۴ الامالی، شیخ صدوق، محمّد بن علی بن بابویه، نشر: کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ ش.

۵ بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، نشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۶ تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، تحقیق: طیّب موسوی جزائری، نشر: دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ ق.

۷ التوحید، محمّد بن علی بن بابویه، تحقیق: هاشم حسینی، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ ق.

۸ جواهر الأسرار، کمال الدین حسین خوارزمی، تحقیق: محمد جواد شریعت، نشر: مشعل، اصفهان، ۱۳۶۳ ش.

۹ الحکمه العرشیه، صدر المتألهین شیرازی، تحقیق: غلامحسین آهنی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۱ ش.

۱۰ الذریعه إلی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ طهرانی، نشر: اسماعیلیان قم و اسماعیلیه تهران، قم و تهران، ۱۴۰۸ ق.

۱۱ شرح المشاعر، ملا محمدجعفر لاهیجی، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، نشر: مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶ ش.

ص :۴۲۵

۱۲ طبقات أعلام الشیعه، آقا بزرگ طهرانی، تحقیق: علی نقی منزوی، نشر: مؤسسه اسماعیلیان.

۱۳ فضائل الشیعه، شیخ صدوق، نشر: اعلمی، تهران.

۱۴ کاروان هند، احمد گلچین معانی، نشر: آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹ ش.

۱۵ الکافی، محمّد بن یعقوب کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، نشر: دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق.

۱۶ کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، تحقیق: علی اکبر غفاری، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۵ ق.

۱۷ مجموعه مصنّفات حکیم مؤسّس آقا علی مدرّس تهرانی، تحقیق: محسن کدیور، نشر: اطلاعات، تهران، ۱۳۷۸ ش.

۱۸ مشارق أنوار الیقین، حافظ رجب برسی، تحقیق: علی عاشور، نشر: اعلمی، بیروت، ۱۴۲۲ ق.

۱۹ معانی الأخبار، شیخ صدوق، محمّد بن علی بن بابویه، تحقیق: علی اکبر غفاری، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ق.

۲۰ الوافی، فیض کاشانی، تحقیق: ضیاءالدین حسینی، نشر: کتابخانه أمیرالمؤمنین علیه السلام ، اصفهان، ۱۴۰۶ ق.

ص :۴۲۶

فهرست نسخه های خطی حوزه علمیّه نجف آباد (بخش دوم)

اشاره

تحقیق و تصحیح: محمدجواد نورمحمدی،

سید محمود نریمانی

مقدمه

با لطف و عنایت پروردگار بزرگ بخش دوم فهرست نسخه های خطی حوزه علمیّه نجف آباد به محضر اهل ادب و اندیشه تقدیم می گردد. این فهرست نسخه های ۱۰۱ تا ۲۰۰ را شامل می شود و به خواست خدا فهرست نسخه های ۲۰۱ به بعد را به عنوان بخش پایانی تقدیم خواهیم کرد. تعداد ۳۰۲ نسخه از نسخه های موجود توسط جناب حجت الاسلام سید صادق اشکوری عکس برداری شده و پس از آن نیز تعدادی نسخه به آن افزوده گردیده است که به خواست خدا همه در دفتر سوم تقدیم خواهد شد.

در این فهرست نسخه های ارزنده وجود دارد که بر غنای این مجموعه افزوده است، از جمله این موارد می توان به نسخه ۱۲۴ اشاره کرد که معالم الاصول با حواشی محمدهاشم بن زین العابدین موسوی چهارسوقی است و نیز در نسخه ۱۲۸ که دستخط و اجازه شیخ بهایی به جلال الدین محمد جرفادقانی (گلپایگانی) می باشد، همچنین نسخه های متعددی از نسخ تکمیلی یا وقفی مرحوم ملاـ محمدجعفر آباده ای در این فهرست وجود دارد که حائز اهمیت است. در نسخه ۱۲۶ اجازه ملا رفیعا به محمدباقر بن محمدصالح فیروزنی وجود دارد.

ص: ۴۲۷

همچنین نسخه های دستنویس مؤلّف از مجموعه فقهی سفینه النجاه، اثر سید حسین بن سید علی حسینی قاینی به شماره های ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۸۹ آمده که از ارزش بالایی برخوردار است.

امید است موفق به تکمیل این فهرست و چاپ مستقل این اثر شویم تا استفاده از آن برای محققان بیشتر و بهتر گردد. آمین

والسلام

محمدجواد نورمحمدی

ص: ۴۲۸

(۱۰۱)

الاصلاح و فیه الفوز و الفلاح(فقه عربی)

از: سید محمد بن علی مجاهد حائری طباطبایی (۱۲۴۲ ق)

رساله فتوایی مختصری است برای عمل مقلدین در عبادات و معاملات، که در یک مقدمه، مشتمل بر ابواب در احکام تقلید و ۳۲ کتاب از طهارت تا دیات و خاتمه دارای مسائل متفرقه؛ این کتب مختصر «مصابیح الفقه» خود مؤلّف می باشد در فقه استدلالی مفصل. این کتاب را «اصلاح العمل» نیز می نامند.

[مرکز احیاء، ج ۷، ص ۲۵۲]

آغاز: «الحمد للّه الذی مهّد لنا طریق إصلاح العمل و مسلک النجاه و نجانی عن الخطأو الزلل و له الشکر علی هذه النعمه العظیمه و المنه الجسمیه».

انجام: «وحکی عن بعض الأصحاب أ نّه قال کل اسم یلیق بجلاله و یلیق بکماله مما لم یرد به أذن یجوز إطلاقه علیه تعالی إلاّ أ نّه لیس من الإذن و هو جید».

نسخ، بی کا، عصر مؤلّف، عناوین شنگرف یا مشکی درشت، دارای حواشی با عناوین «منه دام ظله» و تصحیح می باشد، در ابتدای کتاب دو مهر می باشد که یکی از آنها مربوط به مالك کتاب، احمد بن محمد شوشتری با سجع «عبده احمد بن محمد»، در انتهای نسخه یادداشت یادگاری از

محمدحسین اصفهانی به تاریخ جمعه ۲۷ رمضان المبارک ۱۲۳۳ در اصفهان می باشد. جلد چرم قهوه ای.

۲۳۴ گ، ۲۷ س، ۱۹ × ۲۸ سم.

(۱۰۲)

مجموعه:

۱ مختلف الشیعه «۱ پ ۱۱۶ ر»(فقه عربی)

از: علّامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

مسائل فقهی که در آنها بین دانشمندان شیعه اختلاف می باشد، از کتاب طهارت تا دیات به طور مستدل و مفصل بحث شده، و مسائل غیر اختلافی را به کتاب «منتهی» حواله داده است. این کتاب بنا به تقسیم مؤلّف در هفت جزء می باشد و در حدود ۱۰ سال تألیف شده است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۱۵۴]

نسخه حاضر از کتاب طهارت تا کتاب صلات، اواسط باب چهارم می باشد.

آغاز: «الحمد للّه محق الحق و مظهره و قامع الباطل و مدمره ممیز الإنسان عن غیره من أنواع الحیوان».

انجام: «لاتعد الصلاه فإنّ إعاده الصلاه فی هذه المسأله مذهب یونس بن عبدالرحمن و الأقرب عندی التفصیل».

۲ جامع المقاصد «۱۲۰ پ ۱۵۹ پ»(فقه عربی)

از: محقق ثانی، علی بن حسین کرکی (۹۴۰ ق)

شرح استدلالی مفصلی است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «قواعد الأحکام» علّامه حلی، این شرح تا مقداری از کتاب نکاح در هفت جلد نوشته شده و بقیه را دیگران تکمیل کرده اند و آخرین جلد آن نیمه روز شنبه ۱۸ جمادی الاول ۹۳۵ پایان

یافته است، این شرح در نجف اشرف تألیف شده و به پادشاه وقت تقدیم نموده است، بدون تصریح به نام وی، محقق کرکی جز این شرح، حاشیه مختصری نیز بر قواعد دارد.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۱۲۰]

نسخه حاضر مشتمل بر کتاب صلح، مختصری از کتاب امانات، مختصری از کتاب رهن و مقدار کمی از کتاب تجارت می باشد.

آغاز: «بسمله، المقصد الخامس فی الصلح و فصوله ثلاثه الأول الصلح سائغ شرع لقطع».

انجام ناتمام: «علی تقدیر الخبر لفظ کذلک و نحوه قوله و بیع السلاح لأعداء الدین».

۳ حل مشکلات الإشارات و التنبیهات «۱۶۰ پ ۱۷۱ ر»(فلسفه عربی)

از: خواجه نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد بن حسن (۶۷۲ ق)

شرح بسیار مهمی است با عناوین «قوله قوله» بر «الاشارات و التنبیهات» ابوعلی سینا، در این شرح به بسیاری از اشکالات شرح فخرالدین رازی پاسخ داده می شود، و در اواسط ماه صفر سال ۶۴۴ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۱۰۲]

این نسخه مشتمل بر چند برگ اول این کتاب می باشد.

آغاز: «الحمد للّه الذی وفّقنا لافتتاح المقال بتحمیده و هدانا إلی تصدیر الکلام بتمجیده».

انجام ناتمام: «و ذلک لأنّ دلالت اللفظ لمّا کانت وضعیه کانت باراده المتلفظ الجاریه علی قانون الوضع مما یتلفظ به و یراد به معنی مّا».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف یا نانوشته، دارای حواشی مختصر با عناوین «لمحرره م هی» و غیره می باشد، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای وقف نامه ای در

ابتـدای نسـخه، و برخی صـفحات دارای علامت وقف می باشـد، ابتـدای نسـخه چنـد مهر بیضوی ناخوانا، یادداشت تملکی در برگ ۱۱۹ با دو مهر دایره ای ناخوانا از محمـدباقر بن عبداللّه، و در پایان کتاب جامع المقاصد، دو مهر دایره ای «لا إله إلاّ اللّه الملک الحق المبین» موجود می باشد، جلد مقوایی فرسوده.

۱۷۱ گ، ۲۴ س، ۲۰ × ۵/۲۶ سم.

(۱۰۳)

المختصر (فی شرح التلخیص)(بلاغت عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

دومین شـرح تفتازانی بر «تلخیص المفتاح» خطیب دمشـقی است که به درخواست گروهی از ادبا و فضـلا از شـرح مفصل خود برگزیده و به سـلطان محمود جانی بیک خان تقدیم کرده است. در این شرح مختصر ممزوج، عبارات متن توضیح داده شده و به تفصیل و رد و ایراد نمی پردازد، تاریخ تألیف آن به سال ۷۵۶ در غجدوان بوده است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۳۶۶]

آغاز: «نحمدک یا من شرح صدورنا لتخلیص البیان فی إیضاح المعانی و نوّر قلوبنا بلوامع التبیان من مطالع المثانی».

انجـام: «مشـتمله علی لطف الفـاتحه و منطویه علی حسن الخـاتمه، ختم اللّه لنـا بالحسن و یسّر لنا الفوز بالـذخر بحق النبی و آله الطیبین».

نسخ نیکو، بی کا، بی تا، عناوین و متن کتاب «تلخیص المفتاح» بر فراز آن با خط مشکی و قرمز نشانی دارد، نسخه مقابله شده و نشـان بلاـغ دارد، دارای حواشـی زیـادی در متن و حاشـیه بـا عناوین «ملازاده خطائی»، «۱۲»، «ه م حلوایی»، «شـیخ الاسلام»، «مط»، «شرح مفتاح»، «منه»، «ملا معین

ص :۴۳۲

تونی»، «چلبی»، «تاج»، «شیخ» و غیره می باشد، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در انتهای نسخه یادداشت تملک ملا عبدالرسول بن محمداسماعیل سرجامی؟ سال ۱۲۶۴ در ایام سلطنت محمدشاه قاجار آمده است، جلد تیماج سیاه.

۱۸۲ گ، ۱۹ س، ۱۲ × ۲۴ سم.

(۱۰۴)

مجموعه:

۱ الصافی «۲ پ ۱۷۴ ر»(تفسیر عربی)

از: ملامحسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

تفسیر مشهوری است که بیشتر به مضامین احادیث اهل بیت علیهم السلام در تفسر آیات می پردازد و کمتر به گفته های مفسران عنایت دارد. این کتاب دارای دوازده مقدمه است در فضیلت قرآن و جمع و تدوین آن و چگونگی تفسیر و نزول آیات و کیفیت تلاوت و آداب آن، در اواخر سال ۱۰۷۵ موافق جمله «تم کتاب الصافی»، تألیف کتاب به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۱۰]

این نسخه از ابتداء تا پایان سوره مائده می باشد.

آغاز: «نحمدک یا من تجلّی لعباده فی کتابه بل فی کل شیء و أراهم نفسه فی خطابه بل فی کل نور».

انجام: «من قرأ سوره المائده فی کل یوم خمیس لم یلبس إیمانه بظلم و لم یشرک به أبدا تم الربع الأول من کتاب الصافی».

ص :۴۳۳

۲ التبیان فی اعراب القرآن(۱) «۱۷۶ پ ۲۶۵ پ»(اعراب القرآن عربی)

از: ابی البقاء عبداللّه بن حسین عکبری (۶۱۶ ق)

آیات و الفاظ قرآن کریم را از اول تا آخر اعراب و ترکیب می کند و ضمناً قراءات مختلف را ذکر کرده وجه اعرابی آنها را نیز بیان می نماید. در اعراب آراء مختلف نحویین و شواهد شعری از اشعار عرب ملحوظ است، و نسبتا به طور مختصر متعرض جهات نحوی می شود و بسیاری از تفاصیل را ذکر نمی کند.

[مرعشی، ج ۲، ص ۱۶۰]

این نسخه از ابتدا تا پایان سوره انعام می باشد.

آغاز: «بسمله، الحمد للّه الذی وفّقنا لحفظ کتابه و وفّقنا علی الجلیل من حکمه و أحکامه و آدابه».

انجام: «الاسلام دینا و قد ذکر قوله تعالی درجات قد ذکر فی قوله تعالی نرفع درجات من نشاء، تم آخر سوره الانعام».

نسخ، بی کا، بی تا، کتاب «الصافی» عناوین شنگرف، آیات قرآن بر فراز آن با خط شنگرف نشانی دارد، دارای حواشی با عناوین «منه ره»، «مجمع»، «۲»، «قاضی»، «سید محمدعلی»، و غیره می باشد، در صفحه اول کتاب مهر بیضوی با سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، از واقف آن می باشد و در بالای صفحه دوم صورت وقفنامه از محمدجعفر بن محمدصفی فارسی اصفهانی است، به تاریخ ۱۳ محرم ۱۲۷۹، جلد تیماج قهوه ای عطف تیماج مشکی.

۲۶۶ گ، ۲۵ س، ۱۸ × ۲۴ سم.

ص :۴۳۴

۱- ۱ همان «املاء ما منّ به الرحمن» می باشد.

(۱۰۵)

بحار الانوار(حدیث عربی)

از: ملا محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۱۱۰)

بزرگترین دائره المعارف حدیثی شیعه است در بیست و پنج جلد بزرگ جامع روایت های مربوط به اصول دین و اصول اخلاق و تواریخ دینی و جز اینها، مجلسی بر آن است که روایت های اهل بیت علیهم السلام را از پراکندگی حفظ کند. در آغاز هر باب آیات مربوط به موضوع آن باب با تفسیر مختصر آن ها، پس از آن احادیث و روایتهای مربوطه با رمز برای منابع و مصادر نقل می شود، برای بسیاری از روایت ها توضیحاتی با عنوان «بیان» آمده است.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۱۵۶]

این نسخه مشتمل بر جزء سوم از کتاب ایمان و کفر می باشد.

آغاز: «أبواب الکفر و مساوی الأخلاق باب الکفر و لوازمه و آثاره و أنواعه و أصناف الشرک الآیات البقره إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ».

انجام: «فی الصحاح بذرت البذر زرعته أی العداوه مع الناس کالبذر یحصد منه مثله و هو عداوه الناس له».

نسخ، آیات معرب، بی کا، بی تا، عناوین و نشانی ها شنگرف، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در ابتدای کتاب وقفنامه ای است با مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» در تاریخ ۱۵ رمضان ۱۲۷۸ که وقف کرده کتاب را بر اولاد ذکور و بعد از آن بر ذکور از اولاد ذکور، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۳۱۰ گ، سطور مختلف، ۱۸ × ۲۴ سم.

ص :۴۳۵

(۱۰۶)

الوافی(حدیث عربی)

از: ملامحسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد یازدهم وافی می باشد.

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین... کتاب المطاعم و المشارب و التجملات و هو الحادی عشر من أجزاء کتاب الوافی».

انجام: «مثل الرقعتین فی باطن یدیها مثل الکی فأیّ شیء هو قال ذاك موضع منخریه فی بطن أمه آخر أبواب المساکن و الدواجن».

نسخ، محمدباقر مشهدی ابن محمدتقی، روز چهارشنبه ماه جمادی الآخر سال ۱۷؟، عناوین شنگرف، در آغاز نسخه فهرست این مجلد آمده است، دارای حواشی مختصر با عناوین «ق»، «ص» و «مصباح» می باشد، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب بر طلبه علوم دینیه که تولیت آن بر عهده محمدجعفر می باشد با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» در تاریخ ۱۰ ماه شوال سال ۱۲۴۹ موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای.

۷۴ گ، ۲۴ س، ۱۸ × ۲۵ سم.

(۱۰۷)

الوافی(حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد سیزدهم وافی می باشد.

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، صفحه آخر بازنویسی شده، در ابتدای نسخه وقفنامه ای مانند وقف نامه نسخه قبلی با همان سجع مهر به تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹ موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای مقوایی لبه دار ضربی.

۱۵۱ گ، ۲۵ س، ۱۸ × ۲۴ سم.

(۱۰۸)

مجمع البیان لعلوم القرآن(تفسیر عربی)

از: ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ ق)

به شماره ۳۵ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول می باشد.

آغاز: «الحمد للّه الذی ارتفعت عن مطارح الفکر جلالته و جلّت عن مطامح الهمم عزته».

انجام افتاده: «دلیل علی معنی الوعید فکأ نّه قال من یرتد عاد ضرره علیه و من شکر و آمن فنفعه یعود إلیه».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، در ابتدای نسخه وقفنامه ای مانند دو نسخه قبلی با همان سجع مهر به تاریخ ۱۵ محرم ۱۲۷۹ موجود می باشد، جلد تیماج مقوایی زرشکی.

۱۳۸ گ، مختلف، ۱۷ × ۲۵ سم.

(۱۰۹)

الکافی(حدیث عربی)

از: محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

به شماره ۲ رجوع شود.

آغـاز: «الحمـد للّه المحمود بنعمته المعبود لقـدرته المطاع فی سـلطانه المرهوب لجلاله المرغوب إلیه فیما عنـده النافـذ أمره فی جمیع خلقه».

انجام: «عن ابن أبی عمیر عن محمد بن إسحق بن عمار عن أبی الحسن موسی علیه السلام فی الظهور التی فیها ذکر اللّه عزوجل قال اغسلها».

نسـخ، سـید کاظم بن محمـد حسـینی بادکوی شـیروانی، اواخر ماه شـعبان المعظم سال ۱۰۸۹ اصـفهان مدرسه حاجی قرجفای، عناوین شـنگرف، نسـخه مقابله شـده و دارای علامت بلاغ می باشـد، در حاشـیه تصـحیح شـده و در حاشـیه نسـخه بـدل دارد، همچنین دارای حواشـی با عناوین و رموز «صالـح»، «ا م ل»، «م ق ر مـد ظلّه العالی»، «م ق»، «ق» و غیره می باشد، ابتدای نسـخه وقفنـامه کتاب بر طلاب علوم دینی با مهر بیضوی و سـجع «عبـده محمـدجعفر بن محمدصـفی» به تاریـخ ۱۲۷۸ ق موجـود می باشد، جلد تیماج قهوه ای لبه دار.

۳۷۸ گ، ۲۲ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۱۰)

ابواب الجنان (اخلاق فارسی)

از: میرزا رفیع الدین محمد بن فتح اللّه واعظ قزوینی (۱۰۸۹ ق)

در آداب و اخلاق اسـلامی و وعظ و پنـد و اندرز با انشائی ادبی نیکو و تضـمین اشـعاری مناسب و به صورت مجالسـی ترتیب داده شده برای واعظان و اهل منبر، و بنابراین بود که کتاب در هشت باب، هر باب یک جلد به شـماره درهای هشتگانه بهشت تـألیف شود، ولی مؤلّف موفق بـدین کـار نشـده و فقـط باب اول و دوم را نگاشت و فرزنـدش باب سوم را تألیف کرد و دوره کتاب ناتمام ماند.

نسخه حاضر جلد اول کتاب و دارای چهارده مجلس مفصل می باشد با مقدمه ای مفید در سه مطلب مشتمل بر دستوراتی برای واعظان و سخن گویان و در عصر شاه عباس صفوی (۱۰۷۷ ق) تألیف شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۵۰]

آغاز افتاده: «و بانک نماز، سرشتش از اثبات پاکی غنی است».

انجام افتاده: «و حکایات حلم و عفو آن امام همام سوای آنچه سابقا هم درین مجلس».

نسخ زیبا، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها و خط بر فراز عبارات عربی شنگرف، آیات قرآن و احادیث معرب، نسخه تصحیح شده، نسخه فرسوده و مقداری از برگ ها ترمیم و وصالی شده، یادداشتی از آشیخ رضا قلی رحیمی در ۱۳ رمضان ۱۳۶۷ در اواسط نسخه موجود است، جلد مقوایی فرسوده.

۴۸۰ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۱)

الوافی(حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

این نسخه از ابواب فضل الصلاه تا آخر کتاب الصلاه می باشد.

آغاز افتاده: «عن زراره قال سألت أباجعفر علیه السلام عن الفرض فی الصلاه فقال الوقت و الطهور و القبله».

انجام افتاده: «تأویل متشابهاته إلی بعض بمقتضی الهوی من دون سماع من أهله أو نور و هدی».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه

تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «منه ره»، «ص»، «ق»، «خلیفه سلطان»، «محمدجعفر الفارسی» و غیره می باشد، ابتدای نسخه یک برگ از وافی از کتاب طهاره اشتباهاً اول این نسخه آمده، همچنین چند برگ متفرقه دیگر در ابتدای نسخه آمده است، بدون جلد.

۳۱۶ گ، ۲۱ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۱۲)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه(فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه الذی شرح صدورنا بلمعه من شرایع الإسلام کافیه فی بیان الخطاب و نوّر قلوبنا من لوامع دروس الأحکام بما فیه تذکره».

انجام افتاده: «بما لا سیحتمل الزیاده و النقصان ولاحدّ لها فی جانب الزیاده وفی جانب النقصان أن یغلب فیها حصول الثمره و یلزم العامل».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانه ها شنگرف، تصحیح شده، معلق به حواشی زیادی که اکثر آنها با عنوان «سلطان ره» و برخی از آنها با عناوین و رمز «ع ره»، «منه ره»، «ع ک ره» «آقا رضی سلمه اللّه تعالی»، «شیخ جعفر سلمه اللّه تعالی»، «جم سلمه اللّه»، «م د ره»، «شیخ محمد»، «مولانا محمد صادق»، «ملا میرزاده»، «آقا جان سلمه اللّه» [فرزند شیخ بهایی]، «جمال سلمه اللّه»، «ع ک ره»، «عبدالرحیم خلخالی»، «میرزا رفیع الدین محمد ره» و غیره می باشد،

دارای توضیحاتی در بین سطور می باشد، در برخی صفحات علائم وقف دیده می شود، در ضمن برخی روایات مربوط به باب ذکر شده، نسخه ترمیم و وصالی شده، جلد تیماج مشکی عطف تیماج قهوه ای.

۳۰۶ گ، سطور مختلف، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۳)

زبده البیان فی براهین احکام القرآن (فقه القرآن عربی)

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبیلی (۹۹۳ ق)

در تفسیر آیات مربوط به احکام فقهی و تنظیم شده به ترتیب کتاب های فقه از طهارت تا دیات، با استدلال و نقل اقوال بزرگان دانشمندان فقه و تفسیر.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۴۳۰]

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین... و بعد فاعلم أنّ ههنا فوائد لابدّ من قبل الشروع فی المقصود من الإشاره إلیها و هی أنّ المشهور بین الطلبه أ نّه لایجوز».

انجام: «مع کون سبب النزول خاصا لما مرّ ثم علی تقدیر التخصیص أیضا لایبعد التعمیم لفهم العله فیستخرج الباقی، فتأمل».

نسخ، علی بن محمد آرندی، ابتدای ربیع الثانی ۱۰۴۸ در شیراز، عناوین شنگرف یا مشکی درشت، بر فراز آیات قرآن با خط مشکی نشانی دارد، نسخه مقابله و تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «۱۲»، «فیض»، «منه رحمه اللّه»، «معالم التنزیل»، «ح سلمه اللّه»، «محقق شیخ جواد ره» و غیره می باشد، چند یادداشت تملک یکی از محمدعلی حسینی با مهر هشت ضلعی با سجع «عبده محمدعلی حسینی»، دیگری

از محمدمسلح بن نجیب الدین محمد، و دیگری از اسداللّه بن حسن با مهر بیضوی و سجع «اسداللّه بن حسن...» و مهر چهارگوش با سجع «یا محمد»، و مهر بیضوی دیگری با سجع «عبده عبدالباقی حسینی» در ابتدای نسخه موجود است، در پایان یادداشتی از محمدابراهیم قزوینی و محمد بن عبدالرحیم قزوینی در ماه صفر ۱۲۶۹ با دو مهر، یکی چهارگوش با سجع «یا محمد» و دیگری بیضوی با سجع «اللهم صل علی محمد و آل محمد» دیده می شود، جلد تیماج زرشکی ضربی مجدول.

۳۵۹ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۱۴)

الوافی(حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد ۱۲ کتاب می باشد.

آغاز: «الحمد للّه و الصلاه... کتاب النکاح و الطلاق و الولادات و هو الثانی عشر من أجزاء کتاب الوافی تصنیف محمد بن مرتضی».

انجام: «سئل الصادق علیه السلام لم أیتم اللّه بنبیّه صلی الله علیه و آله قال لئلا یکون لأحد علیه طاعه، آخر أبواب الولادات».

نسخ، باقر بن محمدتقی، ۱۸ جمادی الاولی سال ۱۷؟؟، عناوین و نشانه ها شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «ض»، «ق»، «منه»، «م ق ر ره»، «احمد ره»، «م ت ق»، «س م ر ره»، و غیره

می باشد. در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی به تاریخ ۱۰ شوال ۱۲۴۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، جلد تیماج قهوه ای ضربی فرسوده.

۱۴۰ گ، ۲۱ ۲۴ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۵)

زبده الاصول (اصول عربی)

از: شیخ بهاءالدین محمد بن الحسین عاملی (۱۰۳۰ ق)

متن مختصر بسیار معروفی است در اصول فقه مشتمل بر قواعد مهم این فن، در پنج منهج دارای مطالب و فصول و به تاریخ دوازدهم ماه محرم ۱۰۰۲ به پایان رسیده است، عناوین چنین است:

المنهج الأول: فی المقدمات.

المنهج الثانی: فی أدله الشرعیه.

المنهج الثالث: فی مشترکات الکتاب و السنه.

المنهج الرابع: فی الإجتهاد و التقلید.

المنهج الخامس: فی الترجیحات.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۳۶]

آغاز: «أبهی أصل یبتنی علیه الخطاب و أولی قول فصل ینتمی إلیه أولوا الألباب حمد من تنزّه عن وصمه التحدید والقیاس».

انجام: «و تترکب المرجحات مثنی و ثلاث و رباع فصاعدا فأتبع منها الأقوی و الزمن ما هو أقرب إلی التقوی».

نسخ، بدیع الزمان بن مرتضی انصاری الموتی، ۱۰۶۶ ق در شیراز، عناوین شنگرف، دارای حواشی با عناوین و رموز

«منه رحمه اللّه»، «س»، «سید» و غیره می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب و دو مزرعه موران و طیرانچی، توسط بهرام بیک بر طلاب علوم دینی در ۲۰ شعبان ۱۲۹۶ با مهر بیضوی و سجع «عبده الراجی محمدجعفر بن محمدباقر موسوی» و چند مهر بیضوی دیگر که یکی با سجع «عبده محمدباقر بن...» و مابقی ناخوانا می باشند موجود است، جلد چرم قهوه ای.

۴۹ گ، ۱۵ س، ۵/۱۳ × ۲۵ سم.

(۱۱۶)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه(فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه الذی شرح صدورنا بلمعه من شرایع الإسلام کافیه فی بیان الخطاب و نوّر قلوبنا من لوامع دروس الأحکام».

انجام: «مع أصاله بقاء غیره وعدم انتقاله و ملک الغیر له و فی المده یحلف المنکر لأصاله عدم ما یدعیه الآخر من الزیاده».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، بر فراز متن لمعه با خط شنگرف نشانی دارد، نسخه مقابله و تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «شیخ جعفر»، «ص»، «جم»، «ق»، «۱۲»، «سلط»، و غیره می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب آمده که آن را محو کرده اند، اما در برخی صفحات مهر وقفی بیضوی بزرگی با سجع «وقف شرعی گردید بر طلاب علوم دینیه اصفهان این مجلد کتاب که

از نماء املاـك موقوفه مرحوم حاجی ملاـ احمد قهپایه ایست بتولیت جناب آقا میرزا محمودخان قهپایه و نظارت جناب شریعتمدار آقای حاجی میرزا محمدحسن حکیما؟... مشروط بر اینکه همه ساله در شهر رمضان به نظر ناظر اول أو من یقوم مقامه برسانید» آمده، این کتاب از جمله کتابهایی است که شیخ احمد نجف آبادی توسط فرزندش حاج شیخ رضا صالحی اهدا کرده اند، ابتدا و پایان نسخه یادداشتهای متفرقه ای دیده می شود که من جمله یادداشتی به تاریخ ۱۱۴۳ ق می باشد، جلد تیماج زرشکی.

۲۹۵ گ، ۱۷ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۷)

الوافی(حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جزء ششم و هفتم کتاب وافی می باشد.

آغاز: «الحمد للّه... کتاب الزکوه و الخمس و المبرّات وهو السادس من أجزاء کتاب الوافی تصنیف محمد بن مرتضی المدعوّ بمحسن».

انجام: «قال یعظمون البلد أن یحلفوا به و یستحلون فیه حرمه رسول اللّه صلی الله علیه و آله آخر أبواب النذور و الأیمان و تمامها تم الجزء السابع».

نسخ زیبا و خوانا، کاتب جزء ششم اسماعیل بن حاجی ابراهیم عامری سبزواری، اواخر شعبان المعظم ۱۱۲۴، و کاتب جزء هفتم محمدباقر بن محمّدتقی مشهدی، چهاردهم شوال ۱۱۰۲، عناوین و نشانه ها شنگرف، کاتب فهرست کتاب را در

۲ صفحه آورده است، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه»، «م ح ق»، «ق» می باشد. وقفنامه ای در تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹ بر طلاب علوم دینی به حسب وصیت آقا محمد اصفهانی المسکن، تولیت آن با حاجی محمدجعفر فارسی و بعد از ایشان با مجتهد جامع الشرایط، و دارای سجع مهر «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۱۳۹ برگ، ۲۵ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۸)

تبصیر الرحمن و تیسیر المنان(تفسیر عربی)

از: علی بن احمد مخدوم مهائمی (۸۳۵ ق)

تفسیر مزجی متوسطی از قرآن کریم می باشد.

[کشف الظنون، ج ۱، ص ۳۳۹]

نسخه حاضر از ابتداء قرآن تا آیه ۲۲ سوره طه می باشد.

آغاز: «بسمله، الحمد للّه الذی أنار بکلامه قلوب أولی الألباب لیبصروا به مع عقولهم طرق الصواب».

انجام افتاده: «لکنها حیوه معنویه فکانت آیه أخری و إنّما أریناکهما الآن مع أنّ حقّهما».

نسخ زیبا، بی کا، بی تا، عناوین و آیات قرآن شنگرف و یا بر روی آن با خط شنگرف نشانی دارد، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، در ابتداء نسخه یادداشت تملکی از عبدالمجید بن عبدالکریم مروی اصفهانی،

و همچنین یاداشت تملک دیگر به تاریخ ۱۰۷۵ از محمدتقی؟ موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای سوخته ضربی گل و بوته دار.

۲۸۷ گ، ۲۱ س، ۵/۱۸ × ۲۶ سم.

(۱۱۹)

الاستبصار فیما اختلف من الاخبار (حدیث عربی)

از: شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

روایت هایی که با یکدیگر اختلاف دارند و ظاهراً بین آنها منافات دیده می شود، در این کتاب گرد آورده شده و چگونگی جمع بین آنها را ذکر می کند.

این کتاب یکی از چهار کتاب حدیثی است که شیعه به آن اهمیت فراوان می دهد و در اصل منقسم به سه جزء می باشد، جزء اول و دوم در عبادات و جزء سوم در بقیه ابواب فقه و مجموع ابوابش ۹۲۵ باب و مجموع احادیثش بنا به گفته مؤلّف ۵۵۱۱ و بنا به گفته بعضی دیگر ۶۵۳۱ حدیث است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۵۹]

نسخه حاضر از ابتداء تا پایان کتاب استبصار می باشد.

در پایان نسخه اسانید و عدد ابواب و مسائل آن را ذکر کرده که ناتمام است.

آغاز: «الحمد للّه و لی الحمد و مستحقه... أما بعد فإنّی رأیت جماعه من أصحابنا لما نظروا فی کتابنا الکبیر الموسوم بتهذیب الأحکام».

انجام: «لأنّ ذلک مذهب کثیر من العامه و قد روی ذلک عن النبی صلی الله علیه و آله ، تم کتاب الاستبصار».

انجام افتاده اسانید: «فقد أخبرنی به أحمد بن عبدون و الحسین بن عبداللّه عنه و ما ذکرته عن أبی طالب الأنباری فقد رویته عن أحمد».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با رموز «ع ب»، «ق»، «ع اه»، «م ق ر»، «س م د» می باشد، جلد تیماج زرشکی فرسوده.

۴۶۸ گ، ۲۱ س، ۲۰ × ۲۵ سم.

(۱۲۰)

ارشاد(۱)(فقه فارسی)

از: ؟

فقه فتوایی متوسط و گرفته شده از کتابهای فقها، در هجده کتاب و هر کدام دارای ابواب بدین تفصیل:

۱ کتاب طهارت و صلاه، دارای سی و سه باب.

۲ کتاب زکاه و خمس، دارای ۱۰ باب.

۳ کتاب صوم دارای هشت باب.

۴ کتاب حج، دارای هشت باب.

۵ کتاب جهاد، دارای پنج باب.

۶ کتاب تجارت، دارای مقدمه و نه باب.

۷ کتاب هبه و وقف و صدقه دارای چهار باب.

۸ کتاب دین و توابع آن، دارای ده باب.

۹ کتاب اجاره و توابع آن، دارای مقدمه و چهار باب.

۱۰ کتاب وصیت و توابع آن، دارای مقدمه و چهار باب.

۱۱ کتاب نکاح، دارای یازده باب.

۱- ۱ عنوان این کتاب در فهرست مرکز احیاء «فقه جعفری»، و در فهرست مرعشی و دانشگاه تهران، [ج ۵، ص ۱۷۶۹] «ارشاد»

و بدون ذکر نام مؤلّف آمده است.

۱۲ کتاب فراق، دارای پنج نوع.

۱۳ کتاب عتق و توابع آن، دارای مقدمه و هفت باب.

۱۴ کتاب صید و کشتار، دارای سه باب.

۱۵ کتاب میراث، دارای مقدمه و سه باب.

۱۶ کتاب قضا و شهادات، دارای شش باب.

۱۷ کتاب حدود، دارای نه باب.

۱۸ کتاب قتل و دیات، دارای مقدمه و یازده باب.

[مرعشی، ج ۱۶، ص ۱۷۴؛ مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۲۰]

آغاز: «کتاب اول در صلوات و در آن سی و سه بابست، باب اول در احکام آبها؛ بدانکه هریک از وضو و غسل و ازاله نجاست به آب مطلق پاک رواست».

انجام: «بعضی گفته اند که کفارت واجب نمی شود. در کفارت در مال او و اگر قاتلان متعدد باشند لازم می شود بر هریک کفارت کامله».

نستعلیق زیبا، بی کا، هشتم ذی قعده ۱۴۷؟، عناوین و خط بر فراز رؤوس مطالب شنگرف، نسخه تصحیح شد و دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «کنز اللغه»، «۱۲» می باشد، پایان نسخه یک مهر بیضوی با سجع «احتسام الدوله» و دو مهر چهارگوش با سجع «أفوض أمری إلی اللّه علی رضا»، موجود می باشد، جلد مقوایی روکشدار قهوه ای.

۲۲۸ گ، ۱۷ س، ۱۸ × ۲۵ سم.

(۱۲۱)

مختلف الشیعه فی احکام الشریعه(فقه عربی)

از: حسن بن یوسف بن مطهر حلی (۷۲۶ ق)

به شماره ۲۸ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه محق الحق و مظهره و قامع الباطل ومدمره مميّز الإنسان عن غيره من أنواع الحيوان بقوه العرفان».

انجام: «و هو عام فی إقامه الحدود وغيرها والعجب أن ابن إدريس ادعى الإجماع فی ذلک مع مخالفه مثل الشيخ و غيره من علمائنا».

نسخ، بی کا، در تاریخهای ۹۸۷ و ربیع الاول ۹۸۸، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «زین رحمه اللّه»، «۱۲»، «میرزا محمد سلّمه اللّه تعالی»، «ق»، «ح س» می باشد، ابتدای نسخه یاداشتی از احمد بن علی بحرانی با مهر بیضوی و سجع «وصی محمد علی» آمده، و در پایان کتاب یادداشتی در کربلای معلی به تاریخ غره رمضان المبارک ۹۹۱ ق آمده است، جلد مقوایی عطف تیماج قهوه ای.

۳۷۲ گ، ۲۳ س، ۱۸ × ۲۴ سم.

(۱۲۲)

محرق القلوب (سیره معصومین فارسی)

از: ملا محمدمهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی (۱۲۰۹ ق)

تاریخ وفات و مصائب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السلام به اختصار و بنا به درخواست عبدالرزاق خان در دو مقدمه و بیست باب (مجلس)، در این کتاب گزارش شده است.

بنا به گفته مؤلّف این کتاب جامع فواید مطلوب در تعزیه داری می باشد و در حقیقت مجالسی است منظم برای اهل منبر و بیشتر به وقایع کربلا و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و خویشان و یاران آن حضرت و اسارت اهل بیت به کوفه و شام پرداخته، با ذکر اشعاری مناسب مطالب مجالس.

ص: ۴۵۰

مختصر عناوین مجالس چنین است:

مجلس اول: در وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله .

مجلس دوم: در وفات حضرت زهرا علیهاالسلام .

مجلس سوم: در شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام .

مجلس چهارم: در شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام .

مجلس پنجم: در سفر سید الشهداء علیه السلام از مدینه به مکه.

مجلس ششم: در شهادت مسلم بن عقیل.

مجلس هفتم: در شهادت پسران مسلم.

مجلس هشتم: در مسیر از مکه به سوی کربلا.

مجلس نهم: در شهادت حر و بعضی از یاران دیگر.

مجلس دهم: در شهادت وهب و مسلم و حبیب.

مجلس یازدهم: در شهادت قاسم بن الحسن.

مجلس دوازدهم: در شهادت حضرت عباس علیه السلام .

مجلس سیزدهم: در شهادت علی اکبر علیه السلام .

مجلس چهاردهم: در شهادت سید الشهداء علیه السلام .

مجلس پانزدهم: در وقایع بعد از شهادت در کربلا.

مجلس شانزدهم: در سفر اهل بیت علیهم السلام به کوفه و شام.

مجلس هفدهم: در کیفیت دخول شام.

مجلس هجدهم: در رفتن اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه.

مجلس نوزدهم: در شهادت امام کاظم علیه السلام .

مجلس بیستم: در شهادت امام رضا علیه السلام .

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۹۶]

آغاز: «حمـد و سپاس بی نهایت تحفه بارگاه حکیمی است جلّت وعظمت که خاکـدان دنیا را و زندان این عاریت سـرا را دار بلیّت و غم».

ص :۴۵۱

انجام: «لعنه اللّه علیه و علی سائر ظالمی آل محمد و عذّبهم اللّه عذاباً أليما إلی يوم المعاد».

نسخ، قاسمعلی بن علی اکبر صباغ طهرانی، یکشنبه دهم صفر ۱۲۲۲، عناوین و خط بر فراز رؤوس مطالب و عبارات عربی شنگرف، روی جلد کتاب یادداشت تملکی از مصطفی قاهری به تاریخ ۱۳۲۶ ق آمده است، جلد مقوایی.

۳۲۰ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۲۳ سم.

(۱۲۳)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه(فقه عربی)

از: شهید ثانی؛ زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «بسمله، کتاب الإجاره و هی عقد علی تملک المنفعه المعلومه بعوض معلوم فالعقد بمنزله الجنس».

انجام: «أن یجعله خالصا لوجهه الکریم و موجبا لثوابه الجسیم... علی مشرفها أفضل الصلاه و السلام و التحیه و الإکرام».

نسخه حاضر جلد دوم می باشد.

نسخ، محمدجعفر بن محمدشفیع کاظمی، شنبه ۲۱ جمادی الاول ۱۰۲۷، عناوین و خط بر فراز متن لمعه شنگرف، نسخه مقابله شده و دارای علامت بلاغ می باشد، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «ع ک»، «ق»، «منه رحمه اللّه»، «۱۲»، «آقا جمال»، «سلط»، «سلطان»، «جم» و غیره می باشد، در برگ اول نسخه چند یادداشت تملک از سید حسین به سال ۱۲۵۴

و باقر بن محمدتقی حسینی اسفرجانی؟ کرونی ۶ شعبان ۱۲۴۶ و سید باقر بن عبدالدین؟ حسینی کرونی و یادداشت تملک دیگری در برگ ۹۴ از محمدحسین بن عبداللّه حسینی قنواتی با مهر بیضوی و سجع «عبده الراجی محمدحسین حسینی» به سال ۱۲۰۵ ق موجود می باشد، نیز دو یادداشت تولد به تاریخ های ۱۲۳۹ و ۱۲۴۴ در پایان نسخه و دو مهر بیضوی با سجع «لا إله إلاّ اللّه الملك الحق المبین حسین حسینی» و «الراجی محمدحسین بن عبداللّه حسینی» موجود می باشد، جلد دورو تیماج مقوایی اندرون قرمز بیرون قهوه ای لبه دار.

۳۰۰ گ، ۲۵ س، ۵/۱۵ × ۲۴ سم.

(۱۲۴)

معالم الاصول(اصول عربی)

از: شیخ حسن بن زین الدین عاملی (۱۰۱۱ ق)

مقدمه اصولی استدلالی مختصری است از مؤلّف برای کتاب خود «معالم الدین و ملاذ المجتهدین» که در فقه اجتهادی می باشد، نگاشته، ولی در نسخه های بسیاری آن را جداگانه تدوین نموده و از جمله کتابهای درسی حوزه های علمی قرار گرفته است. این کتاب در دو مقصد تنظیم شده:

اول در روایات چندی در فضیلت علم و علما و اهمیت فقه و تعریف و موضوع آن، و مقصد دوم فصول و اصولی است در قواعد اصولی با استدلال کوتاه و نقل گفته های بعضی بزرگان فن و رد و ایراد در آنها. این کتاب چون درسی است، دانشمندان فقه

و اصول حواشی و شروح فراوانی بر آن نوشته و چند بار به فارسی نیز ترجمه و شرح شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۴]

آغاز افتاده: «ترضیهم و تزید علی منتهی رضاهم... أما بعد فإن أولی ما أنفقت فی تحصیله کنوز الأعمار، و أطالت التردد».

انجام: «المقصد الأول فی الطهاره و فیه مطالب المطلب الأول فی المیاه و هی نوعان مطلق و مضاف».

نسخ، محمد مکاهی؟، ۲۲ شوال ۱۰۳۰ در اصفهان، عناوین با مشکی درشت، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «سلط مد ظله»، «۱۲»، «ه» «م ح د عفی عنه»، «احمد مدظله»، «شیخ محمد»، «۲»، «سلطان العلما مدظله»، «زین العابدین الموسوی»، «منه مدظله»، «م هاشم الموسوی» و غیره می باشد، در انتهای نسخه، مهری بیضوی با سجع «محمد هاشم بن زین العابدین الموسوی» که ظاهرا همان چهارسوقی اصفهانی باشد موجود می باشد، در ابتداء نسخه با خودکار آبی نوشته شده: واقف مرحوم حاج شیخ احمد نجف آبادی، جلد تیماج ضربی قهوه ای.

۱۰۰ گ، سطور مختلف، ۱۴ × ۲۶ سم.

(۱۲۵)

شرح تجرید العقائد(کلام عربی)

از: علاء الدین علی بن محمد قوشجی (۸۷۹ ق)

شرح مزجی مفصّل معروفی است بر کتاب «تجرید العقائد» خواجه نصیرالدین

ص :۴۵۴

طوسی که به نام ابوسعید کورکان (۸۷۳) نوشته شده و شارح نظر به گفته های شمس الدین اصفهانی و سید میر شریف گرگانی دارد و در بسیاری از بحث ها سعی می کند در گفته های خواجه گفتگو نماید و اعتقادات شیعه را رد کند. قوشچی بحث جواهر و اعراض این شرح را در جوانی پرداخته و پس از سال ها بحث امور عامه پس از آن الهیات را نگاشته است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۴۳۶]

آغاز: «بسمله، المقصد الثانی فی الجواهر والأعراض وفیه فصول الأول فی الجواهر قدم مباحثها علی مباحث الأعراض».

انجام: «ذلک غیر مستقر من حیث هو کذلک و لفظ أن ینفعل و إن یفعل مخصوص بذلک».

نسخ، شیخ عبدالعال بن محمدمقیم فریدنی، ۱۱۱۱ ق، عناوین در حاشیه یا متن با شنگرف یا مشکی درشت، عبارات متن با خط شنگرف یا مشکی بر فراز آن نشانی دارد، نسخه مقابله شده و دارای علامت بلاغ می باشد، در حاشیه یا متن تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «فیاض»، «۱۲»، «م ن رحمه اللّه»، «م ق سلمه اللّه»، «شیخ عبدالعال عفی عنه»، «ح ک»، «مقیم سلمه اللّه تعالی یا عفی عنه»، «فخرالدین»، «ص»، «منه رحمه اللّه»، «میر محمدقاسم»، «حم»، «حسین عفی عنه» و غیره می باشد، نسخه فرسوده شده و مقداری از حواشی آن از بین رفته است، ابتدای نسخه یادداشت امانتی با این عبارت: «امانت عالیجناب ملا عبدالرحیم نزد حقیر»، با سجع مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن غلام علی»، موجود می باشد. در پایان

ص :۴۵۵

نسخه کاتب شیخ عبدالعال بن محمدمقیم فریدنی(1) که یکی از علماء و پدرش از شاگردان علامه مجلسی می باشد فرموده: «بعد أن کان لم یتم بتسوید والدی عفی اللّه له، تمّمته بعون اللّه تعالی مع کثره الاشتغال و ترک الاشتغال؛ الفقیر الی رحمه ربه الغنی، عبدالعال بن محمدمقیم الفریدنی»، جلد چرمی زرشکی تیره.

۱۴۹ گ، سطور مختلف، ۱۵ × ۲۵ سم.

(۱۲۶)

الوافی(حدیث عربی)

از: ملامحسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

این نسخه جزء چهارم از کتاب وافی می باشد.

آغاز: «بسمله... الحمد للّه و الصلوه و السلام علی رسول اللّه ثم علی أهل بیت رسول اللّه ثم علی رواه أحکام اللّه ثم علی من انتفع بمواعظ اللّه».

انجام: «قدتم کتاب الطهاره و التزین الذی هو الجزء الرابع من أجزاء کتاب الوافی».

نسخ، محمدباقر بن محمدصالح فیروزنی، ۱۱۲۸ ق، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «منه ره»، «ق» می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه ای از آقا محمد اصفهانی با تولیت محمدجعفر بن محمدصفی فارسی با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» به تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹ موجود است، در پایان نسخه صورت

۱- ۱ بنگرید: تراجم الرجال، ج ۱، ص ۲۹۹.

اجازه ای از محمد بن فرّخ، معروف به رفیع (ملا رفیعا) به محمدباقر که ظاهراً همان کاتب باشد موجود است، جلد دورو تیماج رو قهوه ای اندرون قرمز.

۱۳۰ گ، ۲۱ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۲۷)

مجمع البیان لعلوم القرآن(تفسیر عربی)

از: ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ ق)

به شماره ۳۵ رجوع شود.

نسخه حاضر از اواخر سوره آل عمران تا اواخر سوره یوسف است.

آغاز: «فصل فی ذکر ما جاء فی اسم محمد صلی الله علیه و آله کانت کفار قریش یشتمون مذمماً یعنون اسم النبی صلی الله علیه و آله ».

انجام افتاده: «أی رفعهما علی سریر ملکه إعظاما لهما و العرش السریر الرفیع عن ابن عباس و الحسن».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، دارای حواشی مختصر با رموز «ق»، و غیره می باشد، در ابتداء نسخه وقفنامه کتاب از محمدجعفر بن محمدصفی بر طلاب علوم دینی به تاریخ ۱۵ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، در برگ ۱۵ مهری بیضوی با سجع «عبده الراجی محمدکاظم بن محمدرضا...» دیده می شود، جلد تیماج مشکی مقوایی.

۲۱۰ گ، ۳۶ ۴۳ س، ۱۷ × ۵/۲۴ سم.

الحبل المتین فی إحکام أحکام الدین (فقه عربی)

از: شیخ بهاء الدین محمد بن الحسین عاملی (۱۰۳۰ ق)

احادیث و روایت های صحیح و حسن و موثق را با شرح و بیان و جمع فقهی بین آنها و احکامی که از آنها استنباط و استفاده می شود، و بنا داشت که در چهار منهج گرد آورد (عبادات، عقود، ایقاعات، احکام). تألیف این کتاب به پایان نرسیده و فقط مقداری از منهج اول در احکام طهارت و صلاه و بعضی از ابواب دیگر پرداخته شده است.

جلد اول در مشهد مقدس در روز جمعه ۱۸ شوال ۱۰۰۷ به پایان رسیده است. مؤلّف در آغاز هر موضوع، احادیث صحیح، پس از آن روایت های حسن، و بعد از آن روایت های موثق را می آورد، و در پایان با عنوان «اقول» کیفیت استنباط حکم را بیان می کند.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۳۲۰]

آغاز: «بسمله، الحمد للّه الذی دلّنا علی الطریق القویم و منّ علینا بالهدایه إلی الصراط المستقیم».

انجام: «و أن تطیل عمری فی طاعتک ومرضاتک فی صحه و سلامه بدنیّه و نفسیّه برحمتک یا أرحم الراحمین».

نسخ، سلطان محمد بن رفیع الدین محمد اصفهانی، یکشنبه ۱۳ جمادی الثانی ۱۰۱۲، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده و علامت بلاغ دارد، در پایان نسخه دو صورت اجازه از شیخ بهایی به جلال الدین محمد جربادقانی «گلپایگانی» در سوم ربیع الاول ۱۰۱۶ دیده می شود، همچنین در انتهای نسخه آمده: «قد تم مقابلته مع نسخه الاصل التی کانت بخطه

ص :۴۵۸

رحمـه اللّه تعـالی من الجمله الثـانیه فی الأغسـال و فیهـا موقفـان الی آخر الکتـاب و من أوله إلی الجمله الثـانیه من نسـخ أخری صحیحه»، نسـخه دارای حواشـی بـا عنـاوین و رمـوز «منه رحمه اللّه»، «مشـرق الشمسـین»، «م ش ر ق»، «کنز»، «ه ی»، «ع ل ره»، «بخطه ره» و غیره می باشـند. در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب از محمدجعفر بن محمدصفی بر علما و طالبین علوم دینی به تاریخ ۹ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سـجع «عبده محمدجعفر بن محمدصـفی» موجود است، در آغاز کتاب فهرست آن آمده است، رو بدون جلد، پشت تیماج مشکی مقوایی.

۳۴۲ گ، ۱۸ س، ۱۴ × ۲۴ سم.

(۱۲۹)

؟(ادعیه عربی)

از: ؟

کتاب دعائی است ظاهرا در یک مقدمه و دو باب و هر کدام در چند فصل به این تفصیل:

المقدمه: ؟

الفصل الاول: ؟

الفصل الثانی: ؟

الفصل الثالث: فی کیفیه الدعاء.

الباب الأول: فیما یتعلق من الأدعیه بالصلاه الخمیس الیومیه.

الفصل الأول: فیما یتعلق بالصلاه الیومیه.

الفصل الثانی: فی التعقیب.

ص :۴۵۹

الفصل الثالث: فی سجدتی الشکر و صفتهما.

الفصل الرابع: فی أدعیه الصباح و المساء.

الفصل الخامس: فی أدعیه کل یوم.

الفصل السادس: فیما یعمل لیلا.

الفصل السابع: فی النوافل الیومیه.

الفصل الثامن: فی أدعیه الساعات.

الفصل التاسع: فی المناجاه.

الفصل العاشر: فی ما یعمل فی الأسابیع.

الباب الثانی: فیما یعمل فی شهور السنه.

الفصل الأول: فی ثواب الصوم فی السنه و تفضیله.

الفصل الثانی: فیما لا یختص بشهر دون شهر، بل یعم الأشهر.

الفصل الثالث: فیما یعمل فی شهور السنه.

آغاز افتاده: «أجابته فعن أبی عبداللّه علیه السلام إذا دعوت فظنّ أنّ حاجتک بالباب و من دعاه منقطعا إلیه کالفریق و المقسم علی اللّه تعالی بمحمد و أهل بیته».

انجام افتاده: «فاقبله منّی ولاتقطع رجائی منک یاکریم فإنّه سبحانه یغفر له عمل السنه ویصیح الشیطان عند ذلک صیحه عظیمه».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها متمایز، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، ادعیه و زیارات معرب، چند برگ از نسخه مرمت شده و مقداری از عبارات از بین رفته است، نسخه توسط جعفر دیّانی در هفدهم ذیحجه ۱۳۷۰ صحافی شده، جلد تیماج مشکی.

۳۷۴ گ، ۱۴ سطر، ۱۷ × ۵/۲۲ سم.

ص :۴۶۰

(۱۳۰)

نزهه الناظر و تنبیه الخواطر (مجموعه ورام)(اخلاق عربی)

از: ابوالحسن ورام بن ابی فراس بن حمدان حمدانی (۶۰۵ ق)

مجموعه ای است مشتمل بر پند و اندرزها و نصیحت هایی که در احادیث و اخبار ائمه علیهم السلام آمده است، و نیز از کلمات و گفته های حکما و فلاسفه قبل از اسلام و پس از آن و پیامبران گذشته و کتاب های آسمانی نقل می نماید.

[مرکز احیاء، ج ۶، ص ۲۱۸؛ مرعشی، ج ۲، ص ۱۷۰]

آغاز: «الحمد للّه الأول بلا إبتداء و الآخر بلا انتهاء الظاهر الغائب نوافذ الأبصار و الباطن المدرک بوجود الآثار».

انجام افتاده: «و استطرفنا دخوله و ذهلنا عن سؤاله فجلس إلی جنب والدی و جعل یحدثه ملیا و والدی یبکی ثم».

نسخ، شمس الدین محمد بن بنیاد خادم، جمادی الاول ۱۰۷۱ پایان جزء اول، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده با علامت بلاغ، اوراق نسخه مجدول به زر می باشد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «مص»، «ص»، «تفسیر قاضی»، «ق»، «کنز اللغه»، «مجلسی ره»، «م ق ر ره»، «محمد صالح» و غیره می باشد، در ابتدای نسخه صورت صلح نامه ای به تاریخ ۱۳۱۰، و همچنین چند یادداشت به تاریخ های ۱۰۸۸ و شوال ۱۱۵۳ و بدون تاریخ با چند مهر بیضوی و چهارگوش ناخوانا موجود می باشد، جلد تیماج مشکی.

۱۸۴ گ، ۲۰ س، ۱۵ × ۲۴ سم.

ص :۴۶۱

(۱۳۱)

شرح الکافی(حدیث عربی)

از: حسام الدین محمدصالح بن احمد مازندرانی (۱۰۸۶ ق)

شرح مشهوری است بر بخش اصول کتاب «الکافی» ثقه الاسلام کلینی و روضه و کتاب زکاه و خمس و صوم آن، بعضی از شرح به طور مزج و پاره ای با عناوین «قوله قوله» یا «الاصل الشرح» تدوین شده با تفصیل بیشتر در کتاب عقل و جهل و توحید. کتاب العقل روز چهاردهم صفر ۱۰۶۳ به پایان رسیده است.

آغاز: «یا عالم الدقایق و السرایر و یا ملهم الحقایق علی الضمایر لک الحمد علی ما أعطینا من دقایق الأسرار».

انجام: «إشاره إلی أنّ السیئه من حیث هی سیئه لیست خیراً من الحسنه من حیث هی حسنه بل الخیریه و عدمها باعتبار المغفره و عدم القبول».

نسخ، بی کا، قرن ۱۲، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، چند حاشیه از مخدوم حسینی تفرشی معروف به مرتضی در نسخه موجود می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط عنبر خواجه بر طلاب علوم دینی با تولیت محمدجعفر با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» و مهر چهارگوش با سجع «عبدالراجی عنبر» به تاریخ رمضان ۱۲۴۴، همچنین یادداشت تملکی از محمدداود بن محمدمخدوم حسینی تفرشی به تاریخ ۱۱۵۴ موجود است، در پایان نسخه یادداشت تملکی از نورالدین محمد کبیر؟ در ذی الحجه الحرام ۱۱۴۲ موجود می باشد، جلد تیماج مشکی.

۵۱۳ گ، ۲۳ س، ۱۸ × ۲۵ سم.

ص :۴۶۲

(۱۳۲)

ابواب الجنان(اخلاق فارسی)

از: میرزا رفیع الدین محمد بن فتح اللّه واعظ قزوینی (۱۰۸۹ ق)

به شماره ۲۳ رجوع شود.

آغاز: «بهتر مقالی که سرخیل کاروان فنون محاورات تواند بود و خوشترین کلامی که به شادابی لآلی کلماتش تیغ زبان بیان را آبگیری تواند نمود».

انجام: «و آثار مذکوره را بر امزجه قلوب دردمندان سازگار و گوارا گرداینده، توفیق اتمام باقی ابواب را بر وجه ثواب کرامت فرماید».

نستعلیق، محمدرفیع بن محمدقلی، چهارشنبه سوم شوال ۱۰۸۷، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای سرلوح زیبایی منقش به گل و بوته، صفحات مجدول به دو رنگ قرمز و مشکی، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط ملا محمدباقر بن عبدالرحیم نجف آبادی به جهت حاجی محمدابراهیم بن حاجی علیخان بر کافه مؤمنین به تاریخ پنجم شعبان ۱۲۹۴ با چهار مهر بیضوی با سجع «عبده الراجی محمدباقر بن عبدالرحیم» موجود می باشد، در برخی صفحات مهر چهارگوش با سجع «لا إله الا اللّه الملك الحق المبين عبده احمد؟» موجود است، جلد تیماج قهوه ای سوخته.

۳۲۹ گ، ۲۱ س، ۱۴ × ۵/۲۶ سم.

(۱۳۳)

تفسیر القرآن الکریم(تفسیر عربی)

منسوب به: امام حسن بن علی عسکری علیهماالسلام (۲۶۰ ق)

تفسیر بعضی آیات می باشد که امام بر ابویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد

ص :۴۶۳

و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار املا می نمود و آنها گفته ها را تدوین می کردند و این کار هفت سال به طول انجامید. به ذریعه، ج ۴، ص ۲۸۵ برای شناخت بیشتر این تفسیر رجوع شود.

[مرکز احیاء، ج ۵، ص ۴۲۶]

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین... قال الشیخ ابوالفضل شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل القمی أدام اللّه تأییده حدثنا السید محمد بن شراهنک الحسینی الجرجانی».

انجام افتاده: «لاختلاط دمه بدمه و ما هو إلاّ کذاب مفتری أما نحن فنستقذر دمه فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله أما إنّ اللّه یعذبهم بالدم».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها و آیات قرآن و خط بر فراز برخی عبارات و کلمات فارسی بین خطوط شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با رمز «ق» می باشد، برخی کلمات عربی در زیر آن به فارسی و شنگرف ترجمه شده، چند برگ آخر بازنویسی شده، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب از محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در ۱۴ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد تیماج ضربی زرشکی فرسوده.

۱۴۶ گ، ۱۸ س، ۱۸ × ۲۷ سم.

(۱۳۴)

الکافی(حدیث عربی)

از: ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

به شماره ۲ رجوع شود.

این نسخه از کتاب حج تا پایان کتاب معیشت می باشد.

ص :۴۶۴

آغاز: «بسمله، الحج: بدؤ الحجر و العله فی استلامه، حدثنی علی بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه و محمد بن إسمعیل عن الفضل بن شاذان».

انجام: «فإنّی قد سمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول: الرزق عشره أجزاء تسعه أجزاء فی التجاره و واحده فی غیرها».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین نانوشته، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، در ابتدای نسخه وقفنامه مفصلی از کتاب توسط فخرالنساء خانم بنت عبدالکریما طبسی، حسب وصیت برادرش محمدعلیا بر جمیع علما و مؤمنان به تاریخ ۱۱۰۲ ق موجود می باشد، جلد تیماج زرشکی لبه دار.

۲۳۱ گ، ۲۰ س، ۲۰ × ۲۶ سم.

(۱۳۵)

الوافی(حدیث عربی)

از: ملامحسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جزء دهم کتاب از ابتدای مکاسب تا انتهای احکام ارضین و میاه می باشد.

آغاز: «الحمد للّه... کتاب المعایش و المکاسب و المعاملات هو العاشر من أجزاء کتاب الوافی تصنیف محمد بن مرتضی المدعوه بمحسن».

انجام: «فإنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال ینبت اللّه عزوجل بالریح کما ینبت بالمطر قال فحرثوا فجادت ذروعهم، آخر أبواب أحکام الأرضین و المیاه».

نسخ، محمدباقر بن محمدتقی، رمضان المبارک ۱۱۵۰، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ق»، «ه»،

«ض»، «م ق ر ره»، «منه»، «مصباح» و «م ت ق ره» می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب بر طلاب علوم دینی توسط آقا محمد اصفهانی و تولیت محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در ۱۴ شوال ۱۲۴۹ با دو مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، موجود می باشد، جلد چرم قهوه ای فرسوده.

۷۰ گ، ۲۵ س، ۵/۲۴ × ۱۸ سم.

(۱۳۶)

زبده البیان (آیات الاحکام)(فقه القرآن عربی)

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبیلی (۹۹۳ ق)

در تفسیر آیات مربوط به احکام فقهی و تنظیم شده به ترتیب کتاب های فقه از طهارت تا دیات، با استدلال و نقل اقوال بزرگان دانشمندان فقه و تفسیر.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۴۳۰]

آغاز: «اعلم هنا فایده لابد قبل الشروع فی المقصود من الإشاره إلیها و هی أنّ المشهور بین الطلبه أ نّه لایجوز».

انجام: «حیث عممت مع کون سبب النزول خاصا لما مر، ثم علی تقدیر التخصیص أیضا لایبعد التعمیم لفهم العله فتستخرج الباقی فتأمل».

۲۳۴ گ، ۱۹ س، ۵/۱۷ × ۵/۲۵ سم.

(۱۳۷)

الکافی(حدیث عربی)

از: ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

به شماره ۲ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب صیام تا آخر کتاب جهاد می باشد.

آغاز: «بسمله، کتاب الصیام، باب ما جاء فی فضل الصوم و الصائم، علی بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن حماد بن عیسی».

انجام: «و لم یفوض إلیه أن یذل نفسه ألم تر قول اللّه عزوجل هیهنا و للّه العزه و لرسوله و للمؤمنین و المؤمن ینبغی له أن یکون عزیزا و لایکون ذلیلا».

نسخ، بی کا، قرن ۱۱ یا ۱۲، عناوین و نشانیها شنگرف، مقابله شده و علامت بلاغ دارد، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز، «یه»، «ص»، «ق»، «ظ»، «ک»، «مدارک»، «دروس»، «م ن ره»، «منتقی»، «ع ا ه ره»، «م ق ر سلمه اللّه» می باشد، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب به تولیت محمدجعفر بن محمدصفی فارسی به تاریخ ۶ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، جلد تیماج زرشکی مجدول و مزین به گل و بوته و لبه دار.

۲۴۷ گ، ۲۱ س، ۱۶ × ۲۵ سم.

(۱۳۸)

الوافی(حدیث عربی)

از: ملامحسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتدای حج تا انتهای زیارات می باشد.

آغاز: «الحمد للّه و الصلوه و السلام علی رسول اللّه ثم علی أهل بیت رسول اللّه ثم علی رواه أحکام اللّه ثم علی من انتفع بمواعظ اللّه تعالی ذکره».

انجام: «بمعنى المجاوبه يقال كلّمته فما أحار إلىّ جوابا أى ما ردّ جوابا طائرين مسرعين يعنى من الخوف لطيفا أى بحيث لم يطلع عليه أحد».

نسخ، سید محمد بن عظیم حسینی، ۱۸ شعبان ۱۱۲۹ در مشهد رضوی، عناوین و نشانیها شنگرف، مقابله شده و نشانه بلاغ دارد، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «منه رحمه اللّه»، «ض»، «م ق ره» و غیره می باشد، ابتدای نسخه فهرست ابواب کتاب آمده است، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط آقا محمد اصفهانی به تولیت محمدجعفر فارسی در تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، موجود می باشد، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۲۵ س، ۵/۲۴ × ۵/۱۸ سم.

(۱۳۹)

التنقیح الرائع لمختصر الشرایع(فقه عربی)

از: ابوعبداللّه مقداد بن عبداللّه سیوری حلی (۸۲۶ ق)

شرح مختصری است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «المختصر النافع» محقق حلی (۶۷۶ ق)؛ در این شرح بیشتر به مسائلی که محقق در آنها فتوای قاطع نداده یا مجمل بوده و از حیث لفظ یا معنی احتیاج به گفتگو داشته، پرداخته است، و نیز دارای مقدمات کوتاهی است که در معنی فقه و دلیل عقلی و عمل به خبر واحد و شرح اصطلاحات مؤلّف و طریق روایت کتاب؛ نهم ربیع الاول ۸۱۸ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۶، ص ۱۱۲؛ مرکز احیاء، ج ۶، ص ۸۸]

آغاز افتاده: «بالنقض بالوضوء المحدد فإنّه لا تأثیر معه بل قبله و بأ نّه تخصیص بالصلاه مع عموم غایتها».

ص :۴۶۸

انجام: «و فی روایه مسمع عن الصادق علیه السلام إنّ جنایتها فی حقوق الناس علی سیدها والأظهر من الأصحاب خلاف ذلک».

نسخ، معین الدین محمد بن بدیع الزمان حسونانی، ظهر سه شنبه ۲۱ محرم ۱۰۶۸ پایان جلد اول، عناوین و نشانیها و خط بر فراز متن مختصر الشرائع شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار مختصر با عناوین و رموز «زین»، «شرح لمعه» می باشد، برخی اوراق نسخه از اواخر آن بازنویسی شده، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب با تولیت محمدجعفر بن محمدصفی به تاریخ ۹ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای.

۳۳۲ گ، ۲۷ س، ۱۶ × ۵/۲۴ سم.

(۱۴۰)

الفوائد المدنیه(اصول فقه عربی)

از: میرزا محمدامین بن محمدشریف استرآبادی (۱۰۳۳ ق)

مؤلّف، در این کتاب سعی کرده تا روش علمای اصول را در استنباط و اجتهاد نادرست معرفی کند و طریقه اخباریان را تثبیت و تصحیح نماید، و در این کار به بعضی اخبار و روایات و گفته های پاره ای از علما استناد نموده و در نگارش ادب محاوره را حفظ نکرده است. این کتاب دارای یک مقدمه و دوازده فصل و یک خاتمه می باشد و در ماه ربیع الاول ۱۰۳۱ در مکه پایان یافته است.

چون بیشتر بحثهای این کتاب، بنا به گفته مؤلّف در مدینه تحریر و تنقیح شده و درهای حق از برکت مدینه علم پیامبر اکرم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر وی

گشوده شده، این کتاب را «الفوائد المدنیه» نامیده و چون جمعی از فضلا بعضی فوائد آن را خواستند نزد وی بخوانند، به جمع آوری و تنظیم فصول آن پرداخت.

فهرس اجمالی عناوین چنین است:

المقدمه: فیما أحدثه العلامه الحلی و من وافقه.

الفصل الأول: فی إبطال التمسک بالاستنباطات الظنیه.

الفصل الثانی: فی انحصار المدرک فی السماع عن الصادقین.

الفصل الثالث: فی إثبات تعذر المجتهد المطلق.

الفصل الرابع: فی إبطال الحصر فی المجتهد و المقلد.

الفصل الخامس: فی حصول الظن علی مذهب العامه دون الخاصه.

الفصل السادس: فی سد أبواب فتحها العامه للاستنباط.

الفصل السابع: فی من یجب رجوع الناس إلیه فی القضاء و الإفتاء.

الفصل الثامن: فی جواب أسئله متجهه.

الفصل التاسع: فی تصحیح أحادیث کتبنا.

الفصل العاشر: فی اصطلاحات یعمّ بها البلوی.

الفصل الحادی عشر و الثانی عشر: فی التنبیه علی طرف من الأغلاط.

الخاتمه: فی نقل طرف من کلام قدمائنا.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۱۴]

آغاز: «بسمله، أمّا بعد حمدا للّه باعث النبیّین و ناصب الأوصیاء المعصومین و الصلوه و السلام علی سید المرسلین».

انجام: «و المعصوم أرباب العصمه ومن تمسک بهم فی کل مسئله تمکن عاده أن یقع فیها غفله أو ذلّه و ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء».

نستعلیق زیبا و مقداری از نسخه نسخ، بی کا، بی تا، عناوین در متن و یا حاشیه به شنگرف یا مشکی درشت، مقابله و تصحیح

شده و علامت بلاغ دارد، دارای حواشی بسیار

ص: ۴۷۰

مختصر با عناوین و رموز «م ه»، «ق» می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط میر محمدباقر هشیار در تاریخ ۱۱۲۳ ق بر طلاب علوم دینیه است که در تاریخ ۱۲۳۰ تجدید وقف شده با دو مهر بیضوی ناخوانا، جلد تیماج زرشکی.

۲۴۳ گ، ۱۷ س، ۵/۱۶ × ۲۶ سم.

(۱۴۱)

نزهه الناظر و تنبیه الخواطر (مجموعه ورّام)(اخلاق عربی)

از: ابوالحسین ورام بن ابی فراس بن حمدان حمدانی (۶۰۵ ق)

به شماره ۱۳۰ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه الأول بلا إبتداء و الآخر بلا انتهاء و الظاهر الغائب نوافذ الأبصار و الباطن المدرک بوجود الآثار».

انجام: «و لیس بتقوی اللّه طول عباده و لکنها التقوی مجانبه الشبهه و التحرز عن النجاسات الظاهریه و الباطنیه لیصل العبد...».

نسخ، سید محمد بن ابوالفضل حسینی مشهدی، ۱۴ صفر ۱۰۸۰، عناوین و نشانیها شنگرف در برخی موارد نانوشته، مقابله و تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در پایان نسخه یادداشت تولد رستم علی میرزا در روز شنبه ۹ ذیحجه مطابق مالوئیل سال ۱۴۸؟ موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای کم رنگ.

۲۷۱ گ، ۲۵ س، ۱۳ × ۲۵ سم.

(۱۴۲)

تهذیب الاحکام(حدیث عربی)

از: شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به شماره ۵۸ رجوع شود.

آغاز: «کتاب المزار من کتاب التهذیب مختصر فی أنساب النبی و الأئمه علیهم السلام و زیاراتهم و تواریخهم و قدر مشاهدهم».

انجام: «لا بأس بالعزل فی سته وجوه المرأه التی أیقنت أ نّها لا تلد و المسنّه و المرأه السلیطه و البذیه و المرأه التی لاترضع ولدها و الأمه».

نسخ، محمدمهدی بن کیقباد کرجی، عصر روز جمعه آخر ربیع الاوّل ۱۱۲۲، عناوین و نشانیها بنفش یا شنگرف، تصحیح و مقابله شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «م د»، «م ق ر ره»، «ق»، «سمع»، «م ت ق»، «ک»، «ا م ره»، «اه»، «یه»، «م حسین سلّمه اللّه»، «ص»، «نهایه»، «دروس»، «امان ره»، «لک»، «سلط»، «س م د ره»، و غیره می باشد، در پایان نسخه نام ائمه معصومین علیهم السلام با اولاد آنها آمده، و بخشهایی از کتاب وافی فیض کاشانی در پنج صفحه آمده است، در ابتدای نسخه یادداشتی از محمدعلی زنجانی مبنی بر هبه کتاب بر او با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدعلی بن محمدباقر زنجانی» آمده، جلد تیماج مشکی عطف تیماج قهوه ای سوخته.

۲۴۳ گ، ۲۳ س، ۵/۱۸ × ۲۵ سم.

(۱۴۳)

جامع المقاصد فی شرح القواعد(فقه عربی)

از: نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی عاملی (۹۴۰ ق)

به شماره ۲/۱۰۲ رجوع شود.

آغاز افتاده: «عرقوبیها و شمی معاطفها إذا عرفت ذلک فالذی یجوز النظر إلیه هو الوجه».

انجام: «لوجب مهر المثل بنفس العقد علی ما سبق فی نظائره عند من یقول به و اللّه اعلم بالصواب و اللّه المرجع المآب».

نستعلیق، بی کا، سه شنبه ششم رمضان المبارک ۹۷۹، عناوین نانوشته، تصحیح شده، دارای علائم وقف بر روی برخی صفحات می باشد، جلد تیماج مشکی ضربی گل و بوته دار.

۲۶۴ گ، ۱۹ س، ۱۶ × ۲۴ سم.

(۱۴۴)

الصافی فی شرح الکافی(حدیث فارسی)

از: ملاخلیل بن غازی قزوینی (۱۰۸۹ ق)

شرح مفصلی است در دوازده جلد بر کتاب «الکافی» ثقه الاسلام کلینی که پس از تحریر مقداری از شرح عربی خود «الشافی فی شرح الکافی» به دستور شاه عباس دوم صفوی بدان پرداخته است. به سال ۱۰۶۴ در محله دیلمیه قزوین به شرح شروع کرده و به سال ۱۰۸۴ از آن فراغت یافته است.

متن روایت ها را به عربی به عنوان «اصل» می آورد و به فارسی به عنوان «شرح» گزارش می دهد و در شرح به خصوصیات لغوی الفاظ و ضبط و اعراب آنها نیز می پردازد.

[مرعشی، ج ۵، ص ۲۶۴؛ مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۳۸]

نسخه حاضر مقداری از کتاب ایمان و کفر می باشد.

آغاز افتاده: «طینت کافر آنست که دور شدند از هر خوبی و جز این نیست نامیده شده است غیر دوست نوی برای آنکه او دور شده از هر خوبی».

انجام افتاده: «شرح فلیابس بسکون لام و بهمزه ویاء دونقطه در پائین و سین بی نقطه به صیغه امر غایب باب».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده، مقداری از ابواب کتاب در ابتداء نسخه آمده است، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۱۵۴ گ، ۲۱ سطر، ۱۵ × ۲۵ سم.

(۱۴۵)

تحفه الزائر(زیارت فارسی)

از: ملامحمد باقر بن محمدتقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

زیارات و ادعیه و آداب تشرف به مشاهد مشرفه حضرات معصومین علیهم السلام ، که به اسانید معتبر از ائمه هدی نقل شده، با توضیحاتی بعنوان «مؤلّف گوید»، در این کتاب برای فارسی زبانان که از لغت عربی بهره ندارند، گرد آورده شده و مشتمل بر یک مقدمه و دوازده باب، دارای فصول و یک خاتمه می باشد، و به تاریخ ماه صفر ۱۰۸۵ پایان یافته است.

عناوین اجمالی کتاب چنین است:

مقدمه: در بیان آداب سفر.

باب اول: در ثواب تعمیر قبور و زیارت حضرات معصومین علیهم السلام .

باب دوم: در فضیلت و کیفیت زیارات مدینه منوره.

باب سوم: در فضیلت و زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام .

باب چهارم: در فضیلت نجف و کوفه و آب فرات.

باب پنجم: در فضایل زیارت سید الشهداء علیه السلام .

باب ششم: در فضیلت حایر و تربت امام حسین علیه السلام .

باب هفتم: در زیارات مطلقه امام حسین علیه السلام .

باب هشتم: در زیارات مخصوصه آن حضرت.

باب نهم: در زیارت حضرت کاظم و رضا و جواد علیهم السلام .

باب دهم: در زیارت امام هادی و عسکری علیهماالسلام .

باب یازدهم: در زیارت جامعه.

باب دوازدهم: در زیارات انبیا و اولیاء و اولاد ائمه علیهم السلام .

خاتمه: در آداب ملاقات زایران.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۳۰]

آغاز: «بسمله، کبوتر ستایشی که از بروج مشیده افواه حامدان آهنگ در و بام صامع مسامع قدسیان را شاید مفیض الانواریرا سزاست».

انجام: «به درستی که هرکه زیارت کند ما را یا قبرهای ما را البته رحمت الهی او را فروگیرد و گناهانش آمرزیده شود».

نسخ، موسی بن جعفر قشمیری، ۱۸ رجب ۱۱۳۷، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، عبارات عربی معرب، مقابله و تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل و علامت بلاغ دارد، و نیز در آخر نسخه یادداشتی مبنی بر پایان تصحیح نسخه در ۱۶ صفر ۱۱۴۲ آمده، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در سال ۱۲۷۸ ق با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، آمده است، در پایان نسخه یادداشتی به تاریخ ۱۶ ذی القعده ۱۲۶۸ نوشته شده، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۱۸۲ گ، ۲۲ س، ۱۷ × ۵/۲۴ سم.

(۱۴۶)

من لایحضره الفقیه(حدیث عربی)

از: شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق)

به شماره ۱۷ رجوع شود.

آغاز: «اللهمّ إنّی أحمدك و أشكرك و أومن بك و أتوكل عليك و أقرّ بذنوبی إليك و أشهدك إنّی مقرّ بوحدانيتك و منزهك عما لايليق بذاتك».

انجام: «اللهمّ من كان له من أنبيائك و رسلك ثقل و أهل بيت فعلی و فاطمه و الحسن و الحسين أهل بيتی و ثقلی فأذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهيرا».

نسخ، جعفر اسحاق بن محمد برخوردار، يکشنبه ۲۴ شعبان ۱۰۷۹ پايان جزء دوم و پانزدهم ذی القعده ۱۰۸۹ پايان جزء سوم، عناوين و نشانيها شنگرف، نسخه مقابله و تصحيح شده و علامت بلاغ و نسخه بدل دارد، عبارات «عليه السلام» و «صلی اللّه عليه و آله» به صورت كليشه ای زيبا نوشته شده، دارای حواشی بسيار با عناوين و رموز «داماد»، «سمع»، «ام ن طاب ثراه»، «ص»، «م ح ق»، «ه»، «م ر د»، «ب ه»، «۱۲»، «ق»، «وافی»، «مجمل» و غيره می باشد، در اول كتاب زكات دو مهر بيضوی با سجع «زد دست بدامن محمد جعفر ۱۰۸۸» آمده، در ابتدای نسخه يادداشتی از محمدامين كاشانی با مهر بيضوی و سجع «إنّی لكم رسول أمين» آمده، صفحه آخر توسط مهدی بن محمدباقر آرانی در تاريخ سوم شوال ۱۲۲۲ بازنويسی شده است، جلد تيماج قهوه ای سوخته فرسوده.

۲۸۵ گ، ۲۵ س، ۵/۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۴۷)

عيون اخبار الرضا(حديث عربی)

از: شيخ صدوق، محمد بن علی بن بابويه قمی (۳۸۱ ق)

احاديث و اخباری كه از حضرت امام رضا عليه السلام نقل شده و مخصوصا آنچه متعلق به احوال و كرامات و معجزات آن حضرت می باشد، با سند و در يكصد و سی و نه باب گرد

ص :۴۷۶

آورده شده است. این کتاب را صدوق برای کتابخانه صاحب بن عباد تألیف کرده است به مناسبت نظم صاحب دو قصیده در مدح حضرت و تقدیم آنها به صدوق.

آغاز افتاده: «لرجائی فیه و أصلی، و اللّه تعالی ذکره یبسط بالعدل یده و یعلی بالحق کلمته و یدیم علی الخیر قدرته یسهل المحان بکرمه و جوده».

انجام: «فقال ذلک الترکی قد ظهر لی من أمر هذا المشهد ما صح لی به یقینی و قد آلیت علی نفسی أن لا أفارق هذا المشهد ما بقیت».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل و علامت بلاغ دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ص»، «ق»، «یه» می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در ۹ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، جلد تیماج قهوه ای لبه دار.

۱۷۶ گ، ۲۵ س، ۵/۱۳ × ۲۴ سم.

(۱۴۸)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه(فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «بسمله، کتاب الإجاره و هی العقد علی تملک المنفعه المعلومه بعوض معلوم فالعقد بمنزله الجنس یشمل سائر العقود».

انجام: «و نفع بشرحه کما نفع بأصله بحقّ الحقّ و أهله و الحمد للّه وحده و صلوته علی سیدنا محمد النبی صلی الله علیه و آله و عترته المعصومین...».

ص :۴۷۷

نسخ، محمدعلی بن خواجه محمود جیلی، ۱۱۲۴ ق، عناوین و نشانیها و خط بر فراز متن لمعه شنگرف، نسخه تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «میرزا محمدرضا گلپایگانی دام ظله العالی»، «سلطان ره»، «۱۲»، «ق»، «ص»، «جم ره»، «سید حسین دام ظله»، «میرزا سید علی خوانساری رحمه اللّه»، «آقا رضی ره»، «شیخ جعفر ره»، «ع ک»، «ق س م رحمه اللّه»، «میر محمد ره»، «ح س ی الجیلانی»، «ح یع»، «ح س ن دام ظله»، «ملا محمد علی استرآبادی ره» و غیره می باشد، در آغاز نسخه یادداشت هبه کتاب توسط حاج شیخ احمد نجف آبادی به پسرش حجت الاسلام حاج آقا رضا حججی نجف آبادی آمده، ابتدای نسخه رساله ای در چهار صفحه در قرعه از میرزا محمد رضا گلپایگانی آمده است، در پایان کتاب الروضه یک مهر بیضوی با سجع «ابوالقاسم» و مهر چهارگوش دیگری با سجع «الراجی ابن محمدنقی ابوالقاسم» موجود می باشد، دو یادداشت تملک یکی از محمدعلی بن سید علی موسوی و دیگری از ابوالقاسم بن محمدنقی گلپایگانی در سال ۱۲۶۲ در پایان نسخه آمده، همچنین در پایان نسخه سبب قتل شهید اول و شهید ثانی از کتاب لؤلؤ البحرین یوسف بحرانی آمده است، جلد تیماج قهوه ای فرسوده.

۳۵۵ گ، ۱۶ س، ۵/۱۸ × ۵/۲۴ سم.

ص :۴۷۸

(۱۴۹)

شرح بر شرح رضی بر کافیه(نحو عربی)

از: ؟

شرح متوسط مزجی بر شرح رضی بر کافیه ابن حاجب می باشد.

آغاز افتاده: «اللفظی و المعنوی و إبراهیم مثال للعجمه و مساجد مثال للجمع و معدیکرب مثال للترکیب و عمران مثال للالف و النون».

انجام افتاده: «أی لاتجمع مثل أکل السمک مع شرب اللبن و علی هذا القیاس و أو التی ینتصب المضارع بعدها».

این نسخه از ممنوع من الصرف تا المضارع بعد حروف العطف می باشد.

نسخ، حسین، احتمالا قرن ۱۳، برخی عناوین در حاشیه به شنگرف، خط بر فراز متن شرح رضی مشکی یا شنگرف، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در برخی حواشی آمده: «اللهم اغفر لکاتبه حسین»، و در یک حاشیه دیگر آمده: «سید علی خان سنه ۱۲۴۸»، دارای حواشی با عناوین و رموز «سید نعمه اللّه ره»، «۱۲»، «غفور»، «رضی»، «ا م ح د»، «سید علی خان»، «عص» و غیره می باشد، تعداد زیادی از اوراق نسخه از وسط افتاده، و برخی اوراق با قلم دیگری بازنویسی شده، در پایان نسخه یک برگ از کتاب مختصر المعانی اشتباهاً آمده است، بدون جلد.

۱۷۴ گ، ۱۶ س، ۵/۱۳ × ۵/۲۵ سم.

(۱۵۰)

حاشیه الروضه البهیه(فقه عربی)

از: جمال الدین محمد بن حسین خوانساری (۱۱۲۵ ق)

ص :۴۷۹

حاشیه مفصلی است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه» شهید دوم. بیشتر این حاشیه به توضیح گفته های شهید و ادله این مسائل پرداخته و در بعضی فرازها به گفتگو می پردازد.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۴۴۲]

نسخه حاضر کتاب الصلاه می باشد.

آغاز: «نحمدک یا إله العالمین و نصلی علی رسولک سید المرسلین و آله الطیبین الطاهرین و الواجب سبع صلوات الیومیه، المراد کون هذه السبع واجبه فی الجمله».

انجام: «قلت متی تجب الصلوه علیه فقال إذا کان ابن ستّ سنین و الصیام إذا أطاقه و هذا الروایه فی الکافی أیضا».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین نانوشته، نسخه در حاشیه تصحیح شده و دارای حواشی با عناوین «منه مد ظله» و «منه ره» می باشد، چندین برگ از اول و آخر نسخه بازنویسی شده، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط ملا عبدالرحیم بن علیخان نجف آبادی، حسب وصیت خانم کوچک زوجه حاجی ابوطالب در سال ۱۲۵۱ ق با مهر بیضوی و سجع «بسم اللّه الرحمن الرحیم» موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای مقوایی بسیار فرسوده.

۱۲۵ گ، ۲۳ س، ۱۸ × ۲۳ سم.

(۱۵۱)

تهذیب الاحکام(حدیث عربی)

از: شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به نسخه شماره ۵۸ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب صوم تا آخر کتاب تجارت می باشد.

آغاز: «بسمله، باب فرض الصيام، قال اللّه تعالی يا أيّها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون».

انجام: «فقال له إن ربحت فلك و إن وضعت فليس عليك شیء فقال لابأس بذلك إن كانت الجاريه للقائل».

نسخ، محمدرحيم ابن حبيب اللّه، نيمه رمضان المبارک سال ۱۰۳۹، عناوين و نشانيها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه تصحيح و مقابله شده و در متن و حاشيه نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوين و رموز «ق»، «ص»، «بخط ز»، «۱۲» می باشد، برخی صفحات علامت وقف دارد، جلد تيماج زرشكی عطف تيماج مشكی.

۳۶۵ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۵۲)

مسالک الافهام الی تنقيح شرائع الاسلام(فقه عربی)

از: شهيد ثانی، زين الدين بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به نسخه شماره ۵۰ رجوع شود.

نسخه حاضر از كتاب اطعمه و اشربه تا پايان كتاب ديات می باشد.

آغاز: «بسمله، الكلام فی الأطعمه و الأشربه و معرفه أحكامها من المهمات فإنّ اللّه تعالی أجری العاده».

انجام: «حاله الإسلام و الأصح مراعاه الإبتداء و الخاتمه كما مر و هو يرجع هنا إلی اعتبار الخاتمه نسأل اللّه تعالی حسنها و سلامه عاقبتها فی الدارين».

نسخ، محمد بن علی عاملی، دوشنبه ۲۵ شوال ۱۱۰۳، عناوين و نشانيها و خط بر فراز برخی از عبارات شنگرف، و بيشتر عناوين نانوشته، تصحيح و مقابله شده، ابتدای نسخه

دو مهر بیضوی یکی با سجع «محمدعلی بن محمدباقر الموسوی» و دیگری ناخوانا، و همچنین در صفحه بعد مهر بیضوی دیگری با سجع «عبده محمد کاظم» موجود می باشد، دارای حواشی با عناوین و رموز «مولانا میرزا رحمه اللّه تعالی»، «۱۲»، «منه رحمه اللّه»، «م ی ر ز ا رحمه اللّه»، «ق» می باشد، در پایان نسخه مهری بیضوی با سجع «لا إله إلّا اللّه الملك الحق المبین عبده محمد...» موجود است، همچنین چند جای نسخه مهر وقفی بیضوی بزرگی با سجع «وقف شرعی گردید بر طلاب علوم دینی اصفهان این مجلد کتاب که از نماء املاك موقوفه مرحوم حاجی ملا احمد قهپایه ایست بتولیت جناب آقا میرزا محمود خان قهپایه و نظارت جناب شریعتمدار آقای حاجی میرزا محمدحسن حکیما؟... آقا علی اکبر قهپایه مشروط بر اینکه همه ساله در شهر رمضان به نظر ناظر اول أو من یقوم مقامه رسانید» موجود می باشد، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۳۶۴ گ، ۲۴ س، ۱۹ × ۵/۲۴ سم.

(۱۵۳)

قواعد الاحکام فی معرفه الحلال والحرام(فقه عربی)

از: علّامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

مشتمل بر نتیجه استنباط مؤلّف در مسائل فقهی و قواعدی که برای فقیهان به کار آید، تألیف شده به درخواست فرزندش فخرالدین (محمد) به روش کتابهای فقهی از کتاب طهارت تا دیات. در این کتاب بحث های مفصل استدلالی و رد و ایراد در

گفته های فقها نیامده و به نظریات مؤلّف بسنده شده و بیشتر شبیه رساله های عملی است با اندکی گسترش و اشاره به ادله. به سال ۶۹۳ ق به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۶۶]

نسخه حاضر جلد دوم کتاب می باشد.

آغاز: «کتاب النکاح و فیه أبواب الأوّل فی المقدمات و هی سبعه مباحث الأوّل النکاح المستحب و یتأکّد فی القادر مع شدّه طلبه».

انجام: «من الخلل و النقصان و الخطاء و النسیان، هذا وصیّتی إلیک و اللّه خلیفتی علیک و السلام علیک و رحمه اللّه و برکاته».

نسخ، محمد طالقانی، ۱۷ ربیع الثانی ۱۰۵۱، عناوین و نشانیها شنگرف و برخی نانوشته، نسخه تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «شرح»، «ع ک»، «ایضاح»، «سع»، «۱۲»، «عم»، «یر» و غیره می باشد، ابتدای نسخه یادداشت تملکی از محمدباقر بن محمدکاظم موجود است، در پایان نسخه فهرست مختصری از کتاب آمده، جلد تیماج قهوه ای.

۲۹۲ گ، ۱۷ س، ۲۰ × ۵/۲۵ سم.

(۱۵۴)

قواعدالاحکام فی معرفه الحلال والحرام(فقه عربی)

از: علاّمه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

به شماره ۱۵۳ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول کتاب می باشد.

آغاز: «الحمد للّه علی سوابغ النعماء و ترادف الآلاء المتفضّل بإرسال الأنبیاء لإرشاد الدهماء المتطوّل بنصب الأوصیاء لتکمیل الأولیاء».

انجام: «التاسعه، لو دفع إليه مالا و قال اصرف بعضه إلى زيدٍ و الباقى لک فمات قبل الدفع انعزل و لو قال إدفع إليه بعد موتى لم ينعزل».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح و مقابله شده و در حاشیه و بین سطور نسخه بدل دارد، از برگ اول تا ۸۰ نونویس است بدون حاشیه، از برگ ۸۰ به بعد دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «ایضاح»، «۱۲»، «ع ک ره»، «ق»، «شرح»، «زین ره»، «ص» و غیره می باشد، در حاشیه نسخه ایضاح الفوائد فرزند علاّمه، «محمد بن حسن بن یوسف مطهر حلی» آمده که کاتب آن «علی بن محمد بحرانی» با دو مهر بیضوی یکی با سجع «وصی محمد علی» و دیگری ناخوانا می باشد، جلد تیماج زرشکی.

۲۵۵ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۵۵)

التعلیقه السجادیه(حدیث عربی)

از: ملا مراد بن علی خان تفرشی (۱۰۵۱ ق)

حاشیه و شرح مختصر معروفی است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق؛ و پاره ای از ابواب و احادیث آن شرح نشده است. این کتاب شب دوشنبه هفدهم ربیع الاول ۱۰۴۴ پایان یافته و طی دو ماه از سواد به بیاض آورده شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۲۰]

آغاز: «الحمد للّه رب الأرباب و مسبب الأسباب و مفتح الأبواب و مسهل الصفات الذی خلق فسوی و قدّر فهدی».

ص :۴۸۴

انجام افتاده: «و أما الركعتان فبقوله تعالى و اتخذوا من مقام إبراهيم مصلى و أما السعى فبقوله تعالى أنّ الصفا و المروه من شعائر اللّه».

نسخ، در حاشيه يكى از صفحات آمده: «جزو اول از كتاب حاشيه ملا- مراد... على يد الاقل محمدحسن بن محمدكاظم شوشترى؟» قرن ١٢، عناوين شنگرف، نسخه تصحيح شده، در ابتداى نسخه وقفنامه كتاب با امضاى «نور چشم محمد است على» ديده مى شود، در آغاز نسخه مهر بيضوى با سجع «عبده محمدجعفر بن غلام على» موجود مى باشد، همچنين دو يادداشت تولد به تاريخهاى ذى الحجه ١١١۴ و ذى الحجه ١١١۶ در ابتداى نسخه موجود است، همچنين ابتداى نسخه يادداشت هبه كتاب به محمدعلى طبيب در اواسط جمادى الاولى ١١٣۵ با دو مهر بيضوى با سجع «لا إله الا اللّه الملك الحق المبين محمدعلى ١١٣٠» و دو مهر ديگر ناخوانا مشاهده مى شود، جلد تيماج مشكى.

٨٣ گ، ٢١ س، ١٧ × ٢٣ سم.

(١۵۶)

الألفين الفارق بين الصدق و المين(اعتقادات عربى)

از: علاّمه حلّى، حسن بن يوسف بن مطهر (٧٢۶ ق)

هزار دليل عقلى و نقلى است بر اثبات امامت و خلافت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و هزار دليل بر اثبات بطلان مدعيان خلافت، كه علاّمه به درخواست فرزندش محمد (فخر المحققين) كتاب را نگاشته و مشتمل است بر يك مقدمه و دو مقاله و يك خاتمه، منقسم بر چندين بحث و جز اينها از عناوين.

ص :۴٨۵

یک هزار و بیست و دو دلیل از این کتاب نگاشته شده و ناتمام مانده و همین مقدار به تاریخ غره ماه رمضان ۶۱۲ پایان یافته است. در ذریعه گوید: این کتاب دو جزء است که جزء اول آن در دینور به سال ۷۰۹ و جزء دوم به سال ۷۱۲ با ترتیب و تنظیم فخر المحققین پایان یافته و گویا نسخه مؤلّف فرسوده شده بود که ناتمام بوده.

[مرعشی، ج ۱۴، ص ۶؛ مرکز احیاء، ج ۶، ص ۱۷۴]

آغاز: «الحمد للّه مظهر الحق بنصب الأدله الواضحه و البراهین و موضع الإیمان عند أولیائه المخلصین و منطق السنه».

انجام: «کل إمام داع إلی ذلک بالضروره و لا شیء من غیر المعصوم بداع إلی ذلک بالإمکان فلا شیء من الإمام بغیر معصوم».

نسخ، احمد بن جوعان نخعی، چهارشنبه ۱۱ رجب ۱۰۹۱، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در ۱۲ ذی الحجه ۱۲۷۸؟ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای کم رنگ.

۲۵۷ گ، ۱۹ س، ۱۴ × ۵/۲۴ سم.

(۱۵۷)

تهذیب الاحکام(حدیث عربی)

از: شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به شماره ۵۸ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتداء تا پایان کتاب صلاه می باشد.

آغاز افتاده: «و اترک ما قدمه قبل ذلک مما یتعلق بالتوحید و العدل و النبوه و الإمامه لأنّ شرح ذلک یطول و لیس أیضاً المقصد بهذا الکتاب».

انجام: «عن أبی عبداللّه علیه السلام قال سألته عن الجنازه لم أدرکها حتی بلغت القبر أصلی علیها قال إن أدرکتها قبل أن تدفن فإن شئت فصلّ علیها».

نستعلیق زیبا، کمال الدین مقصود استرآبادی، ۱۹ رجب ۹۸۰، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه تصحیح و مقابله شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ص»، «آقا حسین مد ظله»، «ع اه»، «ق»، «م ق ر»، «قاموس»، «۱۲» و غیره می باشد، در پایان نسخه مهری بیضوی با سجع «الواثق باللّه الاکبر عبده محمدجعفر» و دو یادداشت مقابله یکی به سال ۹۸۲ ق و دیگری توسط محمدمقیم نجفی به سال ۱۱۶۱ ق و همچنین یادداشت امانت شیخ محمد راضی نزد سید هاشم دیده می شود، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۳۸۴ گ، ۲۱ س، ۱۶ × ۲۵ سم.

(۱۵۸)

کامل الزیارات(زیارت عربی)

از: ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی (۳۶۸ ق)

یکصد و هشت باب است مشتمل بر احادیث فضائل زیارت حضرات معصومین علیهم السلام و چگونگی زیارت هر یک از آنها. روایات مستند مورد اعتماد مؤلّف در این کتاب آمده و از غیر از معصومین یا اصحاب غیر موثق آنان روایتی نقل نمی کند و بدین جهت بعضی از بزرگان رجال اسانید این کتاب را صحیح و مورد اعتماد دانسته اند.

[مرعشی، ج ۲۵، ص ۷۸]

آغاز: «الحمد للّه أهل الحمد ولیه و الدال علیه و المجازی به و المثیب عنه حمدا یزید و لایبید و یصعد و لاینفد جلّ جلاله و عظم سلطانه و تعالی مکانه».

ص :۴۸۷

انجام: «فإذا حشر قیل له بکل درهم عشره آلاف درهم و إنّ اللّه تعالی نظر إلیک وذخرها لک عنده و الحمد للّه رب العالمین».

نسخ، بی کا، ۱۰۶۳ ق، عناوین و نشانیها شنگرف، روایات معرب، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، برخی اوراق نسخه وصالی شده و بعضی عبارات از بین رفته، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی، در ۲۱ ذی الحجه ۱۲۷۸ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد تیماج مشکی ضربی عطف تیماج قرمز.

۳۴۴ گ، ۱۴ س، ۱۱ × ۵/۲۰ سم.

(۱۵۹)

شرح مقدمه آجرومیه(نحو عربی)

از: عبداللّه بن رحمه بن علی

شرح متوسطی است با عناوین «ص ش» بر «مقدمه آجرومیه» محمد بن محمد بن آجروم به نحوی که برای مبتدئین و متعلمین مفید باشد.

آغاز: «الحمد للّه حق حمده و الصلوه و السلام علی نبیه محمد و آله و صحبه فیقول الراجی عفو ربه رضی اللّه عنه و أرضاه و جعل الجنه مثواه».

انجام: «و کذلک الباقی و اللّه أعلم و هذا آخر ما وجدنا أن نشرحه من أصل المقدمه الآجرومیه و الحمد للّه رب العالمین...».

نسخ، بی کا، ۹ ذیقعده ۱۲۴۲، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده و دارای حواشی مختصر می باشد، در چند جای نسخه با خودکار آبی نوشته شده: وقف مدرسه الحجه نجف آباد، پایان نسخه مهری چهارگوش با سجع «اللّه محمد

علی... عبده اسماعیل...» موجود است، همچنین در صفحات دیگر نسخه مهرهای بیضوی با سجع «عبده الراجی حسینعلی»، «عبده اسماعیل... محمد... محمدکاظم...» و مهر دیگری ناخوانا و مهر چهارگوش با سجع «ختم» موجود می باشد، جلد چرم مشکی.

۷۵ گ، ۱۳ س، ۱۷ × ۲۱ سم.

(۱۶۰)

عده الداعی و نجاح الساعی(دعا عربی)

از: ابو عباس احمد بن محمد بن فهد حلی (۸۴۱ ق)

در اهمیت دعا و شرائط دعاگزار و آداب و کیفیت دعا خواندن و حالات و امکنه و اوقاتی که می توان دعا نمود، چنانچه در احادیث اهل بیت علیهم السلام نقل شده، و شب دوشنبه شانزدهم جمادی الاول ۸۰۱ به پایان رسیده. این کتاب در یک مقدمه و شش باب و یک خاتمه تألیف شده است بدین تفصیل:

المقدمه: فی تعریف الدعاء و الترغیب فیه.

الباب الأول: فی الحث علی الدعاء.

الباب الثانی: فی أسباب الإجابه.

الباب الثالث: فی الداعی.

الباب الرابع: فی کیفیه الدعاء و آدابه.

الباب الخامس: فی أدعیه المختصه بالأوقات.

الباب السادس: فی تلاوه القرآن و آدابها.

الخاتمه: فی أسماء اللّه الحسنی.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۵۶]

آغاز: «الحمد للّه سامع الدعاء و دافع البلاء و مفيض الضياء و كاشف الظلماء و باسط الرجاء و سابغ النعماء و مجزل العطاء».

انجام: «ما اختلف الصباح و المساء و اعتقب الظلام و الضياء و الحمد للّه رب العالمين و صلى اللّه على سيدنا محمد صلى الله عليه و آله الطاهرين».

نستعليق زيبا، محمدجعفر بن عبداللّه، چهارشنبه ۲۹ جمادى الثانى ۱۲۹۱، عناوين در متن و حاشيه و خط بر فراز رؤوس مطالب شنگرف، تصحيح شده و نسخه بدل دارد، نسخه به جهت حاج ميرزا محمدعلى طبيب، استنساخ شده، سه صفحه اول نسخه بازنويسى شده است، جلد تيماج مشكى.

۲۰۷ گ، ۱۳ س، ۱۵ × ۲۲ سم.

(۱۶۱)

أنوار التنزيل و أسرار التأويل (تفسير بيضاوى)(تفسير عربى)

از: قاضى ناصرالدين عبداللّه بن عمر بيضاوى (۶۸۵ ق)

تفسير مزجى بسيار معروفى است گرفته شده از چند تفسير مهم به اضافه آنچه بيضاوى خود از آيات استفاده و استنباط كرده است. بنا به گفته وى اين تفسير چكيده و تلخيصى است از بيانات صحابه و تابعين و علماى سلف و متأخرين با اشاره به اختلاف قراء هشتگانه و قرائت قاريان نادر معتبر.

گروه فراوانى از دانشمندان اسلامى بر اين تفسير حواشى و شروح و توضيحاتى نگاشته اند و مورد تدريس و تدرّس آنان قرار گرفته و از عصر مؤلّف مورد توجه بوده و هست.

[مركز احياء، ج ۲، ص ۲۳۶]

ص: ۴۹۰

نسخه حاضر از ابتدای سوره مریم تا آخر قرآن می باشد.

آغاز افتاده: «لی من لدنک فإنّ مثله لایرجی إلاّ من فضلك و کمال قدرتک، فإنّی و امرأتی لا نصلح للولاده».

انجام افتاده: «فإنّها تساعد العقل فی المقدمات، فإذا آل الأمر إلی النتیجه خنست و أخذت توسوسه و تشککه».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و آیات قرآن شنگرف، مقابله و تصحیح شده و در حاشیه علامت بلاغ و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «خطیب»، «۱۲»، «جندی معروفی عفی عنه»، «مط»، «ف»، «کشاف»، «م ع ك»، می باشد، اول نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در ۱۴ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد رو تیماج زرشکی ضربی و پشت بدون جلد.

۲۷۷ گ، ۲۵ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۶۲)

فهرست اخبار مؤلّفات الاصحاب(فهرست عربی)

از: محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

فهرست اخبار کتب ده گانه ذیل است که علامه مجلسی قبل از تألیف بحارالانوار آن را تدوین نموده است، کتب ده گانه عبارت است از:

۱ احتجاج طبرسی با رمز «ج»، ۲ امالی صدوق با رمز «لی»، ۳ خصال صدوق با رمز «ل»، ۴ عیون اخبار الرضا با رمز «ن»، ۵ علل الشرایع با رمز «ع»، ۶ معانی الاخبار با رمز «مع»، ۷ توحید صدوق با رمز «ید»، ۸ قرب الاسناد با رمز «ب»،

۹ مجالس شیخ طوسی با رمز «ما»، ۱۰ تفسیر علی بن ابراهیم قمی با رمز «فس»، تألیف کتاب در سال ۱۰۷۰ می باشد.

[عکسی مرعشی، ج ۱، ص ۱۲۰]

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین... أما بعد فیقول أحقر عباد اللّه محمدباقر ابن محمدتقی».

انجام: «لقد تم الکتاب بتوفیق الکریم الوهاب علی ید مؤلّفه حشره اللّه...».

نسخ، سرفصل ها ثلث، حاج سید لطکر سمعی؟ ابن سید عبدالحفیظ، دوم رجب ۱۳۱۵، عناوین مشکی درشت، برخی عبارات و اعداد شنگرف، این کتاب از کتب وقفی مرحوم حجت الاسلام حاج سید محمود مدرّس نجف آبادی به تاریخ ۱۴۰۳ قمری می باشد، این نسخه حسب الامر عالم کامل حاجی سید محمدجعفر نگارش یافته است، بدون جلد.

۱۵۳ گ، ۲۰ س، ۱۶ × ۵/۲۲ سم.

(۱۶۳)

عیشه راضیه(فقه فارسی)

از: سید محمد بن عبدالصمد حسینی شهشهانی اصفهانی (۱۲۸۷ ق)

رساله ای فارسی از فقه شیعه است که مباحث صیغ عقود و ایقاعات را همراه با اشاره به برخی از احکام آن آورده است. مؤلّف، کتاب را به درخواست شخصی تاجر بنام عبدالغفور قزوینی، ساکن اصفهان نگاشته است.

این کتاب به دو بخش تقسیم شده که بخش اول در عقود است و دارای بیست و سه باب می باشد و بخش دوم در ایقاعات است و دارای پانزده باب می باشد.

[الذریعه، ج ۱۵، ص ۳۶۴؛ مرعشی، ج ۱۵، ص ۹۲]

آغاز: «الحمد للّه الذی أحلّ لنا التجاره لانتظام العاجل و أمرنا بالوفاء بکل عقد ناقل و نهانا عن أکل أموالنا بیننا بالباطل».

ص :۴۹۲

انجام خطبه پایانی افتاده: «الحق و الیقین ارحمونی و ترحموا علیّ بما سئلت فإنّی لم أتمتع فی هذه النشأه الفانیه».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و برخی رؤوس مطالب شنگرف، نسخه مقابله و تصحیح شده و علامت بلاغ دارد، جلد تیماج زرشکی ضربی.

۱۸۱ گ، ۱۴ س، ۵/۱۴ × ۲۲ سم.

(۱۶۴)

مجموعه:

۱ القواعد و الفوائد (۲ پ ۱۳۰ پ)(فقه عربی)

از: شهید اول، محمد بن مکی عاملی (۷۸۶ ق)

قواعد و فوائد کلی اصولی و فقهی و نحوی بسیاری است که می توان از آنها مسائل فقهی استنباط نمود و دانستن آنها برای مجتهدان سودمند می باشد، اول قواعد را می آورد، پس از آن آنچه از مسائل فقهی را که می توان از آن یافت و استنباط نمود، ذکر می کند، با عناوین «قاعده، فائده».

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۶۵]

آغاز: «اللهمّ إنّی أحمدک و الحمد من نعمائک و أشکرک و الشکر من عطائک و أصلی علی خیر أنبیائک و سید أصفیائک و خاتم رسلک».

انجام: «فصلّی وراءه و منها انتظار الإمام المؤتمّ فی صلاه الخوف و هذا توصیفه بالوجوب تمّت الکتاب».

۲ الفوائد الحکمیه (۱۳۵ پ ۱۵۸ پ)(فلسفه عربی)

از: احمد بن زین الدین احسائی (۱۲۴۱ ق)

فوائد فلسفی عمیقی است که مؤلّف به جهت آنان که می خواهند در معارف الهی

تعمق نمایند، نوشته است، و بیشتر این فوائد بنا به گفته خود مؤلّف در بیشتر کتاب های دیگر وجود ندارند.

این رساله در ذریعه، ج ۱۶، ص ۳۳۳ به نام «الفوائد الحکمیه الاثنا عشریه» نامیده شده است. عناوین فوائد این چنین است:

الأولی: فی تفصیل الأدله الثلاثه الحکمه و الموعظه و المجادله.

الثانیه: فی معرفه الوجود.

الثالثه: فی وجود المطلق.

الرابعه: فی تقسیم الفعل فی الجمله.

الخامسه: فی تتمه الملحقات.

السادسه: فی الإشاره إلی القسم الثالث.

السابعه: اعلم إنّه لمّا نزل الماء الأول.

الثامنه: کل شیء لایجاوز وقته.

التاسعه: کل شیء لایدرک ماوراء مبدئه.

العاشر: اعلم أنّ اللّه سبحانه خلق الأشیاء بفعله.

الحادی عشر: فی بیان صدور الأفعال من الإنسان و الإشاره إلیه.

الثانیه عشر: فی بیان ثبوت الاختیار.

[مرعشی، ج ۳، ص ۵۴]

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین... أما بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین الدین إنّی لمّا رأیت کثیر من الطلبه یتعمّقون».

انجام: «و انسدت المذاهب إلی المطالب و مع هذا فإن عرفت فأنت أنت و اللّه ولی التوفیق...».

۳ جواب المسألتین من حسین بن عبدالقاهر (۱۵۹ ر ۱۶۱ ر)(عرفان عربی)

از: احمد بن زین الدین احسائی

رساله ای در پاسخ پرسشی در مورد معنی و شرح کلام فیض کاشانی رحمه الله درباره «فناء فی اللّه و البقاء باللّه» است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۷۱]

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین... و بعد فیقول العبد المسکین احمد بن زین الدین الاحسائی قد أرسل إلیّ بعض الساده».

انجام: «و لو أ نّی جعلتک فی عیونی إلی یوم القیامه ما کفانی لا حول و لا قوه إلاّ باللّه العلی العظیم و صلی اللّه علی محمد...».

۴ أجوبه مسائل الشیخ عبداللّه القطیفی (۱۶۱ پ ۱۶۲ پ)(پاسخ عربی)

از: احمد بن زین الدین احسائی

در پاسخ سؤالات شیخ عبداللّه بن مبارک بن علی جارودی قطیفی که درباره کشف القدر فی افعال العباد پرسیده و به سال ۱۲۰۸ از تألیف آن فارغ شده است.

[مرکز احیاء، عکسی، ج ۴، ص ۲۳۸]

آغاز: «بسمله، فیقول العبد المسکین احمد بن زین الدین أ نّه قد التمس من الشیخ الأوّاه».

انجام: «و إنّما اکتب ما اکتب بلا مراجعه و لا تذکر و لا مطالعه و اللّه سبحانه الهادی سواء السبیل و حسبنا اللّه...».

۵ توجیهات علماء فی حدیث الطینه (۱۶۳ ر ۱۶۴ ر)(اعتقادات عربی)

از: احمد بن زین الدین احسائی

مقصود از حدیث منقول در کافی مبنی بر این که خداوند، نبیین را از طینت علیین

خلق کرد و کفار را از طینت سجین و فرزندان حاصل از مؤمن و کفار را از طینتی حاصل از مجموع این دو را بیان کرده است.(1)

آغاز: «روی فی الکافی فی أول کتاب الإیمان و الکفر عن علی بن الحسین علیه السلام قال إنّ اللّه تعالی خلق النبیین من طینه علیین».

انجام: «فیصیر مؤمنا حقیقیا أو کافرا حقیقیا أو بین الأمرین علی حسب الإیمان و الکفر وافی تمت».

۶ اجوبه المسائل ملا رشید (۱۶۴ ر ۱۶۶ ر)(پاسخ عربی)

از: احمد بن زین الدین احسائی

پاسخ سه پرسشی است پیرامون آن که: اهل بیت علیهم السلام وجود مقید یا مطلق اند، حقیقت محمدیه، مقامات آن حضرت. این پاسخ روز پنج شنبه ۲۹ شعبان ۱۲۲۵ نگاشته شده است.

[مرعشی، ج ۲۳، ص ۱۹۸]

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین... أما بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین الدین الاحسائی إنّ ذا الرأی السدید قد عرض علیّ».

انجام: «نام عنّی یا موسی أرأیت محبا ینمام عن حبیبه اللهمّ أعنا علی طاعتک...».

۷ المعاد (۱۶۶ پ ۱۶۷ ر)(کلام عربی)

از: حسین بن ابراهیم تنکابنی گیلانی (قرن ۱۱)

رساله موجزی است در بیان اصناف مردم در روز قیامت، مؤلّف مردم را به شش صنف تقسیم نموده و هر کدام را دارای مرتبه ای خاص از سعادت و شقاوت دانسته است. قبل از بحث، مقدمه ای دارد فلسفی که عوالم را منحصر در عالم عقلی، خیالی و حسی نموده است.

[مرعشی، ج ۳۱، ص ۷۱۸]

ص: ۴۹۶

۱- ۱ بنگرید: فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی، ج ۸، ص ۲۳۹، رساله اصبهانیه.

آغاز: «الحمد للّه المتوحد فی ذاته المتفرد فی الربوبیه صفاته و المتحد بالسلطنه و التدبیر».

انجام: «فیکون صنوف الإنسان مع حالاتهم علی درجات سته و اللّه أعلم بحقائق الأمور».

نسخ، حسین بن عبداللّه، رساله اول: عصر روز یکشنبه ۳ محرم ۱۲۳۵، رساله سوم: شعبان ۱۲۳۴ و رساله ششم: ۲۲ شوال ۱۲۳۶، شنگرف، رساله اول مقابله و تصحیح شده و علامت بلاغ دارد، و همچنین دارای حواشی با عناوین و رموز «ه»، «ر»، «۱۲»، «نور»، «ص»، «شرح لمعه»، «سمع»، و غیره می باشد. در ابتدای نسخه صورت نکاح نامه ای با مهر چهارگوش و سجع «عبده زین العابدین الموسوی» و مهر بیضوی دیگری با سجع «زین العابدین الموسوی» موجود است، بعد از رساله اول روایاتی از کتاب عیون اخبار الرضا در چهار برگ آمده است و در پایان نسخه یادداشت های متفرقه ای آمده، این کتاب از کتب وقفی مرحوم حجت الاسلام حاج سید محمود مدرس نجف آبادی به تاریخ ۱۴۳۰ ق می باشد، جلد تیماج مشکی.

۲۶۷ گ، ۲۰ س، ۱۶ × ۵/۲۱ سم.

(۱۶۵)

فراید الکبری(۱)(اصول فقه عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسینی قائنی (قرن ۱۳)

ص :۴۹۷

۱- ۱ در فهرست نسخه های خطی کتابخانه های رشت و همدان، ص ۱۶۱۵، ش ۱۰۰۷۴، این کتاب با عنوان «فوائد الکبری» و بدون مؤلّف معرفی شده است که ظاهرا عنوان اشتباه است و همان است که خود مؤلّف به آن تصریح کرده و ما آورده ایم.

کتابی اصولی، دارای یک مقدمه و پنج باب، هر بابی چند فصل و هر فصلی چند فریده می باشد، فهرست ابواب از این قرار است:

الباب الأول: فی العبادی اللغویه.

الباب الثانی: فی الأدله الشرعیه.

الباب الثالث: ؟

الباب الرابع: فی الاجتهاد و التقلید.

الباب الخامس: فی التعادل و التراجیح.

تألیف آن در روز یکشنبه ششم ربیع الثانی ۱۲۴۷ به پایان رسیده است، کتاب در سه جلد می باشد.

نسخه حاضر جلد سوم کتاب است.

آغاز: «الحمد للّه الذی أنطق الأشیاء بقدرته و ألهمهم مفاهیم براهینه إبداء لصنعته و الصلوه و السلام علی سید بریته».

انجام: «و آله و عترته الهادین إلی النهج القویم الذین أوجب اللّه طاعتهم علی البر و الأثیم و طهرهم من الأدناس بفیضه الجسیم و قد فرغت من تألیف هذه...».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه تصحیح شده، ابتدای نسخه یادداشتی است مبنی بر این که این کتاب مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی است، همچنین یادداشت دیگری است، مبنی بر این که در سوم ذی الحجه ۱۲۴۸ همشیره حاجی کلبعلی اعتراف نمود به اشتغال ذمه خود از خانه و تکیه و حمام به حاجی سلیمان به دوازده تومان از قرار ریال... ، جلد چرم سیاه.

۹۷ گ، ۱۷ س، ۵/۱۵ × ۲۱ سم.

ص :۴۹۸

المحجه البیضاء(اخلاق عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

«احیاء علوم الدین» در تصوف و اخلاق از مؤلّفات بسیار مشهور ابوحامد محمد بن محمد غزالی (۵۴۵ ق) است که در چهار قسم تنظیم شده است و اقوال و گفته های فراوانی از صوفیه می آورد و دارای آراء ناپسند می باشد که با مذهب اهل سنت وفق می دهند و احادیثی که از رواه غیر موثق نقل شده زیاد ذکر می کند و از روایت های ائمه علیهم السلام نقل نمی کند. لذا فیض آن کتاب را تهذیب نموده و در هر بابی به گفته ها و روایت های شیعه استشهاد نموده و مطالب مفصل را مختصر کرده است.

این کتاب مانند اصلش در چهار ربع تنظیم شده است: ربع العبادات، ربع العادات، ربع المهلکات، ربع المنجیات. و در هر یک از این چهار ربع ده کتاب است و بعضی از کتابها که در اصل بود به کتاب های دیگری در محجه تبدیل شده است، مانند کتاب آداب السماع و الوجد که به کتاب آداب الشیعه و اخلاق الأئمه، تبدیل شده است. کتاب محجه به چهار جزء تقسیم شده است که هر جزئی دارای یک ربع؛ جزء اول به تاریخ نیمه جمادی الثانی ۱۰۴۴ به پایان رسیده، و جزء سوم به تاریخ اواخر صفر ۱۰۴۷ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۲، ص ۱۵۲]

نسخه حاضر کتاب شرح عجائب القلب می باشد.

آغاز: «بسمله، کتاب عجائب القلب... الحمد للّه الذی یتحیّر دون إدراک جلاله القلوب و الخواطر».

انجام: «عن اللباب بل یتشوق إلی معرفه دقایق الأسباب، و فیما ذکرناه کفایه له و مقنع إن شاء اللّه تعالی».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با

ص :۴۹۹

عناوین و رموز «ق»، «مصباح» و «کنز» می باشد، اول نسخه یادداشت تملکی از علیرضا گلستانه موجود است، آخر نسخه سه مهر دایره ای با سجع «العبد فخرالدین مرشد» دیده می شود، جلد مقوایی.

۳۸ گ، ۲۳ س، ۱۵ × ۲۳ سم.

(۱۶۷)

الاربعون حدیثا(حدیث عربی)

از: ملّا محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

هنگامی که علاّمه مجلسی به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شده بود، گروه فراوانی از علماء و دانشمندان برای استفاده از محضر وی گرد آمدند، وی در ضمن تدریس، این چهل حدیث را انتخاب نموده و شرح مفصلی بر آنها نگاشت. این احادیث از روایتهای مشکل مربوط به اصول دین و فروع و اخلاق و آداب اسلامی که به کار امور دینی مردم می خورد انتخاب شده و این کار به روز سوم ماه رمضان ۱۰۸۹ پایان یافته است.

[مرکز احیاء، ج ۶، ص ۲۲۰؛ مرعشی، ج ۴، ص ۳۴۸]

آغاز: «الحمد للّه الذی جعل من أنکر صحاح الأحادیث أحادیث و مزقهم کل ممزق و الصلوه علی من بعثه اللّه بعد أربعین بأقوم الدین».

انجام: «و قد وافقنا علی ما ذکرنا کثیر من العامّه و دلّت علیه أکثر أخبارهم و لیکن هذا آخر ما أردت إیراده فی شرح الأربعین...».

نسخ، محمدجعفر بن محمدصادق بن آخوند ملا محمدمهدی، ۱۱ محرم ۱۲۴۱، عناوین و خط بر فراز رؤوس مطالب شنگرف، نسخه تصحیح شده و مختصری نسخه بدل

ص :۵۰۰

دارد، صفحه اول و دوم دارای حواشی مختصری با عناوین و رموز «مجمع البحرین» و «ص» می باشد، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۲۷۱ گ، ۱۹ س، ۵/۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۶۸)

لوامع الأسرار فی شرح مطالع الانوار(منطق عربی)

از: قطب الدین محمد بن محمد بویهی رازی (۷۶۶ ق)

شرح معروف و مشهور مهمی است بر بخش منطق کتاب «مطالع الأنوار» قاضی سراج الدین ارموی (۶۸۲ ق) با عناوین «قوله اقول» و نقل گفته های دانشمندان فن و ردّ و ایراد در آنها، تألیف شده به نام غیاث الدین امیرمحمد وزیری، این شرح مورد عنایت علمای معقول قرار گرفته و گزارش ها و حواشی بسیاری بر آن نوشته اند.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۲۹۰]

آغاز: «الحمد للّه فیاض ذوارف العوارف ملهم حقایق المعارف واهب حیوه العالمین و رافع درجات العالمین و الصلوه علی خیر بریته».

انجام افتاده: «إذا عرفت ذلک فنقول الشرطیه التی هی جزء القیاس إما متصله أو منفصله فإن کانت متصله».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین نانوشته یا شنگرف، نسخه تصحیح شده، ابتدای نسخه یادداشت تملکی با دو مهر بیضوی، یکی با سجع «عبده محمدسعید بن محمد الطباطبایی» و دیگری ناخوانا در صفر ۱۳۰۹، همچنین دو مهر دیگر یکی چهارگوش با سجع «أفوض أمری إلی اللّه الغنی عبد رفیع الدین محمد الحسینی ۱۱۲۵» و دیگر بیضوی

ص :۵۰۱

با سجع «عبده محمدسعید الطباطبائی» در سال ۱۲۷۲ ق دیده می شود، در آخر نسخه یادداشت تملکی از محمدسعید بن حسن طباطبایی با مهر بیضوی و سجع «محمدسعید بن حسن الطباطبائی» موجود است، جلد مقوایی عطف تیماج.

۲۱۴ گ، ۲۳ س، ۱۳ × ۲۲ سم.

(۱۶۹)

کنز اللغات(لغت فارسی)

از: محمد بن عبدالخالق بن معروف (قرن ۹)

فرهنگ عربی فارسی مشهوری است، تألیف شده به نام کارگیا سلطان محمد (۸۸۳ ق) در بیست و هشت کتاب به ترتیب حروف آغاز کلمات و هر کتابی دارای ابواب به ترتیب آخر کلمات، و در آغاز کتاب هفت فایده لغوی ادبی به عنوان مقدمه افزوده شده است. در هر بابی اول مصادر، پس از آن افعال مجرد، پس از آن افعال مزید، پس از آن غیر مصادر ذکر می شود.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۷۰]

آغاز: «ابتدای هر سخن آن خوبتر در هر مقام، کو بود با حمد معبود خدای پاک تام، جواهر کنوز لغات حمد و ستایش نثار بارگاه حضرت».

انجام افتاده: «و بر زمین انداختن و بر زمین زدن و به سنگ برآوردن بنا و سنگ، و بر سر سنگ چیدن؛ رطام، مقید نگاه داشتن».

نستعلیق زیبا، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها و خط بر فراز لغات و برخی عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، نسخه وقفی است و در برخی صفحات مهر وقفی بیضوی بزرگی با سجع: «وقف شرعی گردید بر طلاب علوم دینیه اصفهان این مجلد کتاب که از نماء املاک

موقوفه مرحوم حاجی ملا احمد قهپایه ایست بتولیت جناب آقا میرزا محمودخان قهپایه و نظارت جناب شریعتمدار آقای حاجی میرزا محمدحسن حکیما؟ مشروط بر اینکه همه ساله در شهر رمضان بنظر ناظر اول أو من یقوم مقامه برسانید»، جلد چرم قهوه ای.

۱۵۲ گ، ۱۹ س، ۱۶ × ۲۴ سم.

(۱۷۰)

المختصر (فی شرح التلخیص)(بلاغت عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

به شماره ۱۰۳ رجوع شود.

آغاز افتاده: «.. أحد الشیئین بالآخر بحیث یصح السکوت علیه سواء کان إیجابا أو سلبا أو غیرهما کما فی الإنشائیات و تفسیرها بایقاع».

انجام: «علی حسن الخاتمه ختم اللّه لنا بالحسنی یسّر لنا الفوز بالذخر الأسنی بحق النبی و آله الأکرمین و صلی اللّه علی سیدنا محمد و آله أجمعین».

نسخ، صفی ابن محمود ابردهی، روز شنبه ۱۹ رمضان المبارک ۱۰۸۵ در مشهد مقدس، عناوین در متن و حاشیه و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه در حاشیه و بین سطور تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «۱۲»، «مط»، «تاج»، «ه»، «کاشی»، «ص»، «عص»، «ابوالقاسم» و غیره می باشد، در اواخر نسخه دو مهر بیضوی با سجع «عبده الراجی حسن علی ۱۳۴۰» و در پایان نسخه چند مهر دیده می شود از این قرار: مهر بیضوی با سجع

«محرم سنه ۱۱۵۹ محمدعلی...»، مهر بیضوی دیگری با سجع «عبده علی عسکر»، و دو مهر چهارگوش با سجع «نور چشم حسین علی اصغر»، رو بدون جلد، پشت تیماج مشکی عطف تیماج قهوه ای.

۱۶۴ گ، ۱۹ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۷۱)

مجموعه

۱ تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه (۱ پ ۱۲۵ ر)(منطق عربی)

از: قطب الدین محمد بن محمد بویهی رازی (۷۶۶ ق)

شرح بسیار معروفی است با عناوین «قال اقول» بر رساله «الشمسیه فی القواعد المنطقیه» نجم الدین عمر بن علی کاتبی قزوینی (۶۷۵ ق)، تحریر شده به نام غیاث الدین محمد بن خواجه رشیدالدین وزیر سلطان محمد خدابنده، این کتاب در حوزه های علمی تدریس می شده و دانشمندان فن بر آن چند حاشیه نگاشته اند.

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۱۴۵]

آغاز: «إنّ ابهی درر تنظم ببنان البیان و أزهر زهر تنشر فی أردان الأذهان حمد مبدع أنطق الموجودات بآیات وجوب وجوده».

انجام: «مطلوبا بالبرهان لأنّ الأجزاء بینه و لیکن هذا آخر ما أردنا ایراده فی هذه الأوراق و الحمد الواجب...».

۲ حاشیه تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه (۱۲۷ پ ۲۱۳ پ)(منطق عربی)

از: سید میر شریف علی بن محمد گرگانی (۸۲۵ ق)

حاشیه مختصری است بر کتاب معروف «تحریر القواعد المنطقیه» قطب الدین رازی (۷۶۶ ق)، و چنانچه در بعضی نسخه ها آمده به سال ۷۵۳ ق پایان یافته است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۳۷۴]

ص :۵۰۴

آغاز: «بسمله، قوله و رتّبته على مقدمه و ثلث مقالات و خاتمه اقول هكذا وجدنا عباره المتن فى كثير من النسخ».

انجام: «بأنّ التصديق بوجود الموضوع من المبادى التصديقيه فلايكون أيضا جزء عليحده بل مندرجا فى المبادى التصديقيه».

نسخ، رساله اول: محمدصالح بن شيخ جواد، ۱۲۶۸ ق، رساله دوم: عبدالرحيم بن ملا عبداللّه انصارى، شنبه ۱۰ شوال ۱۲۳۷، ظاهرا دو نسخه مجزا بوده كه با هم صحافى شده است.

رساله اول عناوين مشكى درشت، رساله دوم عناوين و نشانيها شنگرف، رساله اول داراى حواشى در حاشيه و بين سطور با عناوين و رموز «اسداللّه بن ملا غلامرضا»، «۱۲»، «ص»، «عمادالدين»، «رجبعلى» و «سيد شريف» كه بيشتر حواشى از «اسداللّه» مى باشد و اواسط نسخه تا آخر بدون حاشيه، رساله دوم داراى حواشى مختصر با رموز «۲۲» و «۱۲» مى باشد، در ابتداى نسخه يادداشت تملكى از محمدرضا رحيمى حاجى آبادى نجف آبادى اصفهانى در ۲۵ محرم ۱۳۶۹، جلد تيماج قهوه اى ضربى.

۲۱۳ گ، ۱۸ ۱۶ س، ۱۷ × ۵/۲۱ سم.

(۱۷۲)

تحرير القواعد المنطقيه فى شرح الشمسيه(منطق عربى)

از: قطب الدين محمد بن محمد بويهى رازى (۷۶۶)

به شماره ۱/۱۷۱ رجوع شود.

آغاز: «بسمله، قوله و رتبته على مقدمه و ثلث مقالات و خاتمه أقول الرساله مرتبه على مقدمه وثلث مقالات و خاتمه».

انجام: «مطلوبا بالبرهان لأنّ أجزاء بينه الثبوت للشیء ولكن هذا آخر ما أردنا ایراده من هذه الأوراق الحمد للّه لواجب الوجود...».

نسخ، محمدعلی بن استاد اسماعیل، در چهارشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۰، عناوین و خط بر فراز متن شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، نسخه رطوبت دیده اما به نوشته ها آسیب نرسیده، جلد چرم قهوه ای.

۱۴۲ گ، ۱۵ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۷۳)

الوافیه(اصول فقه عربی)

از: ملا عبداللّه بن محمد بشروی تونی خراسانی (قرن ۱۱)

بحثهای اصول فقه را با اختصار و استدلال گزارش کرده و مخصوصا به بخش ادله عقلیه و بحث های اجتهاد و تقلید و موضوع تراجیح اهمیّت بیشتری قائل شده است. این کتاب روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول ۱۰۵۹ به پایان رسیده و دارای یک مقدمه و شش باب مشتمل بر مقاصد و مباحث و فصول می باشد بدین تفصیل:

المقدمه: فی تحقیق ما ینبغی العلم به قبل الشروع فی المقصود.

الباب الأول: فی الأوامر و النواهی.

الباب الثانی: فی العام و الخاص.

الباب الثالث: فی الأدله الشرعیه.

الباب الرابع: فی الأدله العقلیه.

الباب الخامس: فی الاجتهاد و التقلید.

الباب السادس: فی التعادل و الترجیح.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۶۲]

آغاز: «الحمد للّه علی جزیل آلائه و الشکر له ... فهذه رساله وافیه و جمله شافیه محتویه علی تحقیق المهمّ من المسائل الأصولیه».

انجام: «و أهل بیته الطیبین الطاهرین هذا آخر ما اختصرناه من المطالب الأصولیه المبرهنه بالنصوص و الأدله القطعیه».

نسخ، رحیم بن حاجی علی، ساکن قریه نجف آباد، پنج شنبه پنجم شوال ۱۲۳۱، عناوین شنگرف در اواخر نسخه با خط مشکی بر فراز آن نشانی دارد، جلد چرم مشکی.

۹۸ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۵/۲۰ سم.

(۱۷۴)

فراید الکبری(اصول فقه عربی)

از: سید حسین بن سیدعلی حسینی قائنی (قرن ۱۳)

به شماره ۱۶۵ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول می باشد.

آغاز افتاده: «أصول الفقه بمعنی الاضافی و بهذا البیان ظهر الفرق بین العلمی و الاضافی».

آغازی که منتقل شده به اواخر نسخه: «علی من انتجبه و اصطفاه... أما بعد یقول تراب أقدام الطلاب... ابن سید علی حسین الحسینی القاینی».

انجام: «الأول مما لایحتاج إلی الاستدلال إذ یکفی لإثبات المرام ما ذکرناه سابقا فلانطیل المقام قد تم المجلد الأول من فرائد الأصول».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه تصحیح شده، چند برگ اول نسخه جا به جا شده و به اواخر نسخه منتقل شده است، فهرست نسخه حاضر در آخر نسخه آمده، رو بدون جلد، پشت تیماج مشکی.

۲۱۶ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۵/۲۱ سم.

مجموعه:

۱ عده الداعی و نجاح الساعی «۱ پ ۱۴۴ ر»(دعا عربی)

از: ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد حلی (۸۴۱ ق)

به شماره ۱۶۰ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه سامع الدعاء و دافع البلاء و مفیض الضیاء و کاشف الظلماء و باسط الرجاء وسابغ النعماء ومجزل العطاء ومردف الآلاء».

انجام: «ما اختلف الصباح و المساء واعتقب الظلام و الضیاء و الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین».

۲ المجتنی من الدعاء المجتبی «۱۴۵ پ ۱۶۹ ر»(دعا عربی)

از: ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاوس حلی (۶۶۴ ق)

دعاهای پراکنده ای است که از کتاب های گوناگون با تصریح به نام آنها انتخاب شده است، بدون ترتیب و نظم مخصوص و گاهی دارای عناوین «فصل» می باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۸۸]

آغاز: «یقول مولانا السعید المرحوم شرف آل الرسول النقیب... أما بعد فإنّی وجدت دعوات لطیفه و مهمات شریفه».

انجام: «یا مسبب الأسباب من غیر سبب صلّ علی محمد و آل محمد و اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک یا حی یا قیوم».

نستعلیق زیبا، بنیاد بن باباجان، ۱۲ صفر ۱۰۸۵ پایان رساله اول، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، یادداشت تملکی با مهر بیضوی و سجع «عبده حسین» در آخر نسخه مشهود است، رساله اول دارای

حواشی مختصر با عناوین و رموز «ص»، «ق»، «کنز»، «۱۲»، «تاج»، «ه»، «مهذب»، «قاموس» و غیره می باشد، دو برگ از رساله اول جا به جا شده و در ابتدای نسخه آمده است، جلد تیماج زرشکی تیره.

۱۶۹ گ، ۱۵ س، ۱۳ × ۲۳ سم.

(۱۷۶)

مجموعه:

۱ الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره (۱ ر ۴۸ ر)(فقه عربی)

از: یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (۱۱۸۶ ق)

به شماره ۱۲ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتدا تا کتاب طهاره می باشد.

آغاز افتاده:

«یوما بحزوی و یوما بالعقیق و بالتعذیب یوما و یوما بالخلیصاء

حتی أنخت رکابی بدار العلم شیراز».

انجام: «و لنشرع الآن فی المقصود متوکلین علی الملک المعبود و مفیض الخیر و الجود فنقول و به سبحانه الثقه لادراک کل مأمول».

۲ الرجال = مشترکات و مشتبهات رجال کتاب التهذیب و الاستبصار (۴۸ ر ۴۹ پ)(رجال عربی)

از: ؟

رساله ای است کوتاه در بیان رجال مشترکات و مشتبهات کتاب تهذیب و استبصار شیخ طوسی و در اول محرم سال ۱۰۵۴ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۹۳]

آغاز: «الحمـد للّه الحميـد المجيـد المبـدئ المعيد الأقرب إلينا من حبل الوريد... فلا يخفى أن بعد المعرفه معرفه رواه آثار أهل بيت العصمه».

انجام: «و لو وفقنى اللّه تعالى على غير ذلک لالحقته به إنشاء اللّه و هو الموفق للصواب و إليه المرجع و المآب...».

۳ الاوزان و المقادير (۴۹ پ ۵۷ ر)(فقه عربى)

از: ملا محمدباقر بن محمدتقى مجلسى (۱۱۱۰ ق)

پايه اين رساله مختصر موضوع وزن و مقـدارهاى شـرعى است كه ملا محمدتقى مجلسـى در «روضه المتقين» آورده با افزودن آنچه بايد افزوده شود، در هفت مقدمه و سه فصل. اين رساله در ماه ربيع الاول ۱۰۶۳ پايان يافته است.

[مركز احياء، ج ۴، ص ۱۲۱]

آغاز: «الحمد للّه الذى ارتفع عن مطارح الافهام فلا توزن صفات عظمته بميزان العقول».

انجام: «و الصلاه على سيد المرسلين و أشرف المقدسين محمد خاتم الرساله و آله الطاهرين معادن الحكمه و الشرف و النباله».

۴ آداب المطالعه (۵۸ ر ۵۸ ر)(آداب عربى)

از: محمدشريف كشميرى

رسـاله يـا مقـاله اى بسـيار كوتـاه در آداب مطـالعه، نسـخه اى از آن در فهرست نسـخه هاى خطى كتابخانه شـماره (۲) مجلس شوراى اسلامى، ج ۲، ص ۱۷۶ آمده است، تاريخ كتابت آن نسخه، سال ۱۰۷۶ ق مى باشد.

[مرعشى، ج ۳۴، ص ۷۹۲]

آغاز: «هذه مقاله فى آداب المطالعه نمقتها و نفقها من كلام أكابر الفضلاء المقتفين إلى اللّه».

ص: ۵۱۰

انجام: «قد يتوقف على معرفه اصطلاحات الفنون و اللّه الموفق و المعين و الحمد للّه رب العالمين».

۵ الوافيه (۵۹ پ ۱۱۸ ر)(اصول فقه عربی)

از: ملا عبداللّه بن محمد بشروی تونی (قرن ۱۱)

بحث هـای اصول فقه را بـا اختصـار و اسـتدلال گزارش کرده و مخصوصـا به بخش ادله عقلیه و بحث هـای اجتهـاد و تقلیـد و موضوع تراجیح اهمیت بیشتری قائل شده است. این کتاب روز دوشـنبه دوازدهم ربیع الاول ۱۰۵۹ به پایان رسیده و دارای یک مقدمه و شش باب مشتمل بر مقاصد و مباحث و فصول می باشد بدین تفصیل:

المقدمه: فی تحقیق ما ینبغی العلم به قبل الشروع فی المقصود.

الباب الاول: فی الأوامر و النواهی.

الباب الثانی: فی العام و الخاص.

الباب الثالث: فی الأدله الشرعیه.

الباب الرابع: فی الأدله العقلیه.

الباب الخامس: فی الاجتهاد و التقلید.

الباب السادس: فی التعادل و الترجیح.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۶۲]

آغاز: «الحمد للّه علی جزیل آلائه و الشکر له علی جمیع نعمائه و الصلاه و السلام علی أشرف أصفیائه».

انجام: «هذا آخر ما اختصرناه من المطالب الأصولیه المبرهنه بالنصوص و الأدله القطعیه».

۶ الناسخ و المنسوخ (۱۱۹ ر ۱۳۳ پ)(علوم قرآن عربی)

از: جمال الدین أحمد بن عبداللّه بن متوج بحرانی (قرن ۸)

دویست و یک آیه از آیات ناسخ و منسوخ را انتخاب کرده است با چند فصل و آغاز

رساله در معنی نسخ و اقسام آن. آیه ها به ترتیب سوره ها تنظیم شده و دنباله بیشتر آنها فوائدی می افزاید. این رساله در نسخه ها به دانشمندانی جز ابن متوج نیز نسبت داده شده و گویا صحیح نمی باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۱۲]

آغاز: «و قال لاتقض فی مسجدنا بعد و قد رأیت بعض المفسرین یقول لا منسوخ فی القرآن».

انجام: «و قیل هی مکیه لا ناسخ فیها و لا منسوخ و کذا معوذتین اختلف فی نزولهما لا ناسخ فیهما و لا منسوخ تمت».

۷ الوافی (۱۳۵ ر ۱۴۴ پ)(حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر فقط شامل مقدمات کتاب وافی می باشد.

نستعلیق، بی کا، ربیع الاول ۱۲۲۹ پایان نسخه، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح شده، در برگ ۶۰ مهری بیضوی از محمدجعفر بن محمدصفی با سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» که واقف برخی کتب این مجموعه می باشد موجود است، در پایان برخی اصطلاحات کتاب وافی ذکر شده، نسخه رطوبت دیده و به برخی عبارات آسیب رسانیده است، جلد چرم مشکی فرسوده.

۱۴۶ گ، ۲۰ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۷۷)

المختصر (فی شرح التلخیص)(بلاغت عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

ص: ۵۱۲

به شماره ۱۰۳ رجوع شود.

آغاز افتاده: «أمر لایسعه مقدره البشر و إنّما هو شأن خالق القوی و القدر و إنّ هذا الفن قد نضب الیوم ماؤه فصار جدالا بلا أثر».

انجام: «و منطویه علی حسن الخاتمه ختم اللّه تعالی لنا بالحسن و یسّر لنا الفوز بالذخر الأسنی بحق محمد خیر الوری و علی آله و أصحابه».

نسخ، محمد بن احمد بن محمد بن دولت شاه، ۶ صفر ۸۸۲، برخی عناوین و خط بر فراز عناوین و عبارات متن تلخیص شنگرف یا مشکی، مقابله و تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «له»، «م»، «صحاح»، «مولانازاده»، «مطول»، «۲»، «مح»، «محی الدین رحمه اللّه»، «منه»، «خطایی»، «کاشی»، «س»، «سراری»، «هرس»، «زوزنی»، «سعدالدین»، «ق»، «مط» و غیره می باشد، نسخه فرسوده و رطوبت دیده و برخی صفحات آن ترمیم شده و به برخی عبارات آسیب رسیده است، علامت وقف در بین سطور دیده می شود، جلد تیماج قهوه ای.

۲۷۵ گ، ۱۷ س، ۱۳ × ۵/۲۲ سم.

(۱۷۸)

سفینه النجاه(فقه عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳)

فقه استدلالی مفصلی است در چند مجلد با عناوین «سفینه سفینه» بنابر فرمایش مؤلّف تنها منبعی که نزد او بوده و این کتاب را تألیف کرده: مدارک، ریاض المسائل، ذخیره مغلوط، نهایه و بعضی متون دیگر بوده است.

آغاز: «بسمله، و اتموا الحج و العمره للّه فإن أحصرتم فما استیسر من الهدی و لاتحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله».

انجام: «اعطاه اللّه سبحانه ثواب خمسین سنه و کفر عنه سیئات خمسین سنه... و کل ما هو خلاف رضی ربی و مولای لعله یرحمنی إنّه هو الغفور الرحیم».

نستعلیق، به خط مؤلّف، قرن ۱۳، عناوین مشکی درشت و بر فراز رؤوس مطالب با خط شنگرف نشانی دارد، دارای تصیحات فراوان و خط خوردگی هایی می باشد و به همین قرینه و قرائن دیگر معلوم می شود نسخه به خط مؤلّف است، ابتدای نسخه این یادداشت: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، دیده می شود، جلد رو تیماج مشکی و پشت بدون جلد می باشد.

۲۰۷ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۷۹)

شرح الانموذج(نحو عربی)

از: جمال الدین محمد بن عبدالغنی اردبیلی (۶۴۷)

شرح توضیحی معروفی است با عناوین «قال اقول» بر رساله «الانموذج فی النحو» جار اللّه زمخشری (۵۳۸)، تألیف شده برای علاءالدین احمد بن عمادالدین مفضل کاشانی و مشتمل بر توضیح مطالب متن بدون تفصیل غیر لازم در مسائل نحوی. این شرح از کتاب های درسی حوزه های علمی می باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۶۰]

آغاز: «لذا... مثل بمثالین... و المفعول نحو ضربته تأدیبا له کذلک ما کان عله».

انجام: «عصمنا اللّه من شرورهم و ردّ إلیهم بلطفه کید نحورهم اللّه ولیّ التوفیق و الحمد للّه رب العالمین».

ص: ۵۱۴

نسخ، بی کا، شب پنج شنبه ۲۶ جمادی الثانی ۱۲۳۷، قم مدرسه جانی خان، عناوین شنگرف یا مشکی درشت، بر فراز عناوین با خط شنگرف یا مشکی نشانی دارد، مقابله و تصحیح شده، در اواخر نسخه مهری بیضوی با سجع «أفوض أمری إلی اللّه الغنی عبده جمال الدین محمد الحسینی» و صفحه آخر نسخه مهر چهارگوشی با سجع «عبده ابن محمد عبداللّه»، و چند مهر بیضوی و چهارگوش ناخوانا دیده می شود، بدون جلد.

۹۰ گ، ۱۵ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۸۰)

شرح التصریف(صرف عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

شرح مزجی بسیار معروفی است بر رساله «التصریف» عزالدین زنجانی، که بیشتر برای علل صرف الفاظ به استدلال و گفتگو پرداخته است.

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۵۳]

آغاز: «إن أروی زهر تخرج فی ریاض الکلام من الأکمام و أبهی خیر یحاک ببنان البیان و أسنان الأقلام حمدا للّه علی تواتر نعمائه».

انجام: «تقول رحمه واحده للمره و رحمه لطیفه أو نحوها و انطلاقه واحده للمره و حسنه أو غیرها للنوع و کذا البواقی».

نسخ، صادق، ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۷۳، بر فراز متن کتاب «التصریف» با خط مشکی نشانی دارد، دارای حواشی مختصر با رمز «۱۲» می باشد، ابتدای نسخه دو مهر بیضوی با سجع

«عبده رجبعلی...» دیده می شود، در چند جای نسخه با خودکار آبی نوشته شده: «وقف مدرسه الحجه نجف آباد»، بدون جلد.

۹۵ گ، ۱۴ س، ۱۵ × ۲۲ سم.

(۱۸۱)

شرایع الاسلام(فقه عربی)

از: محقق حلی، جعفر بن حسن بن یحیی (۶۷۶ ق)

کتاب فقهی بسیار معروفی است در چهار قسم (عبادات، عقود، ایقاعات، احکام) که هر قسم شامل چند کتاب است که در مجموع ۵۲ کتاب می باشد؛ مشتمل بر فتواهای مؤلّف با اشاره بسیار گذرا به بعضی ادله فقهی و یا اقوال فقهاء. و تألیف شده به درخواست بعضی از اصحاب مؤمنین.

این کتاب از کتاب های درسی حوزه های علمی می باشد و فقها شروح و حواشی فراوان بر آن نگاشته و به لغات مختلف ترجمه شده و گویند محقق، اولین کسی است که فقه را بدین تقسیم علمی درآورده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۷۲]

آغاز: «اللهمّ إنّی أحمدک حمدا یقل من انتشاره حمد کل حامد و یضمحل باشتهاره جحد کل جاحد و یفل بغراره حسد کل حاسد».

انجام: «و یبطل المسمی لأ نّه زائد علی الثلث و ترثه و فی ثبوت مهر المثل تردّد و علی القول الآخر یصح الجمیع».

نسخ، احمد بن محمد، ربیع الثانی ۱۲۲۳، عناوین و نشانیها شنگرف و یا با مشکی درشت در حاشیه، تصحیح شده، برخی کلمات در بین سطور به فارسی ترجمه شده، در آخر نسخه صور مختلف خواندن صیغه ازدواج را آقا سید محمدباقر در

دو صفحه آورده است، همچنین در آخر نسخه وقفنامه کتاب از محمدعلی بن غلامرضا حجتی توسط حاج شیخ اسداللّه خادمی بر کتابخانه مدرسه الحجه نجف آباد در سال ۱۳۳۷ آمده است، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۱۷۱ گ، ۱۸ س، ۱۷ × ۵/۲۱ سم.

(۱۸۲)

اکمال الاصلاح (ترجمه اصلاح العمل)(فقه فارسی)

از: حسن بن محمدعلی یزدی حائری (قرن ۱۳)

چون رساله عملیه «اصلاح العمل» سید محمد مجاهد حائری (۱۲۴۲ ق) به زبان عربی بوده و فارسی زبانان را از آن بهره ای نبود، مترجم به دستور استادش مؤلّف اصل، به ترجمه آن پرداخته است.

[مرکز احیاء، ج ۶، ص ۱۸۲]

آغاز: «الحمد للّه الذی أرشدنا إلی إصلاح الأعمال و جعل لنا شریعه للارتقاء إلی مدارج القرب و الکمال و له الشکر علی هذه العطیه الکبری».

انجام: «پس او را مانعی روی داد و عذریست که از برطرف شدن آن مأیوس است واجب است او را گرفتن نائب و اللّه اعلم بالصواب».

نسخ، محمد بن محمدافضل قاینی دشت بیاضی خراسانی، قرن ۱۳، عناوین شنگرف، تصحیح شده، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب به این صورت آمده: «وقف اولاد ذکور و طلبه علوم به تفصیل ظهر کتب کرد سنه ۱۳۰۷»، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۱۴۶ گ، ۲۱ س، ۱۵ × ۲۰ سم.

ص :۵۱۷

(۱۸۳)

منشئات(نامه نگاری فارسی)

از: ؟

منشآتی است مشتمل بر خلاصه ای از وقایع تاریخ هرات؛ و مجموعه ای از نمونه نامه نگاری ها، من جمله نامه میرزا مهدیخان به میرزا یوسف، وزیر مازندران؛ و وقفنامه سه باب دکان نزدیک مسجد جامع کبیر قزوین بر این مسجد برای راحتی مردم به تولیت قاسم تاجر ابن میرزا محمدجعفر تبریزی؛ همچنین نمونه هایی از عریضه ها و تعزیت ها و غیره برای تعلیم در این رساله آمده است.

آغاز افتاده: «امید که ماهیچه خورشید سلطنت و جهان بانی علی الاتصال رونمای صورت شاهد».

انجام: «خواهان خلود دولت ابد مدّت قاهره و ابود سلطنت دوران عدت باهره می باشم».

نستعلیق زیبا، بی کا، قرن ۱۳، عناوین نانوشته، برخی صفحات دارای حواشی متفرقه می باشد، یادداشتی در پشت جلد مبنی بر وفات محمدحسین در شب شنبه پنجم جمادی الآخر سنه ۱۲۴۹، همچنین در یکی از صفحات یادداشت دیگری مبنی بر وفات محمداسماعیل میرزا، فرزند یزدان بخش میرزا شاهرخ شاهی به تاریخ جمعه ۱۶ جمادی الاول ۱۲۶۱ دیده می شود، در آخر نسخه اوراق متفرقه ای از کتب مختلف آمده که یکی از آنها، سه صفحه اول کتاب منهاج الهدایه می باشد، در یکی از صفحات این کتاب یادداشت تملکی از میر سید علی حسنی حسینی در تاریخ شنبه ۱۶ صفر ۱۲۹۶ با مهری بیضوی و سجع «عبده علی ابن محمد صادق الحسینی» موجود است، همچنین سه صفحه اول

ص :۵۱۸

منشئات محمدمهدی استرآبادی آمده است، جلد تیماج قهوه ای سوخته.

۸۵ گ، ۱۴ س، ۵/۱۴ × ۵/۲۱ سم.

(۱۸۴)

تمهید القواعد الاصولیه و العربیه(اصول فقه و نحو عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

صد قاعده اصولی با مسائل متفرع بر آن و صد قاعده نحوی با احکامی که از آنها استفاده می شود در این کتاب گردآوری شده و روز جمعه اول محرم ۹۵۸ پایان یافته است. شهید بر کتاب خود فهرست مفصلی به نام «کشف الفوائد فی فهرس تمهید القواعد» مرتب کرده که در اکثر نسخه های خطی آمده است.

در بعضی از نسخه های کتاب تقسیم بندی آن چنین بیان شده.

قسم اول: در صد قاعده و یازده مقدمه و بیست و یک مسأله و ده فائده.

قسم دوم: در صد قاعده و بیست و چهار فائده و سه مقام.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۱۶]

آغاز: «الحمد للّه الذی وفقنا لتمهید قواعد الأحکام الشرعیه و تشیید أرکانها بتوطید الفوائد العربیه و جعل ذلک عرضه للسعاده الأبدیه».

انجام: «و العام فیه إنّما هو ضمیر المفعول أعنی الهاء و إنّما و الفعل مع تعدد المفعولین لیس محالا فإنّ الفاعل الواحد».

نسخ بی کا، بی تا، عناوین شنگرف یا نانوشته، بر فراز رؤوس مطالب با خط مشکی نشانی دارد، تصحیح شده، جلد تیماج مشکی.

۱۱۴ گ، ۱۹ س، ۵/۱۴ × ۵/۲۰ سم.

ص :۵۱۹

(۱۸۵)

الشرح المفید(نحو عربی)

از: محمد بن محمد استرآبادی (قرن ۱۲)

شرحی است بر «عوامل» ملا محسن قزوینی طالقانی، که به تاریخ پنج شنبه ۱۵ جمادی الثانی ۱۱۲۰ به پایان رسیده است.

آغاز: «أحمدك اللهمّ علی نعمائك المنادیه لمن رفع یدیه و فتح عینیه لاتخفاضها».

انجام: «و فرغت من شرح هذه الرساله المنسوبه إلی العالم الربانی مولانا محمد محسن الطالقانی تغمده اللّه بغفرانه».

نسخ، محمدعلی بن محمدمهدی حسینی، سه شنبه ۱۱ ذی الحجه ۱۲۴۶، بر فراز عناوین و رؤوس مطالب با خط شنگرف یا مشکی نشانی دارد، برخی عناوین در حاشیه با قلم درشت آمده، در برخی صفحات نسخه با خودکار آبی آمده: «وقف مدرسه الحجه نجف آباد»، یادداشت تملکی از میرزا نصراللّه به سال ۱۲۴۷ با مهر بیضوی و سجع «عبده الراجی محمدکاظم» آمده و همچنین یادداشت دیگری از تفسیر ملا فتح اللّه توسط نصراللّه به سال ۱۳۰۴ با دو مهر یکی بیضوی با سجع «اللّه نصراللّه....؟ ۱۲۳۴» و مهر چهارگوش ناخوانا ابتدای نسخه دیده می شود، جلد چرم مشکی.

۸۰ گ، ۱۶ س، ۱۶ × ۵/۲۰ سم.

(۱۸۶)

مجموعه:

۱ ارشاد الاذهان الی احکام الایمان (۲ پ ۱۹۸ ر)(فقه عربی)

از: علّامه حلی، حسن بن یوسف ابن المطهر (۷۲۶)

به شماره ۴۲ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه المتفرد بالقدم والدوام المتنزه عن مشابهه الأعراض و الأجسام المتفضل بسوابغ الإنعام المتطول بالفواضل الجسام».

انجام: «و من أراد التوسط فعليه بما أفدناه فی التحرير و تذكره الفقهاء و قواعد الأحكام أو غير ذلك من كتبنا و اللّه الموفق لك خير».

۲ شرح كبری فی المنطق (۱۹۹ پ ۲۳۶ پ)(منطق فارسی)

از: ؟

شرح مزجی است بر كتاب «كبری فی المنطق» مير سيد شريف گرگانی (۸۲۵ ق) كه جزء كتب درسی حوزه های علميه قديم بوده است.

[مركز احياء، ج ۱، ص ۱۴]

آغاز: «بدانكه آدمی را قوه ايست درّاكه، كه منقش گردد در وی صور اشياء بدانكه آدمی مركب است از روح و بدن».

انجام افتاده: «پس جميع حيوانات چنين باشند پس استدلال كردی بحال جزئيات حيوان كه آن انسان و طيور».

نسخ، حافظ شريف شريفی مدنی، پنج شنبه ۱۱ رجب ۹۵۸ پايان كتاب ارشاد الاذهان، ابتدای نسخه آمده كه كتابت نسخ روز شنبه جمادی الاول ۹۵۸ در دارالملك شيراز توسط حافظ شريف مدنی ظاهراً شروع شده با مهری دايره ای با سجع ناخوانا، يادداشت تملكی از محمود بن شيخ محمد نجفی با مهر بيضوی و سجع ناخوانا، نسخه مقابله و تصحيح شده، ارشاد الاذهان دارای حواشی با عناوين و رموز «۱۲»، «ه»، «ع ك»، «منه رحمه اللّه»، «زين الدين»، «ع ب سلّمه اللّه»،

«سمع»، «شرح»، «یع»، «سید محمد»، «ح ر» و غیره می باشد، بدون جلد.

۲۳۶ گ، ۱۶ ۱۳ س، ۱۴ × ۵/۲۰ سم.

(۱۸۷)

سفینه النجاه(فقه عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳)

به شماره ۱۷۸ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه الذی مهّد لنا قواعد الدین و شیّد لنا شریعه سید المرسلین و صلی اللّه علی رسوله الهادی إلی سبل الوصول إلی معارف الحق و الیقین».

انجام: «قلت سیدی فإنّ رجلا رأک فی منامه و هو یشرب الخمر النبیز قال لیس النبیذ یفسد علیه دینه إنّما یفسد علیه ترکنا و تخلفه عنا».

نسخ، به خط مؤلّف، قرن ۱۳، دارای تصحیحات فراوان و خط خوردگی هایی می باشد و به همین قرینه و قرائن دیگر معلوم می شود نسخه به خط مؤلّف است، عناوین و نشانیها شنگرف یا مشکی درشت، ابتدای نسخه یادداشت شده: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، جلد تیماج مشکی ضربی.

(۱۸۸)

سفینه النجاه(فقه عربی)

از: سید حسین بن سیدعلی حسین قاینی (قرن ۱۳)

به شماره ۱۷۸ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد سوم می باشد.

ص :۵۲۲

آغاز: «الحمد للّه الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا و رضی عنا بالتراب عنه بدلا فقال و ان لم تجدوا».

انجام: «لأ نّه مخالف لعمل الطائفه و ضعیف سندا و محمول علی التقیه وقینا اله من الأعمال القبیحه و حفظنا من الأفعال الشنیعه».

نسخ، به خط مؤلّف، قرن ۱۳، عناوین و نشانیها شنگرف یا مشکی درشت، دارای تصحیحات فراوان و خط خوردگی هایی می باشد، ابتدای نسخه یادداشت شده: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، جلد تیماج مشکی ضربی.

۲۹۶ گ، ۱۵ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۸۹)

سفینه النجاه(فقه عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳)

به شماره ۱۷۸ رجوع شود.

آغاز: «کتاب اللقطه أی بضم اللام وبفتح القاف و بسکونه اسم للمال الملقوط لغه لأ نّه المتبادر عرفا و لا یصح السلب».

انجام: «من الآیات و الروایات و بهذا یجمع بینهما و لأنّ المتبادر من الشهداء کونهم غیر المدعی و لهذه المسئله محل آخر ألیق بها».

نسخ، به خط مؤلّف، قرن ۱۳، عناوین مشکی درشت و بر فراز آن با خط مشکی نشانی دارد، دارای تصحیحات فراوان و خط خوردگی می باشد، ابتدای نسخه آمده: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، جلد تیماج مشکی.

۲۶۵ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۵/۲۱ سم.

البهجه المرضیه فی شرح الألفیه(نحو عربی)

از: جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (۹۱۱ ق)

شرح مزجی مختصر توضیحی است بر ارجوزه «الالفیه» ابن مالک نحوی، دارای نکاتی بنا به گفته شارح که در جاهای دیگر یافت نمی شود. این کتاب مورد اهتمام دانشمندان فن عربیت قرار گرفته و از کتابهای درسی حوزه های علمی می باشد و بر آن چند حاشیه و شرح نوشته اند.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۷۶]

آغاز: «أحمدك اللهمّ علی نعمك و آلائك و أصلی و أسلم علی محمد خاتم أنبیائك و علی آله و صحبه و التابعین إلی یوم لقائك».

انجام: «إنّك حمید مجید و اختم لنا بخیر و اصلح لنا شأننا كله و لإخواننا و آبائنا و سائر المسلمین و صلی اللّه علی محمد و آله أجمعین و الحمد للّه».

نسخ، عبداللّه، ۱۲۴۵ ق، عناوین در حاشیه به شنگرف، اشعار الفیه با مشکی درشت در بالای صفحه آمده، بر روی رؤوس مطالب با خط شنگرف نشانی دارد، نسخه مقابله و تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «ملا کاظم»، «ص»، «۱۲»، «سید محمدباقر»، «خالد»، «تصریح»، «شرح قطر»، «شواهد»، «ابوطالب» و غیره می باشد، ابتدای نسخه فهرست مطالب کتاب به صورت مختصر آمده، برخی عبارات به فارسی در بین سطور توضیح داده شده، نسخه صحافی و برخی اوراق آن ترمیم شده است، جلد تیماج قهوه ای.

۲۲۴ گ، ۱۲ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

ص :۵۲۴

انیس العابدین(دعا عربی)

از: محمد بن محمد طبیب (قرن ۱۰)

مشتمل بر دعاهای گوناگون که بنا به گفته مؤلّف به تجربه رسیده و برای قضای حوائج و رفع گرفتاریها انجام داده می شود و همچنین اعمال روزهای هفته و ماه ها و نمازهای مستحبی چندی را که در احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده و در کتابهای علماء شیعه نقل شده است، در یک مقدمه و ده باب دارای فصول بدین عناوین:

مقدمه: در آداب دعا و داعی، دارای سه فصل.

باب اول: در تعقیبات و دعاهای روزها، دارای ده فصل.

باب دوم: در دعاهای ایام سال، دارای سه فصل.

باب سوم: در دعاهای متفرقه، دارای پنج فصل.

باب چهارم: در دعاهای سفر.

باب پنجم: در دعاهای امراض و جز آن.

باب ششم: در دعاهای زندانی و گمشده.

باب هفتم: در استخاره.

باب هشتم: در دعاهای قرض و رزق و حوائج دیگر.

باب نهم: در نماز شب و نمازهای دیگر.

باب دهم: در اسم اعظم.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۱۲]

نسخه حاضر از باب سوم تا آخر می باشد.

آغاز: «و یقول و اتعباه فی هذه السنه الباب الثالث فی الأدعیه المتفرقه المأثوره».

انجام: «أعلی الأشیاء کلها و أعظمها، و إذا اتینا علی ما قصدناه فالحمد للّه».

نسخ، ضیاءالدین محمد اکرمی قزوینی، دوشنبه اواسط ربیع الثانی ۹۸۳، نسخه به درخواست خواجه عبدالقادر

ص :۵۲۵

کرمانی کتابت شده، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، عناوین و نشانیها زرد، دعاها معرب، این کتاب از کتب وقفی مرحوم حجت الاسلام حاج سید محمود مدرس نجف آبادی به تاریخ ۱۴۰۳ ق می باشد، در پایان نسخه یادداشت های پزشکی و مطالب دیگری آمده است، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۲۷۳ گ، ۱۴ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۹۲)

الموجز (الموجز القانون، شرح قانون، شرح نفیس)(طب عربی)

از: ابوالحسن علاءالدین علی بن ابی حزم قرشی متطبب، معروف به ابن نفیس (۶۸۷ ق)

مختصری است از کتاب «القانون» ابن سینا با افزودگیهایی از ابن نفیس، مشتمل بر مطالب مهم و لازم از پزشکی قدیم و اسباب و علامت بیماریها و چگونگی درمان امراض به روشی که مشهور است بین اطباء در معالجه بیماریها از ادویه و اغذیه و قواعد لازم دیگر. این کتاب در چهار فن می باشد بدین عناوین:

الفن الأول: فی قواعد جزئی الطب أعنی علمیه و عملیه بقول کلی، یشتمل علی الجملتین:

الجمله الأولی: فی قواعد الجزء النظری من الطب و یشتمل علی أربعه أجزاء.

الجمله الثانی: فی قواعد الجزء العملی من الطب بقول کلی و الجزء العملی ینقسم إلی علم حفظ الصحه و إلی علم العلاج و یشتمل علی جزئین.

الفن الثانی: فی الأدویه و الأغذیه المفرده و المرکبه، یشتمل علی الجملتین:

الجمله الأولی: فی أحکام الأدویه و الأغذیه المفرده و یشتمل علی بابین.

الجمله الثانیه: فی الأدویه المرکبه، تشتمل علی بابین.

الفن الثالث: فی الأمراض المختصه بعضو دون عضو و أسبابها و علاماتها و معالجاتها.

الفن الرابع: فی أمراض التی لایختص بعضو دون عضو، یشتمل علی أبواب سته.

الباب الأول: فی الحمیات.

الباب الثانی: فی البحران و أیامه.

الباب الثالث: فی أورام و البثور و الجذام و الوباء و تحرز عنه.

الباب الرابع: فی الکسر و الوثی و الخلع و الصدمه و السقطه و الضربه و الشجاج و السحج.

الباب الخامس: فی الزینه.

الباب السادس: فی السموم و الاحتراز عنها.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۲۹۲؛ دانشکده پزشکی تهران، ج ۱، ص ۹۳]

آغاز افتاده: «وعلاماتها و معالجاتها الفن الرابع فی الأمراض التی لایختص بعضو دون عضو و البابها و معالجاتها و التزمت فیه مراعات المشهور».

انجام افتاده: «و حب السفرجل فی دهن البنفسج و الغذاء حنطیه بالأرکاع الأدویه».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین در متن و حاشیه شنگرف، بر فراز برخی عناوین با خط شنگرف نشانی دارد، مقابله و تصحیح شده، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «۱۲»، «ق»، «نف» و «ق» می باشد. و در برخی صفحات با خودکار آبی یادداشت شده: «وقف مدرسه الحجه نجف آباد»، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۱۴۴ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۵/۲۱ سم.

(۱۹۳)

حاشیه البهجه المرضیه(نحو عربی)

از: میرزا ابوطالب اصفهانی (۱۲۳۸ ق)

حاشیه متوسطی است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «البهجه المرضیه فی شرح

الألفیه» جلال الدین سیوطی. در این حاشیه بنا به گفته مؤلّف در مقدمه کتاب، حل معضلات و بیان مشکلات می شود، و سلخ جمادی الثانی ۱۲۲۳ به پایان رسیده است.

آغاز: «ربنا ربنا لک الحمد لما ترفعنا نحوک وتحفظ حواشینا عن غواشی من یئس عفوک و صلّ علی من بعثته بآیاتک و کتابک».

انجام افتاده: «و أمّا الأب بمعنی الوالد و إن کان قد یشدّه لکنه لم یجمع علی فعل أفمن قرنا الأم فیما سبق بضم الهمزه و جعله بمعنی الوالد و الاب أنها بمعنی الوالد».

نستعلیق زیبا، بی کا، عناوین و نشانیها شنگرف، عبارات بهجه المرضیه مشکی درشت، بر فراز رؤوس مطالب با خط شنگرف نشانی دارد، تصحیح شده دارای حواشی مختصر با عنوان «منه رحمه اللّه» می باشد، جلد تیماج قهوه ای ضربی گل و بوته دار.

(۱۹۴)

مفاتیح الشرائع(فقه عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

مسائل فقهی بر پایه اخبار و مسلک اخباری ها در این کتاب گزارش شده است. با اشاره به بعضی ادله و گفته های بعضی از فقهای مشهور، با عناوین «مفتاح مفتاح» در دو جلد: اول: در فن عبادات و سیاسات، دوم: در فن عادات و معاملات و هریک دارای شش کتاب و یک خاتمه.

این کتاب را مرحوم فیض پس از کتاب دیگرش «معتصم الشیعه» که مفصل بود و ناتمام مانده است، تألیف کرده و به سال ۱۰۴۲ موافق جمله «اثنان و اربعون الفا» به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۱۳۶]

آغاز: «الحمد للّه الذی هوانا لدین الإسلام و سنّ لنا الشرایع و الأحکام بوسیله نبیّه المختار و أهل بیته الأطهار علیه و علیهم الصلاه و السلام».

انجام: «کما فی الخبر المشهور و فی القوّی کلّ شیء مطلق حتی یرد فیه نهی و اللّه أعلم بحقایق أحکامه و الحمد للّه...».

نسخ، محمدشریف بن محمدعلی، پنج شنبه ۲۷ جمادی الاولی ۱۱۸۳، اسم کاتب را تغییر داده و محمدرحیم کرده اند، عناوین و نشانیها شنگرف، بر فراز برخی کلمات و عبارات با خط شنگرف نشانی دارد، تصحیح و مقابله شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «ق»، «مجمع»، «قاضی»، «۱۲»، «ص»، «معتصم»، «لمعه»، «ذخیره»، «حسین ره»، «ع ك ره»، «سلطان ره»، «بهاءالدین ره» و غیره می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در ۱۳ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، موضوع مطالب کتاب با قلمی زیبا در حاشیه آمده است، جلد تیماج مشکی ضربی گل و بوته دار زیبا.

۲۶۷ گ، ۲۵ س، ۵/۱۲ × ۲۱ سم.

(۱۹۵)

لسان الخواص(دائره المعارف عربی)

از: آقا رضی الدین محمد بن حسن قزوینی (۱۰۹۶ ق)

دائره المعارف مهمی است در اصطلاحاتی که بر زبان علما و دانشمندان می آید، اصطلاحات را به طور مفصل شرح نموده و از همه علوم اسلامی عصر مؤلّف بحث می شود. تألیف این کتاب به پایان نرسیده و فقط یک قطعه از حرف الف که دارای اصطلاحات (ابجد، ابداع، اجتهاد، اجماع، احباط، اختیار، اراده، اربعه متناسبه، ارتماطیقی) می باشد نوشته شده است.

[مرعشی، ج ۱، ص ۸۶]

ص :۵۲۹

آغاز: «بسمله، و به نستعین الحمد للّه الذی أخرج بجوده أنحاء خیرات الوجود من أقسام شرور العدم».

انجام افتاده: «و أیضا یلزم أن یکون مثلا قدر أربعین شبرا من الماء فیما لایبلغ مجموع أبعاده عشره».

نسخ، بی کا، قرن ۱۱، عناوین و نشانیها در متن و حاشیه شنگرف، نسخه تصحیح شده، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «منه دام ظله» و «ق» می باشد، علامت وقف در برخی صفحات دیده می شود، ابتدای نسخه یک یادداشت از طرف استاد عباس بنا و حسن کربلائی ابوطالب به تاریخ ۷ ربیع الاول ۱۳۱۸ و یادداشت دیگری از طرف کربلائی علی مهدی ابوالقاسم و کربلائی براتعلی کربلائی جعفرعلی به تاریخ ۱۲ صفر ۱۳۱۹ آمده است، جلد تیماج قرمز ضربی.

۱۵۱ گ، ۱۸ س، ۵/۱۲ × ۱۹ سم.

(۱۹۶)

شرح المفصل فی صنعه الاعراب(نحو عربی)

از: ؟

شرح مزجی مختصری است بر کتاب «المفصل فی صنعه الاعراب» زمخشری که با عناوین «قوله قوله» می باشد.

آغاز افتاده: «قوله فی الأسماء السته معنا و هذه الأسماء تسمی أسماء المضافه لأن ذا».

انجام: «مع عدم جواز الادغام الحذف أولی إلاّ أ نّه بعض الحذف قیاسی و بعضه سماعی و اللّه اعلم بالصواب و إلیه مرجع و المآب».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین مشکی درشت یا بر فراز آن با خط مشکی نشانی دارد، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «منه»، «محمد سلیم» و غیره می باشد، در برخی صفحات با خودکار آبی نوشته شده: «وقف مدرسه الحجه نجف آباد»، جلد چرم قهوه ای.

۲۰۱ گ، ۱۷ ۱۹ س، ۱۵ × ۲۰ سم.

(۱۹۷)

مجموعه:

۱ شرح آداب البحث (۲ پ ۲۷ پ)(منطق عربی)

از: کمال الدین مسعود شیروانی (۹۰۵ ق)

شرح مزجی توضیحی مختصر بسیار مشهوری است بر رساله «آداب البحث» شمس الدین سمرقندی، با رد و ایراد در بعضی از بحث ها.

[مرعشی، ج ۲۲، ص ۶۶؛ مرکز احیاء، ج ۲، ص ۱۱۴]

آغاز: «بسمله، و به استمدّ واستعین الحمدللّه رب العالمین و الصلوه علی نبیه محمد و آله اجمعین».

انجام: «... ثبوت العلّیه و إلاّ یلزم ارتفاع النقیضین و به یحصل المطلوب کما مرّ فی الشق الأول من التردید المذکور».

۲ المشاعر (۲۷ پ ۵۷ ر)(فلسفه عربی)

از: ملّاصدرا، محمد بن ابراهیم شیرازی (۱۰۵۰ ق).

بحث هائی است پیرامون شناخت واجب الوجود تعالی و صفات الهی و آنچه مربوط به پیامبری و معاد و مانند این مسائل می باشد، نگاشته شده بر پایه های فلسفی با استناد

به کتاب و سنت تا جامع بین معقول و منقول باشد در یک فاتحه و سه منهج و یک خاتمه، دارای مشاعر بدین تفصیل:

الفاتحه: فی تحقق مفهوم الوجود و أحکامه.

المنهج الأول: فی وجوده تعالی و وحدته.

المنهج الثانی: فی نبذ من أحوال صفاته تعالی.

المنهج الثالث: فی الإشاره إلی الصنع و الإبداع.

الخاتمه: فی الطرق إلی اللّه تعالی.

آغاز: «بسمله، و به استمدّ و استعین نحمد اللّه و نستعین بقوّته التی أقام بها ملکوت الأرض و السماء و بکلمته التی أنشأ بها نشأتی الآخره».

انجام: «بلغ إلی درجه العقل الفعّال فیه وقف ترتیب الخیر و الجور و اتصل بأوله دائره الجود مع مفیض الخیر و الجود».

۳ رساله فی کیفیه زیاره عاشورا (۵۸ پ ۹۷ پ)(زیارت عربی)

از: سید اسداللّه بن حجت الاسلام شفتی (۱۲۹۰ ق)

آغاز: «بسمله، و به نستمدّ و نستعین الحمد للّه رب العالمین و الصلوه و السلام علی سید أنبیائه محمد و آله الطّاهرین و بعد فقد طال شوقی».

انجام: «یکتب لک بذلک زوره و الزوره حجه و عمره قال سدیر فربما فعلت ذلک فی شهر أکثر من عشرین مرّه».

۴ معالم العلماء (۹۸ پ ۱۳۰ ر)(رجال عربی)

از: رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (۵۸۸ ق)

بیوگرافی بسیار مختصر از مؤلّفین شیعه و نام پاره ای از کتاب های آنان، تتمه فهرست شیخ طوسی، و در پایان فصلی است در نام شاعران اهل بیت علیهم السلام .

[مرکز احیاء، ج ۸، ص ۳۳۸]

ص :۵۳۲

آغاز: «بسمله، الحمد للّه رب العالمين... قال محمد الشيخ الإمام الأجل الأوحد رشيدالدين فخرالعلماء ابن على بن شهر آشوب».

انجام: «و إبراهيم بن العبّاس و منصور الفقيه و المغربى و ذلک حزب عظيم واللّه المشكور و الحمد للّه أولا و آخرا...».

۵ بشاره الشيعه (۱۳۰ پ ۱۷۲ پ)(اعتقادات عربى)

از: ملا محسن بن مرتضى فيض كاشانى (۱۰۹۱ ق)

طى چهل «بشاره» اثبات مى شود كه فرقه ناجيه از فرق اسلام كه در حديث حضرت پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله آمده است، همان شيعه اثنى عشريه مى باشد كه پيرو اميرالمؤمنين و ائمه طاهرين عليهم السلام هستند، با عناوين «بشاره بشاره»، اين كتاب به سال ۱۰۸۱ موافق جمله «بشارات من اللّه» تأليف شده است.

[مركز احياء، ج ۵، ص ۳۶۲]

آغاز: «بسمله، الحمد للّه على ما هدانا لمعرفه أحسن القول واتقنه و الصلوه على محمد كما أتانا بخير دين و أحسنه».

انجام: «و عدد هذا الكلام تاريخ التصنيف و هو تاريخ لطيف و الحمد للّه رب العالمين و الصلوه و السلام على محمد و آله أجمعين».

نسخ، عبدالصمد محلاتى، ۲۲ جمادى الاولى ۱۲۸۹ پايان رساله آخر، عناوين شنگرف يا مشكى درشت و يا بر فراز آن با خط قرمز نشانى دارد، رساله آخر عناوين نانوشته، نسخه تصحيح شده و برخى رساله هاى آن نسخه بدل دارد، در پايان مطالبى از كشكول شيخ بهايى آمده است، جلد مقوايى.

۱۸۵ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۹۸)

شرح الشافیه (شرح نظام)(صرف عربی)

از: نظام الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری (۷۲۸ ق)

شرح مزجی مهم معروفی است بر رساله «الشافیه» ابن حاجب نحوی، مشهور به «شرح نظام» و مورد اهتمام دانشمندان قرار گرفته و از کتابهای درسی حوزه ها می باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۵۶]

آغاز: «بسمله، و الصلوه علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و بعد فقد سألنی من لایسعنی مخالفته أنّ الحق».

انجام: «و ذلک لمجیء الأماله فیه و إلی و علی لقولهم إلیک و علیک و حتی لکونه بمعنی إلی».

نسخ، طاهر بن شیرجان، سه شنبه ذی القعده ۱۰۰۱، عناوین در حاشیه شنگرف، بر فراز متن شافیه با خط شنگرف نشانی دارد، تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «شرح جابردی»، «ص»، «۱۲»، «رضی» و غیره می باشد، چند جای نسخه از ابتدا و اواسط آن افتادگی دارد که مقداری از آن در چند مرحله و با خط های متفاوت بازنویسی شده و برخی از آن هنوز تکمیل نشده یا دوباره افتاده است، ابتدای نسخه مهری چهارگوش با سجع «عبده مهر علی... طاهر» موجود است، نسخه مرمت و وصالی شده، نسخه مجدول است و در پایان فهرست مطالب کتاب با شماره صفحه آمده است، آخر نسخه یادداشتی با مهر چهارگوش ناخوانا آمده، و در پایان کاتب که خود مالك نسخه بوده کتاب را بر طلاب علوم دینی وقف کرده است، و در برخی صفحات آمده که نسخه وقف مدرسه الحجه نجف آباد می باشد، جلد چرم قهوه ای.

۸۰ گ، ۲۵ س، ۱۴ × ۲۱ سم.

ص :۵۳۴

(۱۹۹)

الوافی(روایت عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب جهاد تا آخر کتاب قضاء می باشد.

آغاز: «الحمد للّه و الصلوه و السلام علی رسول اللّه ثم علی أهل بیت رسول اللّه ثم علی رواه أحکام اللّه ثم علی من انتفع بمواعظ اللّه».

انجام: «کیف تلقته الأعداء بحسن القبول و الحمد للّه الذی هدانا بهم و بأحکامهم إلی الطریق القویم و الصراط المستقیم».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، ابتدای نسخه فهرست ابواب کتاب با شماره صفحه آمده، ابتدای نسخه عنوان کتاب را «فروع کافی» از شیخ کلینی معرفی کرده که اشتباه است، جلد تیماج زرشکی فرسوده.

۲۶۷ گ، ۱۹ س، ۱۴ × ۲۱ سم.

(۲۰۰)

البهجه المرضیه فی شرح الالفیه(صرف و نحو عربی)

از: جلال الدین بن ابی بکر السیوطی (۹۱۱ ق)

به شماره ۱۹۰ رجوع شود.

آغاز افتاده: «اسمان و بنیا لشبههما الحرف فیما هو الأصل أن یوضع علیه و نحو ید و دم».

انجام: «و اختم لنا بالخیر و اصلح لنا شأننا کله و افعل ذلک باخواننا و احبائنا و سائر المسلمین».

نسـخ، محمدعلی بن مهدی، دوشـنبه ۴ شـوال ۱۲۵۴، عنـاوین در حاشـیه شـنگرف یـا مشـکی درشت، بر فراز متن الفیه بـا خط شنگرف نشانی دارد، تصـحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «ابن ناظم»، «لمحرره»، «تصریح»، «۱۲»، «ابن عقیل»، «شیخ محمدرفیع اعلی اللّه مقامه»، «محمدتقی بن نوروزعلی کرونی»، «لمحرره غلام حسـین»، «رفیع اعلی اللّه مقامه چهارشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۲۵۸» و همچنین دارای حواشـی از غلام حسین در سال ۱۲۶۰ نوروزعلی بن محمدباقر در سالهای ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ قمری می باشد. برخی کلمات در بین سطور تجزیه و ترکیب شده، برخی عبارات ترجمه شده است، در آخر نسخه مهر بیضوی کاتب با سـجع «عبده الراجی محمدعلی بن مهدی» موجود است، در اواخر نسخه یادداشتی از طلبه علوم دینی شیخ محمدتقی بن شیخ نوروزعلی کوهانی کرونی در روز پنج شـنبه ۱۹ شعبان ۱۳۴۲ مبنی بر این که: «در این سـال گفتگوی جمهوری می نمودنـد و هنوز نه شـاهی و نه جمهوری قرار نگرفته بود» دیـده می شود، در اواسط نسـخه دو مهر بیضوی با سـجع «مجتبی» موجود است، جلد چرم قهوه ای سوخته فرسوده.

۱۲۵ گ، ۱۴ س، ۱۴ × ۲۰ سم.

ص :۵۳۶

ابواب الجنان شماره (۱۳۳)

ص :۵۳۷

اجازه شیخ بهایی به جلال الدین محمد گلپایگانی شماره (۱۲۸)

ص :۵۳۸

صورت اجازه ملا رفیعا شماره (۱۲۶)

ص :۵۳۹

تجرید العقائد شماره (۱۲۵)

ص :۵۴۰

سفینه النجاه به خط مؤلّف شماره (۱۸۷)

ص :۵۴۱

سفینه النجاه به خط مؤلّف شماره (۱۸۸)

ص: ۵۴۲

تهذیب الاحکام شماره (۱۵۷)

ص :۵۴۳

تنقیح الرائع شماره (۱۳۹)

ص :۵۴۴

معالم الاصول و مهر محمدهاشم چهارسوقی شماره (۱۲۴)

ص: ۵۴۵

حبل المتین شماره (۱/۱۲۸)

ص :۵۴۶

فهارس فنی:

آيات

ص :۵۴۹

روايات

روايات عربى

الترتیل هو أن تتمکث فیه؛ ۲۹۵.

الجمعه واجبه أو الجمعه حق واجب؛ ۱۰۹.

الدنیا سجن الموءمن و جنه الکافر؛ ۸۲.

الرحمن رحمن الدنیا و الرحیم؛ ۴۵.

ص :۵۵۲

روایات فارسی

ص: ۵۶۰

یا ابا هریره! هرگاه وضو گرفتی، پس بگو؛ ۴۶.

یا احمد! بمان در دنیا آنقدر که خواهی؛ ۱۳۱.

ص :۵۶۱

معصومان و پیامبران علیهم السلام

ص: ۵۶۲

سیدالمرسلین رسول اللّه صلی الله علیه و آله

سید الشهداء علیه السلام امام حسین علیه السلام

آل محمد علیهم السلام ائمه علیهم السلام

آل اطهار علیهم السلام ائمه علیهم السلام

مرتضی علیه السلام حضرت علی علیه السلام

امیرالموءمنین علیه السلام حضرت علی علیه السلام

حیدر حضرت علی علیه السلام

ابن عمه حضرت علی علیه السلام

صدیقه طاهره علیهاالسلام حضرت زهرا علیهاالسلام

فرزند فاطمه زهرا علیهاالسلام امام حسین علیه السلام

ابو عبداللّه علیه السلام امام صادق علیه السلام

القائم علیه السلام امام زمان علیه السلام

موسی بن جعفر علیه السلام امام کاظم علیه السلام

ابی الحسن امام کاظم علیه السلام

حضرت مسیح علیه السلام حضرت عیسی علیه السلام

پیغمبر صلی الله علیه و آله رسول اللّه صلی الله علیه و آله

عیسی بن مریم علیه السلام حضرت عیسی علیه السلام

ابوجعفر علیه السلام امام محمدباقر علیه السلام

حجج علیهم السلام ائمه علیهم السلام

خاتم رسل رسول اللّه صلی الله علیه و آله

اسداللّه الغالب حضرت علی علیه السلام

عترت علیهم السلام ائمه علیهم السلام

ص :۵۶۴

اشخاص

« الف، ب، پ، ت »

ص :۵۶۵

ص :۵۷۱

ص :۵۷۶

«ع، غ، ف، ق»

ص :۵۷۹

ص :۵۸۳

« ن، و، ه ، ی »

کتابها

« الف، ب، پ، ت »

ص :۵۸۸

« ث، ج، چ، ح »

« ص، ض، ط ، ظ »

ص :۶۰۰

مکانها

ص :۶۰۲

ص :۶۰۴

ادیان، فرق، مذاهب، طوایف

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹